



اللهم صلي على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

## سوگنامه کربلا (ترجمه لهوف)

مقدمه

شرح حال ابن طاوس و اهميت کتاب لهوف

ترجمه لهوف

مقدمه مترجم

مقدمه مؤلف

مسلك اول

مسلك دوم

سرنوشت قاتلان سيد الشهداء و يارانش

### مقدمه

مقدمه رهبر معظم انقلاب اسلامي حضرت آيت الله خامنه اي مي فرمايد: (...وقتي (لهوف) آمد، تقريبا همه مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت. اين مقتل بسيار خوبي است؛ چون عبارات، بسيار خوب و دقيق و خلاصه انتخاب شده است. شهيد محراب آيت الله قاضي تبريزي رحمة الله مي فرمايد: کتاب لهوف سيد ابن طاوس - رحمة الله عليه - نقلياتش بسيار مورد اعتماد است و در ميان کتب مقاتل، کتاب مقتلي به اندازه اعتبار و اعتماد، به آن نمي رسد....

### شرح حال ابن طاوس و اهميت کتاب لهوف

شرح حال ابن طاوس و اهميت کتاب لهوف علي بن موسي بن جعفر معروف به (ابن طاوس) در سال ۵۸۹ هـ ق در شهر دانشمند خيز و عالم پرور (حلّه) چشم به جهان گشود. ابن طاوس در آن شهر علم و اجتهاد

رشد یافت و از محضر پدر بزرگوارش بهره کافی برد و همانطور که خود می گوید: پدر و نیز جدّ وی (وَرَام) بیشترین نفوذ را بر وی در سالهای رشدش داشته اند و به او فضیلت، تقوی و تواضع را یاد داده اند. علمای دیگری که ابن طاوس در نزد آنان درس خوانده عبارتند از: ابوالحسن علی بن یحیی الخیّاط حلّی، حسین بن احمد السّوراوی، تاج الدین حسن بن علی الدربی، نجیب الدین محمد السوراوی، صفی الدین بن معدّ بن علی الموسوی، شمس الدین فخار بن محمد بن فخار الموسوی و... ابن طاوس در نسلهای بعدی به عنوان (صاحب الکرامات) معروف شد. او خود از حوادث معجزه آسای که برایش رخ داده مواردی را نقل می کند. و نیز گزارش شده که با امام زمان (عج) در تماس مستقیم بوده است. گفته می شود که علم به (اسم اعظم) به او اعطاء گردید اما اجازه اینکه آن را به فرزندانش بیاموزد، داده نشد. ابن طاوس به فرزندانش می گوید که (اسم اعظم) همچون مروایدهای درخشان در نوشته های وی پراکنده بوده و آنان با خواندن مکرّر آنها، می توانند آن را کشف کنند. تقوای ابن طاوس از بسیاری از عبارات تالیف او می درخشند... ابن طاوس کفن خود را آماده کرده و به آن خیره می شد و روز رستاخیز را در پیش چشم خود مجسم می کرد. دلمشغولی او به مرگ، از عبارات مختلف (کشف المحجّه) به دست می آید. (۱) ابن طاوس خود اذعان داشته که من به اوّل هر ماه آگاهی دارم بدون اینکه به هیچ یک از اسباب آگاهی بدان، تمسکّ نمایم. علامه طباطبایی - صاحب تفسیر المیزان - در منهج عرفانی هم به دو نفر از بزرگان امامیه بسیار اهمیّت می دادند: یکی سیّد علی بن طاوس - رضوان الله علیه - و همچنین کتاب معروف ایشان موسوم به (اقبال) که مشحون از اسرار اهل بیت علیهم السّلام است، اهمیّت فوق العاده می دادند. دیگری سیّد بحر العلوم، که هر دو به تواتر حکایات به محضر مبارک حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - شرفیاب گردیده اند... (۲) عارف فرزانه میرزا جواد آقا ملکی تبریزی از (ابن طاوس) تعبیر به (سیّدالمراقبین) فرموده است. (۳) و در مورد دیگر می فرماید: (... آن چنان کسی است که شیخ من قدّس سرّه می گفت: مانند ابن طاوس در (علم مراقبه) در این اُمّت از طبقه رعیت نیامده است. (۴) آیت الله شیخ جعفر شوشتری (وفات: ۱۳۰۳ ه.ق) درباره ابن طاوس، می فرماید: (... و بدان که در نقل مرثی، از آن جناب، معتبرتری نداریم. در جلالت قدر، مثل ایشان کم است. (۵) اهمیّت کتاب لُهوف (ابن طاوس) اختصار و اشتها را با هم جمع کرده و در نزد علمای برجسته شیعه جایگاه مهمی برای خودش باز کرده است به طوری که شهید محراب آیت الله سیّد محمد علی قاضی تبریزی می فرماید: (کتاب لهوف سیّد ابن طاوس - رحمة الله علیه -، نقلیّاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل کتاب مَقْتَلی به اندازه اعتبار و اعتماد به آن نمی رسد و در اطمینان بر آن کتاب در ردیف اول کتب معتبره مقاتل قرار گرفته است (۶) رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای - مُدّ ظِلُّهُ العالی - در خطبه های نماز جمعه تهران چندین مرتبه از روی همین کتاب مقتل ابن طاوس، ذکر مصیبت خوانده است و در نماز جمعه مورخ ۷۷/۲/۱۸ مصادف با یازدهم ماه محرم ۱۴۱۹ ه.ق، چنین فرمودند: (من امروز می خواهم از روی مقتل ابن طاوس که کتاب (لهوف) است چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه های عظیم را برای

شما عزیزان بخوانم ، البته این مقتل بسیار معتبري است . ابن طاوس - که علي بن طاوس باشد - فقيه ، عارف ، بزرگ ، صدوق ، موثق ، مورد احترام همه و استاد فقهاي بسیار بزرگي است . خودش ادیب و شاعر و شخصیت خیلی برجسته يي است . ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشتند. البته قبل از ایشان مقاتل زيادي است . استادشان (ابن نما) مقتل دارد، شيخ طوسي مقتل دارد، ديگران هم دارند، مقتلهای زيادي قبل از ایشان نوشته اند؛ اما وقتي (لهوف) آمد، تقریبا همه مقاتل ، تحت الشعاع قرار گرفت . این مقتل بسیار خوبی است ؛ چون عبارات ، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است . ((V) آقای آهتان گلبرگ که بهترین تحقیق را درباره آثار ابن طاوس به عمل آورده ، مي نویسد: (به گفته آقا بزرگ عنوان (لهوف) معروفتر از (ملهوف) است . احتمالا همین تاءلیف است که شيخ حرّ عاملی در اجازه خود به محمد فاضل المشهدي (بحار) ۱۱۷/۱۱۰) در میان آثار ابن طاوس ، که اجازه روایت آنها را به وي داده به آن با عنوان (مقتل الحسين) یاد مي کند. لهوف درباره رخدادهایي است که به حادثه کربلا منتهی شده ، همچنین اصل جنگ و رخدادهای بعدی آن . بیشتر داستان را يك (راوی ناشناخته) نقل مي کند. هدف وي این بود که لهوف در عاشورا خوانده شود (نک : اقبال .) اگر کسی بدان دسترسی نداشته باشد، وي پیشنهاد مي کند همان مطالبی که در اقبال (يعني : اللطيف في التصنيف) آمده خوانده شود. (لهوف) یکی از معرفتترین تاءلیفات ابن طاوس در آمد. چند چاپ از آن وجود دارد و چند بار نیز به فارسی ترجمه شده است (نک : (ذریعه) ۲۹۶/۱۸ ش ۱۸۸ ؛ ۲۶ / ۲۰۱ ش ۱۷ - ۱؛ مُشار، مؤلفین ۴/ ۴۱۶، فهرست ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸؛ مق : ارجمند ص ۱۶۵)... (۸) سرانجام این دانشمند متّقی و زاهد و عارف و پرتلاش و کوشا، در روز دوشنبه پنجم ذي القعدة سال ۶۶۴ هـ. ق در بغداد رحلت کرد و به نوشته (حوادث جامعه) ، جنازه او را پیش از دفن به نجف اشرف نقل دادند. ناگفته نماند که قبلا کفن خود را تهیه کرد، و در حج بیت الله ، لباس احرام خود نمود، آن را در کعبه معظمه در روضات مطهره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع و عراق ، متبرّک نموده و همه روزه نگاهش مي کرد و آن را وسیله شفاعت آن بزرگواران ، قرار داده بوده است (۹).

### ترجمه لهوف

ترجمه لهوف به خاطر اهميت کتاب لهوف که از معتبرترین متون به شمار مي آید، جمعی از بزرگان به ترجمه آن پرداخته اند که ظاهرا اولین ترجمه به قلم شیوای میرزا رضا قلي تبریزی به نام (لجّة الألم) (مي باشد و بعد از آن (لهوف) به قلم مترجم معروف عصر مشروطيت ، محمد طاهر بن محمدباقر موسوي دزفولي ، در سال ۱۳۲۱ هـ. ق انجام پذیرفته و اینک ترجمه ایشان با ویرایش و مقداری پیرایش متن و سلیس تر نمودن آن ، تقدیم حضور عاشقان مکتب ولایت و شهادت ، مي گردد. دو سال بعد از این ترجمه يعني در سال ۱۳۲۳ هـ. ق . محدث نامي حاج شيخ عباس قمّي رحمه الله بخش دوم لهوف را که درباره واقعه روز عاشورا است ، ترجمه نمودند اینجانب نسخه اي از لهوف را در دست دارد که در حاشیه آن ،

ترجمه محدث قمی آمده است . از درگاه خداوند متعال برای همه شیفتگان مکتب اباعبدالله علیه السلام بخصوص شهیدان انقلاب اسلامی که عشق و محبت خود را به امام حسین علیه السلام عملاً نشان دادند و جان در این راه پرافتخار باختند و نظام اسلامی را با خون پاک خود تثبیت نمودند، اجر جزیل خواستاریم .  
حوزه علمیه قم صادق حسن زاده - ۷۷/۱۲/۱۲

### مقدمه مترجم

مقدمه مترجم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَخْرَقَ قُلُوْبَنَا بِمَصٰنِبِ فَرْخِ الرَّسُوْلِ وَ اَخْرَجِي دُمُوْعَنَا عَلٰی قُرَّةِ عَيْنِ الْبُتُوْلِ وَ جَعَلَ سُرُوْرَتَا فِي طُوْلِ اَخْزَانِهِ وَ اَدَامَ هُمُوْمَنَا بِدَوَامِ اَشْجَانِهِ وَالصَّلَاةَ وَ السَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ الْجَارِي عَلَيْهِ عِبْرَتُهُ مَدَّةَ حَيَاتِهِ وَ عَلٰی اَمِيْرَالْمُؤْمِنِيْنَ الْمُخْبِرِ بِقَتْلِهِ وَ سَبِي بَنَاتِهِ. اَمَّا بَعْدُ؛ چنین گوید این بنده قاصر، ابن محمد باقر الموسوي الدزفولي ، محمد طاهر - عفي الله عن جرائنهما - که در این اوان محنت افتران ، که ایام عاشوراء سال ۱۳۲۱ هـ. ق از افق مصیبت قریب العهد به طلوع است . و از این جهت ، نائره اندوه و محنت ، باز از دلهاي شیعیان در مصیبت مولاي خود در شرف اشتغال هیجان است و سیلاب اشك از دیده ماتمیان رشك عمّان ، هر کسی به نحوي عزا دار و به قسمي سوگواری، این بنده روسیاه و غریق بحر گناه را به نظر رسید که ایام مصیبت فرجام را وسیله تمسك به ذیل شفاعت سیبط خیر الانام - علیه الصلاة و السلام - نموده بدین گونه که به عرض برادران دینی خواهد رسید و کتاب مستطاب (اللَّهُوْفُ عَلِي قَتْلِي الطُّفُوْفُ) (که از معتبرترین کتب مقاتل امامیه - كَثَرَ اللّٰهُ اَمْثَالَهُمْ فِي الْبَرِيَّةِ - تالیف سیّد بزرگوار عالی مقدار، علي بن موسي بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسيني - نَوَّرَ اللّٰهُ مَضْجَعَهُ وَ عَطَّرَ اللّٰهُ مَرْقَدَهُ - می باشد و از جمله علماء اعلام و محققین فرقه امامیه و طایفه ناحیه اثنی عشریه است و در جلالت شائن و سطوع برهان ، اَجَلَّ از آن است که کسی بتواند احصاء برهه ای از مفاخر و فضائل آن جناب را نماید؛ چه از غایت ظهور و اشتهار به مثابه آن است که مدح خورشید عالمتاب را در برای ناظران احدي توان نمود و یا آنکه بحر محیط را به کاسه و هم توان پیمود. شَكَرَ اللّٰهُ مَسَاعِيَهُ وَ رَفَعَ اللّٰهُ دَرَجَاتَهُ. و بالجمله ؛ چون این کتاب مستطاب را مراتب بلند و معارج ارجمند از وثوق و اعتماد در نزد حُجَجِ الاسلام و علمای اعلام است ، مناسب چنین دانستم که لالی مضامین و جواهر فواید آن را در نظر کافه شیعیان و (اهل بیت) (اش لاسیما آن کسانی که از درك مفاد عبارات عربی در پرده و حجابند جلوه گر نماید که هر کس به قدر استعداد از این فیض عظیم بهره و از این سرچشمه نجات غُرفه برداشته و عامّه خلق بر حقایق وقایع روز عاشورا و غیر آن به شرحی که در این کتاب مرقوم گردید که خالی از زوائد است و عاری از آنچه طبع شیعه مؤمن غیور از شنیدن او متاءدّی است اطلاع کامل حاصل نمایند. امید که این بنده روسیاه را از دعای خیر در مظان استجابت فراموش نفرمایند و چون در ترجمه دیباچه کتاب ، مهم غرضی نیافتم اعراض از آن را اولی دانستم (۱۰) و از مَسْئَلَكِ اَوَّلِ که به دو اصل کتاب است شروع در ترجمه گردید و ابتداء شروع ، روز ۲۲ ماه ذی الحجة الحرام سال ۱۳۲۰ هـ. ق بوده . به عون الله تعالی در ظرف بیست روز به اتمام رسید. امیدوار از عواطف و مراحم اهل فضل و دانش چنان است که دامان عفو بر زلّات بیوشانند و از خدشه در لغزشهای آن اغماض فرمایند. وَالْعُدْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُوْلٌ وَ بِاللّٰهِ التَّوْفِیْقُ وَ عَلَیْهِ التَّكْلَانُ .

### مقدمه مؤلف

مقدمه مؤلف متن عربی: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُتَجَلِّیْ لِعبَادِهِ مِنْ اَفْقِ الْاَلْبَابِ، الْمُجَلِّیْ عَنْ مُرَادِهِ بِمَنْطِقِ السُّنَّةِ وَالْكِتَابِ، الَّذِي تَزَّهَّ اَوْلِيَاءُهُ عَنْ دَارِ الْعُرْوِ، وَسَمَا بِهِمْ اِلَى اَنْوَارِ السُّرُورِ. وَلَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مُحَابَاةً لَهُمْ عَلَيِ الْخَلَائِقِ، وَلَا اِلْجَاءً لَهُمْ اِلَى جَمِیْلِ الطَّرَائِقِ. بَلْ عَرَفَ مِنْهُمْ قَبُولًا لِلْاَلْطَافِ، وَاسْتِحْقَاقًا لِمَحَاسِنِ الْاَوْصَافِ، فَلَمْ يَرْضَ لَهُمْ التَّعَلُّقَ بِجِبَالِ الْاَهْمَالِ، بَلْ وَفَّقَهُمُ لِلتَّخَلُّقِ بِكَمَالِ الْاَعْمَالِ. حَتَّى عَرَفَتْ نَفُوسَهُمْ عَمَّنْ سِوَاهُ، وَعَرَفَتْ اَرْوَاحَهُمْ شَرَفَ رِضَا، فَصَرَفُوا اَعْنَاقَ قُلُوبِهِمْ اِلَى ظِلِّهِ، وَعَطَفُوا اَمَالَهُمْ نَحْوَ كَرَمِهِ وَفَضْلِهِ. فَتَرَى لَدَيْهِمْ فَرَحَةَ الْمُصَدِّقِ بِدَارِ بَقَائِهِ، وَتَنْظُرُ عَلَيْهِمْ مِسْحَةَ الْمُشْفِقِ مِنْ اَخْطَارِ لِقَائِهِ. ترجمه: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حمد و سپاس خدای را که پرتوی نورش از افق عقلهای ناب برای بندگانش متجلی گشت و مرام و مرادش را به وسیله زبان گویای سنت و کتاب آشکار ساخت. آن خدایی که دل دوستان و دلباختگان خود را از چنگال دنیای دلفریب رها کند و به سوی نورهای سرورانگیز کشانید. این لطف برای شیفتگانش بی جهت یا جبرآمیز و الزام آور نبوده است بلکه از آن روی بوده که خداوند متعال آنها را قابل و لایق دریافت چنین الطاف و سزاوار آراستگی به چنین صفات نیکو و برجسته ای دانسته است. پس خداوند متعال راضی نشد که دلباختگان خود را گرفتار بیکاری و بلانکلیفی ببیند لذا به آنها توفیق عمل به تکالیف را عنایت فرمود و در این عرصه موفق شان ساخت؛ به طوری که اولیاء اللّٰه به کردارهای کمال پرور روی آوردند و از هرچه غیر او بود دل کنده و آسوده خاطر گشتند. روح آنها شرف خشنودی و رضای خدا را دریافت تا اینکه اعماق دلهایشان متوجه حق گردید و در سایه لطف و عنایت او آرام گرفت و سمت و سوی آرزوهایشان به فضل و کرم الهی سوق یافت. در وجود آنان سروری سرشار مشاهده می کنی که مخصوص دلهای مطمئن به عالم بقا و آن سراسر متن عربی: وَلَا تَزَالُ اَسْئِواْفُهُمْ مُتَّصِفَةً اِلَى مَا قَرَّبَ مِنْ مُرَادِهِ، وَ اَزَّیجَتُّهُمْ مُتْرَادِفَةً نَحْوَ اِصْدَارِهِ وَاِیرَادِهِ، وَ اَسْمَاعُهُمْ مُصْغِيَةً اِلَى اسْتِماعِ اَسْرَارِهِ، وَقُلُوبُهُمْ مُسْتَبْشِرَةً بِخَلَاوَةِ تَذْكَارِهِ. فَحَيَّاهُمْ مِنْهُ يَقْدِرُ ذَلِكَ التَّصْدِيقِ، وَحَبَاهُمْ مِنْ لَدُنْهُ حَبَاءَ الْبَرِّ الشَّفِيقِ. فَمَا اَصْغَرَ عِنْدَهُمْ كُلُّ مَا شَغَلَ عَنْ جَلَالِهِ، وَمَا اَثْرَكَهُمْ لِكُلِّ مَا بَاعَدَ مِنْ وِصَالِهِ، حَتَّى اءْتَهُمْ لِيَتَمَتَّعُونَ بِاَنْسِ ذَلِكَ الْكَرَمِ وَالْكَمَالِ، وَيَكْسُوهُمْ اَبْدًا حُلَّ الْمَهَابَةِ وَالْجَلَالِ. فَاِذَا عَرَفُوا اَنَّ حَيَاتَهُمْ مَانِعَةٌ عَنْ مُتَابَعَةِ مَرَامِهِ، وَبِقَاءَهُمْ حَائِلٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اِكْرَامِهِ، خَلَعُوا اءْتِوَابَ الْبِقَاءِ، وَقَرَعُوا اَبْوَابَ الْلِقَاءِ، وَتَلَدَّوْا فِي طَلَبِ ذَلِكَ النَّجَاحِ، بِبَدْلِ النُّفُوسِ وَالْاَعْزَاجِ، وَعَرَضُوهَا لِخَطَرِ الشُّيُوفِ وَالرِّمَاحِ. وَاِلَى ذَلِكَ التَّشْرِيفِ الْمَوْصُوفِ سَمَتْ نَفُوسُ اَهْلِ الطُّقُوفِ، حَتَّى تَنَافَسُوا فِي التَّقَدُّمِ اِلَى الْحُتُوفِ، ترجمه: و همچنین اثر خوف و ترسی در آنها می بینی که از علو جبروت و عظمت پروردگار عالمیان و ملاقات با اوست. پیوسته شوق آنان به کمال قرب خداوند در تزیید است و دلهایشان متمایل به انجام تکالیف الهی است و در این راه جدیت کامل دارند و گوشه‌هایشان برای شنیدن اسرار الهی مهیاست و دلهایشان از حلاوت ذکر خدا، شاد و خرم است. به مقدار ایمانشان از لذت ذکر الهی بهره مند می گردند و خداوند متعال از خزینه لطف و عطایش، آنچه را شایسته بخشش نیکوکار مهربان است، به آن مردان الهی بدون هیچ منت، ارزانی فرموده است. پس چقدر کوچک شد در نزد ایشان هر چیزی که روگردان گشت از جلال و عظمت او و چقدر متروک و مبتذل گردید بر ایشان، هر آنچه باعث دوری از وصال او آمد، به حدی که ایشان همواره از انس با آن چنان کمال لذت می برند و پیوسته به زیورهای هیبت و جلال الهی ملبس اند. چون دانستند که حیات و زندگی آنان مانع از کمال بندگی و متابعت حکم خداوندیست، ناچار از بقاء خود گذشته به لقای حضرت حق پیوستند و در طلب این رستگاری تا سرحد ایثار و جانبازی پیش رفتند و آماده شدند که جان و تن خود را در معرض نیزه ها و شمشیرهای بران، قرار دهند. مرغ جان شهدای

کربلا برای رسیدن این کمال و شرافت ، قفس تن را درهم شکستند و به پرواز درآمدند و سبقت و مبادرت به متن عربی : وَ  
 اَصْبَحُوا نُهَبَ الرِّمَاحِ وَالسِّيُوفِ. فَمَا اءَحَقَّهُمْ بَوْصْفِ السَّيِّدِ الْمُرْتَضِيِّ عَلَمِ الْهُدِيِّ رِضْوَانِ اللّٰهِ عَلَيْهِ، وَ قَدْ مَدَحَ مَنْ اءَشْرَنَا اِلَيْهِ  
 فَقَالَ: لَهُمْ جُسُومٌ عَلَي الرَّمْضَاءِ مُهْمَلَةٌ وَ اءَنفُسٌ فِي جِوَارِ اللّٰهِ يُقْرِئُهَا كَاءَنَ قَاصِدَهَا بِالضَّرِّ نَافِعُهَا وَ اءَنَّ قَاتِلَهَا بِالسَّيْفِ مُحْبِبُهَا  
 وَ اَوْلَا اِمْتِنَاكَ اءَمْرَ السُّنَّةِ وَ الْكِتَابِ فِي لَبْسِ شِعَارِ الْجَزَعِ وَ الْمَصَابِ، لِءَجْلِ مَا طَمَسَ مِنْ اءَعْلَامِ الْهُدَايَةِ، وَ اءَسَّسَ مِنْ اءَزْكَانِ  
 الْعَوَايَةِ، وَ تَءَءَسَّفَا عَلَي مَا فَاَتَنَا مِنْ تِلْكَ السَّعَادَةِ، وَ تَلَهَّفَا عَلَي اءَمْتَالِ تِلْكَ الشَّهَادَةِ، وَ اِلَّا كُنَّا قَدْ لَيْسْنَا لِتِلْكَ النِّعْمَةِ الْكُبْرَى  
 اءَثْوَابَ الْمَسْرَةِ وَ الْبُشْرَى . وَ حَيْثُ اءَنَّ فِي الْجَزَعِ رِضَى لِسُلْطَانِ الْمَعَادِ، وَ عَرَضَا لِاَبْرَارِ الْعِبَادِ، فَهَا نَحْنُ قَدْ لَيْسْنَا سِرْبَالَ  
 الْجَزُوعِ، وَ اِنْسْنَا بِرِءْسَالِ الدُّمُوعِ، وَ قُلْنَا لِلْعُيُونِ: جُودِي بِتَوَاتِرِ الْبُكَاةِ، وَ لِقُلُوبِ: جُدِّي جِدَّ ثَوَاكِلِ النِّسَاءِ. ترجمه : شهادت را سبب  
 لذت و آرامش دانستند و غارت اموال و اسیری عیال و اطفال ، هیچگونه کدورت و ملال به دلهاي خود راه ندادند. چنانچه  
 سید مرتضی علم الهدی رحمه الله سروده : (لَهُمْ نُفُوسٌ عَلَي الرَّمْضَاءِ مُهْمَلَةٌ...): یعنی برای آنان بدنهایی است که بر  
 ریگزار گرم افتاده و جانهایشان در جوار خدا آرمیده ؛ گویا اینان کسانی اند که آسیب رسانندگانشان ، سود دهندگان آنها به  
 شمار می آیند و قاتلان آنان ، زنده کنندگان آنان محسوب می شوند! و اگر نبود امثال فرمان سُنَّت پیامبر و کتاب پروردگار  
 در پوشیدن لباس جزع و مصیبت زدگی هنگام از بین رفتن نشانه های هدایت و ایجاد بدعتها و تأسف برای از دست دادن  
 سعادت و تاءثر بر شهادت آنان ، هرآینه در مقابل این نعمت بزرگ ، جامه های سرور و بشارت به تن می کردیم ، ولی چون  
 ناله و ماتم در مصیبت دخترزاده حضرت خاتم ، سبب رضای خداست ، و نیکوکاران را غرضی در این عزاداری مترتب است .  
 ما هم جامه عزا پوشیدیم و اشك از دیدگان جاری ساختیم و به چشمان خود چنین خطاب کردیم : ای دیدگان ! از پی در  
 پی گریستن غافل نباشید و به دلهاي خود خطاب کردیم : همچون زنان فرزند مرده در ناله و زاری بکوشید که امانتهای  
 پیامبر رؤوف در این سرزمین معروف ، مباح شمرده شده است و اساس وصیت آن حضرت درباره حرمسرا و بچه های  
 دلبندش متن عربی : فَإِنَّ وَدَائِعَ الرَّسُولِ الرَّؤُوفِ اءُضِیَعَتْ يَوْمَ الطُّفُوفِ، وَرَسُومٌ وَصِيَّتِهِ بِحَرَمِهِ وَ اءَبْنَائِهِ طُمِسَتْ بِاَلْدِي اءُمَّتِهِ وَ  
 اءَعْدَائِهِ. فَيَاللّٰهِ مِنْ تِلْكَ الْفَوَاحِشِ الْمُفْرَحَةِ لِلْقُلُوبِ، وَ الْجَوَائِحِ الْمُصْرَحَةِ بِالْكَرُوبِ، وَ الْمَصَابِ الْمُصْعَّرَةِ كُلِّ بَلُوي ، وَ النَّوَابِ  
 الْمُعْرَقَةِ شَمْلِ النَّفُوي ، وَ السِّهَامِ الَّتِي اَرَاقتْ دَمَ الرِّسَالَةِ، وَ الْاَيْدِي الَّتِي سَاقَتْ سَبِيَّ الْجَلَالَةِ، وَ الرَّزِيَّةِ الَّتِي نَكَسَتْ رُؤُوسَ  
 الْاَبْدَالِ، وَ الْبَلِيَّةِ الَّتِي سَلَبَتْ نُفُوسَ خَيْرِ الْاَلِ، وَ الشَّمَاتَةِ الَّتِي رَكَسَتْ اءَسُودَ الرِّجَالِ، وَ الْفَجِيْعَةَ الَّتِي بَلَّغَ رَزُؤُهَا اِلَي جِبْرِيَلِ،  
 وَ الْفَطِيْعَةَ الَّتِي عَظَمَتْ عَلَي الرَّبِّ الْجَلِيلِ. وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَ قَدْ اءَصْبَحَ لَحْمُ رَسُوْلِ اللّٰهِ مُجَرَّدَا عَلَي الرِّمَالِ، وَ دَمُهُ الشَّرِيْفِ  
 مَسْفُوكَا بِسُيُوفِ الضَّلَالِ، وَ وُجُوهُ بَنَائِهِ مَبْدُولَةٌ لِعَيْنِ السَّائِقِ وَ الشَّمَامِتِ، وَ سَلْبُهُنَّ بِمَنْظَرٍ مِنَ النَّاطِقِ وَ الصَّامِتِ، وَ تِلْكَ الْاَبْدَانُ  
 الْمُعْظَمَةُ عَارِيَةً مِنَ النَّيَابِ، وَ الْاَجْسَادُ الْمُكْرَمَةُ جَانِيَةً عَلَي الثَّرَابِ؟! ترجمه : با دستهای اُمّتش و دشمنان بی غیرتش از  
 بین رفته است . خدایا! به تو پناه می بریم از این کارهای بزرگ که دلها را جریحه دار کرده و از این مصیبت های عظیم که  
 غم و غصه ها را به صورت فریاد از دل برمی آورد و این گرفتاری که همه گرفتاریها را کوچک و ناچیز می نماید و از این  
 پیشامدها که کانون تقوی را متفرق می سازد و از تیرهایی که خون رسالت را بر زمین ریخت و دستهایی که خاندان جلال  
 را به اسارت برد و مصیبتی که بزرگان را سرافکنده نمود و فتنه و بلایی که جانهای بهترین خانواده را از پیکرشان برگرفت و  
 سرزنشی که دست شیرمردان را بست و رخداد دلخراشی که جبرئیل را هم به ماتم نشانده و واقعه جانسوزی که در  
 پیشگاه پروردگار عظمت داشت . چرا این چنین نباشد؟ حال آنکه پاره ای از گوشت بدن پیامبر، عریان بر روی شن های

بیابان ، افتاده و خون شریفش به تیغ گمراهان ریخته شده و صورتهای دخترانش در مقابل چشم شترانان و شماتت گران و تاراج لباسهایشان در دیدگاه هر گویا و خاموش صورت پذیرفته و این بدنهای با عظمت و این پیکرهای با کرامت ، در حالی که برهنه از لباس هستند، بر روی خاک افتاده اند. متن عربی : مَصَائِبٌ بَدَدَتْ شَمْلًا لِّلنَّبِيِّ فَفِي قَلْبِ الْهُدِيِّ أَسْهُمٌ يَطْفَنُ بِالتَّلْفِ وَنَاعِيَاتٍ إِذَا مَا مَلَّ ذُو وَلَةٍ سَرَّتْ عَلَيْهِ بِنَارِ الْحُزْنِ وَالْأَسَفِ قِيَالِيَّتَ لِفَاطِمَةَ وَ آءِيبَهَا عَيْنَا تَنْظُرُ إِلَيَّ بِنَاتِهَا وَبَنِيهَا: مَا بَيْنَ مَسْلُوبٍ، وَحَرِيحٍ، وَمَسْحُوبٍ، وَذَبِيحٍ، وَبَنَاتِ الثُّبُوءِ: مُشَقَّقَاتِ الْجُيُوبِ، وَمَفْجُوعَاتِ يَفْقِدِ الْمَحْبُوبِ، وَنَاشِرَاتِ لِلشُّعُورِ، وَبَارَزَاتِ مِنَ الْخُدُورِ، وَلاطِمَاتِ لِلْخُدُودِ، وَعَادِمَاتِ لِلْجُدُودِ، وَمُبْدِيَاتِ لِلْيِيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ، وَفَاقِدَاتِ لِلْمُحَامِي وَالْكَفِيلِ. فَيَا آءَهْلَ الْبَصَائِرِ مَنْ الْأَنَامِ، وَ يَا ذَوِي النَّوَاطِرِ وَالْأَفْهَامِ، حَدِّثُوا نُفُوسَكُمْ بِمَصَائِبِ هَاتِيكَ الْعَيْتَةِ، وَتَوَخَّوْا بِاللَّهِ لِيَتْلِكَ الْوَحْدَةَ وَالْكَثْرَةَ، وَسَاعِدُوهُمْ بِمُؤَالَاةِ الْوَجْدِ وَالْعِبْرَةِ، وَتَاءَسَّفُوا عَلَيَّ قَوَاتِ تِلْكَ الثُّصْرَةِ. فَإِنَّ نُفُوسَ أَوْلِيَاكَ الْأَقْوَامِ وَدَائِعِ سُلْطَانِ الْأَنَامِ، وَتَمَرَةَ قُوَادِ الرَّسُولِ، وَفَرَّةَ عَيْنِ الرَّهْرَاءِ الْبُتُولِ، وَمَنْ كَانَ يَرْشِفُ بِعَمَةِ الشَّرِيفِ ثَنَائِيهِمْ، وَيَفْضِلُ عَلَيَّ آءُمَّتِهِمْ وَ آءَابَهُمْ. ترجمه :

(مصائب بددت شمل النبي ففي...؛ یعنی مصیبت هایی که کانون خاندان پیامبر را پریشان کرد و تیرهایی که در دل خورشید هدایت نشست و آن قلب بشریت را از کار انداخت . و فریادهای طنین انداز زنان خبر از مرگ آنان می داد و آن جناب را مخاطب می ساخت و آتش سوزان حزن و اندوه و تأسف را در دلش شعله ور می ساخت . ای کاش فاطمه و پدرش می دیدند که دختران و فرزندانشان را پابرنه کرده اند و عده ای را زخمی و و گروهی را اسیر و برخی را سربریده اند. دختران خاندان نبوت گریبان چاک و مصیبت زده و با مویهای پریشان از پشت پرده ها بیرون آمده و بر صورتهای خود سیلی می زنند و در غم از دست دادن حمایت گران و سرپرستان خود، صدا به نوحه و زاری بلند نموده اند. ای مردم آگاه و ای انسانهای تیزبین ، قتلگاه این خاندان را به یاد آورید و به بی کسی و غربت آنان و زیادی دشمنان ، نوحه سرایی کنید و با غم و اندوه دائم و اشک چشمانتان ، آنان را یاری نمایید که جانهای آنان امانتهای پروردگار جهان و میوه دل پیامبر مسلمانان و نور چشم فاطمه زهراء، هستند. آنان کسانی اند که پیامبر با دهان مبارکش دندانهای آنان را می مکید و پدر و مادر آنان را از پدر و مادر خود، برتر می دانست . متن عربی : إِنْ كُنْتَ فِي شَكِّ فَاسْأَلْ عَنْ حَالِهِمْ سَنَّ الرَّسُولِ وَمُحْكَمَ التَّنْزِيلِ فَهَنَّاكَ أَعَدَلُ شَاهِدٍ لِدَوِي الْحَجِي وَبَيَانُ فَضْلِهِمْ عَلَيَّ التَّفْصِيلِ وَ وَصِيَّةٌ سَبَقَتْ لِأَحْمَدَ فِيهِمْ جَاءَتْ إِلَيْهِ عَلَيَّ يَدِي جَبْرِيلَ وَكَيْفَ طَابَتِ النَّفُوسُ مَعَ تَدَانِي الْأَزْمَانِ بِمُقَابَلَةِ إِحْسَانِ جَدِّهِمْ بِالْكَفْرَانِ، وَتَكْدِيرِ عَيْشِهِ بِتَعْذِيبِ ثَمَرَةِ قُوَادِهِ، وَتَصْغِيرِ قَدْرِهِ بِإِرَاقَةِ دِمَاءِ آءَوْلَادِهِ؟ وَ آءَيْنَ مَوْضِعِ الْقُبُولِ لِيُوصِيَاةُ بِعَيْتَرَتِهِ وَ آءِيهِ؟ وَ مَا الْجَوَابُ عِنْدَ لِقَائِهِ وَ سَأْؤِ آءِيهِ؟ وَ قَدْ هَدِمَ الْقَوْمُ مَا بَنَاهُ! وَ نَادَى الْأَسْلَامَ وَ كُرْبَاهُ! فَيَا لَللَّهِ مِنْ قَلْبٍ لَا يَتَصَدَّقُ لِيَذْكَارِ تِلْكَ الْأُمُورِ! وَ يَا عَجْبَاهُ مِنْ غَفْلَةِ آءَهْلِ الدُّهُورِ! وَ مَا عُذْرُ آءَهْلِ الْأَسْلَامِ وَالْأَيْمَانِ فِي إِضَاعَةِ آءِاقْسَامِ الْأَحْزَانِ! آءَلَمْ يَعْلَمُوا آءَنَّ مُحَمَّدًا مَوْثُورٌ وَجِيعٌ؟ وَ حَبِيبَهُ مَفْهُورٌ صَرِيحٌ؟ وَالْمَلَائِكَةَ يُعْزَوْتُهُ عَلَيَّ جَلِيلِ مُصَابِيهِ؟ وَالْأَنْبِيَاءَ يُشَارِكُوتهُ فِي آءَحْزَانِهِ وَ آءِوَصِيَاةٍ؟ ترجمه : إِنْ كُنْتَ فِي شَكِّ فَاسْأَلْ عَنْ حَالِهِمْ...؛ یعنی اگر نسبت به آنان در دل خود، شکي داري ، از سنت پیامبر و قرآن سؤال کن ، براي اینکه این دو عادلترین شاهدان راستگو نزد فرزندانگن هستند و بیان فضیلت ایشان به تفصیل در آن دو آمده است و خداوند متعال به وسیله حضرت جبرئیل فضایل آنها را ابلاغ فرموده است . چگونه این مردم به همین زودي (همه چیز را فراموش کردند) و در برابر نیکیهای پدرش به ناسپاسی پرداختند و عیش حضرتش را با زجر و اذیتي که بر میوه دلش روا نمودند، مکدر ساختند و با ریختن خون فرزندانش قدر و منزلت او را کوچک شمردند؛ پس آن همه سفارش که درباره خاندان و فرزندانش کرده بود، چه شد؟! هنگام



ملاقات با آن حضرت در قیامت ، چه پاسخی خواهند گفت؟! این ستمکاران بنیادی را که ایشان برپا ساخته بود، ویران کردند و فریاد و امصیتاه از اسلام بلند شد و به خدا پناه می بریم از دلی که به یاد این کارها نشکنند و تعجب می کنم از غفلت مردم این زمانه ، که چه شده این مسلمانان را؟ و چه عذری برای آشکار نساختن غم این مصیبت دارند؟ آیا نمی دانند که هنوز انتقام کشته ای که از پیامبر صلی الله علیه و آله شده ، گرفته نشده ؟ و دل مبارک پیامبر دردمند است و فرزند دلبندش گرفتار دشمن شده و کشته بر زمین افتاده است و فرشتگان بر این مصیبت بزرگ تسلیت اش عرض می کنند و پیامبران الهی هم در این اندوهها با او همدردی می کنند؟ متن عربی : فَيَا أَهْلَ الْوَفَاءِ لِحَاثِمِ الْأَنْبِيَاءِ، عَلَامَ لَا تُؤَاوِسُوهُ فِي الْبُكَاءِ؟! بِاللَّهِ عَلَيَّكَ أَيُّهَا الْمُحِبُّ لَوْلِدِ الرَّهْرَاءِ، نَحْ مَعَهَا عَلَيَّ الْمُنْبُذِينَ بِالْعَرَاءِ، وَجُدْ وَيْحَكَ بِالْدُمُوعِ السَّجَامِ، وَأَبُكَ عَلَيَّ مُلُوكِ الْأَسْلَامِ، لَعَلَّكَ تَحُوزَ ثَوَابَ الْمُوَأَسِي لَهُمْ فِي الْمُصَابِ، وَتَفُوزَ بِالسَّعَادَةِ يَوْمَ الْحِسَابِ. فَقَدْ رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: (كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَيُّمَا مُؤْمِنٍ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَيَّ خَدَّيْهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ عُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا، وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَيَّ خَدَّيْهِ فِيمَا مَسَّنَا مِنَ الْأَذَى مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّأَهُ اللَّهُ مَنْزِلَ صِدْقِي، وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ أَدَى فِينَا صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى وَ أَمَنَهُ مِنْ سَخَطِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). وَرُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: (مَنْ دُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاصَتْ عَيْنَاهُ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابَةِ عَفَرَ اللَّهُ لَهُ دُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ). ترجمه : ای مردمی که نسبت به خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وفادار هستید، چرا در گریستن با او همراهی و همکاری نمی کنید؟! ای دوستدار پدر زهرا علیها السلام ، به خدا، در عزای کسانی که بر روی خاک افتاده اند با فاطمه زهرا علیها السلام ، هم ناله باش . وای بر تو! سیل اشک جاری ساز و بر مظلومیت بزرگان و پادشاهان اسلام گریه کن ، شاید پاداش آنانکه در این مصیبت همدردی کردند به دست آورده و به فوز سعادت روز حساب نائل گردی که از سرور ما امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: پدرم زین العابدین علیه السلام پیوسته می فرمود: هر مؤمنی که به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام دیدگانش را پر از اشک سازد، آنچنان که به صورتش روان شود، خداوند در عوض آن ، غرفه هایی را در بهشت برای او اختصاص می دهد که صدها سال در آنها مسکن گزیند و هر مؤمنی که از این اذیت و آزارها که از ناحیه دشمنان در دنیا به ما رسیده ، چشم هایش اشک آلود گردد به آن مقداری که از آن اشک به گونه اش سرازیر شده ، خداوند متعال در منزل صدقش او را جای دهد. و هر مؤمنی که در راه ما آزاری ببیند، خداوند آزار و اذیت روز قیامت را از او بگرداند و از خشم و غضب روز رستاخیز ایمنش فرماید. و از سرور ما امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که در نزدش یادی از ما شود، دیدگانش پر از اشک گردد، اگرچه به مقدار بال مگسی باشد، خداوند گناهانش را بیامرزد، هرچند آن گناهان به اندازه کف روی دریاها باشد. متن عربی : وَرُوِيَ أَيْضًا عَنْ آلِ الرَّسُولِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَالُوا: (مَنْ بَكَى وَ أَيْبَكِي فِينَا مِائَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ بَكَى وَ أَيْبَكِي خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ أَيْبَكِي ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ أَيْبَكِي عِشْرِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ أَيْبَكِي عَشْرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ بَكَى وَ أَيْبَكِي وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ). قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُوسِ الْحُسَيْنِيِّ - جَامِعٌ هَذَا الْكِتَابِ -: إِنَّ مِنْ أَعْجَلِ الْبُوعَاثِ لَنَا عَلَيَّ سُلُوكِ هَذَا الْكِتَابِ إِتْنِي لَمَّا جَمَعْتُ كِتَابَ: مِصْبَاحِ الزَّائِرِ وَ جَنَاحِ الْمُسَافِرِ، وَ رَأَيْتُهُ قَدْ اِحْتَوَى عَلَيَّ أَقْطَارِ مَحَاسِنِ الزِّيَارَاتِ وَ مَخْتَارِ أَعْمَالِ تِلْكَ الْأَوْقَاتِ، فَحَامِلُهُ مُسْتَعْنٍ عَنِ ثَقَلِ مِصْبَاحِ لِيذَلِكَ الْوَقْتِ الشَّرِيفِ، أَوْ حَمَلٍ مَزَارٍ كَبِيرٍ أَوْ لَطِيفٍ. إِخْبِتْ أَيْضًا أَنْ يَكُونَ حَامِلُهُ مُسْتَعْنِيًا عَنِ ثَقَلِ مَقْتَلِ فِي زِيَارَةِ عَاشُورَاءَ إِلَيَّ مَشْهَدِ الْحُسَيْنِ



صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ترجمه : همچنین روایت شده که : کسی که در مصیبت ما، خود گریان شود و یا صد نفر را بگریاند ما ضمانت می کنیم که او از اهل بهشت باشد؛ و کسی که گریه کند و یا پنجاه نفر را بگریاند، اهل بهشت است و کسی که بگرید و یا سی نفر را بگریاند باز از اهل بهشت به شمار می آید و کسی که بگرید و یا ده نفر را بگریاند، از اهل بهشت خواهد بود و کسی که گریه کند و یا فقط يك نفر را بگریاند، اهل بهشت است و کسی که خود را شبیه گریه کنندگان می سازد (هرچند اشک نمی ریزد) باز هم خدا او را به بهشت خواهد برد. علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس - که این کتاب لهوف را جمع آوری نموده - گوید: آنچه بیش از هر چیز مرا به نوشتن این کتاب وادار نمود، این بود که چون کتاب (مِصْبَاحُ الزَّائِرِ وَجَنَاحُ الْمُسَافِرِ) را گرد آوردم ، دیدم که کتابی شامل بهترین جاهای زیارت و برگزیده ترین اعمالی که هنگام زیارت به جا آورده می شود، شد. و هر که آن کتاب را همراه داشته باشد از حمل کتاب زیارت و اعمال آن ، اعم از کتاب کوچک و بزرگ ، بی نیاز شده است . لذا تمایل پیدا کردم که هر که آن کتاب را با خود دارد، در کنارش کتاب مَقْتَلِ جمع و جوری هم برای عزاداری سید الشهداء علیه السلام همراه داشته باشد و از کتابهای دیگر بی نیاز گردد. از این رو، این کتاب را فراهم آوردم و باتوجه به اینکه زیارت کنندگان فرصت کمتری دارند. متن عربی : فَوَضَعْتُ هَذَا الْكِتَابَ لِيُصَمِّرَ إِلَيْهِ، وَ قَدْ جَمَعْتُ هَاهُنَا مَا يَصْلِحُ لَضِيْقِ وَقْتِ الزُّوَّارِ، وَ عَدَلْتُ عَنِ الْأَطْنَابِ وَالْأَكْثَارِ، وَ فِيهِ غُنْيَةٌ لِفَتْحِ أَبْوَابِ الْأَشْجَانِ، وَ بُغْيَةٌ لِنُجْحِ أَرْبَابِ الْإِيْمَانِ، فَإِنَّا وَضَعْنَا فِي أَجْسَادِ مَعْنَاهُ رُوحَ مَا يَلِيْقُ بِمَعْنَاهُ. وَقَدْ تَرَحَّمْتُ بِكِتَابِ: اللُّهُوفِ عَلَي قَتْلِي الطُّفُوفِ، وَ وَضَعْتُهُ عَلَي ثَلَاثَةِ مَسَائِلِكَ، مُسْتَعِينًا بِالرُّؤُوفِ الْمَالِكِ. ترجمه : در اینجا رشته سخن را کوتاه نموده و مطالب را به طور اختصار بیان می کنم و همین مقدار کافی است که درهای غم و اندوه را به روی خوانندگان باز نماید و مؤمنان را رستگار سازد، که در قالب این الفاظ حقایق ارزنده ای گنجانده ام و نامش را (اللُّهُوفِ عَلَي قَتْلِي الطُّفُوفِ ) نهادم و بر سه مسلك تدوین نمودم و از خدای مهربان و مالک جهان ، یاری می طلبم .

### مسلك اول

الْمَسْئَلَةُ الْأَوَّلُ فِي الْأُمُورِ الْمُتَقَدِّمَةِ عَلَي الْقِتَالِ كَانَ مَوْلِدُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْنِ عَشْرٍ لِيَالِ خَلْوَانَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ أَرْبَعٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَقِيلَ: أَلْيَوْمِ الثَّلَاثِ مِنْهُ. وَقِيلَ: فِي أَوَاخِرِ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَرُوِيَ غَيْرَ ذَلِكَ. وَلَمَّا وُلِدَ هَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ أَلْفٌ مَلَكٌ يُهْتَوْنَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ جَاءَتْ بِهِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَسَرَّ بِهِ وَ سَمَّاهُ حُسَيْنًا. فِي الطَّبَقَاتِ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَعْبَاءَنَا عَبْدُ اللَّهِ بَنُ بَكْرٍ بَنُ حَبِيبِ السَّهْمِيِّ ، قَالَ: أَعْبَاءَنَا حَاتِمٌ بَنُ صَنْعَةَ، قَالَتْ أُمُّ الْقُضَلِ زَوْجَةُ الْعَبَّاسِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: مسلك اول : در مسائلی که قبل از ماجرای کربلا وقوع یافته است تولد امام حسین علیه السلام ترجمه : تولد حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام در پنجم ماه شعبان المعظم به سال چهارم از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده ؛ و بعضی گفته اند که روز سوم آن ماه بود و برخی تولد آن جناب را روز آخر ماه ربیع الاول به سال سوم از هجرت گفته اند و بجز این اقوال ، روایات دیگر نیز وارد است . بالجمله ؛ چون آن جناب در دار دنیا آمد، جبرئیل علیه السلام با هزار ملک از آسمان نازل گردید بر رسول مجید صلی الله علیه و آله و آن حضرت را تهنیت نمود به ولادت آن مولود مسعود. فاطمه زهرا علیها السلام فرزند ارجمند را به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد، آن جناب از دیدار نور دیده خود، خرسند و خشنود

شد و آن مولود شریف را (حسین) نام نهاد. در کتاب (طبقات) از ابن عباس ذکر نموده به روایت او از عبدالله بن بکر بن حبیب سَهْمِي که گفت: خبر داد مرا حاتم بن صنعه بر آنکه (أُمُّ الْقَظْلِ) (زوجه عباس بن عبدالمطلب - رضوان الله علیهما - متن عربی: رَأَيْتُ فِي مَنَامِي قَبْلَ مَوْلِدِهِ كَأَنَّ قِطْعَةً مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُطِعَتْ فَوُضِعَتْ فِي حِجْرِي ، فَفَسَّرْتُ ذَلِكَ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ: (خَيْرًا رَأَيْتِ، إِنَّ صَدَقْتَ زُويَاكَ فَإِنَّ فَاطِمَةَ سَتَلِدُ غُلَامًا فَأَدْفَعُهُ إِلَيْكَ لِتَرْضِعِيهِ). قَالَتْ: فَجَرَى الْأَمْرُ عَلَي ذَلِكَ. فَجِئْتُ بِهِ يَوْمًا، فَوَضَعْتُهُ فِي حِجْرِهِ، فَبَيْنَمَا هُوَ يُقِيلُهُ قَبَالَ، فَقَطَرْتُ مِنْ بَوْلِهِ قَطْرَةً عَلَي نَوْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَرَصْتُهُ، فَبَكَي ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَالْمُغْضَبِ: (مَهْلًا! يَا أُمَّ الْقَظْلِ، فَهَذَا نَوْبِي يُغْسَلُ، وَ قَدْ آءَوْجَعْتَ ابْنِي .) قَالَتْ: فَتَرَكْتُهُ فِي حِجْرِهِ، وَقُمْتُ لِآتِيهِ بِمَاءٍ، فَجِئْتُ، فَوَجَدْتُهُ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَبْكِي . فَقُلْتُ: مِمَّ بُكَؤُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: (إِنَّ جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آتَانِي ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ وَلَدِي هَذَا، [لَأَنَّ اللَّهَ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ]. ترجمه: گفت: پیش از آنکه امام حسین علیه السلام متولد گردد، شبی در خواب دیدم که گویا پاره ای از گوشت بدن حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بریده شد و در دامن من قرار گرفت؛ پس این خواب خود را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض نمودم. آن جناب فرمود: که همانا اگر خواب تو راست باشد فاطمه زهرا علیها السلام پسری خواهد زائید و من آن طفل را به تو می سپارم تا او را شیر دهی. ام الفضل گفت: که به همان قسمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود واقع گردید و حسین علیه السلام را به من سپرد و دایه او بودم تا اینکه روزی آن طفل را به خدمت جد بزرگوارش آوردم و او را در دامان پیغمبر نهادم و آن حضرت، نور دیده خود را می بوسید ناگاه طفل بول کرد و قطره ای از بول او بر جامه پیغمبر رسید. من گوشت بدنش را نشگون گرفتم، امام حسین علیه السلام به گریه افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند شخصی خشمناک به من فرمود: (آرام باش، ای ام الفضل! اینک جامه را به آب می توان شست، تو فرزند دلبنده مرا آزردی). ام الفضل گفت: او را در دامان پیغمبر گذاردم و خود رفتم تا آنکه آب آورده جامه رسول الله صلی الله علیه و آله را بشویم، چون برگشتم دیدم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله گریان است. عرض کردم: یا رسول الله! چه چیز شما را گریانید؟ فرمود: اینک جبرئیل بر من نازل گردید و مرا خبر داد که این فرزند را، اُمّت من به قتل می آورند! متن عربی: قَالَ رُوَاهُ الْحَدِيثِ: فَلَمَّا آتَتْ عَلَي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْلِدِهِ سَنَةً كَامِلَةً، هَبَطَ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِثْنَا عَشَرَ مَلَكًا: آءَحَدَهُمْ عَلَي صُورَةِ الْأَسَدِ، وَالثَّانِي عَلَي صُورَةِ الثَّوْرِ، وَالثَّلَاثُ عَلَي صُورَةِ التَّيْتَانِ، وَالرَّابِعُ عَلَي صُورَةِ وُلْدِ آدَمَ، وَالثَّمَانِيَةُ الْبِاقُونَ عَلَي صُورِ شَتَّى ، مُحَمَّرَةً وَجُوهَهُمْ [بِأَكْيَافٍ غِيُونَهُمْ]، قَدْ نَشَرُوا آءَجِيحَتَهُمْ، وَهُمْ يَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ، سَيَنْزِلُ بِوَلَدِكَ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ مَا نَزَلَ بِهَابِيلَ مِنْ قَابِيلَ، وَ سَيُعْطِي مِنْهُ آءَجْرَ هَابِيلَ، وَ يُحْمَلُ عَلَي قَاتِلِهِ مِنْ قَابِيلَ. وَلَمْ يَبْقَ فِي السَّمَوَاتِ مَلَكٌ إِلَّا وَ نَزَلَ إِلَي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، كُلُّ [يُقْرِئُهُ السَّلَامَ]، وَ يُعَزِّيهِ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، وَ يُخْبِرُهُ بِتَوَابِ مَا يُعْطِي ، وَ يَعْرِضُ عَلَيْهِ ثُرْبَتَهُ، وَالتَّبِيصُ الَّذِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: (إِنَّ لِلَّهِمْ آءِخْذًا مِنْ خَذَلِهِ، وَآفْتُلُ مَنْ قَتَلَهُ، وَ لَا تُمْتَعُهُ بِمَا طَلَبْتَهُ). قَالَ: فَلَمَّا آتَيْتِ عَلَي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَتَانِ مِنْ مَوْلِدِهِ حَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سَفَرٍ لَهُ، فَوَقَفَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، فَاسْتَرْجَعَ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ. ترجمه: راویان حدیث چنین گفته اند که چون يك سال تمام از عمر شریف آن جناب گذشت، دوازده فرشته بر رسول مجید نازل گردید؛ یکی به صورت شیر، دومی به صورت گاو، سومی به صورت اژدها، چهارمی به صورت انسان و هشت مَلَكٌ دیگر هم به شکل های مختلف بودند با روهای قرمز و بالهای خود را پهن نموده و می گفتند:

یا محمد! زود باشد که به فرزند دل‌بند تو حسین بن فاطمه علیها السلام نازل شود مانند آنچه که به هابیل از قابیل نازل گردید؛ و زود باشد که اجر و مزد شهادت فرزند تو را، خدای متعال بدهد مانند آن اجر ثوابی که به هابیل بخشیده و به گردن قاتل او بگذارد مانند گناهی را که بر گردن قابیل است. و هیچ فرشته مقرب‌بی در آسمانها باقی نماند مگر آنکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل گردیدند و آن جناب را در قتل فرزند، تعزیه می گفتند و خبر می دادند آن رسول مکرم را به آن ثوابی که خدای به امام حسین علیه السلام خواهد داد و خاک قبر مطهر او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می دادند و آن حضرت نفرین بر قاتلان فرزند، می نمود و عرض می کرد که پروردگارا، مخدول گردان کسی را که فرزند مرا خوار نماید و بکش کشنده او را و او را از رسیدن به مراد خود بهره مند مگردان. راوی گوید: چون دو سال از عمر شریف آن جناب گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله را سفری پیش آمد؛ پس در پاره ای از راه که می رفت بایستاد و گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و چشمان آن جناب اشک آلود گردید و گریه نمود؛ سبب گریه را از آن حضرت سؤال نمودند، متن عربی:

فَسئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: (هَذَا جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخبرني عَنْ أَرْضِ بَشَطِ الْفُرَاتِ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ، يُقْتَلُ عَلَيْهَا وَلَدِي الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ). فَقِيلَ لَهُ: مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: (رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ (بِزِيدُ) - لَعْنَةُ اللَّهِ، - وَكَأَنِّي أُنظَرُ إِلَيْهِ مَصْرَعِهِ وَ مَدْفِنِهِ). ثُمَّ رَجَعَ مِنْ سَفَرِهِ ذَلِكَ مَغْمُومًا، فَصَعَدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ وَ وَعَظَ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ وَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنِيَّ عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ وَالْيُسْرِيَّ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: (إِنَّ اللَّهَ مِنْ مُحَمَّدًا عَبْدًا وَ نَبِيًّا وَ هَذَانِ أَطَائِبُ عِثْرَتِي وَ خِيَارُ ذُرِّيَّتِي وَ أُرُومَتِي وَ مَنْ إِخْلَفَهُمَا فِي أُمَّتِي، وَ قَدْ أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ وَلَدِي هَذَا مَقْتُولٌ مَخْدُولٌ، إِنَّ اللَّهَ فَبَارِكُ لَهُ فِي قَتْلِهِ وَاجْعَلْهُ مِنْ ساداتِ الشُّهَدَاءِ، إِنَّ اللَّهَ وَ لَا تَبَارَكَ فِي قَاتِلِهِ وَ خَاذِلِهِ). قَالَ: فَصَحَّ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحْيِ. ترجمه: فرمود: (هذا جبرئیل، اینک جبرئیل است که مرا خبر می دهد از زمینی که کنار فرات واقع است و آن را (کربلا) می گویند که بر روی آن زمین فرزند دل‌بند من، حسین فاطمه کشته می گردد! عرض نمودند: یا رسول الله! کشنده آن جناب کیست؟ فرمود: کشنده او مردیست که نام نحس او (بیزید) است - خدا او را لعنت کند - و گویا که من اکنون قتلگاه و محل قبر او را به چشم خود نظر می نمایم. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن سفر به مدینه مراجعت فرمود، مهموم و مغموم بود؛ پس بر منبر بالا رفت و خطبه انشاء فرمود و مردم را موعظه نمود در حالی که حسن و حسین علیهما السلام در خدمت آن بزرگوار در پیش روی آن حضرت بودند و چون از ادای خطبه فارغ گردید، دست راست خود را بر سر حسن علیه السلام و دست چپ خود را بر سر حسین علیه السلام بنهاد و سر مبارک را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: خداوندا، به درستی که محمد صلی الله علیه و آله بنده تو و نبی تو است و این دو فرزند از اطائب عترت و بهترین ذریه من و بنیان من اند. و ایشان را در میان اُمّت خود می گذارم که جانشین من اند و اینک جبرئیل خبر داد مرا که این فرزند من کشته خواهد شد و مخدول خواهد بود؛ خداوندا کشته شدن را بر او مبارک گردان و او را از جمله سادات شهداء بگردان و مبارک مکن در حق قاتل و خوار کننده او. راوی گفت: پس مردم و اهل مسجد صداها به گریه و افغان بلند متن عربی: وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: (إِنَّ تَبْكُونَ وَ لَا تَنْصُرُونَهُ). ثُمَّ رَجَعَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَ هُوَ مُتَعَبِّرٌ اللَّوْنِ مُحَمَّرٌ الْوَجْهِ، فَخَطَبَ خُطْبَةً إِخْرِيَّ مُوجِزَةً وَ عَيْنَاهُ تَهْمَلَانِ دُمُوعًا ثُمَّ قَالَ: (إِنَّهَا النَّاسُ إِلَيَّ قَدْ خَلَفَتْ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَ عِثْرَتِي وَ أُرُومَتِي وَ مِرَاجَ مَائِي وَ ثَمَرَةَ فُوْادِي وَ مَهْجَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَبْرُدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ قَدْ أَبْغَضْتُمْ عِثْرَتِي وَ ظَلَمْتُمْوَهُمْ أَهْلًا وَ إِنِّي أَسْأَلُكُمْ فِي ذَلِكَ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي رَبِّي أَنْ أَسْأَلَكُمْ

الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ، فَأَنْظُرُوا إِلا تَلْفُونِي عَدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ. إِلا وَ إِنَّهُ سَتَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثُ رِيَاثٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ: رَايَةَ سَوْدَاءَ مُظْلِمَةً قَدْ فَرَعَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ، فَتَقِفُ عَلَيَّ، فَأَقُولُ: مَنْ أَنْتُمْ؟ فَيَنْسَوْنَ ذِكْرِي وَ يَقُولُونَ: نَحْنُ أَهْلُ التَّوْحِيدِ مِنَ الْعَرَبِ. فَأَقُولُ لَهُمْ: إِتَا أَعْمَدُ نَبِيِّ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ. فَيَقُولُونَ: نَحْنُ مِنْ أُمَّتِكَ يَا أَعْمَدُ. ترجمه : نمودند، آن حضرت فرمود که شما الان بر حال او گریه می کنید و حال آنکه او را یاری نخواهید کرد. پس از اتمام آن مجلس ، بار دیگر به مسجد مراجعت فرمود در حالتی که رنگ مبارک آن حضرت متغیر و روی نازنینش از شدت غضب سرخ بود و خطبه مختصر دیگر بخواند و در آن حال از چشمان آن حضرت اشک می ریخت پس فرمود: ایها الناس ! به درستی که من در میان شما دو چیز سنگین و بزرگ را واگذارده ام یکی کتاب خداست و دیگری عترت من که بنیاد امر من و مایه امتزاج آب طینت من و میوه دل و پاره جگر من اند. این دو چیز از هم جدایی ندارند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و به تحقیق که دشمن داشتید عترت مرا و برایشان ستم روا نمودید، آگاه باشید که من در روز قیامت انتظار این دو امر بزرگ دارم تا آنکه به نزد من آیند و من پرسش نمی کنم درباره ایشان مگر آنچه را که پروردگار من به من امر فرموده و آن آنست که از شما بخواهم که در حق دَوِي الْقُرْبَى من ، دوستی نمایید؛ پس اندیشه کنید که مبدا در فردای قیامت بر کنار حوض کوثر نتوانید که مرا دید (در حالی نسبت به آنها کینه و ظلم روا داشته باشید). زود باشد که در روز قیامت سه سرکرده این اُمَّت با سه عَلم در نزد من خواهد آمد: يَك عَلم سیاه و تاريك که ملائکه از دهشت و وحشت دیدار آن به فریاد آیند؛ پس در حضور من بایستند. من گویم که مَتَم احمد پیغمبر خدا بر عرب و عجم . گویند که ما از امت توایم ای احمد! متن عربی : فَأَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي فِي أَهْلِي وَ عِزَّتِي وَ كِتَابِ رَبِّي؟ فَيَقُولُونَ: إِيمَا الْكِتَابَ فَضَيَعْنَا، وَ إِيمَا عِزَّتَكَ فَحَرَصْنَا عَلَيَّ إِئِنْ نَبَيْدَهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ. فَأَوْلَى وَجْهِي عَنْهُمْ، فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوِّدَةً وَجُوهَهُمْ. ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رَايَةَ إِخْرَى أَشَدَّ سَوَادًا مِنَ الْأُولَى ، فَأَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِي التَّقْلِينِ الْأَكْبَرِ وَالْأَصْغَرِ: كِتَابِ رَبِّي ، وَ عِزَّتِي؟ فَيَقُولُونَ: إِيمَا الْأَكْبَرِ فَخَالَفْنَا، وَ إِيمَا الْأَصْغَرَ فَحَدَلْنَاهُمْ وَمَرَقْنَاهُمْ كُلَّ مَمْرَقٍ. فَأَقُولُ: إِلَيْكُمْ عَنِّي ، فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوِّدَةً وَجُوهَهُمْ. ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رَايَةَ إِخْرَى تَلَمَعُ وَجُوهَهُمْ نُورًا، فَأَقُولُ لَهُمْ: مَنْ أَنْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَهْلُ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ وَالتَّقْوَى ترجمه : پس من خواهم گفت که بعد از من چگونه بودید در حق اهل بیت و عترت من و در حق کتاب پروردگار من ؟ جواب می گویند: اما کتاب را، پس آن را ضایع نمودیم و اما عترت تو را، پس راغب و حریص بودیم که ایشان را تماما هلاک نمایم و از روی زمین برداریم . پس من روی از ایشان بگردانم و از نزد من ، تشنه با روهای سیاه برگردند پس از آن ، گروه دیگر با عَلم به نزد من آیند که از گروه اول سیاه تر، پس به ایشان گویم : پس از وفات من چگونه رفتار نمودید بر دو (ثقل ) که در میان شما گذارده بودم ؛ یکی بزرگ و دیگری کوچک ، که بزرگ کتاب خدا و کوچک عترت من بودند. جواب گویند: اما ثقل بزرگ را که کتاب خدا بود، مخالفت حکم آن نمودیم و اما ثقل کوچک که عترت باشد آن را خوار گردانیدیم و از هم گسیختیم . پس به ایشان گویم : از نزد من دور شوید! پس تشنه و روسیاه برگردند. آنگاه گروه دیگر با عَلم و با چهره های درخشنده از نور، بر من وارد شوند. به ایشان گویم : شما چه کسانی؟ گویند: ما نایم اهل کلمه توحید و پرهیزکاری . متن عربی : نَحْنُ إِيمَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَ نَحْنُ بَقِيَّةُ أَهْلِ الْحَقِّ، حَمَلْنَا كِتَابَ رَبِّنَا فَأَخْلَلْنَا حَلَالَهُ وَ حَرَمْنَا حَرَامَهُ، وَ إِخْبَبْنَا ذُرِّيَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَتَصَرَّاهُمْ مِنْ كُلِّ مَا تَصَرَّاهُمْ مِنْهُ أَنْفُسَنَا، وَ قَاتَلْنَا مَعَهُمْ مَنْ نَوَاهُمْ. فَأَقُولُ لَهُمْ: إِعْبُرُوا فَأَتَا نَبِيَّكُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ لَقَدْ كُنْتُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا وَصَفْتُمْ، ثُمَّ إِسْفِيهِمْ مِنْ حَوْضِي ،

فَيَصُدُّونَ مَرْوِيَّيْنَ مُسْتَبْشِرِينَ، ثُمَّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا أَبَدِينَ. قَالَ: وَكَانَ النَّاسُ يَتَعَاوَدُونَ ذِكْرَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَ يَسْتَعْظِمُونَ وَيَرْتَعِبُونَ قُدُومَهُ. فَلَمَّا تُوفِّي مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ ذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ - كَتَبَ بَرِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُثْبَةَ وَ كَانَ أَمِيرًا بِالْمَدِينَةِ يَأْمُرُهُ بِأَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ عَلَيَّ أَهْلِهَا وَ خَاصَّةً عَلَيَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامِ، وَ يَقُولُ لَهُ: إِنَّ أَبِي عَلَيَّكَ فَاصْرُبْ عُقْبَةَ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ. فَأَخْضَرَ الْوَلِيدُ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَاسْتَشَارَهُ فِي تَرْجَمِهِ: مَائِمُ أُمَّتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ مَا بَقِيَ أَهْلُ حَقِّ هَسْتِيمِ، كِتَابِ پَروردگار خود را برداشته ایم و حلال آن را حلال دانسته ایم و حرام آن را حرام شمردیم و ذریه پیغمبر خود را دوست می داشتیم و ایشان را یاری کردیم از هر چیزی که خود را از آن یاری نمودیم و با هر کس که قصد جنگ با ایشان داشت قتال کردیم. پس به ایشان گویم که شما را بشارت باد! منم محمد پیغمبر شما و الحق در دار دنیا چنان بودید که اکنون وصف نمودید؛ پس ایشان را از حوض کوثر سیراب کنم و آنها سیراب و خوشحال می گردند و داخل بهشت می شوند و در بهشت، همیشه جاویدان باشند. راوی گوید: عادت مردم بر این جاری شد که یاد از قتل حسین مظلوم می نمودند و آن را در نظر عظیم می شمردند و منتظر و مترقب چنین واقعه بودند. چون معاویه بن ابی سفیان - علیهما اللعنة و النیران - در ماه رجب به سال شصت از هجرت، جان به مالک دوزخ سپرد و یزید حرام زاده به جای آن ملعون به سلطنت نشست. یزید نامه ای به ولید بن عُقْبَةَ - حاکم مدینه نوشت و در آن نامه امر نموده بود که برایش از اهل مدینه، خصوصا از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بیعت بگیرد و در آن نامه، مندرج بود که هر گاه آن جناب بیعت ننماید او را گردن بزن و سر او را از برای من بفرست! پس ولید بعد از مطالعه آن نامه، مروان بن حکم را طلبید و با او در این باب مشورت نمود. متن عربی: اَمْرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. فَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ، وَلَوْ كُنْتُ مَكَانَكَ لَصَرَبْتُ عُقْبَةَ. فَقَالَ الْوَلِيدُ: لَيْتَنِي لَمْ أَعِكْ شَيْئًا مَذْكُورًا. ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَجَاءَهُ فِي ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ، فَتَعَيَّ الْوَلِيدُ إِلَيْهِ مَوْتَ مُعَاوِيَةَ، وَ عَرَضَ عَلَيْهِ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ. فَقَالَ: (أَبُيْهَا الْأَمِيرُ، إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُونُ سِرًّا، وَ لَكِنْ إِذَا دَعَوَتِ النَّاسَ عَدَا فَادْعُنَا مَعَهُمْ). فَقَالَ مَرْوَانُ: لَا تَقْبَلْ أَبُيْهَا الْأَمِيرُ عُدْرَةَ، وَ مَتِي لَمْ يُبَايِعْ فَاصْرُبْ عُقْبَةَ. فَعَضَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامِ ثُمَّ قَالَ: (وَيْلِي عَلَيَّكَ يَا بَنَ الرَّزَقَاءِ، إِنْ تَأْمُرُ بِصَرْبِ عُقْبِي، كَذِبْتَ وَاللَّهِ وَلَوْ مَتَّ). ثُمَّ أَعْقَلَ عَلَيَّ الْوَلِيدِ فَقَالَ: (أَبُيْهَا الْأَمِيرُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ الثُّبُوءِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا خَتَمَ اللَّهُ، وَ بَرِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ تَرْجَمَهُ: مروان گفت که امام حسین علیه السلام قبول نخواهد نمود که با یزید بیعت نماید و اگر من به جای تو می بودم او را گردن می زدم. ولید گفت: ای کاش! من در سلك معدومین بودم تا به این امر شنیدم مبتلا نگردیدم. پس از آن، ولید کسی را خدمت ابی عبدالله علیه السلام فرستاده او را طلب داشت. آن حضرت با سی نفر از اهل بیت و دوستان خود به منزل ولید، تشریف آوردند. ولید خبر مرگ معاویه پدید را به او داد و اظهار داشت که آن جناب با یزید بیعت نماید. امام علیه السلام فرمود: أَبُيْهَا الْأَمِيرُ! بیعت کردن من نمی توان که به پنهانی باشد، چون فردا شود و مردم را طلب داری ما را نیز با ایشان بخواه. مروان لعین - که در آن مجلس حاضر بود - گفت: ای امیر! این عذر را از او میپذیر و اگر بیعت نمی نماید او را گردن بزن. امام حسین علیه السلام [از شنیدن این سخنان] در غضب شد، فرمود: وای بر تو، ای پسر زن [کبود چشم] زناکار! تو را چه یارا که حکم نمایی مرا گردن زنند؟! به خدا سوگند! دروغ گفتمی و خود را [با این سخنان جسارت آمیز] خوار داشتی. سپس آن حضرت علیه السلام روی مبارک به جانب ولید نمود. فرمود: ای امیر! ما میم خانواده نبوت و معدن رسالت و خانه ما محل آمد و شد





خود و دانا بوده است که به درجه شهادت خواهد رسید و تکلیف آن جناب همان بوده که تکیه و اعتمادش بر شهادت بود و جماعتی از راویان اخبار مرا خبر دادند که نامه‌های ایشان را در کتاب (غیث سلطان الوری لسگان الثری) (مذکور داشته ام و سندهای ایشان به شیخ جلیل ابی جعفر محمد بن بابویه قمی - اَعْلَى اللّٰهُ مَقَامَهُ - می رسد به موجب آنچه که در کتاب (امالی) خود ذکر نموده و سند به مفضل بن عمر و او از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می رسد که حضرت امام حسین علیه السلام در یکی از روزها به خدمت برادر بزرگوار خود امام حسن علیه السلام رسید، متن عربی: عَلَيَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا تَطَرَّ إِلَيْهِ بَكِي ، فَقَالَ: مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: اَبُوكِي لِمَا يُصْنَعُ بِكَ، فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الَّذِي يُؤْتِي إِلَيَّ سَمٌ يُدَسُّ إِلَيَّ فَأَقْتُلُ بِهِ، وَلَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا اَبَا عَبْدِاللّٰهِ، يَزِدُّكَ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ اَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ اَتَهُمْ مِنْ اُمَّةٍ جَدْنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَ يَنْتَجِلُونَ اِلَّا سَلَامًا، فَيَجْتَمِعُونَ عَلَيَّ قَتْلِكَ وَ سَفْكَ دَمِكَ وَ اَنْتِهَاكَ حُرْمَتِكَ وَ سَبِي دَرَارِيكَ وَ نِسَائِكَ وَ اَنْتِهَابِ ثَقْلِكَ، فَعِنْدَهَا يَجِلُّ اللّٰهُ بِنَبِيِّ اُمَّةٍ اللّعنة وَ تَمَطَّرُ السَّمَاءُ دَمًا وَ رِمَادًا، وَ يَبْكِي عَلَيَّ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشِ وَ الْحَيَاتِ فِي الْبِحَارِ. وَ حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْهُ مَنْ اَشْرَفَتْ اِلَيْهِ، بِاِسْنَادِهِمْ اِلَيَّ عُمَرَى النَّسَابَةَ - رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - فِيمَا ذَكَرَهُ فِي اٰخِرِ (كِتَابِ الشَّافِيِّ فِي النَّسَبِ)، بِاِسْنَادِهِ اِلَيَّ جَدِّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ اَبِي عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ اَخْوَالِي اَلَّ عَقِيلٍ قَالَ: لَمَّا اِمْتَنَعَ اَخِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ بِالْمَدِينَةِ، دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ خَالِيًا، فَقُلْتُ لَهُ: تَرْجَمُهُ : چون چشم امام حسن علیه السلام به برادر خود افتاد گریه نمود! امام حسین علیه السلام عرض نمود: سبب گریه شما چیست؟ امام حسن علیه السلام فرمود: گریه می کنم از جهت آنچه که بر سر تو می آید! سپس فرمود که شهادت من به آن زهری است که به سوی من می آورند و به پنهانی به من می خوراند و من به آن زهر کشته می شوم و لکن هیچ روزی به مانند روز تو نخواهد بود، ای اباعبدالله؛ برای اینکه سی هزار کس دور تو را خواهد گرفت که همه ادعا می کنند از اُمّت جدّ ما صلّی اللّٰهُ علیه و آله هستند و خود را مسلمان و معتقد به اسلام می دانند، پس اجتماع می کنند بر کشتن و ریختن خون تو و ضایع ساختن حرمت تو و اسیر نمودن دُرّیه و زنان و دختران تو و تاراج کردن بَنّه بارگاه تو و چون چنین شود، خدایمتعال بر بنی اُمّیه، لعنت دائم فرو فرستد و آسمان خون با خاکستر خواهد بارید و همه چیز بر مظلومیت تو گریه می کند حتی حیوانات وحشی صحرا و ماهیان دریا! خبر داد مرا جماعتی از راویان که در سابق به اسم بعضی از آنها اشاره نمودم و سندهای ایشان به عمر نسابه - رضوان اللّٰهُ علیه - که در کتاب (شافی) خودش - که در علم نسب است - ذکر نموده و سند آن را به جدّ خود محمد بن عمر می رساند. محمد گوید: شنیدم از پدر خود عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام که این حدیث را از برای دایی های من از آل عقیل، نقل می نمود و گفت: چون برادر من امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید پلید، امتناع نمود من در مدینه طیبه به منزل او رفتم و او را تنها یافتم، گفتم: متن عربی: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ حَدَّثَنِي اَخُوكَ اَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ، عَنِ اَبِيهِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ سَبَقْتَنِي الدَّمْعَةُ وَ عَلَا شَهْقِي . فَصَمَمَنِي اِلَيْهِ وَ قَالَ: حَدَّثَكَ اَتَايَ مَقْتُولٌ؟ فَقُلْتُ لَهُ: حُوشِيَتَا يَا بْنَ رَسُولِ اللّٰهِ. فَقَالَ: سَاءَ لُتْكَ بِحَقِّ اَبِيكَ يَقْتُلِي خَيْرَكَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَلَوْلَا نَاوَلْتُ وَ بَايَعْتُ. فَقَالَ: حَدَّثَنِي اَبِي : اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي ، وَ اِنَّ تُرْبَتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ، فَتَطْنُ اَتَاكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ اَعْلَمْهُ، وَاللّٰهُ لَا اُعْطِيَ الدِّيَّةَ مِنْ نَفْسِي اَبَدًا، وَ تَلْفَيْنَ فَاطِمَةَ اَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ دُرِّيَّتُهَا مِنْ اُمَّةٍ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ اِذَاهَا فِي دُرِّيَّتِهَا. اَقُولُ اَتَا: وَ لَعَلَّ بَعْضَ مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَائِقَ شَرَفِ السَّعَادَةِ بِالشَّهَادَةِ يَعْتَقِدُ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَتَعَبَّدُ بِمِثْلِ هَذِهِ الْحَالَةِ. اِمَّا سَمِعَ فِي الْقُرْآنِ



الصَّادِقِ الْمَقَالِ اِنَّهُ تَعَبَّدَ قَوْمًا ترجمه : فدای تو گردم ، ای ابا عبدالله ! برادرت امام حسن علیه السلام به من خبر داده حدیثی را که از پدر بزرگوار خود شنیده بود. چون سخن را به اینجا رسانیدم گریه بر من پیشی گرفت و نگذاشت که سخن را تمام کنم و صدای من به گریه بلند گردید پس آن جناب مرا در آغوش کشید و فرمود که آیا برادر من به تو چنین خبر داده که من کشته خواهم شد؟ گفتم : چنین امری بر تو مبادا. پس فرمود: تو را به حق پدرت سوگند می دهم که آیا برادرم به تو خبر داده از کشته شدن من ؟ گفتم : چنین است . ای کاش که دست خود را می دادی و با این گروه بیعت می نمودی ؟ فرمود: خبر داد پدرم که رسول خدا به او خبر داده که او و من کشته خواهیم شد، قبر من نزدیک قبر پدرم خواهد بود، آیا تو چنین می پنداری که آنچه تو از آن مطلع هستی ، من از آنها بی خبرم؟! به خدا سوگند! هرگز خواری و ذلت از برای خود نخواهم پسندید. البته مادرم فاطمه زهرا در روز قیامت پدرش رسول خدا را دیدار خواهد نمود و شکایت خواهد کرد از ظلم و ستمی که ذریه او از این امت دیدند. داخل بهشت نشود هر کسی که فاطمه را در حق ذریه او، اذیت نموده باشد. سید ابن طاوس چنین گوید که شاید بعضی کسانی که راهنمایی نشده اند به سوی معرفت داشتن به اینکه شرافت سعادت به شهادت است ، چنین اعتقاد دارند که به مانند چنین حالی از شهادت نمی توان خدای متعال را عبادت نمود، آیا چنین کس نشنیده که خدای متعال در قرآن راست گفتار ذکر متن عربی : یَقْتُلِ اَنْفُسِهِمْ، فَقَالَ تَعَالَى : (فَتَوْبُوا اِلَى بَارِكُمْ فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِكُمْ). وَلَعَلَّه يَعْتَقِدُ اَنَّ مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى : (وَلَا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ) اِنَّهُ هُوَ الْقَتْلُ، وَ لَيْسَ الْاَمْرُ كَذَلِكَ، وَ اِنَّمَا التَّعَبُّدُ بِهٖ مِنْ اَبْلَغِ دَرَجَاتِ السَّعَادَةِ. وَ لَقَدْ ذَكَرَ صَاحِبُ الْمَقْتَلِ الْمَرْوِيُّ عَنْ مَوْلَاتِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْاَيَةِ: [مَا يَلِيْقُ بِالْعَقْلِ]: فَرَوَى عَنْ اَسْلَمَ قَالَ: عَزَوْنَا نَهَاوَنَدَ - وَ قَالَ غَيْرَهَا- وَاصْطَفَيْنَا وَالْعَدُوَّ صَفِيْنَ لَمْ اَرَ اَطْوَلَ مِنْهُمَا وَلَا اَعْرَضَ، وَالرُّومُ قَدْ اَلْصَفُوا طُهُورَهُمْ بِحَايِطِ مَدِيْنَتِهِمْ، فَحَمَلَ رَجُلٌ مِّنَّا عَلَيِ الْعَدُوِّ. فَقَالَ النَّاسُ: لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ اَلْقَى نَفْسَهُ اِلَى التَّهْلُكَةِ. فَقَالَ اَبُو اَيُّوبَ الْاَنْصَارِي: اِنَّمَا تُوُوَلُّوْنَ هَذِهِ الْاَيَةَ عَلَيِ اَنَّ حَمَلَ هَذَا الرَّجُلِ يَلْتَمِسُ الشَّهَادَةَ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ، اِنَّمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْاَيَةُ فِينَا، لِاَنَّ كُنَّا قَدِ اشْتَعَلْنَا ترجمه : نموده که تکلیف فرموده گروهی از امتهای سابق را که نفس خود را به قتل رسانند آنجا که فرموده : (فَتَوْبُوا... (۱۱) پس توبه کنید! و به سوی خالق خود باز گردید و خود را به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است . و شاید چنین گمان دارد که در آنجایی که خدای متعال ذکر فرموده : (وَلَا تُلْقُوا... (۱۲) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید. آن (تهلکه ) که از آن نهی فرموده ، کشته شدن باشد و حال آنکه چنین نیست ، بلکه تعبّد به شهادت یافتن از اَبْلَغِ درجات سعادت است . و به تحقیق ذکر نموده صاحب کتاب (مقتل ) آن روایات آن از امام جعفر صادق علیه السلام است که از (اَسْلَمَ ) چنین روایت گردیده در تفسیر این آیه شریفه (لَا تُلْقُوا... (که (اَسْلَمَ ) گفت : در یکی غزوات به جهاد رفتیم ، در نهاوند یا بلد دیگر؛ و ما مسلمانان و دشمنان دو صف بسته بودیم چنان صفها که مانند آن را در طول و عرض ندیده ام ، کُفَّار روم پشت به حصار شهر خود داده بودند یعنی پشت ایشان محکم بود؛ پس مردی از میان صف مسلمین بر صف دشمن حمله نمود، مردم گفتند: (لَا اِلَهَ... (، این مرد خود را به مهلکه انداخت . ابویوب انصاری رحمه الله که در آن معرکه حاضر بود به جماعت مسلمانان ، گفت که شما این آیه را چنین تاویل ننمائید که این مرد که طالب شهادت شده بر دشمن حمله نموده ، خود را در (تهلکه ) انداخته است ، چنین نیست که شما را گمان است ؛ بلکه این آیه شریفه در شاءن ما نازل گردید که چون ما مشغول بودیم به متن عربی : يَنْصُرَةَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَرَكْنَا اَهْلَانَا وَ اَمْوَالَنَا اِنَّ نُفِيْمَ

فِيهَا وَ تُصْلِحَ مَا فَسَدَ مِنْهَا، فَقَدْ ضَاعَتْ يَتَشَاغِلُنَا عَنْهَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ إِنْكَارًا لِمَا وَقَعَ فِي نُفُوسِنَا مِنَ التَّخَلُّفِ عَنِ نُصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا ضَلَّاحَ إِمْوَالِنَا: (وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ)، مَعْنَاهُ: إِنْ تَخَلَّفْتُمْ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَقَمْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ إِذْ لَقِيتُمْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَهَلَكْتُمْ، وَ ذَلِكَ رَدُّ عَلَيْنَا فِيمَا قُلْنَا وَ عَزَمْنَا عَلَيْهِ مِنَ الْأَقَامَةِ، وَ تَحْرِيزُ لَنَا عَلَيَّ الْعَزْوِ، وَ مَا أَنْزَلَتْ هَذِهِ الْأَيَّةُ فِي رَجُلٍ حَمَلَ الْعَدُوَّ وَ يُحَرِّضُ إِصْحَابَهُ أَنْ يَفْعَلُوا كَفَعْلِهِ أَوْ يَطْلُبُ الشَّهَادَةَ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَجَاءً لِتَوَابِ الْأَخْرَةِ. أَقُولُ: وَ قَدْ تَبَهَّنَاكَ عَلَيَّ ذَلِكَ فِي خُطْبَةِ هَذَا الْكِتَابِ، وَ سَيَأْتِي مَا يَكْشِفُ عَنْ هَذِهِ الْأَسْبَابِ. قَالَ رُوَاهُ حَدِيثِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ وَ مَرْوَانَ: فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاةُ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ لِثَلَاثِ مَضِينَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ سِتِّينَ. ترجمه: یاری نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و عیال و اموال خویش را و گذاردیم و ترک نمودیم که در نزد آنها بمانیم و آنچه را که فاسد گردیده اصلاح آن نمائیم . سپس رفته رفته به واسطه آنکه از آنها غفلت نمودیم ضایع گردیدند و از این جهت ، خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود از جهت آنچه که در خواطر مخمّر داشتیم و خیال نمودیم که از یاری پیغمبر دست برداریم و به اصلاح خود بکوشیم . معنی آیه این است که : اگر شما ترک یاری رسول خدا نمودید و در خانه های خود اقامت کردید چنان است که خود را به دست خویش در مهلکه انداخته باشید و خدای تعالی بر شما خشم خواهد گرفت و به این واسطه هلاک خواهید گردید. پس این آیه شریفه ردی بود بر ما از آنچه گفته بودیم و بر آن عزم نموده بودیم که در خانه ها اقامت گزینیم و ترغیبی مؤکد بود بر آنکه ما مسلمانان با کفار جنگ بنماییم و نازل نگردیده بر آن کس که بر دشمن حمله آورد و اصحاب خود را نیز ترغیب کند تا مانند او جهاد کنند و فیض شهادت را در راه خدا به امید اجر و ثواب طلبند. سید ابن طاوس می گوید: این مطلب را در خطبه همین کتاب خود سابقا ذکر نمودم و بعد از این هم ذکر خواهد شد آنچه پرده از روی این اسباب بردارد. راویان حدیث بعد از گزارش مذاکرات امام با ولید و مروان لعین ، چنین گفته اند که در صبح آن شبی که حضرت امام حسین علیه السلام به خانه ولید، تشریف فرما شده بود بار سفر مکه را بست و متوجه خانه خدا گردید و سه روز از ماه شعبان سال ۶۰ از هجرت متن عربی : فَأَقَامَ بِهَا بِأَقْيِ شَعْبَانَ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَشَوَّالَ وَذِي الْقَعْدَةِ. قَالَ: وَجَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَأَشَارَا عَلَيْهِ بِالْأَمْسَاكِ. فَقَالَ لَهُمَا: (إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ أَمَرْتَنِي بِأَمْرٍ، وَ آتَا مَاضٍ فِيهِ). قَالَ: فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ هُوَ يَقُولُ: وَاحْسَيْنَاهُ! ثُمَّ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِصُلْحِ أَهْلِ الصَّلَالِ وَ حَذْرِهِ مِنَ الْقَتْلِ وَالْقِتَالِ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِمَّا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إِهْدِيَّ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، إِمَّا عَلِمْتَ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَهْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَ يَشْتَرُونَ كَأَنَّ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا، فَلَمْ يُعَجِّلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، بَلْ أَمَهَلَهُمْ وَ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ إِذْ عَزِيزٌ ذِي انْتِقَامٍ، إِنْتَقَى اللَّهُ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ لَا تَدَعَنَّ نُصْرَتِي (. ترجمه : گذشته بود که وارد شهر مکه معظمه شد و باقی شعبان و ماه رمضان و ماه شوال و ماه ذی القعدة را در مکه اقامت فرمود. راوی گوید: عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به خدمت آن جناب آمدند و اشاره نمودند که در مکه بماند. امام علیه السلام در جواب فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود به امری که ناچار باید به جا بیاورم . پس ابن عباس از خدمت آن جناب مرخص گردید در حالی که می گفت : وَاحْسَيْنَاهُ! سپس عبدالله بن عمر به خدمتش رسید و اشاره نمود که با گروه ضلال صلح نماید و بیم داد او را از آنکه قتال کند. امام فرمود: ای اباعبدالرحمان ! ندانسته ای که از پستی و خواری دنیا در نزد خدای تعالی

بود که سر مطهر جناب یحیی بن زکریا علیه السلام را به هدیه و تعارف بردند از برای سرکشی از سرکشان بنی اسرائیل ؛ آیا ندانسته ای که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را می کشتند؟! سپس در بازارهای خود می نشستند و خرید و فروش می نمودند، که گویا هیچ کاری نکرده بودند؛ پس خدا متعال تعجیل نفرمود در انتقام کشیدن از ایشان بلکه بعد از مدتی گرفت ایشان را مانند گرفتن شخص صاحب عزت و انتقام کشنده . ای عبدالله ! بپرهیز از خشم خدای تعالی و دست از یاری من بردار. متن عربی : قَالَ: وَ سَمِعَ أَهْلَ الْكُوفَةِ يُوْصِلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَي مَكَّةَ وَ امْتِنَاعِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ، فَاجْتَمَعُوا فِي مَنْزِلِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدِ الْخُزَاعِيِّ ، فَلَمَّا تَكَامَلُوا قَامَ فِيهِمْ خَطِيبًا. وَ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ: يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ، إِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ بِأَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ هَلَكَ وَ صَارَ إِلَي رَبِّي وَ قَدَّمَ عَلَيَّ عَمَلِيهِ، وَ قَدْ قَعَدَ فِي مَوْضِعِهِ ابْنَةُ يَزِيدَ، وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ خَالَفَهُ وَ صَارَ إِلَي مَكَّةَ هَارِبًا مِنْ طَوَاعِيَةِ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، وَ أَدْنَتْكُمْ شَيْعَتُهُ وَ شَيْعَةُ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ، وَ قَدْ احْتَجَّ إِلَي نُصْرَتِكُمْ الْيَوْمَ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ نَاصِرُوهُ وَ مُجَاهِدُو عَدُوِّهِ فَارْتَبُوا إِلَيْهِ، وَ إِنْ خُفْتُمْ الْوَهْنَ وَالْفَقْشَلَ فَلَا تَغْرُوا الرَّجُلَ مِنْ تَفْسِيهِ. قَالَ: فَكُتِبُوا إِلَيْهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدِ الْخُزَاعِيِّ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجَبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَاثِلٍ وَ سَائِرِ شَيْعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. ترجمه : راوي گوید: چون اهل کوفه شنیدند که حضرت امام حسین علیه السلام به مکه معظمه رسیده و از بیعت کردن با یزید پلید امتناع دارد، همه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی مجتمع گردیدند و چون جمعیت ایشان کامل گردید، سلیمان بن صرد برخاست و خطبه ای خواند و در آخر خطبه خود گفت : ای گروه شیعیان ! شما دانستید که معاویه لعین به درک رفته و به سوی غضب خدای تعالی روی آورده و به نتایج کردار خویش رسیده و فرزند پلید آن ملعون به جای پدر خبیث خود نشست و حضرت امام حسین علیه السلام از بیعت کردن با او رو گردانیده است و از ظلم طاغوتیان آل ابوسفیان - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - به سوی مکه معظمه فرار نموده است و شما، شیعیان او هستید و از پیش شیعه پدر بزرگوار آن حضرت بوده اید و امروز آن جناب محتاج است که شما او را یاری نمایید؛ اگر می دانید که او را یاری خواهید نمود و در رکاب او با دشمنان او، جهاد خواهید کرد عرایض خود را به آن جناب بنویسید؛ اگر می ترسید که مبادا سستی در یاری او نمایید و از دور او متفرق گردید، در این صورت ، این مرد را مغرور و فریفته خود نسازید. راوي گوید: اهل کوفه نامه ای به خدمت آن جناب نوشتند به این مضمون که (بِسْمِ اللَّهِ... (این نامه ایست به سوی حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، از جانب سلیمان بن صرد و مُسَيَّبِ بْنِ نَجَبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَاثِلٍ و از جانب سایر شیعیان آن حضرت از جماعت مؤمنان که سلام ما بر تو باد! متن عربی : سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ، أَمَّا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَضَى عَدُوَّكَ وَ عَدُوَّ أَبِيكَ مِنْ قَبْلُ، أَلْجَبَارَ الْعَنِيدَ الْعَشُومَ الظُّلْمُومَ الَّذِي ابْتَرَزَ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَمْرَهَا، وَ عَصَبَهَا قِيَاءَهَا، وَ تَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضِي مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَ اسْتَبَغَى شِرَارَهَا، وَ حَعَلَ مَالَ اللَّهِ دَوْلَةً بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَ عُنَاتِهَا، فَبُعِدَا لَهُ كَمَا بَعُدَتْ ثَمُودُ. ثُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ غَيْرُكَ، فَاقْبَلْ لَعْلَ اللَّهُ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَيَّ الْحَقِّ، وَ التُّعْمَانَ بِنُ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ الْأَمْرِ، وَ لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ وَلَا جَمَاعَةٍ، وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَي عِيدٍ، وَ لَوْ بَلَّغْنَا أَيْتَكَ قَدْ أَقْبَلْتَ أَوْ خَرَجْنَا حَتَّى يَلْحَقَ بِالسَّامِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَيَّ أَبِيكَ مِنْ قَبْلِكَ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. ثُمَّ سَرَّحُوا الْكِتَابَ، وَ لَبِئُوا يَوْمَيْنِ آخَرَيْنِ وَ انْقَدُوا جَمَاعَةً مَعَهُمْ نَحْوَ مِائَةٍ وَ خَمْسِينَ صَحِيفَةً مِنَ الرَّجُلِ وَالْأُنْثَى وَ الثَّلَاثَةَ وَالْأَرْبَعَةَ، بِسَاءَلُوتِهِ الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ. ترجمه : اما بعد؛ حمد و سپاس آن خداوندی را سزاست که آن کس را که دشمن تو و

دشمن پدر تو از سابق بود هلاک نمود. آن مرد جبّار و عنید و ستمکار که امور این امت را به ظلم تصرف کرد و غنیمت ها و اموال ایشان را غصب نمود و بدون آنکه امت راضی باشد آن مرد بر ایشان امیر و حکمران گردید. پس از آن ، آخیار و نیکوکاران را کشت و ناپاکان و اشرار را باقی گذارد و مال خدا را سرمایه دولتمندی ظالمان و سرکشان قرار داد. پس دور باد از رحمت خدا، چنانکه قوم ثمود از رحمت خدا دور گردیدند. پس ما را امام و پیشوایی جز تو نیست ، بیا به سوی ما که شاید خدمتعال ما را به واسطه تو بر اطاعت حق مجتمع سازد و اینک نُعمان بن بشیر - حاکم کوفه - در قصر دارالاماره می باشد و با او از برای نماز جمعه و نماز عید حاضر نمی شویم و اگر خبر به ما برسد که حرکت فرموده ای ، او را از کوفه بیرون خواهیم نمود تا به شام برگردد. ای فرزند رسول خدا، سلام ما بر تو و رحمت و برکات الهی بر پدر بزرگوار تو باد! (وَلَا حَوْلَ... (بعد از آن ، نامه مزبور را روانه خدمت آن جناب نموده و پس از آن ، دو روز دیگر درنگ کردند. بعد از دو روز جماعتی را به خدمتش فرستادند که با ایشان یک صد و پنجاه طُغری عریضه از یک نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر بود و در آن نامه های امضا شده خواهش نموده بودند که آن حضرت به نزد ایشان تشریف فرما گردد. متن عربی : وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَتَأَبَّى فَلَا يَجِئُهُمْ. فَوَرَدَ عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ سِتْمَاءُ كِتَابٍ، وَ تَوَاتَرَتِ الْكُتُبُ حَتَّى اجْتَمَعَ عِنْدَهُ مِنْهَا فِي نَوْبٍ وَاحِدٍ مُتَفَرِّقَةً إِنَّنِي عَشَرَ أَلْفِ كِتَابٍ. ثُمَّ قَدَّمَ عَلَيْهِ هَانِي بَنُ هَانِي السَّبْعِي وَ سَعِيدُ بَنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِي بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ هُوَ آخِرُ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَ فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَيَّ الْحُسَيْنِ بَنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. مِنْ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ آبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ، لَا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرَكَ، فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَدْ أَخْضَرَ الْجَنَابُ، وَ أَيْتَعَتِ الثِّمَارُ، وَ أَعْشَبَتِ الْأَرْضُ، وَ أَعْرَفَتِ الْأَشْجَارُ، فَأَقْدُمْ عَلَيْنَا إِذَا شِئْتَ، فَإِنَّمَا تَقْدُمُ عَلَيَّ جُنْدٍ مُجَنَّدٍ لَكَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ عَلَيَّ مِنْ قَبْلِكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَانِي بَنِ هَانِي السَّبْعِي ترجمه : و با وجود این همه نوشته ، آن حضرت ابا و امتناع می فرمود و اجابت خواهش ایشان را نفرمود تا اینکه در یک روز ششصد عریضه و کتابت ایشان به خدمت آن جناب رسید و همچنان نامه از پس نامه می رسید تا آنکه در یک دفعه و به چندین دفعات متفرقه ، دوازده هزار نوشته ایشان در نزد آن جناب مجتمع گردید. راوی گفت که بعد از رسیدن آن همه نامه ها، هانی بن هانی سبّعی و سعید بن عبدالله حنفی با نامه ای که بر این مضمون بود از کوفه به خدمتش رسیدند و این ، آخرین نامه بود که به خدمت آن حضرت رسیده بود. در آن نوشته بود: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) عریضه ای است به محضر حسین بن علی امیر مؤمنان علیه السلام از جانب شیعیان آن حضرت و شیعیان پدر آن جناب علیه السلام اما بعد؛ مردم انتظار قدوم تو را دارند و بجز تو کسی را مقتدای خود نمی دانند؛ پس یابن رسول الله! بشتاب و تعجیل فرما، باغها سبز شده و میوه هارسیده و زمین ها پر از گیاه و درختان سبز و خرم و پر از برگ گردیده ؛ پس تشریف ببار و قدم رنجه فرما، چنانچه خواهی ، پس خواهی رسید به لشکری آراسته و مهیا. سلام و رحمت خدا بر تو باد و بر پدر بزرگوار تو که پیش از تو بود. (چون نامه به خدمت آن جناب رسید، هانی بن هانی سبّعی متن عربی : وَ سَعِيدُ بَنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِي : (خَيْرَانِي مَنْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي كُتِبَ بِهِ وَ سُودَ إِلَيَّ مَعَكُمْ؟). فَقَالَا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، شَبَبْتُ بَنَ رَبِّي ، وَ حَجَّارُ بَنُ عَبَّجَرَ، وَ يَزِيدُ بَنُ الْحَارِثِ، وَ يَزِيدُ بَنُ رُوَيْمٍ، وَ عُرْوَةُ بَنُ قَيْسٍ، وَ عَمْرُو بَنُ الْحَجَّاجِ، وَ مُحَمَّدُ بَنُ عَمِيرِ بَنِ عَطَارِدٍ. قَالَ: فَعِنْدَهَا قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَ سَاءَلَ اللَّهَ الْخَيْرَةَ فِي ذَلِكَ. ثُمَّ طَلَبَ مُسْلِمَ بَنَ عَقِيلٍ وَ أَعْطَلَعَهُ عَلَيَّ الْحَالِ، وَ كَتَبَ مَعَهُ جَوَابَ كُتُبِهِمْ يَعِدُهُمْ بِالْوُضُولِ إِلَيْهِمْ وَ يَقُولُ لَهُمْ مَا مَعْنَاهُ: (قَدْ تَقَدَّتْ إِلَيْكُمْ ابْنُ عَمِّي

مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ لِيُعْرِقَنِي مَا أَعْتَمْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيِي جَمِيلٍ). فَسَارَ مُسْلِمٌ بِالْكِتَابِ حَتَّى دَخَلَ إِلَيَّ الْكُوفَةَ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَي كِتَابِهِ كَثُرَ اسْتِشَارُهُمْ بِأَثْبَانِهِ إِلَيْهِمْ، ثُمَّ أُنزِلُوهُ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ التَّقْفِي، وَصَارَتِ الشَّيْعَةُ تَحْتَلِفُ إِلَيْهِ. فَلَمَّا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ تَرْجَمِهِ: وَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَنْفِي رَا فَرَمُودَ كَه بَه مِن خَبَرِ دَهِيدِ كَه اِين نَامَه رَا چَه كَسَانِي نُوَشْتَه اِنْد وَ كَه بَه شَمَا دَادَه ؟ عَرَضَ نَمُودَنْد: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! شَبَّتَ بِنِ رَبْعِي، حَجَّارُ بْنُ عَبَّجَرَ، يَزِيدُ بْنُ حَارِثٍ، يَزِيدُ بْنُ رُوَيْمٍ، عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ، عَمْرُو بْنُ حَجَّاجٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمِيرِ بْنِ عَطَارٍ نُوَشْتَه اِنْد. پَس اَن جَنَابِ بَر خَاسْت وَ دُو رَكَعْتِ نَمَازِ دَر مِيَانِ (رُكْنِ) وَ (مَقَامِ) (بَه جَايِ آوَرْد وَ دَر اِين بَابِ اَز خَدَايِ مَتَعَالِ طَلَبِ خَيْرِ نَمُود. سَپِس جَنَابِ مَسْلَمِ بْنِ عَقِيلِ رَا طَلَبِيدِ وَ اُو رَا اَز كَيْفِيَّتِ حَالِ مَطَّلَعِ گَرْدَانِيدِ وَ جَوَابِ نَامَه هَايِ كُوفِيَانِ رَا نُوَشْتِ وَ بَه وَسِيلَه جَنَابِ مَسْلَمِ اِرْسَالِ نَمُود وَ دَر اَن وَعَدَه فَرَمُودَ كَه دَر خَوَاسْتِ اِيْشَانِ رَا اِجَابَتِ نَمَايِدِ وَ مَضْمُونِ اَن نَامَه اِين بُوَد: (بَه سُوِي شَمَا پَسِرِ عَمُوِي خُودِ مَسْلَمِ بْنِ عَقِيلِ رَا فَرَسْتَا دَمِ تَا اَن كَه مَرَا اَز اَن چَه كَه رَا عِي جَمِيلِ شَمَا بَر اَن فَرَارِ گَرَفْتَه، مَطَّلَعِ سَا زَد). پَس جَنَابِ مَسْلَمِ بَا نَامَه اَن حَضْرَتِ، رَوَانَه كُوفَه گَرْدِيدِ تَا بَه شَهْرِ كُوفَه رَسِيدِ. چُون اَهْلِ كُوفَه بَر مَضْمُونِ نَامَه اَن حَضْرَتِ عَلِيَه السَّلَامِ اِطْلَاعِ يَافْتَنْدِ خَرَسَنْدِي بَسِيَارَ بَه اَمْدَنِ جَنَابِ مُسْلِمِ اِظْهَارِ دَاشْتَنْدِ وَ اُو رَا دَر خَانَه مَخْتَارِ بْنِ اَبِي عُبَيْدَةَ ثَقْفِي فَرُودِ آوَرْدَنْدِ وَ گِرُوهِ شَيْعِيَانِ بَه خَدْمَتَشِ اَمْدِ وَ شَدِ مِي كَرْدَنْدِ وَ چُون گِرُوهِي بَر دُورِ اَن جَنَابِ جَمْعِ مِي اَمْدَنْدِ، نَامَه اِمَامِ عَلِيَه السَّلَامِ رَا بَر اِيْشَانِ قِرَاةَتِ مِي نَمُودِ وَ اِيْشَانِ اَز غَايَتِ اِشْتِيَاقِ بَه مَتْنِ عَرَبِي: اَلْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُمْ يَبْكُونَ، حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشْرٍ اَئْلافًا. وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ الْبَاهِلِيِّ وَ عِمَارَةُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ اِلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - يُخْبِرُونَهُ بِأَمْرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَبَشِيرُونَ عَلَيْهِ بِصَرْفِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ وَ وَايَةَ غَيْرِهِ. فَكَتَبَ يَزِيدُ اِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَكَانَ وَايَا عَلِيَّ الْبَصْرَةَ - بِأَنَّهُ قَدْ وُلِّا هُ الْكُوفَةَ وَصَمَّهَا اِلَيْهِ، وَ يَعْرِفُهُ اَمْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ اَمْرُ اَلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَ يُشَدِّدُ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَ قَتْلِهِ، فَتَأَهَّبَ عُبَيْدُ اللَّهِ لِلْمَسِيرِ اِلَى الْكُوفَةِ. وَ كَانَ اَلْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَدْ كَتَبَ اِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ اَشْرَافِ الْبَصْرَةِ كِتَابًا مَعَ مَوْلِي لَهُ اِسْمُهُ سُلَيْمَانَ وَ يُكْتَبِي اَبَا رَزِينَ يَدْعُوهُمْ فِيهِ اِلَى نُصْرَتِهِ وَ لُزُومِ طَاعَتِهِ، مِنْهُمْ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودِ النَّهْشَلِيِّ وَ اَلْمُنْذِرُ بْنُ اَلْجَارُودِ الْعَبْدِيِّ. فَجَمَعَ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ بَنِي تَمِيمٍ وَ بَنِي حَنْظَلَةَ وَ بَنِي سَعْدٍ، فَلَمَّا حَضَرُوا قَال: يَا بَنِي تَمِيمٍ كَيْفَ تَرْجَمَهُ: گِرِيَه مِي اِفْتَادَنْد. بَه هَمِيْنِ مَنُوَالِ بُوَد تَا اَن كَه هِي جَدَه هَزَارِ نَفَرِ بَا اَن جَنَابِ بِيْعَتِ نَمُودَنْد وَ دَر اِين اِثْنَاءِ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْلَمِ الْبَاهِلِيِّ مَلْعُونِ، عِمَارَةُ بْنُ وَلِيدِ پَلِيدِ، عَمْرِيْنِ سَعْدِ عَنِيدِ، نَامَه اِي بَه سُوِي يَزِيدِ وَ لِدَا لَزْنَا مَرْقُومِ دَاشْتَنْدِ وَ اَن پَلِيدِ رَا اَز كَيْفِيَّتِ حَالِ جَنَابِ مَسْلَمِ بْنِ عَقِيلِ، بَا خَبَرِ نَمُودَنْدِ وَ بَرَايِ يَزِيدِ چَنَانِ صِلَاحِ دَانَسْتَه وَ بَه اُو اِشَارَه كَرْدَنْدِ كَه تُعْمَانِ بْنِ بَشِيرِ رَا اَز حَكُومَتِ كُوفَه مَنَصْرَفِ دَارْدِ وَ دِيگَرِي رَا دَر جَايِ اُو مَنصُوبِ نَمَايِدِ. يَزِيدِ پَلِيدِ نَامَه اِي بَه سُوِي اِبْنِ زِيَادِ لَعِينِ - كَه دَر بَصْرَه حَاكِمِ بُوَد - نُوَشْتِ وَ مَنشُورِ اِيَالَتِ كُوفَه رَا بَه ضَمِيمَه حَكُومَتِ بَصْرَه بَه اُو بَخْشِيدِ وَ اُو رَا بَه كَيْفِيَّتِ حَالِ وَ اَمْرِ جَنَابِ مَسْلَمِ بْنِ عَقِيلِ وَ حَالِ حَضْرَتِ اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اَگَاهِ نَمُودِ وَ تَا عَكِيدِ بَسِيَارِ كَرْدِ كَه جَنَابِ مَسْلَمِ رَا بَه دَسْتِ آوَرْدَه وَ اُو رَا شَهِيدِ نَمَايِدِ. پَس عُبَيْدِ اللَّهِ بْنُ زِيَادِ پَلِيدِ مَهْيَايِ رَفْتَنِ شَهْرِ كُوفَه گَرْدِيدِ وَ اَز اَن طَرَفِ حَضْرَتِ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ نَامَه اِي بَه جَانِبِ اَهْلِ بَصْرَه وَ بَه گِرُوهِي اَز اَشْرَافِ وَ بَزْرگانِ اَن شَهْرِ، رَوَانَه دَاشْتِ وَ اَن نَامَه رَا بَه دَسْتِ غَلَامِ خُودِ سَلِيمَانَ - كَه مُكْتَبِي بُوَد بَه (اَبُورَزِينِ) - سَپَرْدَه، رَوَانَه بَصْرَه فَرَمُودِ وَ اَن نَامَه مَشْتَمَلِ بُوَد بَر دَعُوْتِ نَمُودَن اِيْشَانِ بَه اَن كَه اَن جَنَابِ رَا يَارِي نَمَايِنْدِ وَ قَيِدِ اِطَاعَتِ اُو رَا بَه گَرْدَنِ نَهِنْدِ وَ اَز جَمْلَه اَن جَمَاعَتِ يَزِيدِ بْنِ مَسْعُودِ نَهْشَلِيِّ وَ مُنْذِرِ بْنِ جَارُودِ عَبْدِيِّ بُوَد. يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودِ، طَائِفَه بَنِي تَمِيمِ وَ بَنِي حَنْظَلَه وَ بَنِي سَعْدِ رَا طَلَبِ كَرْدِ وَ اِيْشَانِ رَا جَمْعِ نَمُود؛ چُون حَاضِرِ گَرْدِيدَنْدِ گَفْت: اِي

جماعت متن عربي : تَرَوْنَ مَوْضِعِي مِنْكُمْ وَ حَسَبِي فِيكُمْ؟ فَقَالُوا: بَحٌّ بَحٌّ، اءَنْتَ وَاللَّهِ فَفَرَّهُ الطَّهْرُ وَرَأْسُ الْفَخْرِ، حَلَّتْ فِي الشَّرَفِ وَسَطًا، وَ تَقَدَّمَتْ فِيهِ فَرَطًا. قَالَ: فَإِنِّي قَدْ جَمَعْتُكُمْ لِأَمْرِ أُرِيدُ أَعْنَ أَشَاوِرُكُمْ فِيهِ وَ اءَسْتَعِينُ بِكُمْ عَلَيْهِ. فَقَالُوا: وَاللَّهِ إِنَّا نَمَنُحُكَ النَّصِيحَةَ وَ نَجْهَدُ لَكَ الرَّأْيَ، فَقُلْ تَسْمَعُ. فَقَالَ: إِنِّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، فَأَءْهُونَ بِهِ وَاللَّهِ هَالِكًا وَمَفْقُودًا. اءَلَا وَ إِنَّهُ قَدْ اِنْكَسَرَ بَابُ الْجَوْرِ وَالْأَنْمِ، وَ تَضَعَضَتْ اءَزْكَانُ الظُّلْمِ. وَ قَدْ كَانَ اءَءَدَّتْ بَيْعَةً عَقَدَ بِهَا اءَمْرًا وَ ظَنَّ اءَتَّهُ قَدْ اءَحْكَمَهُ. وَ هَيْهَاتَ وَالَّذِي اءَرَادَ، اءَجْتَهَدَ وَاللَّهِ فَفَقَسَلْ، وَ شَاوَرَ فَخُذِلَ. وَ قَدْ اءَقَامَ اِبْنُهُ يَزِيدَ - شَارِبَ الخُمُورِ وَرَأْسَ الْفُجُورِ - يَدَّعِي اءَلْخِلَافَةَ عَلَيِ الْمُسْلِمِينَ وَبِتَءَاءَمَّرَ عَلَيْهِمْ تَرْجَمَهُ : بني تميم ، آيا مرا در حق خویش چگونه به جا آوردید و حسب و موقعیت مرا در میان خود چگونه یافتید؟ همگي يك صدا گفتند: بَحٌّ بَحٌّ؛ بسيار نيکو و به خدا سوگند که تو را مانند استخوانها و فقرات پشت و کمر خود و سر آمد فخر و نيکنامي و در نقطه وسط شرافت و بزگواري ، يافتيم . حقّ سابقه بزگواري مر تورااست و تو را در سختي ها ذخيره خود مي دانيم . گفت : اينک شما را در اينجا جمع نموده ام از براي امري که مي خواهم در آن امر با شما هم مشورت کنم و هم از شما اعانت طلبم . همگي يك صدا در جواب گفتند: به خدا قسم که ما همه شرط نصيحت به جا آوريم و کوشش خود را در راءي و تدبير دريغ نداريم ؛ بگو تا بشنويم . پس يزيد بن مسعود گفت : معاويه به جهنم واصل گرديد و به خدا سوگند، مرده اي است خوار و بي مقدار که جاي افسوس بر هلاکت او نيست و آگاه باشيد که با مردن او در خانه جور و ستم شکسته و خراب و ارکان ظلم و ستمکاري متزلزل گرديد و آن لعين ، بيعتي را تازه داشته و عقد امارت را به سبب آن بر بسته به گمان آنکه اساس آن را مستحکم ساخته ؛ دور است آنچه را که اراده کرده ، کوششي سست نموده و يارانش در مشورت ، او را مخدول ساخته اند و به تحقيق که فرزند حرام زاده خود يزيد پلید شراابخوار و سرآمد فجور را به جاي خود نشانیده ، ادعا مي کند که خليفه مسلمانان است و خود را بر ايشان امير مي داند بدون آنکه کسي از مسلمانان بر اين متن عربي : يَغْيِرُ رِضِي مِنْهُمْ، مَعَ قَصْرِ حِلْمٍ وَ قِلَّةِ عِلْمٍ، لَا يَعْرِفُ مِنَ الْحَقِّ مَوْطِئَ قَدَمِهِ، فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا مَبْرُورًا لِحِجَاهُ عَلَيِ الدِّينِ اءَفْضَلُ مِنْ جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ. وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بِنُ عَلِيٍّ اِبْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، ذُو الشَّرَفِ الْأَصِيلِ وَالرَّأْيِ الْأَثِيلِ، لَهُ فَضْلٌ لَا يُوصَفُ وَ عِلْمٌ لَا يُنْزَفُ. وَ هُوَ اءَوْلِي بِهَذَا الْأَمْرِ، لِسَابِقَتِهِ وَ سَيِّئِهِ وَ قَدَمِهِ وَ قَرَابَتِهِ، يَعْطِفُ عَلَيِ الصَّغِيرِ وَ يَحْتُو عَلَيِ الْكَبِيرِ، فَأَءَكْرَمُ بِهِ رَاعِي رَعِيَّةٍ وَ اِمَامَ قَوْمٍ، وَ جَبَتْ لِلّهِ بِهِ الْحُجَّةُ وَ بَلَّغَتْ بِهِ اءَلْمُوعِظَةُ. فَلَا تَعْشَوْا عَنْ نُورِ الْحَقِّ وَ لَا تَسْعَكُوا فِي وَهْدَةِ الْبَاطِلِ، فَقَدْ كَانَ صَخْرُ اِبْنِ قَيْسٍ قَدْ اِنْخَدَلَ بِكُمْ يَوْمَ الْجَمَلِ، فَأَغْسِلُوهَا بِخُرُوجِكُمْ اِلَيِ اِبْنِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نُصْرَتِهِ. وَ اللّهُ لَا يُقْصِرُ اءَحَدٌ عَنْ نُصْرَتِهِ اِلَّا اءَوْرَثَهُ اللّهُ الدُّلَّ فِي وَلَدِهِ وَ اءَلْقَلَّةَ فِي عَشِيرَتِهِ. وَهَا اءَنَا قَدْ لَيْسْتُ لِلْحَرْبِ لِأَمَّتْهَا وَ اءَدْرَعْتُ لَهَا تَرْجَمَهُ : امر راضي و خشنود باشد با آنکه سرشته حلم و بردباري او کوتاه و علم او اندک است به قدری که پيش پاي خود را ببيند، معرفت به حق نداد. (فَأَقْسِمُ بِاللّهِ قَسَمًا... (به خدا سوگند! جهاد کردن با يزيد از براي ترويج دين ، افضل است در نزد خدای تعالی از جهاد نمودن با مشرکان . و همانا حسين بن علي عليه السّلام فرزند دختر رسول اللّهُ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، صاحب شرافت اصیل و در راءي و تدبير محکم و بي عدیل است . صاحب فضلي است که به وصف در نمي آيد و صاحب علمي که منتها ندارد، او سزاو تر است به خلافت از هرکسي ، هم از جهت سابقه او در هر فضيلتي و هم از حيث سن و هم از بابت تقدّم و قرابت او از رسول صلی اللّهُ عليه و آلِهِ ؛ عطوف است بر صغير و مهربان است نسبت به کبير؛ پس گرامي پادشاهي است بر رعيت و نيکو امامي است بر مردم و به واسطه او، حجتّ خدا بر خلق تمام و موعظه الهي به منتها و انجام است ؛ پس از



دیدن نور حق کور نباشید و کوشش در ترویج باطل ننمائید و به تحقیق که صخر بن قیس شما را در روز جَمَل به ورطه خذلان مخالفت با علی علیه السلام در انداخت تا اینکه با حضرتش در آویختید. پس اینک لوث این گناه را با شتافتن به یاری فرزند رسول صلی الله علیه و آله از خود بشوید و ننگ این کار را از خویشتن بردارید. به خدا سوگند! هیچ کس کوتاهی نکند از یاری آن جناب جز آنکه خد مذلت رادر اولاد او به ارث گمارد و عشیره و کسان او را اندک نماید و من خود اکنون مهیا و در عزم جنگم و لباس جهاد بر تن راست نموده متن عربی: يَدْرِعُهَا، مَنْ لَمْ يُقْتَلْ يَمُتْ وَ مَنْ يَهْرَبْ لَمْ يُقْتَلْ، فَأَعْحَسِينُوا رَجِمَكُمُ اللَّهُ رَدَّ الْجَوَابِ. فَتَكَلَّمَتْ بَنُو حَنْظَلَةَ، فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ نَبَلُ كِنَاتِكَ وَفَارِسُ عَشِيرَتِكَ، إِنَّ رَمَيْتَ بِنَا أَعْصَبْتَ، وَإِنْ عَزَوْتَ بِنَا فَتَحْتِ، لَا تَخَوْضُ وَاللَّهِ عَمْرَةَ إِلَّا خُضْنَاهَا، وَ لَا تَلْقِي وَاللَّهِ شِدَّةَ الْإِلْقَيْنِ اَهَا، نَنْصُرُكَ يَا سَيِّفِنَا وَ نَقِيكَ يَا بَدَانِنَا، إِذَا شِئْتَ فَاَفْعَلْ. وَ تَكَلَّمَتْ بَنُو سَعْدِ بْنِ يَزِيدٍ، فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَعْبَضَ الْأَشْيَاءِ إِلَيْنَا خِلَافُكَ وَالْخُرُوجُ عَنْ رَأْيِكَ، وَ قَدْ كَانَ صَخْرُ بْنُ قَيْسٍ أَمَرَنَا بِتَرْكِ الْقِتَالِ فَحَمَدْنَا أَمْرَنَا وَ بَقِيَ عِزْنَا فِينَا، فَأَعْمَهَلْنَا تَرَاجِعَ الْمَشُورَةِ وَ يَا نَيْكَ رَأَيْنَا. وَ تَكَلَّمَتْ بَنُو عَامِرِ بْنِ تَمِيمٍ فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ بَنُو أَيْبِكَ وَ حُلْفَاؤُكَ، لَا تَرْضِي إِنْ غَضَبْتَ وَ لَا نَقُطِنُ إِنْ صَعَنْتَ. وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ، فَادْعُنَا نُجَبِكَ وَ أَمْرُنَا نُطْعُكَ، ترجمه: و زره جنگ را در بردارم، هرکس کشته نشد عاقبت بمیرد و آنکه فرار کرد از مرگ جان به سلامت نخواهد برد. خدا شما را رحمت کناد، پاسخ مرا نیکو دهید و جواب پسندیده بگوئید. پس طایفه بنی حنظله به تکلم آمدند و گفتند: ای ابا خالد، ما ییم تیر ترکش و سواران شجاع عشیره تو؛ اگر ما را به سوی نشانه افکنی به هدف خودخواهی رسید و اگر با دشمنان در آویزی و جنگ نمایی فتح و پیروزی از آن تو باشد. به خدا قسم که در هیچ ورطه فرو نمی روی جز آنکه ما نیز با تو خواهیم رفت و با هیچ شدت و سختی رو برو نگردی مگر اینکه ما نیز با تو شریک باشیم و با آن مشکل و سختی روبرو گردیم. به خدا سوگند، با شمشیرهای خود، تو را یاری و به بدنها، سپر تو باشیم و تو را محافظت نماییم. آنگاه بنی سعد به سخن در آمدند گفتند: ای ابا خالد، دشمن تر از هر چیز نزد ما، مخالفت با رأی تو است و خارج بودن از تدبیر تو؛ چه کنم که قیس بن صخر ما را مأمور داشته که ترک قتال کنیم و تا کنون ما این امر را شایسته می دانستیم و از این جهت عزت و شآن در قبیله ما پایدار مانده، پس ما را مهلتی باید تا به شرط مصلحت کوشیم و رجوع به مشورت نماییم و پس از مشورت، عقیده و رأی ما در نزد تو ظهور خواهد یافت. پس از آن، طائفه بنی عامر بن تمیم آغاز سخن کردند گفتند: ای ابا خالد، ما پسران قبیله پدر تو هستیم و هم سوگند باتو؛ از هر چه که تو خشم گیری ما را از آن خشنودی نیست بلکه ما نیز از آن خشمناکیم و چون به جایی کوچ نمایی، متن عربی: وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ إِذَا شِئْتَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنِي سَعْدٍ لَئِنْ فَعَلْتُمُوهَا لَا رَفَعَ اللَّهُ السَّيْفَ عَنْكُمْ أَبَدًا، وَلَا زَالَ سَيْفُكُمْ فَيْكُمْ. ثُمَّ كَتَبَ إِلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابُكَ، وَ فَهِمْتُ مَا نَدَّبْتَنِي إِلَيْهِ وَ دَعَوْتَنِي لَهُ مِنَ الْأَخْذِ بِحَطِّي مِنْ طَاعَتِكَ وَالْفَوْزِ بِنَصِيبِي مِنْ نُصْرَتِكَ. وَ آتَى اللَّهُ لَا يَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ أَوْ ذَلِيلٍ عَلَيَّ سَبِيلِ النَّجَاةِ. وَ آتَيْتُمْ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ وَ وَدِيعَتَهُ فِي أَرْضِهِ، تَقَرَّعْتُمْ مِنْ زَيْتُونَةٍ إِعْجَمِيَّةٍ هُوَ أَصْلُهَا وَ آتَيْتُمْ فَرْعَهَا. فَأَقْدِمُ سَعْدَتَ بِنَا سَعْدِ طَائِرٍ. فَقَدْ دَلَلْتُ لَكَ إِعْنَاقَ بَنِي تَمِيمٍ وَ تَرَكْتُهُمْ أَشَدَّ تَتَابَعًا لَكَ مِنَ الْأَيْلِ الطَّمَاءِ يَوْمَ خَمْسِيهَا لَوْزُودِ الْمَاءِ. وَ قَدْ دَلَلْتُ لَكَ رِقَابَ بَنِي سَعْدٍ وَ عَسَلْتُ لَكَ دَرَنَ ترجمه: ما نیز وطن اختیار نماییم و تو را همراهی کنیم. امروز فرمان تو راست، بخوان تا اجابت کنیم و آنچه فرمایی، اطاعت داریم. فرمان به دست تو است چنانچه بخوای ما نیز مطیع توایم. آنگاه یزید بن مسعود، بار دیگر طائفه بنی سعد را مخاطب نموده گفت: به خدا سوگند! اگر شما ترک نصرت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نمائید، خدای



متعال تیغ انتقام را از فرق شما بر نخواهد داشت و شمشیر عداوت در میان شما إلي الأبد باقی خواهد بود. سپس یزید بن مسعود نامه ای به خدمت امام علیه السلام مرقوم داشت به این مضمون : (...نوشته حضرت به من رسید و آنچه را که بدان ترغیت و دعوت فرموده بودی فهمیده و رسیدم که همانا بهره خویش را از اطاعت فرمانت بیایم در یافت و به نصیب خویش از فیض نصرت و یاری بهره مند بایدم گردند و به درستی که خدای متعال هرگز زمین را خالی نخواهد گذاشت از پیشوایی که بر طریقه خیر و یا هدایت کننده به سوی راه نجات باشد و اینک شما باید حجت خدا بر خلق و بر روی زمین ودیعه حضرت حق ، شما باید نو نهال درخت زیتون احمدی که آن حضرت اصل درخت و شما شاخه اوید؛ پس قدم رنجه فرما به بخت مسعود. همانا گروه گردنکشان بنی تمیم را برای طاعت تو خوار و چنان طریق بندگی ایشان را هموار نمودم که اشتیاق ایشان به دنبال هم در آمدن در طاعت ، به مراتب بالاتر است از حرص شترانی که سه روز، به تشنگی برای ورود بر آب روان ، به سر برده اند. رقاب بنی سعد را هم متن عربی : صُدُورِهَا بِمَاءِ سَحَابَةٍ مِّنْ حَتَّى اسْتَهَلَّ بِرُفُهَا فَلَمَعَ. فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِتَابَ قَالَ: (مَا لَكَ أَمْتِكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ وَأَعَزَّكَ وَأَعَزَّكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ). فَلَمَّا تَجَهَّزَ الْمُشَارُ إِلَيْهِ لِلْخُرُوجِ إِلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَهُ قَتْلُهُ قَبْلَ أَنْ يَسِيرَ، فَجَزَعَ مِنْ انْقِطَاعِهِ عَنْهُ. وَأَمَّا الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ: فَإِنَّهُ جَاءَ بِالْكِتَابِ وَالرَّسُولِ إِلَيَّ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، لِأَنَّ الْمُنْذِرَ خَافَ أَنْ يَكُونَ الْكِتَابَ دَسِيسًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. وَكَانَتْ بَحْرِيَّةُ بِنْتُ الْمُنْذِرِ زَوْجَةً لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. فَأَخَذَ عُبَيْدُ اللَّهِ الرَّسُولَ فَصَلَبَهُ. ثُمَّ صَعَدَ الْمُنْبَرِ فَخَطَبَ وَتَوَعَّدَ أَهْلَ الْبَصْرَةَ عَلَيَّ الْخِلَافِ وَإِثَارَةَ الْأَرْجَافِ. ثُمَّ بَاتَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَنَابَ عَلَيْهِمْ إِخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ، وَأَسْرَعَ هُوَ إِلَيَّ قَصْرَ الْكُوفَةِ. ترجمه :

به بند فرمانت در آورده ام و کینه های دیرینه سینه هایشان را فرو شسته ام به نصیحتی که مانند باران که از ابر سفید فرو ریزد، آن زمانی که پاره های ابر از برای ریختن باران به صدا در آیند آنگاه درخشانده شوند. چون جناب ابی عبد الله علیه السلام نامه آن مؤ من مخلص را قرائت نمود و بر مضمونش اطلاع یافت از روی شادی و انبساط فرمود: تو را چه شد خدایت ایمن کناد در روز خوف و تو را عزیز دارد و پناه دهد در روز قیامت از تشنگی . یزید بن مسعود در تهیه خروج (از شهر بصره ) بود و عزم رسیدن به خدمت آن امام مظلوم نموده که خبر وحشت اثر شهادت آن جناب به او رسید که قبل از آنکه از بصره بیرون آید. پس آغاز جزع و زاری و ناله و سوگواری در داد که از فیض شهادت محروم بماند. اما منذر بن جارود، پس نامه آن جناب را با (رسول آن حضرت ) به نزد عبید الله بن زیاد پلید آورد؛ زیرا که ترسیده بود از آنکه مبادا که این نامه حيله و دسیسه باشد که عبید الله لعین فرستاده تا آنکه عقیده او را در باره امام علیه السلام بداند و (بحرّیه ) دختر منذر، همسر عبید الله زیاد بود. پس ابن زیاد بد بنیاد، رسول آن حضرت را گرفته و بر دارش بیاویخت و خود بر منبر بالا رفت و خطبه خواند و اهل بصره را از ارتکاب مخالفت با او و یزید بیم داد و از هیجان فتنه و آشوب بترسانید و خود آن شب را در بصره اقامت نمود و چون صبح شد برادر خویش عثمان بن زیاد بدبنیاد را به نیابت برگزید و خود به سرعت تمام متوجه قصر دارالاماره کوفه گردید. متن عربی : فَلَمَّا قَارَبَهَا نَزَلَ حَتَّى اءْمَسِي ، ثُمَّ دَخَلَهَا لَيْلًا ، فَظَنَّ اءْهْلُهَا اءَنَّهٗ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَتَبَاشَرُوا بِقُدُومِهِ وَدَتُّوْا مِنْهُ. فَلَمَّا عَرَفُوْا اءَنَّهٗ اِبْنُ زِيَادٍ تَفَرَّقُوْا عَنْهُ. فَدَخَلَ قَصْرَ الْاِمَارَةِ وَبَاتَ لَيْلَتَهُ اِلَى الْعِدَاةِ. ثُمَّ خَرَجَ وَصَعَدَ الْمُنْبَرِ وَخَطَبَهُمْ وَتَوَعَّدَهُمْ عَلَي مَعْصِيَةِ السُّلْطَانِ وَوَعَدَهُمْ مَعَ الطَّاعَةِ بِالْاِحْسَانِ. فَلَمَّا سَمِعَ مُسْلِمٌ بِنُ عَقِيلٍ بِذَلِكَ خَافَ عَلَي نَفْسِهِ مِنَ الْاِسْتِهَارِ، فَخَرَجَ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ وَقَصَدَ دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، فَاَوَاهُ وَكَثُرَ اِخْتِلَافُ الشَّيْعَةِ اِلَيْهِ، وَكَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ قَدْ وَضَعَ الْمَرَاصِدَ عَلَيْهِ. فَلَمَّا عَلِمَ اءَنَّهٗ فِي دَارِ هَانِي دَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْاَشْعَثِ وَ اَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ وَعَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ وَ

قال: ما يَمْنَعُ هاني بنَ عُرْوَةَ مِنْ إِثْبَانِنَا؟ فَقَالُوا: ما تَدْرِي ، وَ قَدْ قِيلَ: إِنَّهُ يَسْتَكْتِي . فَقَالَ: قَدْ بَلَغَنِي ذَلِكَ وَبَلَغَنِي أَنَّكَ قَدْ بَرَّءَ وَ  
 أَنَّكَ يَجْلِسُ عَلَيِ بَابِ دَارِهِ، وَ لَوْ أَعْلَمَ أَنَّكَ شَاكٍ لَعُدْتُهُ، فَالْقَوْهُ ترجمه : چون آن ملعون به نزدیک شهر کوفه رسید از مرکب  
 فرود آمد و درنگ نمود تا شب در آید، پس شبانه داخل کوفه گردید. اهل کوفه را چنان گمان رسید که حضرت امام حسین  
 علیه السلام است ؛ پس خود را به قدمهای او می انداختند و به نزد او می آمدند و چون شناختند که ابن زیاد بدبنیاد است  
 از اطراف او متفرق شدند. پس آن لعین پلید خود را به قلمرو دارالاماره رسانیده داخل قصر شد و آن شب را تا صبح به سر  
 برد؛ چون صبح شد بیرون شتافت و در مسجد، بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را از مخالفت سلطان یعنی یزید  
 ترسانید و وعده احسان و جوایز به مطیعان او داد. و چون جناب مسلم بن عقیل از رسیدن ابن زیاد لعین با خبر گردید از بیم  
 آنکه مبادا که آن پلید از بودن او در کوفه آگاه شود، از خانه مختار بیرون آمد و قصد خانه هانی بن عروه - عَلِيهِ الرَّحْمَةُ -  
 نمود. پس هانی او را در خانه خود پناه داد. پس از آن ، گروه شیعه به نزد آن جناب به کثرت مراودت می کردند و به  
 خدمتش مُشرف می شدند و از آن طرف ، عبیدالله بن زیاد جاسوسان در شهر کوفه گماشت که جناب مسلم را به دست  
 آورند و چون بدانست که در خانه هانی بن عروه است ، محمد بن اشعث لعین و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج پلید را  
 طلبید و گفت : چه شد که هانی بن عروه به نزد ما می آید؟ گفتند: ما نمی دانیم چنین گفته اند که هانی را مرضی  
 عارض گردیده و از مرض شکایت دارد. ابن زیاد گفت : شنیده ام که از مرض بهبود یافته و او بر در خانه متن عربی : وَمَرُوهُ  
 اِنَّ لَا يَدَعُ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّنا، فَإِنِّي لَا اُجِبُ اَنْ يَفْسُدَ عِنْدِي مِثْلُهُ؛ لِاِنَّهُ مِنْ اَشْرَافِ الْعَرَبِ. فَأَتَوْهُ حَتَّى وَقَفُوا عَلَيْهِ  
 عَشِيَّةً عَلَي بابه، فَقَالُوا: ما يَمْنَعُكَ مِنْ لِقَاءِ الْأَمِيرِ، فَإِنَّهُ قَدْ ذَكَرَكَ وَ قَالَ: لَوْ أَعْلَمَ أَنَّكَ شَاكٍ لَعُدْتُهُ. فَقَالَ لَهُمُ: الشُّكْوَى  
 تَمْنَعُنِي . فَقَالُوا لَهُ: إِنَّهُ قَدْ بَلَغَهُ أَنَّكَ تَجْلِسُ عَلَيِ بَابِ دَارِكَ كُلِّ عَشِيَّةٍ، وَقَدْ اسْتَبْطَأَكَ، وَالْأَبْطَاءُ وَالْجَفَاءُ لَا يَحْتَمِلُهُ السُّلْطَانُ  
 مِنْ مِثْلِكَ، لِاِنَّكَ سَيِّدٌ فِي قَوْمِكَ، وَتَحُنُّ نَفْسِي عَلَيْكَ إِلَّا ما رَكِبْتَ مَعَنَا إِلَيْهِ. فَدَعَا بِثِيَابِهِ فَلْيَسِسْهَا ثُمَّ دَعَا بِبَغْلَتِهِ فَرَكِبَهَا، حَتَّى  
 إِذَا دَنَا مِنَ الْقَصْرِ كَأَنَّ نَفْسَهُ قَدْ أَحَسَّتْ بِيَعْضِ الَّذِي كَانَ، فَقَالَ لِحَسَّانِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ خَارِجَةَ : يَا بَنَ إِخِي وَاللَّهِ مِنْ  
 هَذَا الرَّجُلِ الْأَمِيرِ لَخَائِفٌ، فَمَا تَرِي ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا عَمِّ ما اءْتَخَوْفُ عَلَيْكَ شَيْئًا، فَلَا تَجْعَلْ عَلَي نَفْسِكَ سَبِيلًا. ترجمه :  
 خویش می نشیند و اگر دانستمی که او را عارضه ای است همانا به عیادتش می شتافتم ؛ پس شما به نزدش رفته او را  
 ملاقات نمایید و به فرمائیدش ادای حقوق واجبه ما را بر دمتش فرو نگذارد؛ زیرا که ما را محبوب نیست که امر چنین  
 شخصی از اشراف و سروران عرب در نزد فاسد و ناچیز آید. فرستادگان آن لعین به نزد هانی آمدند و شبانگاهی بر درب  
 خانه اش بایستادند و پیغام ابن زیاد لعین را به او رساندند، گفتندش تو را چه رسیده که به دیدن امیر نشتافتی و او را  
 ملاقات نفرمودی ؛ زیرا او به یاد تو افتاده چنین گفته که او را عارضه است من خود به عیادتش می  
 شتافتم . هانی ، فرستادگان را پاسخ چنین داد: مرا بیماری ، از خدمت امیر بازداشته . گفتند: به ابن زیاد خبر داده اند که  
 شبانگهان به درب خانه خویش می نشینی و درنگ تو را از ملاقاتش ناخوش آمده و ناگرویدن و جفا کردن را، سلاطین از  
 مانند تو تحمل نکنند؛ زیرا تویی سرور قوم خود و بزرگ طایفه خویش و تو را سوگند که به ملازمت ما بر مرکب بنشین و به  
 نزد عبیدالله لعین آی . پس هانی ناچار لباس خود را طلبید و پوشید آنگاه اشتر خویش را خواسته و سوار گردید و روانه راه  
 شد. چون به نزدیک قصر دارالاماره رسید همانا در خاطرش گذشت و نفسش احساس نمود پاره ای از علائم را که یافته  
 بود. لذا حسان بن اسماء بن خارجه را گفت : ای برادرزاده ، به خدا سوگند که من از این مرد بیمناک و خائفم ، راءِ تو در

این باب چیست ؟ متن عربی : وَلَمْ يَكُنْ حَسَانًا يَعْلَمُ فِي أَعْيِّ شَيْءٍ بَعَثَ إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ. فَجَاءَ هَانِي وَالْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلُوا جَمِيعًا عَلَيَّ عُبَيْدُ اللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى هَانِيَا قَالَ: أَعْتَنَكَ بِخَائِنِ رِجَالِهِ. ثُمَّ انْتَقَتَ إِلَيَّ شَرِيحَ الْفَاضِي - وَكَانَ جَالِسًا عِنْدَهُ - وَآءَشَارَ إِلَيَّ هَانِي وَآءَنْشَدَ بَيْتَ عَمْرُو بْنِ مَعْدِي كَرَبَ الرَّبِيدِي : أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَبُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ فَقَالَ لَهُ هَانِي : وَمَا ذَاكَ أَيْهَا الْأَمِيرُ؟ فَقَالَ لَهُ: إِيهَ يَا هَانِي ، مَا هَذِهِ الْأُمُورُ الَّتِي تُرَبِّصُ فِي دَارِكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَآمَةِ الْمُسْلِمِينَ؟ جِئْتَ بِمُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ فَأَدْخَلْتَهُ دَارِكَ وَجَمَعْتَ لَهُ السِّلَاحَ وَالرِّجَالَ فِي الدُّورِ حَوْلَكَ وَطَنَنْتَ آءَنَّ ذَلِكَ يَخْفِي عَلَيَّ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتُ. فَقَالَ: ابْنُ زَيْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بَلِي قَدْ فَعَلْتَ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتُ آءَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ. ترجمه : حسان گفت : اي عمو، به خدا قسم كه در تو هيچ خوف و خطر نمي بينم و تو چرا بر خويشتن راه عذر قرار مي دهی . و حسان را علم و اطلاعي نبود كه به چه جهت عبيدالله به طلب هاني فرستاده . هاني با جميع همراهان و فرستادگان ، بر ابن زياد داخل شدند. چون چشم ابن زياد به هاني بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - افتاد به طريق مَثَلِ گفت : (خيانتكار را، پاهيش به نزد تو آورد.) پس ابن زياد ملعون متوجه به شَرِيحِ كه در پهلوي او نشسته - شد و اشاره به سوي هاني نمود و شعر معروف عمروبن مَعْدِي كَرَبِ زبيدي را خواند: (أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَبُرِيدُ قَتْلِي ...؛) يعني من خواهان زندگاني اويم و او خواهان كشتن من است ، عذر خواهي كه دوست تو باشد، از طائفه (مُرَادِ) بياور تا عذر خواهي نمايد. هاني گفت : أَيْهَا الْأَمِيرُ! مطلب چيست ؟ آن ملعون گفت : بس كن اي هاني ! اين كارها چيست كه در خانه خود عليه اميرالمؤمنين (!؟) يزيدي و از براي قاطبه مسلمانان فراهم آورده اي ؟ مسلم بن عقييل را در خانه خود منزل داده اي و اسلحه جنگ و مردان كارزار در خانه هاي همسايگان از براي او فراهم آورده اي . چنين پنداشته اي كه اين امر بر من پوشيده خواهد بود؟ هاني - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - فرمود: من چنين نكرده ام . متن عربي : فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: عَلَيَّ بِمَعْقِلٍ مَوْلَايَ - وَكَانَ مَعْقِلٌ عَيْنَهُ عَلِيَّ آءَخْبَارِهِمْ، وَ قَدْ عَرَفَ كَثِيرًا مِنْ آءَسْرَارِهِمْ- فَجَاءَ مَعْقِلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَلَمَّا رَأَى هَانِيَا عَرَفَ آءَنَّهُ كَانَ عَيْنًا عَلَيْهِ، فَقَالَ: آءَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ وَاللَّهِ مَا بَعَثْتُ إِلَيَّ مُسْلِمٍ وَلَا دَعْوَتُهُ، وَلَكِنْ جَاءَنِي مُسْتَجِيرًا، فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَدِّهِ، وَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ فَأَوَيْتُهُ، فَأَمَّا إِذْ قَدْ عَلِمْتَ فَخَلَّ سَبِيلِي حَتَّى آءَزَجَعَ إِلَيْهِ وَأَمَرَهُ بِالْخُرُوجِ مِنْ دَارِي إِلَيَّ حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ، لِأَخْرَجَ بِذَلِكَ مِنْ ذِمَامِهِ وَخَوَارِهِ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي آءَبَدًا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ. فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا آءَتِيكَ بِهِ آءَبَدًا، آءَتِيكَ بِصَيْفِي حَتَّى تَقْتُلَهُ! فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأَتَأْتِيَنِي بِهِ. قَالَ: وَاللَّهِ لَا آءَتِيكَ بِهِ. فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، قَامَ مُسْلِمٌ بِنِ عَمْرُو ترجمه : عبيدالله - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - گفت : بلي ، به خانه خود آورده اي . هاني باز فرمود: من نكرده ام ؛ خدا امر امير را به اصلاح آورد. ابن زياد، (مَعْقِلِ غلام خود را طلبيد و همين (مَعْقِلِ) پليد، جاسوس ابن زياد بود و بر اخبار شيعيان و به بسياري از اسرار ايشان پي برده بود. مَعْقِلِ پليد آمد و در حضور ابن زياد بایستاد. چون هاني او را بدید دانست كه آن ملعون جاسوس ابن زياد بوده ؛ پس هاني به ابن زياد، فرمود: آءَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ! من به طلب مسلم بن عقييل نفرستادم و او را دعوت نكرده ام ولي او خود به خانه من آمد و به من پناه آورد، پس من حيا نمودم از آنكه رَدِّ نمايم و او را برگردانم و از اين جهت كه در خانه من است بر ذمه من حَقِّي حاصل نموده ؛ پس او را ضيافت نمودم و چون واقعه چنين معلوم شده مرا مرخص كن تا به نزد او روم و امر كنم كه او از خانه من بيرون رود، به هر جاي از زمين كه خود بخواهد و به اين واسطه ذمه من از حق نگاهداري او خارج گردد. ابن زياد لعين گفت : به خدا سوگند كه هرگز از من جدا نشوي تا آنكه او را به نزد من آوري . هاني فرمود: به خدا سوگند كه چنين امري نخواهد شد و او را به نزد تو نخواهم آورد؛ آيا ميهمان خود را به نزد تو آورم كه تو او را به قتل رساني

ابن زیاد گفت : به خدا قسم که البته او را باید به نزد من آوری . هانی فرمود: نه بخدا قسم که او را به نزد تو نیاورم . چون سخن در میان ابن زیاد و هانی بن عروه بسیار شد، مسلم متن عربی : الْبَاهِلِي فَقَالَ: اءَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ خَلِيْبِي وَإِيَّاهُ حَتَّىٰ اءَكْلِمَهُ، فَقَامَ فَخَلَّىٰ بِهِ نَاحِيَةً وَهُمَا يَحِثُّ يَرَاهُمَا ابْنُ زِيَادٍ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمَا- إِذَا ارْتَفَعَ اءَصْوَاتُهُمَا. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: يَا هَانِي اءَنْتِئِدِكَ اللَّهُ اءَنْ لَا تَقْتُلَ نَفْسَكَ وَ لَا تَدْخُلَ الْبَلَاءَ عَلَيَّ عَشِيرَتِكَ، قَوَّلَهُ اِنِّي لَا نَفْسُ بِكَ عَنِ الْقَتْلِ، اِنَّ هَذَا الرَّجُلَ ابْنُ عَمِّ الْقَوْمِ وَ لَيْسُوا بِقَاتِلِيهِ وَ لَا ضَارِيهِ، فَادْفَعَهُ اِلَيْهِ، فَاِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بِذَلِكَ مَخْرَاةً وَ لَا مَنْقَصَةً، وَ اِنَّمَ ا تَدْفَعُهُ اِلَيَّ السُّلْطَانِ. فَقَالَ هَانِي : وَ اَللَّهِ اِنَّ عَلَيَّ فِي ذَلِكِ الْخِزْيِ وَ الْعَارِ، اءَا اءَدْفَعُ جَارِي وَ صَيْفِي وَ رَسُوْلَ ابْنِ رَسُوْلِ اللَّهِ اِلَيَّ عَدُوِّهِ وَ اءَنَا صَاحِبُ السَّاعِدِيْنَ وَ كَثِيْرُ الْاَعْوَانِ! وَ اَللَّهِ لَوْ لَمْ اءَكُنْ اِلَّا رَجُلًا وَ اِحْدَا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ اءَدْفَعُهُ حَتَّىٰ اءَمُوْتَ ذُوْنَهُ. فَاَخَذَ بِنَاشِيْدِهِ، وَ هُوَ يَقُوْلُ: وَ اَللَّهِ لَا اءَدْفَعُهُ. فَسَمِعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ، فَقَالَ: اءَذُوهُ مِنِّي ، فَاَذُوْنِي مِنْهُ، فَقَالَ: وَ اَللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ اءَوْ لَا ضَرْبَنَ عُنُقِكَ.

ترجمه : بن عمرو باهلی برخاست گفت : اءَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ! او را به من واگذار تا با او سخن بگویم . ابن زیاد امر نمود که ایشان را در گوشه ای نشانیدند به قسمی که خود، ایشان را می دید و سخن ایشان را می شنید که ناگاه آوازه سخن در میان هانی و مسلم بن عمرو بلند گردید. مسلم بن عمرو می گفت : ای هانی ! تو را به خدا سوگند می دهم که خود را به کشتن نده و بلا در عشیره خویش نینداز، به خدا من کشتن را از تو برمی دارم . مسلم بن عقیل عموزاده این قوم است ، با بنی اُمیّه ، خویش است و ایشان کشنده او نیستند و ضرر به او نخواهند رسانید. مسلم بن عقیل را به ابن زیاد بسیار و از این جهت ، خواری و منقصتی تو را نخواهد بود؛ زیرا که او را به سلطان می سپاری . هانی در جواب گفت : به خدا سوگند که این کار جز خواری و منقصت و عار بر من نباشد که پناهنده و میهمان خود و فرستاده فرزند رسول خدا را به دست چنین ظالمی بدهم و حال آنکه بازوی من صحیح و سالم و خویشاوندان من بسیار باشند؛ به خدا که اگر خود به تنهایی باشم و هیچ یآوری نداشته باشم مسلم بن عقیل را به دست او نخواهم داد. چون ابن زیاد این کلمات را شنید گفت : او را نزدیک من آرید. هانی را به نزد آن ملعون بردند. ابن زیاد گفت : واللّٰه ! یا آن است که مسلم را به من می سپاری یا آنکه گردن تو را می زنم . متن عربی : فَقَالَ هَانِي : اِذَنْ وَ اَللَّهِ تَكْتُرُ الْبَارِقَةَ حَوْلَ دَارِكَ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَ اَلْهَفَاةُ عَلَيْكَ، اءِ بِالْبَارِقَةِ تُخَوِّفُنِي - وَ هَانِي يَطْنُ اءَنَّ عَشِيرَتَهُ يَسْمَعُوْنَهُ- ثُمَّ قَالَ: اءَذُوهُ مِنِّي ، فَاَذُوْنِي مِنْهُ، فَاسْتَعْرَضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِيْبِ، فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ اءَنْفَهُ وَجَبِيْنَهُ وَحَدَّهُ حَتَّىٰ كَسَرَ اءَنْفَهُ وَ سَيَّلَ الدِّمَاءَ عَلَيَّ ثِيَابِهِ وَ تَرَّرَ لَحْمَ حَدِّهِ وَجَبِيْنِهِ عَلَيَّ لِحِيْتِهِ وَ اَنْكَسَرَ الْقَضِيْبُ. فَضَرَبَ هَانِي بِيَدِهِ اِلَيَّ قَائِمٌ سَيْفٍ شُرْطِيٍّ، فَجَادَبَهُ ذَلِكِ الرَّجُلُ. فَصَاحَ ابْنُ زِيَادٍ: خُدُوهُ، فَجَرَّوْهُ حَتَّىٰ اءَلْقُوْهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوْتِ الْقَصْرِ وَ اءَعْلَقُوْهُ عَلَيْهِ بَابَهُ، وَ قَالَ: اِجْعَلُوْا عَلَيْهِ حُرْسًا، فَفَعِلَ ذَلِكَ بِهِ. فَقَامَ اءَسْمَاءُ بِنُ خَارِجَةَ اِلَيَّ عَبِيْدُ اللَّهِ بِنُ زِيَادٍ - وَ قِيْلَ: اِنَّ الْقَائِمَ حَسَانُ بِنُ اءَسْمَاءَ- فَقَالَ: اءَرْسَلَ عَدْرَ سَائِرِ الْقَوْمِ، اءَبِيْهَا الْأَمِيرُ اءَمَرْتَنَا اءَنْ نَجِيْنَكَ بِالرَّجُلِ، حَتَّىٰ اِذَا جِيْنَاكَ بِهِ هَشَمْتِ وَجْهَهُ وَ سَيَّلْتِ دِمَاءَهُ عَلَيَّ لِحِيْتِهِ وَ زَعَمْتِ اءَنَّكَ تَقْتُلُهُ. ترجمه : هانی گفت : به خدا اگر چنین کنی شمشیرها بر دور خانه تو بسیار شود، یعنی اصحاب و عشیره من ، تو و اصحابت را به قتل خواهند رسانید. ابن زیاد فریاد برآورد که وَالْهَفَاةُ! مرا از شمشیر می ترسانی ؟ هانی را چنان گمان بود که خویشان او سخن او را خواهند شنید و او را یاری خواهند نمود. ابن زیاد ملعون گفت : او را نزد من آرید. پس (هانی ) را نزدیک آن شقی آوردند. آن لعین با چوبی که در دست نحس خود داشت صورت آن بزرگوار را خراشید و مکرر چوب خود را بر بینی و پیشانی نازنین و برگونه صورت او می زد. بینی (هانی ) را بشکست و خون بر لباس او جاری شد و گوشتهای صورت و پیشانی آن مؤ من مظلوم بر محاسنش

ریخت تا آنکه چوب شکسته گردید. پس هانی دست برده قائمه شمشیر شُرطی را که حاضر بود بگرفت تا کار ابن زیاد را بسازد. آن شُرطی شمشیر خود را از دست او ربود. ابن زیاد بدنبیاد فریاد برآورد که او را بگیرد. پس او را کشان کشان آوردند تا در اطافی او را حبس نموده و در را به روی او بستند. ابن زیاد امر نمود که پاسبان بر او بگمارند، چنین کردند.

اسماء بن خارجه برخاست و بعضی گفتند که حسان بن اسماء از جای برخاست گفت: عبیدالله فرستاد برای آوردن هانی و دام حيله و مکر نسبت به همه قوم بر نهاد؛ أَيَّهَا الْأَمِير! ما را امر می کنی که این مرد را به نزد تو بیاوریم، چون آوردیم استخوان صورت او را می شکنی و خون بر ریش او جاری می نمایی و اعتقاد کشتن او را داری. متن عربی: فَغَضَبَ ابْنُ زَيْدٍ مِنْ كَلَامِهِ وَ قَالَ: وَأَنْتَ هَاهُنَا! وَأَمَرَ بِهِ فَضْرَبَ حَتَّى تَرَكَ وَ قَيْدَ وَ حَيْسَ فِي نَاحِيَةِ مِنَ الْقَصْرِ. فَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، إِلَي تَفْسِي أَعْنَاكَ يَا هَانِي. قَالَ الرَّاوي: وَ بَلَغَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ أَنَّ هَانِيَا قَدْ قُتِلَ - وَ كَانَتْ زَوْجَتُهُ ابْنَتُهُ عَمْرُو هَذَا تَحْتَ هَانِي بِنِ عُرْوَةَ - فَأَقْبَلَ عَمْرُو فِي مَدْحَجٍ كَافَّةً حَتَّى إِحْاطَ بِالْقَصْرِ وَ نَادَى: أَيْنَا عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَ هَذِهِ فُرْسَانُ مَدْحَجٍ وَ وُجُوهُهَا لَمْ تَخْلَعْ طَاعَةَ وَ لَمْ تُفَارِقْ جَمَاعَةَ، وَ قَدْ بَلَغْنَا أَنَّ صَاحِبَنَا هَانِيَا قَدْ قُتِلَ. فَعَلِمَ عَبِيدُ اللَّهِ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَ كَلَامِهِمْ، فَأَمَرَ شُرَيْحَا الْقَاضِيَّ أَنَّ يَدْخُلَ عَلَي هَانِي فَيشاهده وَ يَخْبِرَ قَوْمَهُ بِسَلَامَتِهِ مِنَ الْقَتْلِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ أَخْبَرَهُمْ، فَرَضُوا بِقَوْلِهِ وَ انْصَرَفُوا. قَالَ: وَ بَلَغَ الْخَبْرَ إِلَي مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ بِمَنْ بَايَعَهُ إِلَي حَرَبِ عَبِيدِ اللَّهِ، فَتَحَصَّنَ مِنْهُ بِقَصْرِ تَرْجَمَهُ: ابن زیاد (از شنیدن این سخنان) در خشم شد و گفت: اینک تو در اینجا ای؟ پس امر نمود چنان او را بزدند تا ترک سخن گفتن کرد و مقید ساخته در گوشه ای از قصر دارالاماره به حبسش انداختند. حسان بن اسماء گفت: (إِنَّا لِلَّهِ...!) ای هانی! خبر مرگ خود را به تو می دهم! راوی گوید: خبر قتل هانی بن عروه به عمرو بن حجاج که (رویحه) - دختر عمرو - همسر هانی بود، رسید؛ پس عمرو با جمیع طایفه مَدْحَجِ قصر دارالاماره را احاطه نمودند و عمرو فریاد بر آورد که اینک سواران مَدْحَجِ و بزرگان قبیله حاضرند، نه ما قید اطاعت امیر را از خود دور ونه از شیوه اسلام و جماعت مسلمانان مفارقه حاصل نموده ایم. اینک بزرگ و رئیس ما (هانی بن عروه) را مقتول ساخته اید. ابن زیاد از جمعیت حاضر و سخنان قوم باخبر گردید. به شُرَیحِ قاضی امر نمود که به نزد هانی آید و حال حیات او را مشاهده نماید تا آنکه خبر سلامتی او را به مردم برساند و بگوید که او را مقتول نساخته اند. شُرَیحِ به نزد هانی آمد و اطلاع از حال هانی یافت و قوم را از زنده بودن او آگاه ساخت. ایشان نیز به همین قدر راضی شدند و برگشتند. راوی گوید: چون خبر گرفتار شدن هانی به سمع جناب مسلم بن عقیل رسید خود با گروهی که در بیعت او بودند از برای محاربه ابن زیاد لعین بیرون آمدند. متن عربی: الْأَمَارَةَ، وَ اقْتَتَلَ أَصْحَابُهُ وَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ. وَ جَعَلَ أَصْحَابُ عَبِيدِ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ يَتَشَرَّفُونَ مِنْهُ وَيَحْدِرُونَ أَصْحَابَ مُسْلِمٍ وَيَتَوَعَّدُونَهُمْ بِجُنُودِ السَّمَاءِ، فَلَمْ يَزَالُوا كَذَلِكَ حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ. فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا نَصْنَعُ بِتَعْجِيلِ الْفِتْنَةِ، وَيَتَّبِعِي أَيْنَ تَعَفَّدَ فِي مَنَازِلِنَا وَ تَدَعَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ حَتَّى يُصْلِحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ. فَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى عَشْرَةِ أَنْفُسٍ. فَدَخَلَ مُسْلِمُ الْمَسْجِدَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ، فَتَفَرَّقَ الْعَشْرَةُ عَنْهُ. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ وَحِيدًا فِي دُرُوبِ الْكُوفَةِ، حَتَّى وَقَفَ عَلَي بَابِ إِمْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا طَوْعَةُ، فَطَلَبَ مِنْهَا مَاءً فَسَقَتَهُ. ثُمَّ اسْتَجَارَهَا فَأَجَارَتْهُ. فَعَلِمَ بِهِ وَلَدَهَا، فَوُشِيَ الْخَبْرَ إِلَي عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ.

ترجمه: عبیدالله از خوف ازدحام در قصر متحصن گردید. اصحاب آن پلید با اصحاب جناب مسلم به هم در آویختند و مشغول جنگ شدند و گروهی که با ابن زیاد در دارالاماره بود از بالای قصر که مُشْرِفِ به اهل کوفه بود، اصحاب مسلم را بیم می دادند و ایشان را به آمدن سپاه شام تهدید می کردند و به همین منوال بودند تا شب در آمد. کسانی که با حضرت مسلم





پس آن جماعت بی سعادت آن شیر بیشه شجاعت را اسیر و دستگیر نمودند و به نزد ابن زیاد بدبنیاد بردند. چون آن جناب را داخل مجلس ابن زیاد بدبنیاد نمودند سلام بر آن کافر بی دین نمود. یکی از پاسبانان آن لعین گفت: بر امیر سلام کن! آن جناب فرمود: بس کن! وای بر تو باد، به خدا سوگند که او امیر من نیست. عیدالله پلید به سخن در آمده گفت: باکی بر تو نیست؛ سلام بکنی یا نکنی، کشته خواهی شد. جناب مسلم بن عقیل فرمود: اگر تو مرا به قتل رسانی همانا که کار مهمی نکرده ای، چرا که به تحقیق بدتر از تو بهتر از مرا مقتول ساخته اند و از این گذشته تو هرگز فروگذار نخواهی کرد به دیگری کشتن بدو قُبْحُ مَثَلُهُ و پلیدی سرشت و غالب شدن را به طرف نانجیبی و بدین صفات مذمومه کسی از تو سزاوارتر نیست. پس آن نانجیب زبان بریده، زبان به ناسزا برگشود که ای ناسپاس، ای مخالف؛ بر امام زمان خود خروج کردی و عصای مسلمانان را شکستی و فتنه را برانگیختی. جناب مسلم علیه السلام در جواب فرمود: ای ابن زیاد! سخن به دروغ متن عربی: الْمُسْلِمِينَ مُعَاوِيَةَ - لَعْنَةُ اللَّهِ - وَأَبْنُهُ يَزِيدُ - لَعْنَةُ اللَّهِ -، وَ أَمَّا الْفِتْنَةُ فَإِنَّمَا أَلْقَاهَا آءَنْتَ وَ آءَبُوكَ زِيَادُ بْنُ عَبِيدٍ عَبْدُ بَنِي عِلَاجٍ مِنْ ثَقِيفٍ، وَ آءَنَّا آءَرْجُو آءَنْ يَرْزُقِيهِ اللَّهُ الشَّهَادَةَ عَلَي يَدِي شَرِّ الْبَرِيَّةِ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: مَتَنُكَ تَقْسُكُ آءَمْرًا، حَالُ اللَّهِ دُونَهُ وَ لَمْ يَرْكَ لَهُ آءَهْلًا وَ جَعَلَهُ لِآءِهِ. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَمَنْ آءَهُلُهُ يَابْنَ مَرْجَانَةَ؟ فَقَالَ: آءَهُلُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ! فَقَالَ مُسْلِمٌ: آءَلْحَمْدُ لِلَّهِ، رَضِينَا بِاللَّهِ حَكْمًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: آءَتَطُنُّ آءَنَّ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْئًا. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَاللَّهِ مَا هُوَ الطَّنُّ، وَلَكِنَّهُ الْيَقِينُ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: آءَخْبِرْنِي يَا مُسْلِمُ بِمَا آءَتَيْتَ هَذَا الْبَلَدَ وَ آءَمْرَهُمْ مُلْتَمِئِمٌ فَشَتَّتَ آءَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ فَرَّقَتَ كَلِمَتَهُمْ؟ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: مَا لِهَذَا آءَتَيْتُ، وَلَكِنَّكُمْ آءَظْهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ وَ دَفَنْتُمْ الْمَعْرُوفَ وَ آءَاءَمَرْتُمْ عَلَي النَّاسِ بِغَيْرِ تَرْجَمَةٍ: گفتمی، بجز این نیست که عصای اجتماع مسلمین را معاویه پلید و فرزند عنید او یزید بشکستند و آنکه فتنه را در اسلام برانگیخت تو بودی و پدرت که از نطفه غلامی بود از بنی عِلاج از طایفه ثقیف و نام آن غلام (عبید) بود. و مرا امید چنان است که خدای متعال شهادتم را بر دست بدترین مخلوقش روزی دهد. ابن زیاد گفت: تو را نفست در آرزویی افکند که خدا آن را از برای تو نخواست و در میانه تو و امیدت، حایل گردید و آن مقام را به اهلش رسانید. جناب مسلم علیه السلام فرمود: ای پسر مرجانه! مگر سزاوار خلافت و اهل آن کیست؟ ابن زیاد گفت: یزید!؟ جناب مسلم از راه طعنه فرمود: الحمدلله. ما راضی و خشنودیم که خدا بین ما و شما حکم فرماید. عیدالله گفت: چنین گمان داری که تو را در این امر چیزی است؟ آن جناب فرمود: شک نیست بلکه یقین است که ما بر حق هستیم. ابن زیاد گفت: ای مسلم! مرا خبر ده که تو به چه کار به این شهر آمده ای؟ امور مردم منظم بود و تو آمدی تفرقه در میان ایشان افکندی و اختلاف کلمه بین آنان ایجاد نمودی. جناب مسلم علیه السلام فرمود: من برای ایجاد تفرقه و فساد نیامده ام بلکه از برای آن آمدم که شما (مُنْكَر) را ظاهر ساختید و (معروف) را به مانند شخص مرده دفن نمودید و بر مردم امیر شدید بدون آنکه ایشان راضی باشند. متن عربی: رَضِيَ مِنْهُمْ وَ حَمَلْتُمُوهُمْ عَلَي غَيْرِ مَا آءَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ، وَ عَمِلْتُمْ فِيهِمْ بِآءَعْمَالِ كَسْرِي وَ قَيْصَرَ، فَأَءَتَيْنَاهُمْ لِنَاءَمْرِ فِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنَهَيْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَدْعُوهُمْ إِلَي حُكْمِ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ، وَ كُنَّا آءَهْلُ ذَلِكَ كَمَا آءَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آءِهِ. فَجَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - يَشْتِمُهُ وَ يَشْتِمُنِي عَلَيَا وَ الْحَسَنَ وَ الْخُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ! فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: آءَنْتَ وَ آءَبُوكَ آءَحَقُّ بِالسُّنْتِمْ، فَأَفْضِ مَا آءَنْتَ قَاضِيًا يَأْتِي عَدُوَّ اللَّهِ. فَأَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بُكَيْرَ بْنَ حَمْرَانَ آءَنْ يَصْعَدَ بِهِ إِلَي آءَعْلَى الْقَصْرِ فَيَقْتُلُهُ، فَصَعَدَ بِهِ وَ هُوَ يُسَبِّحُ اللَّهُ تَعَالَى وَ يَسْتَغْفِرُهُ وَ صَلَّى عَلَي نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آءِهِ فَصَرَبَ عُنُقَهُ، وَ نَزَلَ وَ هُوَ مَدْعُورٌ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَا شَاءَ لَكَ؟ فَقَالَ: آءَيْهَا الْأَمِيرُ رَأَيْتُ سَاعَةً قَتَلْتُهُ رَجُلًا آءَسُودَ سَيْبِي الْوَجْهِ حَذَائِي عَاصًا عَلَي إِيصَبِعِهِ - آءَوْ قَالِ شَفْتِيهِ -



فَقَزَعْتُ فَرَعًا لَمْ اَفْزَعُهُ قَطُّ. ترجمه : شما خلق را واداشتید به آنچه خدای U امر به آنها نفرموده و کار اسلام را در میان مردم به مانند پادشاهان فارس و روم جاری ساختید. ما آمدیم از برای آنکه معروف را به مردم امر و منکر را از آنها نهی کنیم و ایشان را دعوت به احکام قرآن و سنت رسول حضرت سبحان نمودیم و ما شایسته این منصب امر و نهی بودیم و برای همین نیز قیام کردیم . ابن زیاد نانجیب به ناسزا جناب امیر مؤمنان علیه السلام و دو سیّد جوانان جناب حسن و حسین علیهما السلام و جناب مسلم بن عقیل - رضوان الله علیه - را نام می برد و اهانت می نمود. مسلم فرمود: تو و پدرت سزاوارترید به ناسزا و دشنام ؛ اینک هر چه می خواهی انجام ده ای دشمن خدا! پس آن شقی ، بکیر بن حمران را امر نمود که آن سیّد مظلوم را بر بالای قصر دارالاماره برده او را شهید سازد. بکیر حرام زاده چون آن جناب را بر بام قصر می برد آن سیّد بزرگوار در آن حال مشغول به تسبیح پروردگار و توبه و استغفار و صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله بود. پس ضربتی بر گردن آن گردن فراز نشاءتین ، آشنا نمود و او را به درجه شهادت رسانید و خود آن ولدالزنا وحشت زده از بام قصر فرود آمد. ابن زیاد بدنبند از او پرسید: تو را چه می شود؟! آن شقی گفت : ای امیر! آن هنگامی که آن جناب را شهید نمودم مرد سیاه چهره ای را در مقابل خود دیدم که انگشتان خویش را به دندان می گزید یا آنکه گفت لبهای خود را می گزید. و من چنان ترسیدم که تاکنون این گونه فَرَع در خود ندیدم . متن عربی : فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: لَعَلَّكَ دَهَشْتَنِي. ثُمَّ اَمَرَ بِهَانِي بْنِ عُرْوَةَ - رَحِمَهُ اللهُ - ، فَأَخْرَجَ لِيُقْتَلَ. فَجَعَلَ يَقُولُ: وَاَمْدُحِجَاهُ! وَاَعْيُنَ مِنِّي مَدْحُجٌّ! وَاَعَشِيرَتَاهُ وَاَعْيُنَ مِنِّي عَشِيرَتِي ! فَقَالُوا لَهُ: يَا هَانِي مَدُّ عُنُقِكَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا اَنَا بِهَا بِسَخِيٍّ، وَمَا كُنْتُ لِاُعَيْتِكُمْ عَلَي نَفْسِي . فَضَرَبَهُ غُلَامٌ لِعَبِيدِ اللهِ بْنِ زَيْدٍ يُقَالُ لَهُ رَشِيدٌ - لَعَنَهُ اللهُ - فَقَتَلَهُ. وَفِي قَتْلِ مُسْلِمٍ وَ هَانِي يَقُولُ عَبْدُاللهِ بْنِ زُبَيْرِ الأَسَدِيِّ . وَيُقَالُ: إِنَّهُ لِلْفَرَزْدَقِ: فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَأَنْظُرِي إِلَي هَانِي فِي السُّوقِ وَابْنِ عَقِيلٍ ترجمه : ابن زیاد گفت : گویا دهشت تو را فرو گرفته ! پس از این جریان ، ابن زیاد لعین حکم نمود که هانی بن عروه رضی الله عنه را به قتل رسانند. چون جناب هانی را از مجلس بیرون آوردند تا به درجه شهادت رسانند، مکرر می فرمود: (وَأَمْدُحِجَاهُ! وَ أَعْيُنَ مِنِّي مَدْحُجٌّ؛ وَاَعَشِيرَتَاهُ وَاَعْيُنَ مِنِّي عَشِيرَتِي ؟ كجائید خویشان و قبیله من ؟ جلاد گفت : گردنت را بکش تا شمشیر را فرود آورم ! هانی فرمود: به خدا سوگند! من به بذل جان خویش سخی نیستم و در کشتن خویش تو را اعانت نمی کنم . پس غلامی از ابن زیاد پلید که نام نحسش (رشید) بود، آن مخلص متقی را به درجه شهادت رسانید. در مصیبت جناب مسلم بن عقیل و هانی بن عروه ، عبدالله بن زبیر اسدی این ابیات را به رشته نظم کشیده و بعضی را اعتقاد آن است که قائل این اشعار، فرزندق است و دیگری گفته که اشعار سلیمان حنفی است . (فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَأَنْظُرِي ...؛ یعنی اگر نمی دانی که مرگ کدام است و منکر آنی (شاید شاعر نفس اماره خود را مخاطب نموده و به لسان حال ذکر نموده باشد) پس نظر نما ای منکر مرگ به سوی هانی بن عروه رحمه الله که در بازار گوسفند فروشان مقتول افتاده و نظر نما به جناب مسلم بن عقیل . متن عربی : ۱ - إِلَى بَطَلٍ قَدْ هَشَّمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ وَأَخْرَجَ يُهْوِي مِنْ طَمَارٍ قَتِيلٍ ۲ - اءَصَابَهُمَا فَرَحُ النَّبِيِّ فَأَصْبَحَا اءَحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلٍ ۳ - تَرِي جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَتَضِحَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلُّ مَسِيلٍ ۴ - فَتِي كَانَ اءَحْيِي مِنْ فِتَاةٍ حَيِّبَةٍ وَاَفْطَعُ مِنْ ذِي شَفَرَتَيْنِ صَقِيلٍ ۵ - اءَيْرُكَبُ اءَسْمَاءُ اءَلْهَمَالِيحِ اَمِنَا وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَدْحُجٌّ بِدُحُولٍ ترجمه : ۱ - آن جوانمرد شجاعی که صدمه شمشیر، روی او را خراشید (شاید اشاره باشد به آنچه بعضی ذکر نموده اند که در آن هنگام که خواستند او را به نزد ابن زیاد برند بکیر بن حمران ضربتی بر روی مبارك هانی زد که لبهای او را مجروح ساخت یا مراد از (بَطَلٍ ، هانی باشد و کنایه

از ضربتی که ابن زیاد بر صورت و پیشانی او وارد آورد و این معنی آفَرَب است ) و آن جوانمرد شجاع دیگر مسلم بن عقیل است که کشته او را از پشت بام به زیر افکندند. ۲ - عبیدالله بن زیاد باغی یاغی ستمکار به ظلم و ستم ، این دو بزرگوار را گرفت ، پس صبحگاهی مسلم و هانی حدیث هر رهگذر شدند. ۳ - دیدی آن جسدي را که مرگ رنگ او را تغییر داده بود و خون آن بدن در راهها جاری بود. ۴ - آن جوانمرد با حیا - که به مراتب با حیاط از زنان با عفت و با حیا - بود و مع ذلك ، صمصام شجاعت و سطوتش برنده تر از شمشیر دو دم صیقل خورده ، بود. ۵ - آیا سزاوار است که اسماء بن خارجه ، جناب هانی را به نزد ابن زیاد برد بر مرکبهای نجیب سوار گردد و در امان باشد و حال آنکه قبیله مَدَجَج خون (هانی) را از او مطالبه می نمایند. متن عربی : ۱ - تَطُوفُ حَوَالِيهِ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ عَلَي رَقَبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَمَسْئُولٍ ۲ - فَإِنْ آءَأْتُمْ لَمْ تَتَأَرْوَأْ بِآءَخِيكُمْ فَكُونُوا بَعَايَا ءَأَرْضِيَتْ بِقَلِيلٍ قَالَ الرَّآوِي : وَكَتَبَ عَبِيدُ اللّٰهِ بِنَ زِيَادٍ يَخْبَرَ مُسْلِمٍ وَهَانِي إِلي يَزِيدَ بِنَ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللّٰهُ - فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْجَوَابَ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَي فِعَالِهِ وَسَطُوتِهِ، وَيُعَرِّفُهُ ءَأَن قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلي جَهْتِهِ، وَيَأْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِالْمُؤِ اخِذَةِ وَالْإِيتِقَامِ وَالْحَبْسِ عَلَي الطُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ. وَكَانَ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَةِ لِثَلَاثِ مَضِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ، قَبْلَ ءَأَن يَعْلَمَ يَقْتُلَ مُسْلِمٍ؛ لِآئَةِ عَلَيْهِ السَّلَامِ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ. ترجمه : ۱ - قبیله مراد همه در آن حال بر دور هانی بن عروه (که در قصر گرفتار شده بود) می گشتند و در انتظار حال او بودند و هم آنانکه سؤ ال از کیفیت حال او می نمودند و هم آن کسانی که سؤ ال کرده می شدند. ۲ - پس اگر شما ای قبیله مراد، نمی توانید که خونخواهی برادر خویش نمایید پس باید که چون زنان بدکاره که به اندک مبلغی که از برای زنا به ایشان می دهند راضی اند، شما هم به همین مقدار راضی باشید. راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد نامه ای به یزید پلید، مشتمل بر خبر و کیفیت قتل جناب مسلم و هانی رحمه الله نوشت . پس یزید پلید جواب نامه آن عنید را به سوی کوفه روانه داشت که حاصل آن رقیمه لعنت ضمیمه شکرگزاری او بود بر کردار ناصواب و بر سطوت و صولت آن سرکرده شقاوت مآب و ابن زیاد را آگاه گردانید که خبر به آن شقی چنین رسیده که موکب امام علیه السلام متوجه به طرف عراق گردیده ؛ یزید به ابن زیاد ظالم لعین فرمان داد که در مقام مؤ اخذه و انتقام از کافه آنانم برآید و به محض توهم و گمان ، مردم را به قید حبس گرفتار سازد و بود توجّه امام حسین علیه السلام از مکه معظمه در روز سه شنبه به سه روز که از ماه ذی الحجة الحرام گذشته بود و بعضی گفتند در روز چهار شنبه بوده به هشت روز، از ماه مزبور گذشته در سال شصت از هجرت رسول الله قبل از آنکه آن حضرت به حسب ظاهر آگاه شود به شهادت حضرت مسلم ؛ زیرا که آن جناب در روزی از مکه نهضت فرمود که جناب مسلم در همان روز مقتول گروه اشقیاء گردیده بود. متن عربی : وَرَوِيَ ءَأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَي الْخُرُوجِ إِلي الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيبًا، فَقَالَ: (ءَأَلْحَمُدُ لِلّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللّٰهِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَي رَسُوْلِهِ وَسَلَّمَ. خُطَّ الْمَوْتُ عَلَي وُلْدِ آءَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَي جِيْدِ الْقَتَاةِ، وَمَا ءَأَوْلَهَنِي إِلي ءَأَسْلا فِي إِشْتِيَاقِ يَعْقُوبَ إِلي يُوسُفَ. وَ خَيْرٌ لي مَصْرَعٌ ءَأَنَّا لِاقِيهِ، كَءَأَنِّي بِءَأَوْصَالِي تَقَطُّعُهَا عُسْلَانُ الْقَلَوَاتِ بَيْنَ التَّوَابِسِ وَ كَرْبَلَاءِ، فَيَمْلَأَنَّ مَنِّي ءَأَكْرَاشًا جَوْفًا وَ ءَأَجْرِبَةً سَعْبًا، لَا مَحِيصَ عَن يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ. رَضِيَ اللّٰهُ رِضَانَا ءَأَهْلَ النَّبِيَّتِ، نَصِيرُ عَلَي بَلَائِهِ وَيُوقِنَا ءَأَجْرَ الصَّابِرِينَ، لَن تَشُدُّ عَن رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ ءَأَلِهِ لَحْمَتُهُ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقْرَأُ بِهِمْ عَيْنُهُ وَيَنْجِزُ بِهِمْ وَعَدُّهُ، مَن كَانَ بِإِذِلَا فِيْنَا مُهْجَتَهُ وَمَوْطِنًا عَلَي لِقَاءِ اللّٰهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصِيحًا إِِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى .)

ترجمه : سخنرانی امام حسین علیه السلام در مکه چنین روایت شده هنگامی که آن حضرت عزیمت مسافرت عراق

داشت برخاست و خطبه ای انشاء فرمود و پس از آنکه خداوند وُدود را ستایش نمود و ثنای جمیل بر حضرت ختمی مرتبت سرود، چنین فرمود که به قلم تقدیر کشیده شد خط مرگ بر فرزندان آدم چون گردنبندی بر گردن مه و شان سیمین که بدان زینت افزایند و چه بسیار مشتاقم به دیدار یاران دیرین که از این دار فنا رستند و از این دام بلا جستند چون اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف علیهما السلام و خدای U زمینی از برای من اختیار فرموده فیما بین سرزمین (نوایس) و (کربلا) که به ناچار دیدار آن خواهم نمود. گویا می بینم که گرگان بیابان یعنی اشقیای کوفه، اعضای مرا پاره پاره می کنند که شکم های گرسنه و مشکهای تهی خود را از آن انباشته دارند. فراری از قضای الهی نیست و نه از سرنوشت حق گریزی. آنچه خدای U بر آن خشنود است، خشنودی ما در آن است. شکیبای بلای حق هستیم و صابر بر قضاها می او؛ پس اجر صابران به ما خواهد بخشید و پاره تن رسول صلی الله علیه و آله از او جدایی ندارد؛ پس رفتار ما بر طریقه اوست و پاره های تن او در ریاض قدس مجتمع خواهند گردید تا بدین واسطه چشمان رسول صلی الله علیه و آله روشن شود و خدا به وعده خویش به رسولش، وفا کند. هر کس را که عزم جان نثاری است و خون خود را در راه دوستی ما خواهد ریخت، بایدش که آماده سفر شود؛ زیرا که من بامداد فردا روانه خواهم شد به سوی عراق، ان شاء الله (۱۳). متن عربی: وَرَوَى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ الْأُمَامِيُّ فِي كِتَابِ (دَلَائِلِ الْأِمَامَةِ) قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ، عَنْ أَبِيهِ وَكَيْعٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ: قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْوَاقِدِيُّ وَزُرَّارَةُ بْنُ خَلَجٍ: لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَخْبَرَنَا ضَعْفَ النَّاسِ بِالْكَوْفَةِ وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْهِ. فَأَعْوَمَاءَ بِيَدِهِ نَحَوَ السَّمَاءِ فَفُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَنَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ عَدَدًا لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (لَوْلَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ وَهَيُوطُ الْأَجْرِ لَقَاتَلْتُهُمْ بِهَيْوَلَاءِ، وَلَكِنْ أَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ هُنَاكَ مَصْرَعِي وَ مَصْرَعِ أَصْحَابِي لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَوَلَدِي عَلِيٌّ). وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ قَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ أَبِي تَرْجَمَهُ: أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرِ طَبْرِيِّ الْأُمَامِيِّ الْمَذْهَبِ - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - فِي كِتَابِ (دَلَائِلِ الْأِمَامَةِ) خُودِ رَوَايَتِ نَمُودَه كَه كُفْتِ اَز بَرَايِ مَا حَدِيثِ كَرْدِ اَبُو مُحَمَّدِ سُفْيَانِ بْنِ وَكَيْعٍ اَز كُفْتَه پَدَرِ خُويشِ وَ اُو اَز (أَعْمَشِ). رَوَايَتِ كَرْدَه كَه اَبُو مُحَمَّدِ وَاقِدِيِّ وَ زُرَّارَةُ بْنُ خَلَجٍ چنين كُفْتَنَد كَه مَا بَه شَرَفِ مَلَاقَاتِ جَنَابِ اَبِي عَبْدِاللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَسِيدِمِ قَبْلِ اَز اَنَكَه ايشان اَز مَكَّه مَعْظَمَه نَهَضتِ بَه سُوِيِ عِرَاقِ فَرَمَايَد؛ پَسِ ضَعْفِ حَالِ اَهْلِ كُوفَه رَا بَه خَدْمَتَشِ عَرْضَه دَاشْتِيمِ وَ كُفْتِيمِ بَا اَيْنَكَه دَلْهَائِشَانِ مَائِلِ خَدْمَتِ اَن جَنَابِ اسْتِ وَ لَكِنْ شَمَشِيرْهَائِشَانِ رَا بَرِ رُويِ اُو كَشِيدَه اَنَد. اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَه دَسْتِ مَبَارَكِ خُودِ اَشَارَه بَه سُوِيِ اَسْمَانِ نَمُود، پَسِ دَرْهَائِ اَسْمَانِ بَازِ شُدِ وَ مَلَائِكَه بَسِيَارِ نَازِلِ گَرْدِيدِ بَه عَدَدِي كَه اِحْصَايِ اَنْهَا رَا بَجَزِ خُدَايِ U كَسِي نَمِي دَانَد؛ پَسِ فَرَمُود: اِگَرِ نَمِي بُوَدِ تَقَارُبِ اَشْيَاءِ بَه هَمِ دِيگَرِ (بِعْنِي اَنَكَه بَايَدِ هَرِ اَمْرِ مَقْدَرِي بَه مَوْجِبِ اسْبَابِ مَقْدَرِهِ اُو جَارِي وَ وَاقِعِ گَرْدَد) وَ بَاطِلِ شَدْنِ اِجْرِ وَ ثَوَابِ، هَرِ اَيْنَه بَه كَمَكِ اَيْنِ مَلَائِكَه بَا اَيْنِ مَرْدَمِ مَقَاتَلَه مِي نَمُودَم، وَ لَكِنْ بَه مَوْجِبِ عِلْمِ الْيَقِينِ مِي دَانَمِ كَه دَرِ اَنِ زَمِينِ اسْتِ مَحَلِ اِفْتَادَنْ مَنِ وَ اصْحَابِ وَ يَارَانِ مَنِ وَ بَاقِيِ نَخَوَاهِدِ مَانَدِ اَزِ هَمَه ايشان اِحْدِي مَگَرِ فَرَزَنْدِ دَلْبَنْدَمِ عَلِيِ اِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. مَعْمَرُ بْنُ مُثَنَّى فِي بَابِ شَهَادَتِ اَبِي عَبْدِاللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَه اَيْنِ مَضْمُونِ رَوَايَتِ نَمُودَه كَه چُونِ رُوزِ تَرْوِيَه شُدِ عَمْرِبْنِ سَعْدِ بْنِ اَبِيِ وَقَّاصِ - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - بَا لَشْكْرِيِ اَنْبُوه بَه اَمْرِ يَزِيدِ پَلِيدِ وَارَدِ مَكَّه مَعْظَمَه گَرْدِيدِ مَتْنِ عَرَبِي: وَقَّاصٍ اِلَى مَكَّةَ فِي جُنْدٍ كَثِيفٍ، قَدْ اَمَرَهُ يَزِيدُ اَنْ يَنْجِزَ الْحُسَيْنَ الْفِتَالَ اِنْ هُوَ نَاجَزَهُ اَوْ يُقَاتِلَهُ اِنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ. وَرُوِيَتْ مِنْ كِتَابِ اِلَاخْمَدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بَرِيدَةَ الثَّقَفِيَّةِ

وَعَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ بِالْأَسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ مَكَّةَ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفَتْ غَدْرَهُمْ يَا بَيْتِكَ وَآخِيكَ، وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى، فَإِنْ رَأَيْتَ آءَانَ تُفِيمَ فَإِنَّكَ آءَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَآءَمْتَعُهُ. فَقَالَ: (يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالَنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ، فَأَكُونُ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ). فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ: فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَيَّ الْيَمَنَ آءَوُّ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ، فَإِنَّكَ آءَمْتَعُ النَّاسِ بِهِ، ترجمه: که با آن حضرت جنگ کند در صورتی که آن جناب سبقت در جنگ نماید و الاً اگر قدرت بر مقاتله او یابد با او قتال کند و او را به درجه شهادت رساند. پس موکب همایونی در روز ترویه از مکه معظمه نهضت فرمود. و روایت دارم از کتاب اصلی از اصول اخبار که جامع آن احمد بن حسین بن عمر بن بریده است که مردی ثقه و عدل بود و اصل آن روایات از محمد بن داود قومی است که با اسناد خویش از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: محمد بن حنفیه به خدمت برادر والا مقام خود شرفیاب شد در آن شبی که در صبح آن، آن جناب عزم خروج از مکه معظمه داشت. محمد عرض کرد: ای برادر، اهل کوفه آنانند که شما غدر و مکر ایشان را نسبت به پدر بزرگوار و برادر عالی مقدار خویش می دانند و من بیم دارم که مبادا حال تو نیز بر منوال حال گذشتگان گردد؛ پس اگر راء مبارک بر این قرار گرفت که در مکه اقامت فرمائی نو عزیزتر و گرمی تر از هر کس که مقیم حرم است خواهی بود. حضرت علیه السلام در جواب فرمود: می ترسم که مبادا یزید بن معاویه - لَعْنَةُ اللَّهِ - بطور ناگهانی مرا مقتول سازد و به این واسطه من اول کسی باشم که از جهت قتل من، حرمت خانه خدا بشکند. محمد عرض نمود که اگر از این مطلب تو را اندیشه است تشریف فرما یمن شو یا بعضی از نواحی دور دست را اختیار فرما؛ زیرا در آنجا از همه کس گرمی تر خواهی بود و هیچ کس بر تو دست نخواهد یافت. متن عربی: وَلَا يُفْدَرُ عَلَيْكَ آءَدٌّ. فَقَالَ: (آءَنْظُرُ فِيمَا قُلْتُ). فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ إِزْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ، فَأَءَاتَاهُ، فَأَءَحَدَ زِمَامَ نَاقَتِهِ وَقَدْ رَكِبَهَا فَقَالَ: يَا أَخِي آءَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ: (بَلَى). قَالَ: فَمَا حَدَاكَ عَلَيَّ الْخُرُوجَ آءَاجِلًا؟ فَقَالَ: (آءَاتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَمَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، آءُخْرُجْ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَكَ قَتِيلًا). فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَآءِعُونَ، فَمَا مَعْنِي حَمْلُكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ مَعَكَ وَآءَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَيَّ مِثْلَ هَذَا الْحَالِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ: (قَدْ قَالَ لِي: قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا)، وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَمَضَى. وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيَّ فِي كِتَابِ الرِّسَائِلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، ترجمه: آن جناب فرمود: در این باب، باید نظری نمود. چون هنگام سحر شد، حکم فرمود موکب شریف را از مکه معظمه کوچ دهند و روانه راه شد. چون خبر به محمد بن حنفیه رسید به خدمتش شتافت و زمام ناقه را که بر آن سوار بود گرفت عرضه داشت: یا آءخی! وعده فرمودی که در آنچه عرضه داشتم تاءملی فرمائی؟ امام حسین علیه السلام فرمود: چنین است. محمد گفت: پس چه چیز تو را واداشت که با این سرعت، عزم خروج از مکه نمودی؟ فرمود: آن هنگام که از نزدت جدا شدم، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به نزد من آمد (یعنی در عالم خواب. و شاید معنی دیگر را اراده کرده باشد و در اینجا اجمال لفظ خالی از لطف نیست) و فرمود: ای حسین! برو به جانب عراق که مشیت الهی بر این متعلق است که تو را مقتول ببیند! محمد حنفیه گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا...)). چون چنین باشد پس مقصود از همراه بردن زن و بچه چیست؟ راوی گوید: امام حسین علیه السلام در جواب برادر، فرمود که هم رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به من فرموده که مشیت حق بر اسیری ایشان تعلق یافته که خدا

ایشان را اسیر ببیند. امام علیه السلام این سخن را فرمود آنگاه سلام وداع به برادر گفت و روانه مقصد شد. محمد بن یعقوب کلینی رضي الله عنه در کتاب (رسائل) خویش به سند متن عربی: عَنْ أَبِي بِنِ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَمَزَةَ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَخَلَّفَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَنْهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حَمَزَةُ إِنَّي سَاءَ حَدِيثُكَ بِحَدِيثِ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا: إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا فَصَلَ مُتَوَجِّهًا، أَمَرَ بِقِرْطَاسٍ وَكَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَيَّ بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ لَجِقَ بِي مِنْكُمْ إِسْتَشْهَدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ. وَذَكَرَ الْمُفِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ رضي الله عنه في كتاب (مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ)، بِإِسْنَادِهِ إِلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ الْمَدِينَةَ، لَقِيَهِ أَهْوَاؤُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَالْمُرْدِفِينَ فِي أَيَدِيهِمْ تَرْجَمَهُ: مَذْكَورٌ فِي مَتْنٍ، رَوَيْتُ نَمُودَهُ مِنْ حَمَزَةَ بْنِ حُمْرَانَ مِنْ حَضْرَتِ إِمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا فِي خُرُوجِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِيَانِ أَمَدٍ وَأَنَّهُ مُحَمَّدُ بْنُ حَنْفِيَّةٍ مِنْ نَصْرَتِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. إِمَامُ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَ: أَيُّ حَمَزَةَ، مِنْ تُوْرَا خَبْرٍ دَهْمِ بِه حَدِيثِي كَمَا فِي مَجْلِسِ، مَرَا مِنْ حَالِ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْفِيَّةٍ سَأَلَ نَمَائِي: بِه دَرَسْتِي كَمَا فِي حَضْرَتِ إِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ جَدَا شَدَّ وَتَوَجَّهَ بِه سُوِي عِرَاقٍ فَرَمُودَ، فَرَمَانَ دَادَ كَمَا فِي كَاغِذِ بِه خَدْمَتِشِ أَوْرَدَنَدَ وَدَرِ أَنْ نُوشتِ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِيْنِ نُوشتِ إِيْ اسْتِ مِنْ عِلِيِّ بِه جَمَاعَتِ بَنِي هَاشِمٍ. أَمَّا بَعْدُ؛ هَرِ كَسِ مِنْ شَمَا بِه مِنْ بِيُوْنَدِ شَهِيدِ كَرَدَدَ وَأَنَّهُ تَخَلَّفَ نَمَائِدِ بِه بِرُوْرِي نَرَسَدَ. وَالسَّلَامُ. (شَيْخُ مَفِيدِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نَعْمَانَ رضي الله عنه فِي كِتَابِ (مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ) بِه اسْنَادِ خُودِ مِنْ حَضْرَتِ إِمَامِ جَعْفَرَ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتُ كَرَدَةَ كَمَا فِي حَضْرَتِ فَرَمُودَ: دَرِ أَنْ هَنْكَامِ كَمَا فِي حَضْرَتِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ مَعْظَمَهُ بِرُوْنِ أَمَدِ مِنْ شَهْرِ مَدِينَةِ طَبِيْبِهِ شُوْدِ أَهْوَاؤِي مِنْ مَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (صَاحِبَانَ نَشَانَةَ چِنَانِچَه سَبَاهِيَانَ رَا نَشَانَةَ اسْتِ) وَ مَلَائِكَةَ مُرْدِفِينَ (بِعَنِي فَرَشْتِگَانِي كَمَا فِي عَقَبِ سَرِ مِي رَسَنَدِ مِثْلِ صَفُوفِ لَشْكَرِ كَمَا فِي نِظَامِ رُوْدِ) كَمَا فِي حَرْبِهِ هَا دَرِ دَسْتِ وَ بِرِ اسْبَهَائِي نَجِيْبِ بَهْشْتِي سُوَارِ بُوْدَنَدِ شَرَفِيَابِ مَتْنِ عَرَبِي: الْجِرَابُ عَلِيٍّ نُجْبٍ مِنْ نُجْبِ الْجَنَّةِ، فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلِيٍّ خَلْفِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَأَبِيهِ وَأَخِيهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَدًا جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ، وَأَنَّ اللَّهَ أَمَدَكَ بِنَا. فَقَالَ لَهُمُ: الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَبُفْعَتِي الَّتِي أَسْتَشْهَدُ فِيهَا، وَهِيَ كَرْبَلَاءُ، فَإِذَا وَرَدْتُهَا فَأَنْوَنِي. فَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْمَعَ لَكَ وَنُطِيعَ، فَهَلْ تَخْشِي مِنْ عَدُوٍّ يَلْفَاكَ فَتَكُونَ مَعَكَ؟ فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يَلْقُونِي بِكَرْبَلَةَ أَوْ أَصِلَ إِلَيَّ بُفْعَتِي. وَأَنَّ أَهْوَاؤَ مِنْ مُؤْمِنِي الْجَنِّ، فَقَالُوا لَهُ: يَا مَوْلَانَا، نَحْنُ شَيْعَتُكَ وَأَنْصَارُكَ فَمُرْنَا بِمَا نَشَاءُ، فَلَوْ أَمَرْنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوٍّ لَكَ وَأَنْتَ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ. فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَقَالَ لَهُمُ: أَمَّا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَيَّ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِهِ: (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَيَّ مَصَاحِعَهُمْ)، فَإِذَا أَعْقَمْتُ فِي مَكَانِي فِيمَاذَا يُمْتَحَنُ تَرْجَمَهُ: كَرَدِيدَهُ وَ بِرِ أَنْ حَضْرَتِ سَلَامِ نَمُودَنَدَ وَ عَرَضِ كَرَدَنَدَ: أَيِ حِجَّتِ خُودِ بَعْدِ مِنْ رَسُوْلِ خُودِ وَ إِمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرِ جَمِيْعِ عَالَمِ، بِه دَرَسْتِي كَمَا فِي خُودِ مَدَدِ نَمُودِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا بِه وَسِيْلَهُ مَا دَرِ مَوَارِدِ بَسِيَارِ وَ هَمَانَا حَقِّ تَعَالِي مَا رَا مِنْ بَرَايِ اَمْدَادِ وَ يَارِي تُو فَرَسْتَادَهُ. إِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَ: وَعَدَهُ گَاهِ مَا دَرِ أَنْ حَفْرِهِ وَ بَقْعِهِ إِيْ اسْتِ كَمَا فِي دَرِ أَنْ شَهِيدِ مِي شُوْمِ وَ نَامِ أَنْ (كَرْبَلَا) اسْتِ؛ چُونِ دَرِ أَنْجَا وَارِدِ شُوْمِ بِه نَزْدِ مِنْ آيِيْدِ. عَرَضَهُ دَاشْتَنَدَ: إِيْ

حجت خدا، خدایا ما را فرمان داده که سخن تو را بشنویم و مطیع امر تو باشیم ، آیا هیچ اندیشه از دشمنان داری که ما با تو همراه باشیم ؟ فرمود: دشمن را بر من راهی نیست و آسیبی به من نتواند رساند تا آن هنگام که برسم به بقعه خود. و نیز جمعیتی از مؤمنین طائفه جنّ به خدمت آن جناب رسیدند و عرض نمودند: ای مولای ما! ما بیم گروه شیعیان و یاران تو، ما را به آنچه که بخواهی امر بفرما اگر ما را فرمان دهی که جمیع دشمنان تو را به قتل رسانیم و تو در جای خود آرام و مکین باشی ، کفایت دشمنان از جناب تو خواهیم نمود. امام حسین در جواب ایشان فرمود: خدا شما را جزای خیر دهد، مگر این آیه شریفه را که بر جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله نازل گردیده ، نخوانده اید: (قُلْ لَوْ...)(۱۴) ؛ یعنی بگو ای رسول خدا، همانا اگر در خانه های خویش ساکن شوید البته آنکه حکم قتل بر ایشان مقدّر و مکتوب است در همان خانه های خود و خوابگاه خویش به مبارزت افتند (و از چنگال مرگ نتوانند فرار کنند). متن عربی : هَذَا الْخَلْقُ الْمَتْعُوسُ، وَبِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ، وَمَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي . وَقَدِ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى لِي يَوْمَ دَحَا الْأَرْضِ، وَجَعَلَهَا مَعْقَلًا لِشِيعَتِنَا وَمُجِيبِنَا، تُقْبَلُ أَعْمَالُهُمْ وَصَلَوَاتُهُمْ، وَبِحَابِ دُعَاؤُهُمْ، وَتَسْكُنُ شِيعَتُنَا، فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَهُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ - فِي غَيْرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ- الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتُلُ، وَلَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَتَسَبِي وَإِخْوَانِي وَ أَهْل بَيْتِي ، وَبِسَارِ رَأْسِي إِلَى يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ. فَقَالَتِ الْجِنُّ: نَحْنُ وَاللَّهِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَابْنَ حَبِيبِهِ لَوْلَا أَنَّ أَمْرَكَ طَاعَةٌ وَأَنَّه لَا يَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتُكَ لَخَالَفْنَاكَ وَقَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ. فَقَالَ لَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَنَحْنُ وَاللَّهِ أَعَدَدْنَا عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِي وَيَحْيِي مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِي. ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى مَرَّ بِالتَّنْعِيمِ، فَلَقِيَ تَرْجَمَهُ : پس هرگاه که من در جای خود اقامت گزینم پس به چه چیز این خلق که مستعدّ از برای هلاکت هستند امتحان کرده خواهند شد و به کدام امر آزمایش می شوند و چه کسی به جای من در قبرم و گودال کربلا مدفون شود، حال آنکه خدایا این را در روز (دَحَا الْأَرْضِ) که زمین را پهن نموده ، از برای من اختیار فرمود و آن را منزلگاه شیعیان و دوستان من قرار داده و در آنجا ساکن خواهند شد؛ پس آن زمین امان است از برای ایشان در دنیا و آخرت . و لکن در روز شنبه که روز عاشورا است حاضر شوید و در روایتی غیر از این روایت ، فرمود: روز جمعه حاضر گردید که من در آخر همان روز کشته خواهم شد و هیچ کس پس از قتل من از اهل بیت و انساب و برادران من باقی نخواهد بود و سرم را می برند به سوی یزید بن معاویه لَعَنَهُمَا اللَّهُ - پس جنیان عرض کردند: به خدا سوگند، ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! اگر نه این بود که اطاعت امر تو بر ما واجب است و مخالفت فرمان تو ما را جایز نیست ، البته در این باب بر خلاف فرمانت ، همه دشمنان تو را به قتل می رسانیدیم پیش از آنکه بتوانند به شما دست یابند. امام حسین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، قدرت ما بر دفع دشمنان ، زیادت از شماست ، و لکن نظر ما این است که از روی بیّنه باشد و پس از اتمام حجت بر آنها، به هلاکت رسند و آنان که زنده اند، زندگی آنان نیز در آخرت بر اساس بیّنه و حجّت باشد. پس آن حضرت روانه راه گردید تا رسید به منزل متن عربی : هُنَاكَ عِزًّا تَحْمِلُ هَدِيَّةً قَدْ بَعَثَ بِهَا بَحِيرٌ بِنُ رِيسَانِ الْجَمِيرِيِّ عَامِلُ الْيَمَنِ إِلَى يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأَخَذَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَدِيَّةَ، لِأَنَّ حُكْمَ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الْجِمَالِ: (مَنْ أَحَبَّ أُمَّنَ يَنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ وَفِينَاهُ كِرَاهٌ وَأَحْسَنًا صُحْبَتَهُ، وَمَنْ أَحَبَّ أُمَّنَ يُفَارِقُنَا أَعْطَيْنَاهُ كِرَاهٌ يَقْدِرُ مَا قَطَعَ مِنَ الطَّرِيقِ). فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَامْتَنَعَ قَوْمٌ آخَرُونَ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ ذَاتَ عِرْقٍ، فَلَقِيَ بِشْرَ بْنَ غَالِبٍ وَارِدًا مِنَ الْعِرَاقِ، فَسَاءَلَهُ عَنْ أَهْلِهَا. فَقَالَ: خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَالسُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَّيَّةَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (صَدَقَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ،



إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ). قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى آتَتْهُ النَّعْلِيَّةُ وَقَفَتِ الطَّهِيرَةَ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ، فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: (قَدْ رَأَيْتُ هَاتِفًا يَقُولُ: أَيْنَ تَسْرِعُونَ وَالْمَنَابِتُ تَرْجَمُهُ : (تنعيم ) و در آن مکان قافله ای را که از طرف والی یمن - بحیر بن ريسان حَمِيرِي ، هدایایی به یزید بن معاویه می برد، ملاقات کرد و امر فرمود آن هدیه ها را از آنها گرفتند؛ زیرا حکم و سلطنت امور مسلمین در آن عصر، به عهده امام حسین علیه السلام بود و او امام امت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و به صاحبان شتران ، فرمود: هر کس دوست می دارد که با ما تا عراق بیاید کرایه او را تماما به او خواهیم داد و با او به نیکویی مصاحبت خواهیم داشت و هر که را محبوب آن است ، که از ما جدا شود، به قدر آنچه که از یمن مسافت طی نموده و آمده ، کرایه به او عطا می فرماییم ؛ پس گروهی در رکاب آن حضرت ماندند و جماعتی امتناع از رفتن نمودند. پس حضرت امام حسین علیه السلام مَرَكَب راند تا آنکه به منزل (ذات عِرْق (۱۵) رسید و در این منزل (بشربن غالب ) که از عراق می آمد به خدمت امام علیه السلام رسید و حضرت احوال اهل کوفه را پرسید. بشربن غالب عرض نمود: مردم را چنان گذاردم که دل‌های ایشان با شما بود و شمشیرهای آنان با بنی امیه!؟ حضرت فرمود: برادر ما از بنی اسد، سخن به راستی گفت . به درستی که خدایا به جا می آورد آنچه را که مشیت او تعلق یافته و حکم می کند آنچه را که اراده دارد. راوی گوید: امام علیه السلام از آن منزل کوچ کرده و روانه شد تا به وقت زوال ظهر به منزل (ثعلبیه ) رسید، پس سر مبارک را بر بالین گذارد و اندکی به خواب رفت ، چون بیدار گردید فرمود: در خواب دیدم که هاتمی همی گفت که شما به سرعت می رود و مرگ شما را متن عربی : تَسْرِعُ بِكُمْ إِلَيَّ الْجَنَّةِ). فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ: يَا أَبَتِي أَيْ فَلَسنَا عَلَيَّ الْحَقِّ؟ فَقَالَ: (بلي يا بُنَيَّ وَاللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ). فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَتِي إِذَنْ لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا بُنَيَّ خَيْرًا مَا جَزَا وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ). ثُمَّ بَاتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَوْضِعِ الْمَذْكُورِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ، فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُكْتَبِي إِبَاهِرَةَ الْأَزْدِي ، قَدْ آتَاهُ سَلَامَ عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الَّذِي آخَرَجَكَ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ و آله ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (وَبِحَاك يَا أَبَا هِرَّةَ، إِنَّ بَنِي أُمَّيَّةٍ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ، وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ، وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَأَيْمُ اللَّهِ لَتَقْتُلَنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَتَلِيْسُنَهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَسَيُفَا قَاطِعًا، وَتَلِيْسَلَطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَدُلُّهُمْ، حَتَّى يَكُونُوا أَدَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَا إِذْ تَرْجَمُهُ : به تعجيل به سوي بهشت می برد. در این هنگام فرزند دلبنش حضرت علي اكبر عرض نمود: اي پدر، مگر ما بر حق نیستیم ؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، آن خدایی که بازگشت همه بندگان به سوي اوست ، ما بر حق هستیم . حضرت علي اكبر عرض کرد: حال که چنین است باک از مردن نداریم . حضرت امام علیه السلام فرمود: اي فرزند، خدا تو را جزای خیر دهد، جزایی که فرزندان را در عوض نیکی ، نسبت به پدر خویش می دهد. پس قره العین رسول الله صلی الله علیه و آله آن شب را در منزل به سر برد، چون صبح شد ناگاه دید که از طرف کوفه مردی که مکتبی به اباهره آزدي بود، می آید و به خدمت امام آمد عرضه داشت : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدت رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آورد؟ امام علیه السلام فرمود: وَبِحَاك! اي اباهره ، به درستی که بنی امیه - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - مال مرا گرفتند صبر نمودم و عِرْض مرا ضایع نمودند صبر کردم و خواستند که خون مرا بریزند فرار کردم و به خدا، این گروه ستمکار مرا خواهند کشت و خدای متعال لباس دلتی که ایشان را فرا گیرد به ایشان خواهد پوشانید و هم شمشیر برنده را بر آنها فرود خواهد آورد و خدا مسلط خواهد نمود بر ایشان کسی را که آنها را خوار و ذلیل گرداند تا در مذلت بدتر از قوم سبا باشند آن هنگام که زنی بر ایشان



پادشاه شد، پس حکمرانی در مالها و خونهای آنها، می نمود. متن عربی : مَلَكَهُمْ إِمْرَاءَةٌ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَحَدَّثَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي فَزَارَةَ وَبَجِيلَةَ قَالُوا: كُنَّا مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ لَمَّا أَقْبَلْنَا مِنْ مَكَّةَ، فَكُنَّا نُسَائِرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَجِئْنَاهُ فَكَانَ إِذَا أَرَادَ التَّزْوَلَ اعْتَزَلْنَاهُ فَتَزَلْنَا نَاحِيَةً. فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ نَزَلَ فِي مَكَانٍ، فَلَمْ نَجِدْ بُدًّا مِنْ أَنْ نُنَازِلَهُ فِيهِ، فَبَيْتَنَا نَحْنُ تَتَعَدَّى مِنْ طَعَامٍ لَنَا إِذْ أَقْبَلَ رَسُولُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيْنَا. ثُمَّ قَالَ: يَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِتَأْتِيَهُ، فَطَرَحَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِمَّا فِي يَدِهِ حَتَّى كَاءَمَّا عَلَي رُؤُوسِنَا الطَّيْرُ. فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ - وَهِيَ دَيْلَمُ بِنْتُ عَمْرٍو-: سُبْحَانَ اللَّهِ، أَيْبَعَثُ إِلَيْكَ إِنْ رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ لَا تَأْتِيَهُ، فَلَوْ أَيْبَعَثَهُ فَسَمِعْتَ مِنْ كَلَامِهِ. فَمَضَى إِلَيْهِ زُهَيْرٌ، فَمَا لَيْثَ إِذْ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ أَشْرَقَ وَجْهُهُ، فَأَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ وَنَقْلِهِ وَمَتَاعِهِ فَحَوَّلَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ترجمه : پس از این فرمایش ، از آن منزل نیز کوچ نموده و روانه راه شد. روایت کرده اند: جماعتی از بنی فزاره و طائفه بجيله گفتند: ما با زُهیر از مکه معظمه بیرون آمدیم و در راه بر اثر و دنبال امام حسین راه می رفتیم تا آنکه به آن جناب ملحق نگردیم . و چون به منزلی می رسیدیم که امام علیه السلام اراده نزول می فرمود ما از اردوی آن جناب کناره گیری می نمودیم و در گوشه ای دور از دید آنها می گزیدم . تا اینکه اردوی همایونی آن حضرت در یکی از منزلها فرود آمد و ما نیز چاره ای نداشتیم جز آنکه با آنها هم منزل شویم . پس از مدتی ، هنگامی که طعام برای خود ترتیب نموده و مشغول خوردن چاشت بودیم ناگهان دیدیم فرستاده ای از جانب امام حسین علیه السلام به سوی ما آمد و سلام کرد و خطاب به زُهیر بن قین نمود و گفت : ای زُهیر! امام علیه السلام مرا به نزد تو فرستاده که به خدمتش آیی . پس هر کس از ما که لقمه ای در دست داشت (از وحشت این پیام) آن را بینداخت که گویا پرنده بر سر ما نشسته بود (که هیچ حرکتی نمی توانستیم بکنیم) .(۱۶) زوجه زهیر که نامش (دیلیم) دختر عمرو بود به او گفت : سُبْحَانَ اللَّهِ ! فرزند رسول خدا تو را دعوت می کند و تو به خدمتش نمی شتابی؟! سپس زوجه اش گفت : ای کاش به خدمت آن جناب می رفتی و فرمایش ایشان را می شنیدی . زُهیر بن قین روانه خدمت آن جناب شد. اندکی پیش نگذشت که زهیر با بشارت و شادمان و روی درخشان باز آمد. آنگاه امر نمود که خیمه و خرگاه و ثقل و متاع او را نزدیک به خیمه های متن عربی : وَقَالَ لِإِمْرَأَتِهِ: أَعْنَتِ طَالِقٌ، فَإِنِّي لَا أُحِبُّ أَنْ يُصِيبَكَ بِسَبَبِي إِلَّا خَيْرٌ، وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَي صُحْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأُقْدِيهِ بِرُوحِي وَآعْقِيهِ بِفُؤْسِي . ثُمَّ أَعْطَاهَا مَالَهَا وَسَلَّمَهَا إِلَي بَعْضِ بَنِي عَمِّهَا لِيُوصِلَهَا إِلَي أَهْلِهَا. فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَبَكَتْ وَوَدَّعَتْهُ. وَقَالَتْ: كَانَ اللَّهُ عَوْنَا وَمُعِينَا، خَارَ اللَّهُ لَكَ، أَسَاءَ لَكَ أَنْ تَذُكَّرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَصْحَبَنِي ، وَإِلَّا فَهُوَ آخِرُ الْعَهْدِ مِنِّي بِهِ. ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ زُبَالَةَ، فَأَتَاهُ فِيهَا خَبْرٌ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ، فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةً مِمَّنْ تَبِعَهُ، فَتَفَرَّقَ عَنْهُ أَهْلُ الْأَطْمَاعِ وَالْأَرْتِيَابِ، وَبَقِيَ مَعَهُ أَهْلُهُ وَخِيَارُ الْأَصْحَابِ. قَالَ الرَّاوي : وَارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَسَالَتْ الدُّمُوعُ عَلَيْهِ كُلُّ مَسِيلٍ. ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ قَاصِدًا لِمَا دَعَاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، ترجمه : فلك احتشام حضرت امام حسین علیه السلام زدند و به زوجه خود گفت : من تو را طلاق دادم ؛ زیرا دوست نمی دارم که از جهت من جز خیر و خوبی به تو رسد و من عازم شده ام که مصاحبت امام حسین علیه السلام را اختیار نمایم تا آنکه جان خود را فدای او کنم و روح را سیر بلا گردانش نمایم . سپس اموال آن زن را به او داد و او را به دست بعضی عموزاده هایش سپرد که به اهلیش رسانند. آن زن مؤمنه برخاست و گریه کرد و او را وداع نمود و گفت : خدا یار و معین تو باد و خیرخواه تو در امور، از تو



به کوفه ارسال فرمود؛ قیس به حوالی شهر کوفه رسید حُصَيْن بن ثُمیر - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گماشته ابن زیاد - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - به او برخورد تا از حال او تفتیش نماید. قیس پس از اطلاع از غرض حُصَيْن ، آن نامه عنبر شمامه را پاره پاره نمود. حُصَيْن لعین ، آن مؤ من پاك دین را گرفته در حضور ابن زیاد بد نهاد آورد؛ چون در حضور آن لعین بایستاد، آن شقی از او سؤ ال نمود: تو کیستی ؟ قیس در جواب فرمود: مردی از شیعیان و اخلاص کیشان مولای متقیان امیر مؤ منان علی بن ابی طالب علیه السّلام و پیرو فرزند دلبند آن جناب ، ابی عبدالله الحسین علیه السّلام هستم . آن لعین گفت : چرا نامه را پاره نمودی ؟ قیس فرمود: آن نامه از ناحیه مقدّسه امامت صادر گردیده به سوی جماعتی از اهل کوفه که نامهای ایشان را نمی دانم . ابن زیاد گفت : به خدا قسم ، از دست من رهایی نخواهی یافت مگر آنکه خبر دهی به نام جماعتی که نامه برای ایشان ارسال شده و یا آنکه بر منبر بالا روی و حسین بن علی و پدر و برادر او را ناسزا گویی و اگر چنین نکنی بدنت را پاره پاره نمایم . متن عربی : فَقَالَ قَيْسٌ: اءَمَّا الْقَوْمُ فَلَا اءُخْبِرُكَ بِءَسْمَائِهِمْ، وَاَمَّا لَعْنُ الْحُسَيْنِ وَاَبِيهِ وَاَخِيهِ فَاَفْعَلُ. فَصَعِدَ الْمُنْبَرُ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَاَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَيَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَاَعْتَمَرَ مِنَ التَّرْحِمِ عَلَيَّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ لَعَنَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَاَبَاهُ، وَلَعَنَ عُتَاةَ بَنِي اُمَيَّةَ عَنْ اٰخِرِهِمْ. ثُمَّ قَالَ: اءَبُهَا النَّاسُ، اءَتَا رَسُولُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اِلَيْكُمْ، وَ قَدْ خَلَفْتُهُ بِمَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا، فَاَجَبْتُهُ. فَاَخْبِرْ اِبْنَ زِيَادٍ بِذَلِكَ، فَاَمَرَ بِالْفَائِهِ مِنْ اَعْلَى الْقَصْرِ، فَاَلْقَيْ مَن هُنَاكَ، فَمَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ . فَبَلَغَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَهُ، فَاسْتَعْبَرَ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: (ءَللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِيَعَتِنَا مَنْرِلًا كَرِيمًا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ اِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). وَرَوَى اَبْنُ هَذَا الْكِتَابِ كَتَبَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَاجِزِ. ترجمه : قیس فرمود: اما نام آن گروه را اظهار نخواهم کرد و از ناسزا گفتن بر امام حسین و پدر و برادر او، مضایقه ندارم و به جا خواهم آورد!؟ سپس آن مؤ من ممتحن بر منبر بالا رفت شرایط حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را به جای آورد، پس از آن ، از خدای متعال طلب نزول رحمت بر روح مطهر و روان اَنُور بر گزیده داور، جناب امیرالمؤمنان و دو فرزند دلبند او نمود و بعد از آن ، عبیدالله و پدر آن لعین و عتاة و باغیان بنی امیه را به لعن بسیار یاد نمود و آنچه را که شرط مطاعن ایشان بود فرو گذار ننمود. سپس فرمود: ای گروه مردم ! منم فرستاده و رسول امام انام حضرت حسین علیه السّلام به سوی شما، آن حضرت را در فلان منزل گذاردم و به اینجا آمدم ، اینک فرمانش را اجابت و به خدمتش مسارعت نمایید. شهادت قیس بن مسهر پس چون ابن زیاد از این واقعه اطلاع یافت ، حکم نمود که آن بزرگوار را از بالای قصر دار الاماره به زیر انداختند و طابیر روح پاکش به دُروه افلاک پرواز نمود رضی الله عنه . و چون خبر شهادت قیس بن مصهر به سَمْع شریف امام علیه السّلام رسید، چشمان آن جناب گریان شد دست به دعا برداشت و گفت : خداوند، از برای شیعیان ما منزلی کریم در آخرت بگزین و میانه ما و ایشان در قرارگاه رحمت خویش جمع فرما، به درستی که تویی بر هر چیزی قادر. در روایتی دیگر چنین وارد است که صدور آن فرمان هدایت ترجمان از امام انس و جان از منزل (حاجز) بود و به غیر از این خبر. متن عربی : وَقِيلَ: عَبْرٌ ذَلِكَ. قَالَ الرَّاوي : وَ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى صَارَ عَلَي مَرَحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ، فَاِذَا بِالْحُرِّ بْنِ زَيْدٍ فِي اءَلْفِ فَارِسٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (ءَلْنَا اَمَّ عَلَيْنَا؟). فَقَالَ: بَلْ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ. فَقَالَ: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). ثُمَّ تَرَدَّدَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، حَتَّى قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (فَاِذَا كُنْتُمْ عَلَيَّ خِلَافٍ مَا اءَتْتَنِي بِهِ كُنْتُكُمْ وَقَدِمْتْ بِهِ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ، فَاِنِّي اءَرْجِعُ اِلَيْ الْمَوْضِعِ الَّذِي اءَتَيْتُ مِنْهُ). فَمَنْعَهُ الْحُرُّ وَاَصْحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ، وَقَالَ: لَا، بَلْ خُذْ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ طَرِيقًا لَا يَدْخُلُكَ الْكُوفَةُ

وَلَا يُوصِلُكَ إِلَيَّ الْمَدِينَةَ لِأَعْتَدَ إِعْنَا إِلَى ابْنِ زِيَادٍ بِأَتَاكَ خَالَفْتَنِي فِي الطَّرِيقِ. فَتَيَاسَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، حَتَّى وَصَلَ إِلَيَّ عُذَيْبُ الْهَجَانَاتِ. ترجمه : روایات دیگر نیز وارد است . راوی چنین گوید: حضرت امام علیه السلام از آن منزل کوچ فرموده روانه راه گردید تا آنکه به دو منزلی شهر کوفه رسید. در آن مکان حُرّ بن یزید ریاحی را با هزار سوار ملاقات کرد؛ چون حُرّ به خدمتش رسید امام حسین علیه السلام فرمود: آیا به یاری ما آمده ای یا برای دشمنی با ما؟ حرّ عرضه داشت که بر ضرر و عداوت شما ماءمورم . آن حضرت فرمود: (لَا حَوْلَ...!) بین آن جناب و حرّ سخنان بسیاری ردّ و بدل گردید تا آنکه خطاب به حرّ نموده و فرمود: اکنون که شما بر آید که خلاف آنچه نامه ها و عرایض شما مُشعر و متضمّن آن است و فرستادگان و رسولان شما به تواتر به نزد من آمده اند، من نیز از آن مکان که آمده ام عنان عزیمت به مقام خویش منعطف نموده مراجعت را اختیار خواهم نمود. حرّ و اصحابش بر این مدّعی راضی نگردیده حضرتش را از مراجعت منع نمودند و عرضه داشتند: ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله ! و نور دیده بتول ! صلاح چنان است که راهی را پیش گیری که نه وارد کوفه و نه واصل به سوی مدینه باشد تا به این جهت توانم به نزد ابن زیاد این عذر را بخواهم که آن جناب را در راه ملاقات ننمودم ، شاید به این اعتذار از سَخَط آن کافر غَدّار در امان مانم و از خدمتش تَخَلّف ورزم . حضرت امام به این خاطر، سمت چپ را مسیر قرار داد و از آن طریق مسافت را طی فرمود تا آنکه بر سرابی رسید که موسوم بود به (عُذَيْبُ الْهَجَانَاتِ ) یعنی آبی مشرعه مَرَكَبها و اشتران بود. متن عربی : قَالَ: قَوْرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَيَّ الْحُرُّ يَلُومُهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَيَأْمُرُهُ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِ. فَعَرَضَ لَهُ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ وَمَنْعُوهُ مِنَ الْمَسِيرِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (إِنَّمَا تَأْمُرُنَا بِالْعُدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ؟). فَقَالَ الْحُرُّ: بَلَى ، وَلَكِنْ كِتَابُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَصَلَ بِأَمْرُنِي فِيهِ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْكَ، وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَالِبُنِي بِذَلِكَ. قَالَ الرَّاوي : فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَاطِبًا فِي أَصْحَابِهِ، فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَعْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: (إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ وَأَعْدَبَرَ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ حِدَاءً، وَلَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْأِنَاءِ، وَحَسْبِيسَ عَيْشٍ كَالْمَرَعِيِّ الْوَبِيلِ. إِذَا تَرَوْنَا إِلَيَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَيَّ الْبَاطِلُ لَا يُتْنَاهِي عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي تَرْجَمُهُ : راوی گوید: در آن هنگام نامه ابن زیاد بد فرجام به حرّ بن یزید ریاحی رسید و این نامه مشتمل بود بر ملامت و سرزنش حرّ که در امر فرزند امام علیه السلام ، مسامحه نموده و در آن نامه ، لعنت ضمیمه ، امر اکید نموده که کار را بر فرزند سید ابرار سخت و مجال را بر او دشوار گیرد. پس حُرّ با اصحاب خود دوباره سر راه بر نور دیده حیدر کَرّار گرفتند و او را از رفتن مانع گردیدند. امام علیه السلام فرمود: مگر نه این است که ما را امر کردی از راه مرسوم عدول نمایم؟! حرّ عرضه داشت : بلی ! و لکن اینک نامه عبیدالله به من رسیده و ماءمورم نموده که امر را بر حضرت سخت گیرم و جاسوس بر من گماشته تا از فرمانش تَخَلّف نورزم . سخنرانی امام علیه السلام بعد از گفتگو با حُرّ راوی چنین گفته که پس از مکالمه امام علیه السلام با حُرّ بن یزید، آن جناب برخاست در میان اصحاب سعادت انتساب خطبه ای ادا نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جای آورد و جدّ بزرگوار خویش را بستود و درود نامحدود بر روان پاک حضرتش نثار نمود سپس فرمود: ای گروه مردم ! به تحقیق مشاهده می نمایم آنچه را که بر ما نازل گردیده و به راستی که روزگار تغییر پذیرفته و بدی خود را آشکار نموده و نیکی و معرفت آن باز پس رفته و در مقابل ، شیوه تلخ کامی و نامرادی شتابان و بر استمرار است و از کاءس روزگار باقی نمانده مگر دُرّدی از آن درته پیمانہ حیات و از گلستان عیش بجز خار و زمین شوره زار بی آب و گیاه ؛ آیا نمی بینید که حق را کسی معمول

نمی دارد و آخدی از باطل نهی نمی نماید؟! متن عربی : لا اَءْرِي الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا. فَعَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، فَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْنَا - هَذَاكَ اللَّهُ- يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَقَالَتَكَ، وَلَوْ كَاتَتِ الدُّنْيَا بِأَقِيَّةٍ وَكُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ لَأَثَرْنَا التُّهُوسَ مَعَكَ عَلَيَّ الْأَقَامَةَ فِيهَا. قَالَ الرَّأْوِي : وَقَامَ هِلَالُ بْنُ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِفَاءِ رَبِّنَا، وَإِنَّا عَلَيَّ نِيَاتِنَا وَبَصَائِرِنَا، نُؤَالِي مَنْ وَالَاكَ وَتُعَادِي مَنْ عَادَاكَ. قَالَ: وَقَامَ بُرَيْرُ بْنُ خُصَيْرٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا إِنَّ نِقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَتَقَطَّعَ فِيكَ أَعْضَاؤُنَا، ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. قَالَ: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَامَ وَرَكِبَ وَسَارَ. كُلَّمَا أَرَادَ الْمَسِيرَ يَمْتَعُونَهُ تَارَةً وَيُسَايِرُونَهُ أُخْرَى ، حَتَّى بَلَغَ كَرْبَلَاءَ. وَكَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ. ترجمه : نتیجه این وضعیتی ، این است که مؤ من راغب گردد به ملاقات پروردگارش به طریق حق و به درستی که من مرگ را نمی بینم مگر سعادت و نیکبختی و زندگانی را با ستمکاران ! لا دلتنگی و سستی . سخنرانی زهیر و جمعی از اصحاب امام علیه السلام در این هنگام زهیر بن قین از جای برخاست و عرضه داشت : ای فرزند رسول ! ما همه فرمایشات شما را شنیدیم و گوش دل به آن سپردیم . خدا تو را بر جاده هدایت مستقیم دارد. اگر که دنیا از برای ما پاینده بودی و ما در آن جاویدان ، البته کشته شدن را با تو بر زندگانی همیشگی دنیا، ترجیح می دادیم ، چه جای آنکه دنیا را بقایبی نیست . همچنین راوی گفته که هلال بن نافع بجلی هم برخاست و عرض نمود: به خدا سوگند که ما ملاقات پروردگار خود را ناخوشایند نمی دانیم و بر نیّت های صادق و بصیرت مخلصانه خویش ثابت و پاینده ایم ؛ دوستیم با دوستان و دشمنیم با دشمنان . آنگاه بریر بن خُصَيْر از جای برخاست و گفت : یَابْنَ رَسُولِ...! به تحقیق که خدای متعال بر ما منت گذارده است که در مقابل تو کشته گردیم و اعضا ما پاره پاره شود و در عوض جدّ بزرگوار تو در روز قیامت شفیع ما بوده باشد. راوی گفت : آن جناب پس از استماع این کلمات از یاران و جانثاران ، برپاخاست و قامت زیبا بیاراست و بر مَرَكَب خویش سوار گردید و از هر طرفی که خواست مرکب براند، حُرّ و اصحابش ، آن جناب را ممانعت می کردند و گاهی دیگر ملازم رکابت می بودند و به همین منوال بود تا آنکه به زمین کربلا رسیدند و آن ، روز دوم محرّم متن عربی : فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ: (مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟). فَقِيلَ: كَرْبَلَاءُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَللّٰهُمَّ إِنِّي اءَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالتَّبَلَاءِ. ثُمَّ قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ كَرْبِ وَبَلَاءِ اءَنْزَلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسَقُّكَ دِمَائِنَا، وَهَاهُنَا وَاللّٰهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا، وَهَاهُنَا وَاللّٰهِ، بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَتَرَلُّوْا جَمِيعًا، وَنَزَلَ الْحُرُّ وَاَصْحَابُ اَبِي نَاجِيَةَ، وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصْلِحُ سَيْفَهُ وَيَقُولُ: يَا ذَهْرُ اءَفِّ لَكَ مِنْ خَلِيلِ كَمْ لَكَ بِالْاَشْرَاقِ وَالْاَصْلِيلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبِ قَتِيلٍ وَالذَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلِ مَا اءَقْرَبَ الْوَعْدِ اِلَيَّ الرَّحِيلِ وَاِنَّمَا الْاَمْرُ اِلَيَّ الْجَلِيلِ ترجمه : بود و چون به کربلا رسید، فرمود: نام این زمین چیست ؟ عرضه داشتند که این زمین کربلا است . فرمود: خداوندا! به تو پناه می برم از (كَرْبِ ) و (بلاء). پس از آن فرمود: این کرب و بلا است . (انزَلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسَقُّكَ دِمَائِنَا؛) پیاده شوید که اینجاست محل افتادن بارهای ما و مکان ریخته شدن خونهای ما؛ اینجاست آرامگاه ما. جدّم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مرا از این واقعه آگاه ساخته ... یاران امام حسین علیه السلام پس از شنیدن این سخنان همگی از مَرَكَبهای خود فرود آمدند و حُرّ با اصحابش نیز در کناری منزل گرفتند و جناب سیّد مظلومان - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - بر روی زمین بنشست که شمشیر خود را اصلاح و آماده نماید و این اشعار را زمزمه فرمود: (يا ذَهْرُ اءَفِّ لَكَ مِنْ خَلِيلِ...؛) ای روزگار! اَفّ باد مر تو را، چه بد دوستی هستی چه بسیار که تو در صبحگاهان و شامگاهان که طالبان و مصاحبان خویش را به قتل رسانیدی و روزگار در بلاهایی که بر شخص نازل می شود به بدلی قانع

و راضی نیست و هر زنده سبیل مرگ را رهسپار است چه بسیار وعده کوچ نمودن از این دار فنا نزدیک شده و بجز این نیست که نهایت امر هر کسی به سوی خداوند جلیل است . متن عربی : قَالَ الرَّاوي : فَسَمِعْتُ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ذَلِكَ ، فَقَالَتْ : يَا أَخِي هَذَا كَلَامٌ مَنْ قَدْ آءَيْقَنَ بِالْقَتْلِ . فَقَالَ : (نَعَمْ يَا أُمَّ خَتَاهُ) . فَقَالَتْ زَيْنَبُ : وَاتَّكَلَاهُ ، يَنْعِي إِلَيَّ الْحُسَيْنُ نَفْسَهُ . قَالَ : وَبَكَي النَّسْوَةَ ، وَلَطَمَنَ الْخُدُودَ ، وَشَقَّقَنَ الْجُيُوبَ . وَجَعَلَتْ أُمَّمُ كَلْتُومُ تُنادي : وَامْحَمَّداهُ وَأَعْلِيَّاهُ وَاأُمَّاهُ وَاأَخَاهُ وَأَحْسَيْنَاهُ وَاضِيَعَتَاهُ بَعْدَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ . قَالَ : فَعَزَّاهُنَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهَا : (يَا أُمَّ خَتَاهُ! تَعَزِّي بِعَزَائِ اللَّهِ ، فَإِنَّ سُكَّانَ السَّمَوَاتِ يَفْتُونُ ، وَأَهْلَ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يَمُوتُونَ ، وَجَمِيعِ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ) . ثُمَّ قَالَ : (يَا أُمَّ خَتَاهُ يَا أُمَّمُ كَلْتُومِ ، وَأَنْتِ يَا زَيْنَبُ ، وَأَنْتِ يَا فَاطِمَةُ ، وَأَنْتِ يَا رَبَّابُ ، أُمَّنْظُرَنَ إِذَا آءَاتَا فُتِلْتُ فَلَا تَشَقَّقَنَّ عَلَيَّ جَنِيًّا وَلَا تَحْمِشَنَّ عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تَقْلَنَّ عَلَيَّ هَجْرًا) . ترجمه : راوی گفته که علیا مکرمه زینب خاتون دختر فاطمه زهرا علیها السلام ، این کلمات را از برادر خود شنید ، عرضه داشت : این سخنان از آن کسی است که یقین به کشته شدن خویش دارد . امام حسین علیه السلام فرمود: بلی چنین است ! ای خواهر ، من هم در قتل خود بر یقینم . آن مخدره فریاد و ائکلاه بر آورد که حسین علیه السلام دل از زندگانی برگرفته و خبر مرگ خویشتن را به من می دهد . راوی گوید: زنان حرم یک مرتبه همگی به گریه و الم افتادند و لطمه به صورت زدند و گریبانها پاره نمودند و جناب امکلثوم فریاد برآورد (وا محمدها، وا علیها، وا حسنها) که ما بعد از تو ای اباعبدالله به خواری اندر خاک مذلت برگیریم . و این گونه سخنان می گفتند . راوی گوید: امام حسین علیه السلام خواهر خویش را دلدار می داد و می فرمود: ای خواهر! به آداب خدایی آراسته باش و پیراسته بردباری را شعار خویش ساز؛ به درستی که ساکنان ملکوت اعلی ، فانی می گردند و اهل زمین همه می میرند و جمیع خلق و همه مخلوقات جهان هستی در معرض هلاک خواهند بود . سپس فرمود: ای خواهرم امکلثوم ، و تو زینب و هم تو ای فاطمه و تو ای رباب ! نظر نمایند که چون من کشته شوم ، زنهار که گریبان پاره نکنید و صورت بر مرگ من مخراشید و سخن بیهوده نگوئید . متن عربی : وَرَوِي مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ : آءَنَّ زَيْنَبَ لَمَّا سَمِعَتْ مَضْمُونَ الْأَبْيَاتِ - وَكَانَتْ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مُنْقَرِدَةً مَعَ النَّسَاءِ وَالْبَنَاتِ - خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجْرُ نَوْبَهَا ، حَتَّى وَقَفَتْ عَلَيْهِ وَقَالَتْ : وَاتَّكَلَاهُ ، لَيْتَ الْمَوْتُ آءَعِدَمَنِي الْحَيَاةَ ، الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمَّمِي فَاطِمَةُ الرَّهْرَاءِ ، وَأَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضِي ، وَأَخِي الْحَسَنُ الزَّكِيُّ ، يَا خَلِيفَةَ الْأَمَاضِينَ وَثِمَالَ الْبَاقِينَ . فَتَظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهَا وَقَالَ : (يَا أُمَّ خَتَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ جِلْمَكِ الشَّيْطَانُ) . فَقَالَتْ : يَا أَبِي آءَنْتَ وَأُمَّمِي آءَسْتَفْتَلُ؟ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ . فَردَّ عَصْتَهُ وَتَرَقَّرَتْ عَيْنَاهُ بِالذُّمُوعِ ، ثُمَّ قَالَ : (لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ) . فَقَالَتْ : يَا وَبِلَنَاهُ ، آءَفْتَعْتَصِبُ نَفْسَكَ إِغْتِصَابًا ، فَذَلِكَ آءَفْرَحُ لِقَلْبِي وَأَءَشْدُ عَلَيَّ نَفْسِي ، ثُمَّ آءَهْوَتْ إِلَيَّ جَنِيْبَهَا فَشَقَّقْتَهُ وَخَرَّتْ مَعْشِيَةً عَلَيْهِا . فَقامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَيَّ وَجْهَهَا الْمَاءَ حَتَّى آءَافَقْتُ ، ترجمه : و در روایت دیگر به این طریق وارد شده که علیا مکرمه زینب خاتون با سایر زنان و دختران در گوشه ای نشسته بودند و چون آن مخدره مضمون این ابیات را از برادر خود شنید بی اختیار بیرون آمد در حالتی که مقنعه بر سر نداشت لباس خود را بر روی زمین می کشید تا آنکه بر بالای سر امام علیه السلام بایستاد و فریاد برآورد: (وائکلاه لیت...؛ یعنی ای کاش مرگ من می رسید و زندگانی من تمام می شد! امروز است که احساس می کنم مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی علیه السلام از دنیا رفتند؛ ای جانشین رفتگان و پناه باقی ماندگان ! چون امام حسین علیه السلام خواهر خود را به این حال مشاهده فرمود: نظری به جانب آن مخدره نمود و فرمود: ای خواهر عزیز! مراقب باش شیطان ، حلم و بردباری تو را نبرد. آن مکرمه عرضه داشت : جانم فدایت ، آیا کشته خواهی شد؟ پس آن امام مظلوم با همه غم و



اندوه ، دم از اندوه در کشید و چشمان مبارک او پر از اشک گردید و این مثل را فرمود: (لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ)؛ یعنی اگر (مرغ قنار) را به حال خویش می گذاردند البته به خواب می رفت . زینب خاتون وقتی این کلام از امام علیه السلام شنید به گریه در آمد و فریاد برآورد که یا وَیْلَتَاهُ! برادر، همانا خود را به چنگ خصم چیره مقهور یافتی و روز خویش را تیره ؛ همانا از زندگانی خویش مایوس شده ای . اینک این سخن بیشتر دل مرا می خراشد و نمک بر زخم افزون می باشد. سپس دست در آورده گریبان شق نمود تا بی هوش بر روی در افتاد. متن عربی : ثُمَّ عَزَّاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجُهِدِهِ وَذَكَرَهَا الْمُصِيبَةَ بِمَوْتِ أَبِيهِ وَجَدَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. وَمِمَّا يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ سَبَبًا لِحَمْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحَرَمِهِ مَعَهُ وَلِعِيَالِهِ: إِنَّهُ لَوْ تَرَكَهُنَّ بِالْحِجَازِ أَوْ غَيْرِهَا مِنَ الْبِلَادِ كَانَ يَزِيدُ بِنُ مَعَاوِيَةَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - قَدْ أَنْقَذَتْ لِيَاءَ خُذْهِنَّ إِلَيْهِ، وَصَنَعَ بِهِنَّ مِنَ الْأَسْتِصَالِ وَسَيِّئِ الْأَعْمَالِ مَا يَمْنَعُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجِهَادِ وَالشَّهَادَةِ، وَيَمْتَنِعُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِأَخْذِ يَزِيدَ بِنِ مَعَاوِيَةَ لَهُنَّ - عَنْ مَقَامَاتِ السَّعَادَةِ. ترجمه : پس امام علیه السلام برخاست که خواهر را به هوش آورد و آب بر صورت او پاشید تا به حال افاقه برگردید و با کمال جهد و کوشش خواهر را تسلیمی می داد و او را موعظه فرمود و پند داد و مصیبت شهادت پدر بزرگوار و وفات جد عالی مقدار را به یاد او آورد تا تسلی یابد. صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. از جمله اموری که می توان سبب بوده باشد از برای آنکه حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سرور اتقیاء امام مظلوم علیه السلام حرم مُطَهَّر و عترت اءَطَهَّر خود را باخود به کربلای پر بلا آورده باشد یکی آن است که اگر آن جناب اهل بیت را در حجاز یا در غیر حجاز از سایر بلاد باز می گذاشت و خود متوجه عراق پرنفاق می گردید، یزید پلید گماشتگان خود را مقرر می نمود که استیصالشان نمایند و صدمات بی نهایت و سوء رفتار و کردار با عترت سید ابرار، به جای آورند و سراپرده حرم محترم و اهل بیت سید اُمَم را مایوس می داشت و به این واسطه فوز جهاد و درک سعادت شهادت از برای آن امام عباد غیر میسور و آن حضرت را رسیدن به این مقام عالی غیر مقدور بود.

### مسلك دوم

الْمَسْلُكُ الثَّانِي فِي وَصْفِ حَالِ الْقِتَالِ وَمَا يَقْرُبُ مِنْ تِلْكَ الْحَالِ مِثْلُ مِثْلِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ أَصْحَابَهُ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَتَّبَعُوهُ ، وَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ ، وَأَشْتَرِي مِنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَدَعَاهُ إِلَى وَلَايَةِ الْحَرْبِ فَلَبَّاهُ. وَخَرَجَ لِقِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ فَارِسٍ ، وَأَتَّبَعَهُ ابْنُ زَيْدٍ بِالْعَسَاكِرِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ، حَتَّى تَكَامَلَتْ عِنْدَهُ إِلَى سِتِّ لِيَالٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ عِشْرُونَ أَلْفَ فَارِسٍ. فَصَيَّقُوا عَلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَمِنْ أَصْحَابِهِ. مسلك دوم : گزارش از حوادث عاشورا و شهادت امام علیه السلام و یاران با وفایش ترجمه : راوی گوید: عبیدالله زبان به دعوت اصحاب خویش برگشود که با نور چشم رسول الله صلی الله علیه و آله ، ستیزند و خون آن مظلوم را بریزند. آن بدنهادان نیز متابعت کردند و حلقه فرمانش در گوش نهادند و آن شیطان مردود از قوم خود طلب نمود که در طاعتش در آیند و زنگ غبار از خاطر بزدايند. آن بی دینان نیز انگشت اطاعت بر دیده نهادند و سر به فرمانش دادند و آن زیانکار از عمر تبهکار، آخرت را به دنیای خود خریدار شد. آن غدار نابکار هم دین به دنیا فروخت و فرمان ایالت ری را بیاندوخت خواستش که امیر لشکر کند و عهد خدا و رسول صلی الله علیه و آله را بشکند، عمر سعد نیز لیبکی بگفت و کفر باطنی را نتوانست نهفت . با چهار هزار لشکر خونخوار از کوفه بیرون آمد و جنگ فرزند سید ابرار و نور دیده حیدر کَرَّار را

مصمم گردید. پس از آن ، عبیدالله بن زیاد لشکر پس از لشکر به دنبال آن بدبنیاد روانه نمود تا آنکه در روز ششم محرم الحرام بیست هزار سواره لشکر بی دین بد آئین در کربلا جمع آمدند و کار را بر حسین مظلوم علیه السلام تنگ گرفتند تا به حدی که تشنگی بر خود و اصحابش استیلا یافت . متن عربی : فقام عليه السلام وَاَتَكَي عَلِي قَائِم سَيْفِهِ وَنَادِي بِأَعْلِي صَوْتِهِ ، فَقَالَ : (أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْرِفُونَنِي ؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ ، أَعَنْتَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَسَيْطِهِ . قَالَ : (أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ ؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَّ جَدَّتِي خَدِجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا ؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . ترجمه : نخستین سخنرانی امام علیه السلام در کربلا پس از آن ، امام مظلوم برپاخواست و تکیه بر قائمه شمشیر خود نمود و به آواز بلند این کلمات را ادا فرمود: ای مردم ! شما را به خدا سوگند می دهم ، آیا مرا می شناسید و عارف به حق من هستید؟ در جواب آن جناب همگی گفتند: بلی تو را می شناسیم ، تویی فرزند رسول صلی الله علیه و آله و قره عین البتول که دختر پیغمبر است . پس تویی سیبط آن جناب . امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که جد بزرگوار من رسول پروردگار عالمیان است ؟ گفتند: خدا شاهد است که می دانیم ! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که جدّه من خدیجه بنت خویلد است و او اول زنی بود در این امت که اسلام را اختیار و تصدیق احمد مختار صلی الله علیه و آله نمود؟ گفتند: خدایا تو گواهی که می دانیم ! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که حمزه سیدالشهداء عموی پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است ؟ گفتند: خدایا شاهی که این را هم می دانیم ! متن عربی : قَالَ : (أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَّ حَمَزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمَّ أَبِي ؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي ؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَّ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعَنَّ مَتَقَلِّدُهُ ؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعَنَّ لَابِسُهَا ؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ أَوَّلُ النَّاسِ إِسْلَامًا وَأَعَلَّمَهُمْ عِلْمًا وَأَعَظَمَهُمْ جِلْمًا وَأَعْتَقَهُ وَلِيًّا كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ ؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (فِيمَ تَسْتَجِلُّونَ دَمِي وَأَبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الدَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ ، يَدُوذُ عَنْهُ رَجُلًا كَمَا يُنَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ عَلَي الْمَاءِ ، وَلِوَاءِ الْحَمْدِ بِيَدِ أَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟)!! . ترجمه : امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم می دهم ، آیا می دانید که جعفر طیار در بهشت عنبر سرشت ، عموی من است ؟ گفتند: خداوندا ما می دانیم که چنین است ! باز آن امام برگزیده خداوند بی نیاز به آن گروه ستم پرداز، فرمود: شما را به خدا سوگند که می دانید این شمشیری که در میان بسته ام همان شمشیر سیّد ابرار است ؟ گفتند: بلی ، به خدا این را هم می دانیم ! امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم ، اطلاع دارید که عمامه ای که بر سر من است همان عمامه احمد مختار صلی الله علیه و آله و رسول پروردگار است ؟ گفتند: به خدا که این را هم می دانیم ! حضرت فرمود: به خدا که می دانید شاه ولایت علی علیه السلام اول کسی بود که قبول دعوت اسلام از سیّد آتام نمود و او است آن کس که پایه علمش والا و درجه حلمش از همه کس ارفع و اعلی است و اوست ولی هر مؤمن و مؤمنه ؟ گفتند: به خدا که این فضیلت را هم می دانیم ! اباعبدالله علیه السلام فرمود: پس به چه جهت ریختن خون مرا حلال شمردید و حال آنکه پدرم در روز رستاخیز مردمانی را

از حوض کوثر دور خواهد نمود چنانکه شتران را از سر آب برانند ولواء حمد در آن روز به دست اوست . متن عربی : قالوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَتَحْنُ غَيْرُ تَارِكٍ بِكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشَانًا!!! فَلَمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ وَسَمِعَ بِنَائِهِ وَأَخْبَتْهُ زَيْتُبُ كَلَامَهُ بَكَيْتَ وَتَدَبَّنَ وَلَطَمَنَ وَارْتَفَعَتْ أَعْصَاؤُهُمْ. فَوَجَّهَ إِلَيْهِنَّ أَخَاهُ الْعَبَّاسَ وَعَلِيًّا ابْنَهُ وَقَالَ لَهُمَا: (سَكِنَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْتُرَنَّ بُكَاؤُهُنَّ). قَالَ الرَّاوي : وَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ عَلِيَّ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَحْتُثُّ عَلَيَّ تَعْجِيلَ الْقِتَالِ، وَيَحْذِرُهُ مِنَ التَّأَخِيرِ وَالْأَهْمَالِ، فَرَكِبُوا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ . وَأَقْبَلَ شَيْمُرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَنَادَى : أَيْبَنَ بَنُو أُمَّ خُنِي عُبْدُ اللَّهِ وَجَعَفَرُ وَالْعَبَّاسُ وَعُثْمَانُ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَإِنَّهُ بَعْضُ أَعْوَالِكُمْ). فَقَالُوا لَهُ: مَا شَاءَ لَكَ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي أُمَّ خُنِي أَيْتُمُّ أَيْتُمُونَ، فَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ أَعْحِكُمْ الْحُسَيْنِ، وَأَلْزَمُوا طَاعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ. ترجمه : گفتند: همه این فضایل که شمردی بر آنها علم و اقرار داریم و با وجود این دست از تو بر نمی داریم تا آنکه تشنه کام شربت مرگ را بجشی؟! چون آن سید مظلومان و آن امام انس و جان ، خطبه خویش را اتمام نمود خواهان و دخترانش استماع کلام او را کردند، صداها به گریه و ندبه برآوردند و سیلی به صورت خود نواختند و صداها به ناله بلند نمودند. امام علیه السلام برادر خود حضرت عباس و فرزندش علی اکبر علیهما السلام را به سوی اهل حرم فرستاد و فرمود: ایشان را ساکت نمایید، به جان خودم قسم که آنها گریه های بسیار در پیش دارند. جواب دندان شکن عباس علیه السلام به شمر لعین راوی گوید: فرمان عبیدالله بن زیاد پلید به عمر بن سعد نحس ، به این مضمون رسید که او را تحریص می نموده به تعجیل در قتال و بیم داده بود از تأخیر و اهمال . پس لشکر شیطان به امر آن بی ایمان ، رو به جانب امام انس و جان آوردند و شمردی الجوشن ، آن سرور اهل فتن ، ندا در داد که کجا ایند خواهرازدگان من : عبدالله ، جعفر ، عباس ، و عثمان ؟ امام حسین علیه السلام به برادران گرامی خویش فرمود: جواب این شقی را بدهید گرچه او فاسق و بی دین است ولی از زمره دائی های شماست . آن جوانان برومند حیدر کرار به آن کافر غدار، فرمودند: تو را با ما چه کار است ؟ آن ملعون نابکار عرضه داشت : ای نوردیدگان خواهرم ! شما در مهد امان به راحت باشید و خود را با برادران حسین ، به کشتن ندهید و ملتزم قید طاعت یزید پلید امیرالمؤمنین (!؟) باشید تا به سلامت برهید. متن عربی : قَالَ: فَنَادَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ: تَبَّتْ يَدَاكَ وَأَلْعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، أَيْتُمُرْنَا أَيْنَ نَتْرُكَ إِخْوَانَنَا وَسَيِّدَاتَنَا الْحُسَيْنِينَ بِنَ فَاطِمَةَ وَنَدْخُلُ فِي طَاعَةِ اللُّعْنَاءِ أَوْلَادِ اللُّعْنَاءِ. قَالَ: فَرَجَعَ الشِّمْرُ إِلَيَّ عَسْكَرِهِ مُغْضِبًا. قَالَ الرَّاوي : وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِرْصَ الْقَوْمِ عَلَيَّ تَعْجِيلَ الْقِتَالِ وَقَلَّةَ انْتِفَاعِهِمْ بِالْمَوَاعِظِ الْفِعَالِ وَالْمَقَالِ قَالَ لِأَخِيهِ الْعَبَّاسِ: (إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَأَفْعَلْ، لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّيَ إِحْبَبْتُ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ). قَالَ الرَّاوي : فَسَاءَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ ذَلِكَ، فَتَوَقَّفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ. فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الرُّبَيْدِيُّ : وَاللَّهِ لَوْ أَنَّهُمْ مِنَ التُّرْكِ وَالْدَّيْلَمِ وَسَاءَ لَوْ مِثْلَ ذَلِكَ لَأَجَبْنَاَهُمْ، فَكَيْفَ وَهُمْ أَلْ مُحَمَّدٍ، فَأَجَابُوهُمْ إِلَيَّ ذَلِكَ. ترجمه : پس حضرت عباس علیه السلام به آن پلید، فریاد برآورد که دستت بریده باد و خدا لعنت کناد مر اماننامه ترا! ای دشمن خدا! ما را امر می کنی که برادر و سید خود حسین فرزند فاطمه علیهما السلام را و ابگذاریم و بنده طاعت لعینان و اولاد لعینان باشیم؟! راوی گوید: شمر بی باک پس از استماع این کلام از فرزند امام ، مانند خوک خشمناک به جانب لشکریان شتافت و بازگشت به سوی نیروهای خود نمود. راوی گوید: چون آن فرزند سید آنام ، حسین علیه السلام ، مشاهده نمود که لشکر شقاوت اثر حریص اند که به زودی نائره جنگ را مشتعل سازند و به امر قتال پردازند و کلام حق و موعظه آن صدق مطلق ، اصلا بر دل های سخت ایشان اثر ندارد و نه مشاهده صدور افعال حمیده

و اقوال جمیله آن جناب برای ایشان انتفاعی حاصل است ، به برادرش ابوالفضل فرمود: اگر تو را قدرت است در این روز، شرّ این آشقی را از ما بگردان و ایشان را باز گردان که شاید امشب را از برای رضای پروردگار نماز بگزارم ؛ زیرا خدای متعال می داند که نماز از برای او و تلاوت کتاب او را بسیار دوست می دارم . راوی گوید: حضرت عباس علیه السلام از آن گروه حق شناس مهلت يك شب را درخواست کرد. عمرسعد لعین تاءمل کرد و جواب نداد. عمرو بن حجاج زبیدی به سخن آمد و گفت : به خدا سوگند که اگر به جای ایشان ، ترکان و دیلمان می بودند و این تقاضا را از ما می کردند، البته ایشان را اجابت می نمودیم ، حال چه شده که آل محمد صلی الله علیه و آله را مهلت نمی دهید؟! پس آن مردم بی حیا، يك شب را به متن عربی : قَالَ الرَّاوي : وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَقِدَ، ثُمَّ اسْتَيْقَطَ وَقَالَ: (يا اءُخْتاهُ اِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآبِي عَلِيًّا وَآءَمِّي فاطِمَةَ وَآءَخِي الْحَسَنَ وَهُمْ يَقُولُونَ: يا حُسَيْنُ اِنَّكَ رَاحِحٌ اِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ). وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: (عَدَا). قَالَ الرَّاوي : فَلَطَمَتِ زَيْنَبُ وَجْهَهَا وَصَاحَتْ وَبَكَتَ. فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (مَهْلًا، لَا تُشْمِيتِي الْقَوْمَ بِنَا). ثُمَّ جَاءَ اللَّيْلُ، فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اءَصْحَابَهُ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَآءَثْنِي عَلَيْهِ، ثُمَّ اءَقْبَلَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ: (اِءَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا اءَعْلَمُ اءَصْحَابًا اءَصْلَحَ مِنْكُمْ، وَلَا اءَهْلَ بَيْتٍ اءَفْضَلَ مِنْ اءَهْلِ بَيْتِي ، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا، وَلِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِبِدِّ رَجُلٍ مِنْ اءَهْلِ بَيْتِي ، وَتَعْرِفُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَدَرُونِي وَهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي .) ترجمه : خامس آل عبا، مهلت دادند. راوی گوید: امام حسین علیه السلام بر روی زمین بنشست و لحظه ای او را خواب ربود، پس بیدار شد و به خواهر خود فرمود: ای خواهر! اینک در همین ساعت جدّ بزرگوار خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدر عالی مقدار خویش علی مرتضی و مادرم فاطمه و برادرم حسن علیهم السلام را در خواب دیدم که فرمودند: ای حسین ! عنقریب نزد ما خواهی بود. و در بعضی روایات چنین آمده است که فردا به نزد ما خواهی بود. راوی گوید: علیای مخدّره زینب خاتون پس از شنیدن این سخنان از آن امام انس و جان ، سیلی به صورت خود نواخت و صیحه کشید و گریه نمود. امام حسین علیه السلام فرمود: ای خواهر مهربان ، آرام باش و ما را مورد شتمات دشمن مساز. آخرین شب زندگی امام حسین علیه السلام چون شب عاشورا در رسید، حضرت سیّدالشهداء علیه السلام ، اصحاب و یاران خود را جمع نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جا آورد و رو به یاران خود نمود و فرمود: (أَمَّا بَعْدُ...؛ یعنی من هیچ اصحابی را صالح تر و بهتر از شما و نه اهل بیتی را فاضل تر و شایسته تر از اهل بیت خویش نمی دانم . خدا به همگی شما جزای خیر دهد. اینک تاریکی شب شما را فرا گرفته است ؛ پس این شب را مرکب خویشتن نمایید و هر يك از شما دست یکی از مردان اهل بیت مرا بگیرید و در این شب نار از دور من ، متفرّق شوید و مرا به این گروه دشمن وا بگذارید؛ زیرا ایشان را اراده ای بجز من نیست . متن عربی : فَقَالَ لَهُ اِخْوَتُهُ وَآءَبْنَاؤُهُ وَآءَبْنَاؤُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: وَلَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ لِتَبْقَى بَعْدَكَ! لَا اءَارَاتَا اللَّهُ ذَلِكَ اءَبَدًا، وَبَدَأَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ تَابَعُوهُ. قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ نَظَرَ اِلَيَّ بَنِي عَقِيلٍ فَقَالَ: (حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِاصْحَابِكُمْ مُسْلِمٍ، اِذْهَبُوا فَقَدْ اءَذْنْتُ لَكُمْ). وَرَوِيَ مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ قَالَ: فَعِنْدَهَا تَكَلَّمَ اِخْوَتُهُ وَجَمِيعُ اءَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالُوا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَاذَا يَقُولُ النَّاسُ لَنَا وَ مَاذَا نَقُولُ لَهُمْ، نَقُولُ اِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَ كَبِيرَنَا وَ سَيِّدَنَا وَ اِمَامَنَا وَ ابْنَ بِنْتِ بَيْتِنَا، لَمْ نَرَمْ مَعَهُ بِسَهْمٍ وَ لَمْ نَطْعَنْ مَعَهُ بِرُمْحٍ وَ لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُ بِسَيْفٍ. لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُفَارِقُكَ اءَبَدًا، وَ لِكِنَّا نَقِيكَ بِاِنْفُسِنَا حَتَّى نُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ نَرِدَ مَوْرِدَكَ، فَ قَبِّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ. ثُمَّ قَامَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ وَقَالَ: نَحْنُ نُخَلِّيكَ هَكَذَا وَ نَتَّصِرُفُ عَنْكَ وَقَدْ اءَاطَ بِكَ هَذَا الْعَدُوُّ، ترجمه : حضرت چون این سخنان را فرمود، برادران



الْحَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ، قَدْ أُسِّرَ إِيْنِكَ بِتَعْرِ الرَّيِّ . فَقَالَ: عِنْدَ اللَّهِ إِءْحْتَسِبُهُ وَتَفْسِي ، مَا كُنْتُ إِءْحِبُّ إِءَن يُوَسَّرَ وَآءَنآ إِءَبْقِي بَعْدَهُ. فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ فَقَالَ: (رَحِمَكَ اللَّهُ، إِءْتَتْ فِي حَلٍّ مِنْ بَيْعَتِي ، فَاعْمَلْ فِي فَكَائِكِ إِيْنِكَ). فَقَالَ: إِءَكَلْتَنِي السَّبَءُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ. قَالَ: فَآءَعْطِ إِيْنِكَ هَذِهِ الْوُءَابَ الْبُرُوءَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ إِءَخِيهِ. فَآءَعْطَاهُ خَمْسَةَ إِءُءْوَابٍ قِيْمَتُهَا إِءَلْفُ دِينَارٍ. قَالَ الرَّؤَايِ : وَبَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآءَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ، مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ. فَعَبَّرَ إِيْنَهُمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةَ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ تَرْجَمَةَ : وَ عَرْضَهُ هَا دَاشْتَنْد كِه جَانِهَائِي مَا بَه فِدَائِي تُو بَاد، مَا تُو رَا بَه دَسْتَهَا وَ رُوِي هَائِي خُوْبِيَش حِرَاسْت مِي كَنِيْم تَا أَنَكِه دَر حَضُور تُو كَشْتَه شُوِيْم وَ بَه عَهْد پَرُورْدِگَار خُود وَفَا نَمُودَه وَ أَنَجَه بَر ذَمَّتْ مَا وَاجِب اسْت بَه جَائِ آُورْدَه بِاشِيْم . وَ دَر اِيْن حَال ، مُحَمَّدِبنِ بَشِيْر حَضْرَمِي رَا كَفْتَنْد كِه فَرْزَنْد تُو دَر سِرْحَدِّ رِي اَسِيْر كَفَّار گَرْدِيْدَه . حَضْرَمِي كَفْت : اُو رَا وَ خُود رَا دَر نَزْد خُدا اِحْتِسَاب مِي كَنِم وَ مَرَا مَحْبُوب نِيَسْت كِه اُو اَسِيْر بِاشِد وَ مَن بَعْد اَز اُو زَنْدِگَانِي نَمَائِم . چُون اِمَام حَسِيْن عَلَيْهِ السَّلَامُ اِيْن سَخْن رَا اَز اُو بَشْنِيْد فَرْمُود: خُدا تُو رَا رَحْمْت كِنَاد؛ تُو رَا اَز بِيْعْت خُود، حِلَال نَمُودَم بَرُو وَ كُوشَش نَمَا كِه فَرْزَنْدْت رَا اَز اَسِيْرِي بَرَهَانِي . اَن مُو مَن پَاك دِيْن بَه خُدْمْت اِمَام عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرْض كَرْد؛ جَانُورَان صَحْرَا مَرَا پَارَه پَارَه كَنْنَد بَهْتَر اسْت اَز اِيْنَكِه اَز خُدْمْت مَفَارَقْت جُوِيْم . اِمَام عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرْمُود: پَس اِيْن چَنْد جَامَه بُرْد يَمَانِي رَا بَه فَرْزَنْد دِيْگَرْت بَدَه كِه اُو بَه وَسِيْلَه أَنَهَا بَرَادَر خُود رَا اَز اَسِيْرِي نَجَات دَهْد. پَس پَنْج جَامَه قِيْمَتِي كِه هَزَار اَشْرَفِي بَهَائِي أَنَهَا بُوْد بَه اُو عَطَا فَرْمُود. رَاوِي كُوِيْد: اِمَام مَظْلُومَان بَا اَصْحَاب سَعَادْت اِنْتِسَاب ، اَن شَب رَا بَه سِر بَرْدَنْد دَر حَالْتِي كِه مَانَنْد زَنْبُور عَسَل زَمْزَمَه دَعَا وَ نَالَه وَ عِبَادْت اَز اِيْشَان بَلَنْد بُوْد؛ بَعْضِي دَر رُكُوع وَ بَرُخِي دَر سَجُود وَ پَارَه اِي دَر قِيَام وَ قَعُود بُوْدَنْد. پَس دَر اَن شَب سِي وَ دُو نَفْر اَز لَشْكِر پَسْر سَعْد لَعِيْن بَر اَن قَوْم سَعَادْت اِيْن عُبُور نَمُودَنْد. ظَاهِر اَز عِبَارْت اَن اسْت كِه بَه اِيْشَان مَلْحَق شُدَنْد وَ حَال حَضْرْت اِمَام عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمِيْشَه دَر كَثْرْت مَتْن عَرَبِي : سَعْدُ إِئْثَانٍ وَثَلَاثُونَ رَحْلًا. وَكَذَا كَانَتْ سَجِيَّةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَكَمَالِ صِفَاتِهِ. وَذَكَرَ (ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فِي الْجُرُءِ الرَّايِعِ مِنْ كِتَابِ (الْعَقْدِ) قَالَ: قِيلَ لِإِلْعَلِّي بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : مَا إِءَقَلَّ وُلْدُ إِءَبِيكَ؟ فَقَالَ: إِءَلْعَجَبٌ كَيْفَ وُلِدْتُ لَهُ، كَان يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ إِءَلْفَ رَكْعَةٍ، فَمَتِي كَ اِنْ يَتَفَرَّغُ لِلنِّسَاءِ. قَالَ: فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاةُ إِءَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فَضُرِبَ وَءَمَرَ بِجَفْنَةٍ فِيهَا مِسْكٌ كَثِيرٌ وَجُعِلَ فِيهَا نُورَةٌ، ثُمَّ دَخَلَ لِيَطْلِي. فَرُوي: إِءَنَّ بُرَيْرَ بْنَ خُصَيْرِ الْهَمْدَانِي وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ الْإِنصَارِي وَفَقَا عَلِي بَابِ الْفُسْطَاطِ لِيَطْلِيَا بَعْدَهُ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُضَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: يَا بُرَيْرُ إِءَضْحَكُ! مَا هَذِهِ سَاعَةٌ ضَحْكُ وَلَا بَاطِلٍ. فَقَالَ بُرَيْرٌ: لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي إِءَنَّي مَا إِءَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ كَهْلًا وَلَا شَابًّا، وَإِنَّمَا إِءَفْعَلُ ذَلِكَ اسْتِبْشَارًا يَمَا تَرْجَمَهُ : صَلَات وَ دَر صِفَات كَمَالِيَه اَن فَرْزَنْد سُرُور كَايِنَات ، بَر اِيْن مَنُوءَال بُوْدَه اسْت . اِيْن عَبْدُ رَبِّهِ اَز عِلْمَائِي عَامَّه دَر جَزُو چَهَارْم اَز كِتَاب (عَقْدَالْفَرِيْد) خُود ذَكْر نَمُودَه كِه خُدْمْت اَفْضَل الْمْتَهَجِّدِيْن اِمَام زِيْن الْعَابِدِيْن عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرْض نَمُودَنْد كِه چَقْدَر پِدَر بَزْرِگُوار تُو رَا اولاد اَنْدَك بُوْدَه ؟ دَر جُواب فَرْمُود: عَجَب دَارِم كِه مَن چَكُونَه اَز اُو مَتُولد گَرْدِيْدَم ؛ زِيْرَا كِه اَن حَضْرْت دَر هَر شَبَانَه رُوزِي ، هَزَار رَكْعْت نَمَاز مِي خُوانْد! پَس بَا چِنِيْن حَال چَكُونَه فَرَاغْت دَاشْت كِه بَا زَنْان مَجَالَسْت نَمَائِد. رَاوِي كُوِيْد: چُون صَبْح رُوز دَهْم گَرْدِيْد حَضْرْت سِيْدالْشَهْدَاء عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرْمَان دَاد كِه خِيْمَه بَر پَا نَمُودَنْد وَ اَمْر فَرْمُود كِه كَاسَه بَزْرِگِي كِه عَرَب اَن رَا (جَفْنَه ) مِي كُوِيْنَد، پَر اَز مُشْكُ فَرَاوان وَ نُورَه كَرْدَنْد. پَس اَن جَنَاب دَاخِل اَن خِيْمَه گَرْدِيْد اَز بَرَايِ اَنَكِه نُورَه بَكْشِد. شُوخِي وَ شَادْمَانِي اَصْحَاب دَر شَب عَاشُورَا چِنِيْن رُويَات اسْت كِه بُرَيْرِ بنِ خُصَيْرِ هَمْدَانِي وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بنِ عَبْدِ رَبِّهِ اِنصَارِي بَر دَر هَمَان خِيْمَه اِيَسْتَادَه بُوْدَنْد تَا اَنَكِه بَعْد اَز اِمَام حَسِيْن عَلَيْهِ السَّلَامُ ، أَنَهَا نِيْز نَظَافْت نَمَائِنَد. دَر اَن



حال (بربر) با عبدالرحمن شوخی می نمود و او را به خنده می آورد. عبد الرحمن به او گفت : ای بربر! این ساعت ، وقت خندیدن و بیهوده گویی نیست ، در این حالت چگونه می خندی؟! بربر گفت : کسان من همه می دانند که من نه در هنگام جوانی و نه در حال پیری ، سخنان باطل و بیهوده را دوست نداشتم و این شوخی من از جهت اظهار خرمی و بشارت است به آنچه که به سوی آن خواهیم رفت ؛ به خدا سوگند، نیست متن عربی : نَصِيرُ إِلَيْهِ، قَوْلَ اللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا آءَنْ تَلْفِي هُوَلاءِ الْقَوْمِ بِأَسْيَافِنَا فَنَعَالِجَهُمْ بِهَا سَاعَةً، ثُمَّ تُعَانِقُ الْحُورَ الْعَيْنِ. قَالَ الرَّاوي : وَرَكِبَ إِصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ. قَبَعَتْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْرًا بْنَ خُضَيْرٍ فَوَعَطَهُمْ فَلَمْ يَسْمَعُوا وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ يَتَّفِعُوا. فَرَكِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاقَتَهُ - وَقِيلَ: فَرَسَهُ- فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَنْصَتُوا. فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَعْتَنِي عَلَيْهِ وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَ صَلَّى عَلَي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَي الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، وَأَبْلَغَ فِي الْمَقَالِ. ثُمَّ قَالَ: (تَبَّ لَكُمْ إِيْتِبَاهُ الْجَمَاعَةِ وَتَرْحَا حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالْهَيْبَانَ فَاصْرَخْنَاكُمْ مُوجِبِينَ. سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي إِيمَانِكُمْ. ترجمه : مگر آنکه يك ساعت به شمشيرهاي خويش با اين قوم به كار جنگ كوشش بياوريم و بعد از آن با حور العين هم آغوش خواهيم بود. سخنراني امام عليه السلام در صبح عاشورا راوي گويد: لشكر عنيد عمر نحس پليد سوار شدند، پس حضرت امام عليه السلام ، بربر بن خضير را اشقيا را موعظه نمايد و آن مؤمن ناصح در مقابل آن گروه طالح شرط موعظه و نصيحت را به جا آورد ولي آنها گوش به نصايح او ندادند و ايشان را متذکر ساخت ولي نفعي نبردند؛ پس خود آن حضرت به نفس نفيس مقدس بر شتر خويش و به قولي بر اسب خود سوار گرديد و از ايشان بخواست که ساکت شوند، پس ساکت شدند. آنگاه امام عليه السلام حمد و ثنای الهي نمود و ذکر خدا به آنچه که ذات مقدس حق را سزاوار است به جا آورد و بر ملائکه و انبيا و مرسلين ، درود فرستاد و در گفتار و طلاقت لسان شرط بلاغت بيان را به نهايت رسانيد سپس اين کلمات را فرمود: اي مردم! زبان و سختي بر شما باد! هر آينه آن هنگام که سرگردان و حيرانيد از ما طلب فيادرسي کرديد (شاید مراد آن حضرت طغيان معاويه لَعْنَةُ اللَّهِ باشد در زمان خلافت علي عليه السلام که اهل کوفه مبتلا به طغيان و فساد او بودند و محتمل است که زمان کفر و جاهليت باشد که در تيه ضلالت همه خلق ، حيران بودند و به شمشير علي عليه السلام به شاهراه هدايت رسيدند). پس ما مرکب هاي خود را رانديم و با شتاب به سويتان آمديم از براي آنکه به فريادتان برسيم (يعني از مذلت کفر يا از قيد طغيان معاويه ، شما را خلاص نماييم ) ولي شما بر روي ما شمشير متن عربي : وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا إِفْتَدَحْنَاهَا عَلَي عَدُونًا وَعَدُوكُمْ. فَأَصَبَحْتُمْ إِهْلًا لِعَدَائِكُمْ عَلَيِ أَهْلِ بَيْتِكُمْ وَلَا أَمَلٍ إِصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ. مَهْلًا - لَكُمْ الْوَيْلَاتُ - تَرَكَتُمُونَا وَالسَّيْفُ مِشِيمٌ وَالْجَاءُشُ طَائِمٌ وَالرَّاءِي لَمَّا يَسْتَحْصِفُ، وَلَكِنْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرَةِ الدُّبَابِ، وَتَدَّعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَافَتِ الْقَرَّاشِ . فَسُخِّفَا لَكُمْ يَا عَبِيدَ الْأُمَّةِ، وَشِذَازَ الْأَحْزَابِ، وَتَبَدَّهَ الْكِتَابِ، وَمُحَرَّفِي الْكَلِمِ، وَعَصَبَةَ الْأَنْثَامِ، وَتَفْتَةَ الشَّيْطَانِ، وَمَطْفِي السُّنَنِ. أَهْوَلاءِ تَعْضُدُونَ، وَعَنَا تَتَخَادَلُونَ؟! أَجَلَ وَاللَّهِ عَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ. وَشَجَّتْ إِلَيْهِ أَصُولُكُمْ. وَتَأَزَّرَتْ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ. ترجمه : مي کشيديد که آن شمشير از خود ما در دست شما بود و شعله ور نموديد بر سوزانيدن ما آتشي را که ما خود بر سوزانيدن دشمنان خود و دشمنان شما، افروخته بوديم . اي مردم ! شما جمع شده ايد براي ياري و نصرت آنانکه اعداي شمايند (بنبي أميّه ) و همراه شديد بر ضرر و هلاکت آن کساني که في الحقيقه دوستان و خير خواهان شما بودند (اهل بيت عليهم السلام) با آنکه بنبي أميّه هيچ عدل و دادي در ميان شما واقع نساختند و هيچ گونه آرزوي شما را بر نياوردند؛ آرام باشيد و پا از گلیم خود بيرون نگذاريد. چندين واي بر شما باد! ما را فرو گذاشتيد و ياري ما را ترك نموديد در حالي که هنوز شمشيرها

از غلاف بیرون نیامده و دلها آرام است و راهی ها بر شعله ور شدن اثر جنگ استوار نگردیده بود. همانا خود به سویی فتنه شتافتید مانند مگس‌هایی که پرواز کند و از هر کرانه بر فساد گرد آمدید و همدیگر را خواندید مانند پروانه که بر آتش فرو ریزد. خدایان از رحمت دور کناد، ای نا آزاد مردان این امت و بی نام و ننگان طوائف و بی اعتنایان به کتاب خدا و تحریف کنندگان کلمات حق و خویشاوندان گناه و ریزهای آب دهان شیطان و خاموش کنندگان چراغهای سنت و هدایت؛ آیا این جماعت بنی امیه را مددکارید و از نصرت چون ما اهل بیت دوری می جویید؟ همانا کار شما همین است. به خدا سوگند که عذر و مکر شما قدیمی است و بیخ درخت وجودتان بر عذاری بسته شده و بر مکاری شاخه برآورده است؛ همانا آن درخت پلیدی را مانند که چون باغبان و آن کس متن عربی: فَكُنْتُمْ اَعْخَبَتْ شَجَرَ شَجَا لِلنَّاطِرِ وَاُكَلَّةً لِلْغَاصِبِ. اِءَلَا وَاِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اَنْتَتَيْنِ: بَيْنَ السِّلَّةِ وَالذَّلَّةِ. وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ. يَاءَبِي اللّٰهَ لَنَا ذَلِكُ وَرَسُوْلُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَاَنْفُوفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ اَعْيَبَةٌ: مِنْ اَنْ تُوْتِرَ طَاعَةَ اللِّيَامِ عَلَي مَصَارِعِ الْكِرَامِ. اِءَلَا وَاِنِّي رَاحِفٌ بِهَذِهِ الْاُسْرَةِ مَعَ قَلَّةٍ الْعَدَدِ وَخَذَلَةٍ النَّاصِرِ. ثُمَّ اَوْصَلَ كَلَامَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاَيَّاتِ فِرْوَةَ بِنِ مُسَيِّكِ الْمُرَادِي: (فَاِنَّ تَهْزِمَ فَهَزَامُونَ قِيْدَمَا وَاِنَّ تُغْلَبَ فَعَبْرٌ مُغْلَبِيْنَا وَمَا اِنَّ طُبْنَا جُبْنٌ وَّلَكِنْ مَنَائِنَا وَدَوْلَةَ اٰخِرِنَا تَرْجَمُهُ: که آن را پرورش داده، از آن تناول کند گلویش را سخت فرو گیر و اگر ستمکار از آن غاصبانه خورد بر ایشان گوارا شود. اینک عبید الله زنا زاده فرزند زنا زاده پا استوار نموده که من یکی از دو مطلب را اختیار نمایم: یکی کشته شدن و دیگری ذلیل او بودن؛ اختیار ذلت و خواری از سچیّه ما بسیار دور است نه آن را خدا و رسولش بر ما می پسندد و نه مؤمنان پاک دین و نه آن دامن ها که از لوث دنائت پاکیزه است و نه صاحبان همت عالیه و نه آن نفوس که دریغ دارند و ترجیح نمی دهند فرمانبرداری نانجیبان را بر آنکه چون جوانمردان بزرگ همت در میدان جنگ به مردانگی کشته گردند. آگاه باشید که من با این عشیره خویش با وجود یاران کم، برای جنگ با شما آماده ام؛ پس آن سرور مردان روزگار و فرزند حیدر کرار وصل نمود کلام خود را به ایات فروة بن مسیک مرادی: (فَاِنَّ تَهْزِمَ...); یعنی هرگاه ما را غلبه و نصرت نصیب گردد و دشمن را شکست دهیم، شیوه ما از قدیم ظفر یافتن بر خصم بوده و اگر مغلوب و مقتول شویم، شکست خوردن از جانب ما نخواهد بود؛ زیرا عادت ما بر جبن و بد دلی نیست بلکه مرگ ما رسیده و نوبه ظفر یافتن به مقتضای گردش روزگار، دشمنان ما را بوده است و شیوه روزگار بر آن است که اگر شتر مرگ سینه خویش را از در خانه مردمانی بلند نمود و از آنجا جابرخواست ناچار بر در خانه دیگری خواهد نشست و زانو بر زمین خواهد زد. بزرگان قوم من از دست شما دچار مرگ نشدند، چنانکه در قرنهاي دیرین نیز مردم متن عربی: اِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَن اِنَاسٍ كَلَاكِلَهُ اِنَاخَ يٰاٰخِرِنَا فَاَفْنِي ذَلِكُمْ سَرَواتِ قَوْمِي كَمَا اَفْنِي الْقُرُونِ الْاُولِيْنَا فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ اِذَا خَلَدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ اِذَا بَقِيْنَا فَقُلْ لِلشَّامِتِيْنَ بِنَا: اَفِيْفُوا سَيَلْفِي الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِيْنَا) ثُمَّ قَالَ: (اِءَيْمُ وَاللّٰهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا اِلَّا كَرِيْثٌ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى يَدُوْرَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحِي وَتَفْلُقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ، عَهْدٌ عَهْدُهُ اِلَيَّ اَبِي عَن جَدِّي، فَاَجْمَعُوا اَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ، ثُمَّ لَا يَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَيكُمْ عُمَّةً، ثُمَّ اَفْضُوْ اِلَيَّ وَلَا تُنظَرُونَ. اِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَي اللّٰهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ، مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ اٰخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، اِنَّ رَبِّي عَلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ. اِءَلَلّٰهُمَّ اَحْبِسْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ، وَاَبْعَثْ عَلَيْهِمْ تَرْجَمَهُ: دچار مرگ گردیده اند. اگر پابندگی در دنیا مر پادشاهان را میسر بودی، البته ما نیز پایدار بودیم و چنانکه اگر بقاء مردمان کریم را ممکن باشد، ما نیز در دنیا باقی بودیم؛ پس به شماتت کنندگان بگو که از مستی غرور به خود آیند و از شماتت ما خود داری نمایند؛ زیرا مرگی که ما را در بر گرفته، آنها را نیز در بر خواهد گرفت. امام حسین علیه السلام پس از خواندن این اشعار، فرمود: به خدا سوگند! پس از این فتنه که

انگیزید و خون مرا به ناحق بریزید، کامران نخواهید بود الا به اندازه آن مقدار که کسی بر اسب نشیند، که دور زمانه بر شما دگرگون شود و روزگار مانند سنگ آسیا، شما را به گردش آورد و چنان در اضطراب افکند که در سرگردانی مانند چرخي باشید که گرد محور خود بگردد و اینکه خبر دادم، عهد و پیمان پدر بزرگوامر امیرمؤمنان علیه السلام است که از جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله فراگرفته بود خطابات حضرت نوح علیه السلام را که به قوم خود می گفته، آن گروه را به همان کلمات مخاطب فرمود که اکنون شما آرای خود را مصمم باشید و شرکای خود را که از برای خدای تعالی قرار داده اید، فراهم آورید. پس از این، بدی و شئامت کارتان بر خودتان مخفی نخواهد ماند. سپس حکم خویش بر من جاری نماید و مرا چنانکه نمی خواهید مهلت دهید، ندهید که من توکل بر خدایی نموده ام که پروردگار من و شماست و هیچ چرنده ای نیست مگر اینکه زمام امرش در دست پروردگار است. خداوند، باران رحمت را از ایشان بازگیر و سالهای متن عربی: سِنِينَ كَسَيْتِي يُوسُفَ. وَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامًا ثَقِيفٍ يَسُومُهُمْ كَأَسَا مُصْبِرَةً. فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا. وَأَنْتَ رَبَّنَا عَلَيْنَا تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَتَيْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ. ثُمَّ تَزَلَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَا بِقَرَسِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمُرْتَجِزٍ، فَرَكِبَهُ وَعَبَّيَ آءَ صَحَابَتِهِ لِلْقِتَالِ. فَرَوَى عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (أَنَّهُمْ كَانُوا خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِائَةً رَاجِلًا). وَرَوَى غَيْرُ ذَلِكَ. قَالَ الرَّاوي: فَتَقَدَّمَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ وَرَمَى نَحْوَ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمِهِ وَقَالَ: اسْتَهْدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ: أَيْتِي أَوْكُ مَنْ رَمَى، وَأَعْقَبَلَتِ السِّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: (قُومُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَيَّ الْمَوْتِ، إِلَيَّ الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ، فَإِنَّ هَذِهِ السِّهَامُ رَسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ). ترجمه: قحط و خشکسالی را مانند سالهای خشکسالی عصر حضرت یوسف علیه السلام بر این مردم بگمار و جوان بنی ثقیفی را بر آنها مسلط کن (مراد (مختار) یا (حجاج) است) که شرب ناگوار مرگ را به آنها بچشانند؛ زیرا این مردم به ما دورغ گفتند و ترک یاری ما نمودند و تویی پروردگار ما و بر تو توکل کردیم و به تو رو آورده ایم و بازگشت هر بنده ای به سوی تو خواهد بود. امام حسین علیه السلام پس ادای این کلمات از مرکب پیاده شد و اسب خاص رسول الله صلی الله علیه و آله را که مسمی به (مرتجز) بود طلب فرمود و بر آن اسب سوار شد و به قصد جدال و عزم قتال قلیل، لشکر خود را بیاراست. و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که اصحاب آن جناب، چهل و پنج نفر سواره بودند و یک صد نفر پیاده و بجز این خبر، روایات دیگر هم وارد است. راوی گوید: عمر سعد لعنه الله علیه در پیشاپیش لشکر بی دین آمده و تیری به جانب اصحاب فرزند خیر المرسلین، رها کرد و به اهل کوفه خطاب نمود که شما در نزد ابن زیاد، گواهی دهید که اول کسی که تیرانداخت به سوی حسین، من بودم. در آن هنگام تیرها از آن ناکسان، مانند قطرات باران به سوی لشکر امام حسین علیه السلام باریدن گرفت. حضرت امام علیه السلام به یاران خود فرمود: خدا شما را رحمت کند، برخیزید به سوی مرگی که چاره ای از آن نیست؛ زیرا این تیرها پیام آوران این گروه بی دین است به سوی شما. پس نائره قتال مشتعل گردید و ساعتی از روز با هم در آویختند متن عربی: فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَ حَمَلَةً، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ. قَالَ: فَعِنْدَهَا صَرَبَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَيَّ لِخِيَّتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ: (إِسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَيَّ الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، وَاسْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَيَّ النَّصَارِيِّ إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَاسْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَيَّ الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاسْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَيَّ قَوْمِ اتَّقَفَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَيَّ قَتْلَ ابْنِ بَنْتِ نَبِيِّهِمْ. أَمَا وَاللَّهِ لَا أَعْجِبُهُمْ إِلَيَّ شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَأَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي). وَرَوَى عَنِ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: (سَمِعْتُ أَبَا بِي يَقُولُ: لَمَّا اتَّقَفَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - وَقَامَتِ الْحَرْبُ

عَلِي سَاقٍ، اَنْزَلَ اللَّهُ النَّصْرَ حَتَّى تَرَفَّرَفَ عَلَي رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ خَيَّرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَي اَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ. (رواه ابو طاهر مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنِ التَّرْسِيِّ فِي كِتَابِ (مَعَالِمِ الدِّينِ). قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ترجمه : و به قتال و جدال مشغول گردیدند و حمله پس از حمله می نمودند تا آنکه جماعتی از اصحاب سعادت انتساب آن جناب به درجه رفیع شهادت فائز گشتند. راوی گوید: در آن هنگام امام آنام علیه السلام دست برده محاسن شریف را گرفت و فرمود: غضب خدا بر جماعت یهود شدید شد آن هنگام که فرزند از برای خدا قرار دادند که گفتند عزیز پسر خداست و شدید گردید غضب خدا بر گروه نصرانیان آن زمان که قائل شدند بر آنکه خدا (ثالث ثلاثه) است و همچنین غضب خدا سخت شد بر طائفه مجوسان که آفتاب و ماه را پرستش کردند بدون آنکه خدا را به وحدانیت پرستش نمایند و غضب الهی شدت خواهد گرفت بر گروهی که قول ایشان متفق گردیده بر کشتن پسر دختر پیغمبر. آگاه باشید که اجابت این مردم نخواهم نمود در آنچه اراده کرده اند که با یزید عنید بیعت نمایم تا آنکه خدا را ملاقات نمایم در حالتی که به خون خود آغشته باشم . ابوطاهر محمد بن حسین بُرُسی در کتاب (معالم الدین) روایت نموده که حضرت امام به حق ناطق امام صادق علیه السلام فرمود که از پدر بزرگوار خود امام باقر شنیدم که فرمود: در آن هنگام که حضرت امام با عمر سعد لعین ملاقات نمود و نانه قتال مشتعل گردید خدای متعال س نصرت از آسمان نازل فرمود تا آنکه مانند مرغ بر بالای سر امام مظلوم علیه السلام پرباز نمود و آن جناب مخیر گردید میان آنکه بر لشکر دشمنان ، مظفر و منصور باشد و یا آنکه ملاقات پروردگار نماید و به درجه رفیع شهادت نائل شود. متن عربی : (اَمَّا مِنْ مُعِيْثٍ يُغِيْثُنَا لَوْجِهِ اللّٰهُ، اَمَّا مِنْ ذَا بٍ يَدْبُ عَنْ حَرَمِ رَسُوْلِ اللّٰهِ). قَالَ: فَاِذَا الْخُرُّ بْنُ يَزِيْدَ الرِّيَّاحِي قَدْ اءَقْبَلَ عَلَي عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: اءَمُقَاتِلُ اءَنْتَ هَذَا الرَّجُلُ؟ فَقَالَ: اِيَّ وَاللّٰهِ قِتَالًا اءَنِسْرُهُ اءَنْ تَطِيْرَ الرُّوْسُ وَتَطِيْحَ الْاَيْدِي . قَالَ: فَمَضَى الْخُرُّ وَوَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ اءَصْحَابِهِ وَاءَخَذَهُ مِثْلُ الْاُفْكِلِ. فَقَالَ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ اءَوْسٍ: وَاللّٰهِ اِنَّ اءَمْرَكَ لَمُرِيْبٌ، وَلَوْ قِيلَ: مَنْ اءَشَجَعَ اءَهْلَ الْكُوْفَةِ لَمَّا عَدُوْتُكَ، فَمَا هَذَا الَّذِي اءَرَاهُ مِنْكَ؟ فَقَالَ: اِنِّي وَاللّٰهِ اءُخَيِّرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالتَّارِ، فَوَاللّٰهِ لَا اءَخْتَارُ عَلَي الْجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قُطِعَتْ وَاءُحْرِفْتُ. ثُمَّ صَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِدًا اِلَي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَبَدَّهُ عَلَي رَأْسِهِ وَهُوَ يَقُوْلُ: اءَللّٰهُمَّ اِنِّي تُبْتُ اِلَيْكَ فَتُبْ عَلَيَّ، فَقَدْ اءَزَعَبْتُ قُلُوْبَ اءَوْلِيَايَكَ وَاءَوْلَادِ بِنْتِ تَيْبِكَ. ترجمه : پس آن حضرت لقای خدا را اختیار نمود و نصرت آسمان و کمک فرشتگان الهی را نپذیرفت . راوی گوید: پس از آن ، امام حسین علیه السلام در مقابل لشکر کوفیان ، فریاد برآورد که آیا فریادرسی هست که از برای رضای پروردگار به فریاد ما برسد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ، شر دشمنان را دفع نماید؟ راوی گوید: در این هنگام خُرّ بن یزید ریاحی رو به سوی عمر سعد پلید آورد و فرمود: آیا با این مظلوم جنگ خواهی کرد؟! عمر سعد گفت : به خدا قسم ، جنگی خواهم نمود که آسانترین مرحله اش این باشد که سرها از بدنها به پرواز در آید و دستها از تن ها بیفتند. راوی گفته که حرّ بعد از شنیدن این سخن ، به گوشه ای رفت و از یاران خود کناره گرفت و در مکانی دور از آنها بایستاد و بدنش به لرزه در آمد. یکی از مهاجرین اؤس او را گفت : به خدا قسم کار تو مرا به شك و تردید انداخته ، اگر از من بپرسند که شجاع ترین مرد اهل کوفه کیست ، من از نام تو نمی گذرم ؛ پس این چه حالی است که در تو می بینم؟! حرّ در جواب او گفت : به خدا که خودرا میان بهشت و جهنم می بینم و به خدا سوگند که هیچ چیز را بر بهشت ، اختیار نمی کنم اگر چه بدنم را پاره پاره کنند و بسوزانند! توبه حر رضی عنده الله سپس حرّ نامدار بعد از این گفتار، مرکب جهانید با نیتي صادق عزم کعبه حضور فرزند رسول صلی الله علیه و آله نمود و دست را بر سر نهاده و می

گفت : (اللَّهُمَّ...!) یعنی خداوند! به سویی تو انابه نمودم و از درگاه احدیت مسئلت می نمایم که توبه مرا قبول فرمایی ؛ متن عربی : وَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِعْتَابًا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرَّجُوعِ وَجَعَجَعَ بِكَ، مَا ظَنَنْتُ إِعْتَابَ الْقَوْمِ يَتْلُغُونَ بِكَ مَا أَعْرَى ، وَإِنَّا نَائِبٌ إِلَيْكَ اللَّهُ، فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (نَعَمْ يَتَوَبُّ اللَّهُ عَلَيْكَ فَأَنْزَلَ). فَقَالَ: إِعْتَابًا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا، وَإِلَى النَّزُولِ يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِي . ثُمَّ قَالَ: فَإِذَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ، فَأَذِّنْ لِي إِعْتَابًا أَكُونُ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، لَعَلِّي أَكُونُ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَدَا فِي الْقِيَامَةِ. قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ: إِنَّمَا أَرَادَ أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، لِأَنَّ جَمَاعَةً قُتِلُوا قَبْلَهُ كَمَا وَرَدَ، فَأَذِنَ لَهُ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ أَحْسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانٍ وَأَبْطَالٍ. ثُمَّ اسْتَشْهَدَ، فَحَمِلَ إِلَيْكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَعَلَ يَمَسُحُ الثَّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: ترجمه : زیرا دلهاي اوليائي تو و اولاد دختر بيغمبر تو را به رُعب و خوف افكنده ام . به خدمت امام حسين عليه السلام عرضه داشت : فدایت گردم ! منم آن كسي كه ملازم خدمت بودم و تو را از برگشتن به سوي مکه يا مدينه مانع گرديدم و كار را بر تو سخت گرفتم و گمانم نبود كه اين گروه بي دين ظلم را به اين اندازه كه ديدم برسانند و من توبه و بازگشت به سوي خدا نمودم ، آيا توبه من پذيرفته است ؟ امام عليه السلام فرمود: بلي ، خدا توبه تو را قبول خواهد فرمود، حال از مَرَكَب خود فرود آي . حرّ عرض نمود: چون عاقبت امر من از اسب در افتادن است ؛ پس سواره بودم بهتر از پياده شدنم است تا اينكه به ميدان بشتابم و در راه شما كشته شوم . حرّ پس از آن ملاطفت و محبّت كه از آن سرور مشاهده نمود، عرضه داشت : چون من اول كسي بودم كه بر تو خروج كردم و در مقابل تو ايستادم ، پس اذن عطا فرما كه اول كسي باشم كه در حضور تو كشته مي شود، شايد در فداي قيامت يكي از اشخاصي باشم كه با جدّ بزرگوار صلّي الله عليه و آله مصافحه مي نمايند. مؤ لف كتاب گوید: مراد حرّ اين بود كه اول كسي كه همان آن كشته مي شود او باشد و الا قبل از شهادت حرّ، جماعتي از لشكر حضرت به درجه شهادت نائل آمده بودند؛ چنانكه اين مطلب در اخبار ديگر هم وارد است . پس آن حضرت اذن جهاد به حرّ سعادت مند داد و آن شير بيشه هيچا به چالاكي ، خود را به دريائي لشكر در انداخت و بازوي مردانگي برنواخت و نبردي نمود كه بهتر از آن متصوّر نبود. متن عربی : (أَنْتَ الْحُرُّ - كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمَّكَ حُرًّا- فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ). قَالَ الرَّاوي : وَخَرَجَ بُرَيْرٌ بِنُ خُصَيْرٍ، وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا، فَخَرَجَ إِلَيْهِ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ وَاتَّفَقَا عَلَي الْمُبَاهَلَةِ إِلَيْكَ اللَّهُ: فِي إِعْتَابٍ يُقْتَلُ الْمُحِقُّ مِنْهُمَا الْمُبْطِلُ، فَتَلَقَا، فَقَتَلَهُ بُرَيْرٌ. وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاوي : وَخَرَجَ وَهَبُ بْنُ حُبَابٍ (جَنَاحِ الْكَلْبِيِّ ، فَأَخْسَنَ فِي الْجَلَادِ وَبَالَغَ فِي الْجِهَادِ، وَكَانَ مَعَ امْرَأَتِهِ وَوَالِدَتِهِ، فَرَجَعَ إِلَيْهِمَا وَقَالَ: يَا أُمَّاهُ، أَعْزَيْتِ أُمَّمَ لَا؟ فَقَالَتْ: لَا، مَا رَضَيْتِ حَتَّى تُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيْكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . ترجمه : در آن گيرو دار، گروهی از شجاعان و دليران اهل كوفه را به خاك هلاكت انداخت تا آنكه شربت شهادت نوشيد و روح پاكش با حورالعين هم آغوش گرديد. چون بدن مجروح حرّ را خدمت امام حسين عليه السلام آوردند، سيّط خواجه لولاك باكمال راءفت و ملاطفت ، خاك را از صورت او پاك نمود و فرمود: (أَنْتَ الْحُرُّ...!)؛ تويي آزادمرد، چنانكه مادرت تو را (حرّ) نام نهاده و تويي جوانمرد آزاد در دنيا و آخرت ! راوي گوید: بُرَيْر بن خُصَيْر به قصد جهاد با اهل عناد، بيرون دويد و او مردی پارسا و از جمله از زُهّاد و عبّاد بود. پس يزيدين مَعْقِل بدآيين ، براي مبارزه حرّ، از لشكر عمرسعد لعين ، بيرون آمد. پس از ملاقات ، هر دو اتفاق بر اين كردند كه مباحله نمايند بر اين نيّت كه هر يك از ايشان كه بر باطل است به دست آنكه بر حق است كشته شود. با همين تصميم با هم در آويختند و مشغول مقاتله گرديدند، آخر الامر آن ملعون به دست (بُرَيْر) جان به مالك دوزخ بداد و (برير) آن يزيدين مَعْقِل پليد را به دَرَك فرستاد. باز آن مؤ من پاك

دین مشغول مقاتله با آن قوم بد آیین گردید تا شربت شهادت نوشید. راوی گوید: و به جناح (یا) حباب (کلبی طالب نوشیدن جام شهادت گردید و به طرف میدان آمد و نیکو جلادتی نمود و مبالغه در جهاد و کوشش بسیار در جنگ با اهل عناد فرمود و زوجه و مادرش هر دو در کربلا با او بودند. پس از ادای شرایط جوانمردی و اظهار جلادت خویش ، از میدان نبرد به نزد ایشان شتافت و به مادر متن عربی : وَقَالَتْ إِمْرَأَتُهُ: يَا لَهِ عَلَيَّكَ لَا تَفْجَعْنِي فِي نَفْسِكَ. فَقَالَتْ لَهُ أُمَّهُ: يَا بَنِيَّ أَعْزَبَ عَنْ قَوْلِهَا وَأَرْجِعْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بَنِي تَيْبِكَ تَنْلُ شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَرَجَعَ، وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ، فَأَخَذَتْ إِمْرَأَتُهُ عَمُودًا، فَأَقْبَلَتْ نَحْوَهُ وَهِيَ تَقُولُ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمَّي قَاتِلُ دُونَ الطَّيِّبِينَ حَرَمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَأَقْبَلَ لِيَبْرَدَهَا إِلَيَّ النَّسَاءِ، فَأَخَذَتْ يَتُوبِهِ، وَقَالَتْ: لَنْ أَعُودَ دُونَ أَعْنِ أَمُوتَ مَعَكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (جَزَيْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَنِي خَيْرٍ، إِزْجِعِي إِلَيَّ النَّسَاءِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ)، فَأَنْصَرَفَتْ إِلَيْهِنَّ. وَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ثُمَّ خَرَجَ مُسْلِمٌ بَنُ عَوْسَجَةَ، فَبَالَغَ فِي قِتَالِ الْأَعْدَاءِ، وَصَبَرَ عَلَيَّ أَهْوَالِ الْبَلَاءِ، حَتَّى سَقَطَ إِلَيَّ تَرْجَمَةً : خود گفت : آیا تو از من راضی شدی ؟ مادرش گفت : من از تو راضی نخواهم شد تا آنکه در حضور امام علیه السلام کشته شوی . زوجه اش نیز گفت : تو را به خدا سوگند می دهم مرا به عزای خودت منشان . مادرش گفت : ای فرزندم ! به سخن او گوش مده و از راءِ همسرت کناره جستن را اولی بدن و به سوی میدان برگرد تا در حضور پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شوی که در روز قیامت به شفاعت جد بزرگوار او برسی ؛ پس (و هب ) رو به میدان بلا آورده و جنگ جانانه نمود تا آنکه دستهایش از بدن جدا گردید. در این هنگام همسر او عمودی برداشت و به یاری (و هب ) شتافت در حالی که می گفت : پدر و مادرم فدایت باد! تو همچنان در حضور اهل بیت عصمت و طهارت رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ و جلادت نما. و هب برگشت تا او را به خیمه زنان برگرداند، همسرش گفت : بر نمی گردم مگر آنکه با تو بمیرم ! حضرت سیدالشهدا علیه السلام به آن عفیغه ، فرمود: خدا تو را رحمت کناد و در عوض احسان تو به ما اهل بیت ، جزای خیرت دهداد. برگرد. پس آن زن اطاعت کرد و برگشت . و هب دوباره مشغول جنگ شد تا به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پس از او، مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ رحمه الله قدم به میدان مردی نهاد و مهیا گردید که تا جان خود را نثار قدم فرزند سید آبرار نماید. او با کمال جهد و مبالغه ، کوشش در جهاد با اهل عناد، فرمود و بر تحمل سختی های بلا، صبر بی منتها نمود تا متن عربی : الْأَرَضِ وَبِهِ رَمَقٌ، فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ حَبِيبٌ بْنُ مُظَاهِرٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا). وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ، فَقَالَ: عَزَّ عَلَيَّ مَصْرَعُكَ يَا مُسْلِمُ! أَبَشِيرُ بِالْجَنَّةِ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا: بَشَّرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ. ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْلَا أَنَّنِي أَعْلَمُ أَنَّ فِي الْأَثَرِ لَأَخْبَبْتُ إِنْ تُوَصِيَ إِلَيَّ بِكُلِّ مَا آهَمَكَ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَإِنِّي أُوَصِيكَ بِهَذَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَاتِلْ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ. فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَأَنْعَمَنَّكَ عَيْنًا. ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ قُرْظَةَ الْأَنْصَارِيُّ ، فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَذِنَ لَهُ. ترجمه : آنکه از صدمه جراحات بر روی زمین افتاد و هنوزش رمقی در تن بود که امام مؤ تمن بر بالین آن مؤ من ممتحن ، پیاده قدم رنجه فرمود و حبیب بن مظاهر نیز در خدمت آن جناب بود. پس جناب ابی عبدالله علیه السلام به او فرمود: خدانو را رحمت کناد. آنگاه امام حسین علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: (فَمِنْهُمْ... (۱۷) ؛ یعنی کسانی از مردمان هستند که مدت زندگانی را به سر بردند و در راه خدا شهادت را اختیار نمودند و بعضی دیگر در انتظارند و نعمتهای الهی را تبدیل نکردند. حبیب بن مظاهر نزدیک مسلم بن عوسجه آمد گفت : ای مُسْلِمُ بن عوسجه ! بر من دشوار است تو



را به این حال بر روی زمین ببینم ؛ ای مسلم ! بشارت باد تو را به بهشت عنبر سرشت . مسلم بن عوسجه در جواب او به آواز ضعیف گفت : خدا تو را بشارت دهد به جنت . حبیب گفت : اگر نه این بود که به یقین می دانم من نیز به زودی به تو ملحق می شوم ، البته دوست داشتم که وصیت خود را به من نمایم و آنچه که در نظرت مهم است وصیت کنی . مسلم بن عوسجه گفت : وصیت من به تو ، خدمت به این بزرگوار است - و اشاره به سوی امام علیه السلام نمود - که در حضورش جهاد کن تا کشته شوی . حبیب بن مظاهر گفت : دل خوش دار که به وسیله به جا آوردن این کار ، چشمت را روشن خواهم نمود. در این لحظه روح پاک مسلم بن عوسجه به شاخسار جنان پرواز کرد. سپس عمرو بن قرظه (۱۸) انصاری به قصد جانثاری از لشکرگاه شاه مظلومان با دل و جان ، متن عربی : فَقاتِلَ قِتالَ الْمُشتاقينَ إِلَيَّ الْجَزاءَ وَبَالَغَ فِي خِدْمَةِ سُلطانِ السَّماءِ حَتَّى قَتَلَ جَمعاً كَثيراً مِنْ حِزْبِ ابْنِ زَبادٍ، وَجَمَعَ بَيْنَ سَدادٍ وَجِهادٍ. وَكانَ لا يَأْتِي إِلَيَّ الْحَسينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ سَهْمٌ إِلَّا اتَّقاهُ بِيَدِهِ وَلا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُجْتَهِيهِ. فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَيَّ الْحَسينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ سَوْءٌ، حَتَّى اءْتُخَنَ بِالْجِراحِ. فَالْتَقَتَ إِلَيَّ الْحَسينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ اءَوْفَيْتُ؟ قَالَ: (نَعَمْ، اءَأَنْتَ؟) اءَمامِي فِي الْجَنَّةِ، فَأَقْرَأَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَاعْلَمَ اءَأْتِي فِي الْأَثَرِ. (فَقاتِلَ حَتَّى قُتِلَ رَضوانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ترجمه : پس (عمرو) همچون شیرشکار در میان گروه نابکار، در افتاد و مشتاقانه همچو عاشقان بی باک ، مردانه و جلاک ، به امید ثواب روز جزاء و به قصد خدمتگذاری سلطان سماء، يك و تنها، خویش را به دریای لشکر دشمن زد و جمعی از نیروهای ابن زیاد غدار را به دار البوار فرستاد. آن بزرگوار گاهی با تیغ زبان ، زیان آن گروه بی ایمان را منع می نمود و آنها را به نصایح مشفقانه موعظه می فرمود و گاهی هم به کار جنگ مشغول بود و هیچ تیری به جانب امام علیه السلام پرتاب نمی شد مگر اینکه آن تیر را به دست خود می گرفت و هیچ شمشیری به سوی امام فرود نمی آورد مگر آکه به تن و جان خویش آن را می خرید و تا جان در بدن داشت خود را سپر بلاگردان امام مظلومان سیدالشهداء وارد نگردید تا آنکه از کثرت جراحات ، ضعف بدن آن بزرگوار مستولی گردید. پس نگاه مشتاقانه ای به جانب امام حسین علیه السلام نمود و عرضه داشت : یابن رسول الله ! آیا خدمت من قبول و وفای به عهد خویش ، مقبول درگاه است ؟ امام حسین علیه السلام به منطق صواب در جواب او، بلی فرمود و او را مزده به بهشت داد و فرمود: فردای قیامت چون به سوی من شتابی ، و بدان که من نیز در دنبال تو روانم و به زودی به نزد شما می آیم . متن عربی : ثُمَّ بَرَزَ جَوْنٌ مَوْلِي اءَبِي ذَرٍّ، وَكانَ عَبدًا اءَسودَ. فَقَالَ لَهُ الْحَسينُ عَلَيْهِ السَّلَامَ : (اَأَنْتَ فِي إِذْنِ مَنِّي ، فَإِئْتَا تَبَعْتَنَا طَلَبًا لِلْعاْفِيَةِ، فَلَا تَبْتَلُ بِطَرِيقِنَا. فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ اءَأَنَا فِي الرِّخاءِ اءَلْحَسُ قِصاعَكُمُ وَفِي الشِّدَّةِ اءَحْذُلُكُمُ. وَاللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَمُنْتَنٌ وَإِنَّ حَسَبِي لِلنَّيْمِ وَلَوْنِي لِأَسودَ، فَتَنَقَّسَ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ، فَيَطِيبَ رِيحِي وَيَشْرُفَ حَسَبِي وَيَبِيضُ وَجْهِي ، لا وَاللَّهِ لا اءَأَفارِقُكُمُ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسودُ مَعَ دِماءِكُمُ. ثُمَّ قاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، رَضوانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ثُمَّ بَرَزَ عَمْرُ بْنُ خالِدِ الصَّيدِاوي ، فَقَالَ لِلْحَسينَ: يا اءَبَا عَبدِ اللَّهِ، جُعِلْتُ فِداكَ قَدْ هَمَمْتُ اءَأَنَّ اءَلْحَقَ بِاَصْحابِكَ، وَكَرِهْتُ اءَأَنَّ اءَأَخَلَّفَ فَأَءَراكَ وَحيداً قَرِيداً بَيْنَ اءَهْلِكَ قَتِيلًا. فَقَالَ لَهُ الْحَسينُ عَلَيْهِ السَّلَامَ : ترجمه : عمرو بن قرظه جنگ را ادامه داد تا اینکه شربت شهادت سرکشید و به سراي دیگر پرکشید. پس از او، (جون) مولای ابوذر که غلامی سیاه بود شرفیاب حضور سیدالشهداء گردید و اذن جهاد طلبید. آن حضرت فرمود: به هر جا که خواهی برو؛ زیرا تو با ما آمده ای برای طلب عاقبت ، چون قدم در میدان جنگ نهادی حالا در راه ما خود را در آتش بلا میفکن . (جون) عرض نمود: یابن رسول الله! من در زمان خوشی و هنگام آسایش ، کاسه لیس خوان نعمت بودم اکنون که هنگام سختی و دشواری است چگونه توانم

شما را تنها گذاشته و بروم؟! به خدا سوگند که رایحه من بد و حَسَبِم پست و رنگم سیاه است ، اینکه بر من مَت گذار تا من نیز اهل بهشت شوم و رایحه ام نیکو و جسمم شریف و روی من هم سفید گردد. به خدا که هرگز از خدمت شما جدا نشوم تا آنکه این خون سیاه خود را با خونهای شما مخلوط نسازم . سپس همچون نهنگ خود را به دریای لشکر زد و جنگ نمایان بود که تا به امتیاز خاص شهادت ممتاز و مرغ روحش به دُزوه اَعْلِي پرواز نمود. راوی گوید: پس از آن ، عمرو بن خالد صیداوی قصد جان باختن کرد و خواست که مردانه به میدان محاربه مبادرت نماید. پس به خدمت سیدالشهداء آمد عرض نمود: یا ابا عبدالله ، جانم به فدایت باد! همت بر آن گماشته ام که به اصحاب حضرتت ملحق گردم و مرا ناگوار است که زنده باشم و تو را تنها و بی کس بینم یا آنکه در حضور اهل بیت ، شما را مقتول مشاهده نمایم . متن عربی : (تَقَدَّمَ قَاتَا لاجِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ). فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاوي : وَجَاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدِ الشَّامِي ، فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَقِيهِ السِّهَامَ وَالسُّيُوفَ وَالرِّمَاحَ بِوَجْهِهِ وَنَحْرِهِ. وَأَخَذَ يُنَادِي : يَا قَوْمِ إِنِّي آءَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ ذَايَبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ ، وَمَا اللَّهُ بِرُبِّدٍ ظَلَمًا لِلْعِبَادِ. وَيَا قَوْمِ إِنِّي آءَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ التَّنَادِ، يَوْمَ تَوْلَوْنَ مُدِيرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ، يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْجُنَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى . ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَقَالَ: آءَفَلَا تَرَوْحُ إِلَي رَبِّنَا وَتَلْحَقُ بِآءَصْحَابِنَا؟ ترجمه : حضرت سیدالشهداء علیه السلام به او فرمود: قدم به میدان بینه که ما نیز پس از ساعتی دیگر، به شما ملحق خواهیم شد. پس آن مخلص پاك دين در مقابل لشکر کین ، آمد و جهاد نمود تا گوی شهادت ربود. رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. راوی گوید: حنظله بن اسعد شامی - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در مقابل نور دیده رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و قرّة العین بتول ، بایستاد و هر چه تیر و نیزه و شمشیر به سوی آن حضرت می آمد، صورت و گردن خود را در مقابل باز می داشت و آنها را به دل و جان در راه حسین علیه السلام خریدار بود و به آواز بلند فریاد می زد و آیات قرآن را تلاوت می نمود: (... یا قَوْمِ إِنِّي ... (۱۹) ؛ ای قوم من ! بر شما می ترسم از روزی همانند روزهای امت های پیشین چون قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان بودند و کافر شدند، خدای تعالی عذاب بر شما نازل کند (همانطور که بر آنها نازل کرده بود) و خدای متعال اراده ظلم در حق بندگان خود ندارد؛ ای گروه ! می ترسم بر شما از عذاب روز قیامت ، و آن روزی است که روی می گردانید و فرار می کنید اما بجز خدای تعالی پناهگاه و حفظ کننده ای برای خود نخواهید دید. (ای مردم ! حسین را به شهادت نرسانید که خدای متعال شما را هلاک خواهد نمود و از رحمت خدا نومید خواهد شد آن کسی که به خدا افترا ببندد. متن عربی : فَقَالَ لَهُ: بَلِي رُحْ إِلَي مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَي مُلْكٍ لَا يَبْلِي . فَتَقَدَّمَ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَبْطَالِ، وَصَبَرَ عَلَيِ احْتِمَالِ الْأَهْوَالِ، حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ: وَحَصَرْتُ صَلَاةَ الطُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُهَيْرًا بْنَ الْقَيْنِ وَسَعِيدًا بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ آءَنْ يَتَقَدَّمَا آءَمَامَهُ يَنْصِفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ. فَوَصَلَ إِلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ، فَتَقَدَّمَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ، وَوَقَفَ يَقِيهِ بِنَفْسِهِ مَا زَالَ، وَلَا تَخْطِي حَتَّى سَقَطَ إِلَيَّ الْأَرْضُ وَهُوَ يَقُولُ: آءَللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْنِ عَادٍ وَثَمُودَ. آءَللَّهُمَّ آءَبْلِغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ، وَآءَبْلِغْهُ مَا لَقِيتُ مِنْ آءَلَمِ الْجِرَاحِ، فَإِنِّي آءَرَدْتُ نَوَابِكَ فِي نُصْرَةِ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ. ترجمه : پس از موعظه ، ملتفت کعبه مراد و امام عباد، گردید و عرض نمود: آیا وقت آن نشده که به سوی پروردگار خود رویم و به برادران خویش ملحق شویم ؟ سیدالشهداء علیه السلام در جواب آن یار با وفا، فرمود: بلی ، برو به سوی آنچه که از دنیا وما فیها برای تو بهتر است و به سوی سلطنت آخرت که هرگز آن را زوال و نابودی نباشد. پس حنظله بن اسعد چون شیر شکار، قدم در

مِضْمَارِ كَارِزَارِ نِهَادِ وَ جَنَگِ پَهْلَوَانَانِ رَا پِيشِنِهَادِ خَاطِرِه هَايِ سَعَادَتْمَنْدِ خُودِ سَاخْتِ وَ شَكِيْبَايِي رَا بَرِ تَرْسَهَايِ بَلَا، شَعَارِ خُويشِ نَمُودِ تَا اَنَكِه بَه دَسْتِ فَرْقِه اَشْتَقِيَا بَه شَهَادَتِ نَائِلِ اَمَدِ. بَرگَزَارِي نَمَازِ ظَهْرِ عَاشُورَا رَاوِي گُويَد: وَتِ نَمَازِ ظَهْرِ رَسِيْدِ، حَضْرَتِ اِمَامِ عَلِيهِ السَّلَامِ زُهَيْرِ بِنِ قَيْنِ وَ سَعِيْدِيْنِ عَبْدِاللّٰهِ حَنْفِي رَا بَه فَرْمَانِ خَاصِ ، عَزَّ اِخْتِصَاصِ دَادِ كِه دَرِ پِيَشِ رُويِ اَنِ كَعْبِه مَقْصُودِ عَالَمِيَانِ بَه عِنْوَانِ جَانَبَازِي بَايَسْتَنْدِ وَ اَنگَاهِ اِمَامِ حَسِيْنِ عَلِيهِ السَّلَامِ بَا جَمْعِي از يَارَانِ بَاقِيْمَانْدِه خُودِ نَمَازِ خُوفِ رَا خُوانْدَنْدِ، دَرِ اَيْنِ حَالِ ، تِيْرِي از جَانِبِ اَهْلِ وَبَالِ بَه سُوِي فَرْزَنْدِ سَاقِي اَبِ زُلَالِ ، اَمَدِ. سَعِيْدِيْنِ عَبْدِاللّٰهِ قَدَمِ جَانَبَازِي پِيَشِ نِهَادِ وَ اَنِ تِيْرِ بَلَا رَا بَه دِلِ وَ جَانِ بَرِ تَنْ خُودِ قَبُوْلِ نَمُودِ. بَه هَمِيْنِ مَنُوَالِ پَايِ مَرْدَانِگِي اسْتُوَارِ شُدِ وَ قَدَمِ از قَدَمِ بَرِ نَمِي دَاشْتِ تَا خُودِ هَدَفِ اَنچِه جِرَاحَاتِ بَه سُوِي اَنِ حَضْرَتِ رَسِيْدِه بُوْدِ، گَرْدِيْدِ وَ از بَسِيَارِي زَخْمِ هَا كِه بَرِ بَدَنِ اَنِ عَاشُقِ بَاوْفَاءِ، وَارِدِ شُدِه بُوْدِ، بَرِ رُويِ زَمِيْنِ غَلْطِيْدِ وَ دَرِ اَنِ حَالِ مِي گُفْتِ : خُدَايَا! اَيْنِ گِرُوهِ بِي حِيَا رَا، لَعْنَتِ كُنِ چُونِ قَوْمِ عَادِ وَ ثَمُودِ. مَتْنِ عَرَبِي : ثُمَّ قَضِيَ نَحْبَهُ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ، فَوَجِدَ بِهِ ثَلَاثَةَ عَشَرَ سَهْمًا سُوِي مَا يَه مِنْ صَرْبِ السُّيُوفِ وَطَعْنِ الرِّمَاحِ. قَالَ الرَّاوي وَتَقَدَّمَ سُوَيْدٌ بِنُ عَمْرُو بْنِ اَبِي الْمُطَاعِ، وَكَانَ شَرِيْفًا كَثِيْرَ الصَّلَاةِ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْاَسِيْدِ الْبَاسِلِ، وَبَالَغَ فِي الصَّبْرِ عَلَيِ الْخَطْبِ النَّازِلِ، حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلِي وَقَدْ اءُنْجَنَ بِالْحِرَاحِ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَلَيْسَ يَه حِرَاكٌ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُوْلُوْنَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ، فَتَحَامَلَ وَاَخْرَجَ مِنْ حُفِّهِ سِكِيْنَا، وَجَعَلَ يُفَانِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ، رَضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ. قَالَ: وَجَعَلَ اَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلِيهِ السَّلَامِ يُسَارِعُوْنَ اِلَيِ الْقَتْلِ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَكَانُوا كَمَا قِيْلَ: ١ - قَوْمٌ اِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مُلْمَةٍ وَالْخَيْلُ بَيْنَ مَدْعِسٍ وَمُكْرَدِسٍ تَرْجَمُه : خُدَايَا! سَلَامِ مَرَا بَه پِيْغَمْبَرِ وَدُوْدِ خُودِ، بَرَسَانِ وَ اَنچِه كِه از دَرْدِ زَخْمِ هَا بَرِ مَنِ رَسِيْدِه ، اِيْشَانِ رَا اَنگَاهِ سَازِ؛ زِيْرَا قَصْدِ وَ نِيَّتِ مَنِ ، يَارِي دُرِّيَه پِيْغَمْبَرِ تُو بُوْدِ تَا بَه نُوَابِهَايِ تُو نَائِلِ گَرْدَمِ . اَيْنِ كَلِمَاتِ رَا بَغْفْتِ وَ جَانِ بَه جَانِ اَفْرِيْنِ تَسْلِيْمِ نَمُودِ. رَاوِي گُويَد:

(سُوِيْدِ بِنِ عَمْرُو بِنِ اَبِي مُطَاعِ ) خَرِيْدَارِ مَتَاعِ جَانَبَازِي گَرْدِيْدِ وَ بَه قَدَمِ شَجَاعَتِ رَاهِ كَعْبِه شَهَادَتِ پِيْمُودِ وَ او مَرْدِي شَرِيْفِ بُوْدِ وَ نَمَازِ بَسِيَارِ مِي خُوانْدِ - پَسِ مَانْدِ شِيْرِ خَشْمَنَاكِ دَرِ مِيَانِ اَنِ رُويَاهِ صَفْتَانِ نَپَاكِ ، دَرَاْفَتَادِ وَ جَنَگِ مَرْدَانِه نَمُودِ وَ پِيْهِ صُورِي بَرِ تَحْمَلِ صَدْمَاتِ وَارِدِه از گِرُوهِ بِي دِيْنِ ، گُويِ سَعَادَتِ رِيُوْدِ. تَا اَنَكِه از جِهْتِ ضَعْفِ وَ سَسْتِي كِه از زَخْمِ هَايِ بِي شَمَارِ بَرِيْدَنْ اَنِ شَجَاعِ نَامْدَارِ رَسِيْدِه بُوْدِ دَرِ مِيَانِ كَشْتِه شَدِگَانِ بَرِ زَمِيْنِ اِفْتَادِ وَ بَه هَمِيْنِ مَنُوَالِ بُوْدِ وَ قَدْرَتِ بَرِ هِيْجِ حَرَكْتِي نَدَاشْتِ تَا زَمَانِي كِه شَنِيدِ مَرْدَمِ هَمِي گُفْتَنْدِ: حَسِيْنِ مَقْتُوْلِ اَشْتَقِيَا گُشْتِ . پَسِ بَا هَمَانِ حَالِ نَاتُوَانِي ، بَا مَشَقَّتِ بَسِيَارِ بَرِ اَنِ گِرُوهِ نَابِكَارِ، حَمْلِه اُورْدِ وَ از مِيَانِ كَفَشِ خُويشِ كَارْدِي رَا بِيْرُوْنِ اُورْدِ وَ بَا اَنِ حَرْبِه بِالشُكْرِ كُوفِه ، قِتَالِ نَمُودِ تَا بَه دَرَجِه شَهَادَتِ مَفْتَخِرِ گُشْتِ . رَاوِي گُويَد: يَكَايِكِ يَارَانِ وَ جَانِ نَثَارَانِ اَنِ اِمَامِ مَظْلُومَانِ ، دَرِ حَضُورِشِ بَه سُوِي مَرِگِ شَتَابَانِ مِي دُويْدَنْدِ ؛ چنانكِه شَاعِرِ دَرِ وَصْفِ حَالِ اِيْشَانِ گُفْتِه : ١ - يَعْنِي يَارَانِ بَاوْفَايِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلِيهِ السَّلَامِ كَسَانِي اَنْدِ كِه وَقْتِي كَسِي اَنُهَا رَا بَه يَارِي طَلْبِدِ، دَفْعِ سَخْتِي دَشْمَنْ اَزِ او نَمَايَنْدِ. مَتْنِ عَرَبِي : ١ - لَيْسُوا الْقُلُوبَ عَلَيِ الدُّرُوعِ كَأَنَّهُمْ يَتَهَافَتُونَ اِلَيِ ذِهَابِ الْاَنْفُسِ فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سُوِي اَهْلِ بَيْتِهِ، حَرَجَ عَلَيُّ بِنُ الْحُسَيْنِ عَلِيهِ السَّلَامِ - وَكَانَ مَنِ اَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا [وَءَاخَسِيْنَهُمْ خُلُقًا]- فَاسْتَأْذَنَ اَبَاهُ فِي الْقِتَالِ، فَاذِنَ لَهُ. ثُمَّ نَظَرَ اِلَيْهِ تَظَرَّ اَيْسٍ مِنْهُ، وَءَاْرَخِي عَلِيهِ السَّلَامِ عَيْنَيْهِ وَبَكَي . ثُمَّ قَالَ: (اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ، فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ غُلَامٌ اَشْبَهَ النَّاسِ خُلُقًا وَخُلْفًا وَمَنْطِقًا بِرَسُوْلِكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ وَكُنَّا اِذَا اشْتَقْنَا اِلَيِ نَبِيِّكَ تَظَرْنَا اِلَيْهِ). فَصَاحَ وَقَالَ: (يَا بَنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللّٰهُ رَجِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَجِمِي ). فَتَقَدَّمَ عَلِيهِ السَّلَامِ نَحْوَ الْقَوْمِ، فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيْدًا وَقَتَلَ جَمْعًا كَثِيْرًا. تَرْجَمِه : ١ - دَرِ حَالْتِي كِه لَشُكْرِ دَشْمَنْ دُو فَرْقِه بَاشَنْدِ، فَرْقِه اِي بَا نِيْزِه هَايِ اِفْرَاشْتِه رُويِ اُورَنْدِ وَ فَرْقِه اِي دِيْگَرِ صَفِ اَرَاْسْتِه شُدِه بِيَايَنْدِ، اَنِ يَارَانِ بَاوْفَا بَدُوْنِ هِيْجِ وَاهْمِه وَ خُوفِ ، دَلْهَايِ قُويِ رَا چُو اَهْنِ گُويَا كِه بَرِ

روي زره مي پوشند، و مانند پروانه ، خود را بر آتش بلا مي افکنند و در دادن جانهاي خويش بي اختيارند. خلاصه ، چون همه ياران و اصحاب امام شريعت شهادت نوشيدند و مقتول اشقيا گشتند و کسي از اصحاب باقي نماند مگر اهل بيت و خويشان آن حضرت ، پس فرزند دلبنده امام مستمند و نوجوان رشيد آن مظلوم وحيد که نام ناميش علي بن الحسين بود و در صباحت منظرگوي سبقت از همه خلق ربوده و در زمانه بي عديل و بي نظير بود، اذن جهاد از پدر بزرگوار درخواست نمود، پدر نيز اذنيش بداد؛ پس نظر حسرت و ماءيوسي به سوي جوان خود نمود و سيلاب اشك از دیدگان فرو ريخت و گفت : پروردگارا! بر اين گروه شاهد باش که جواني به جنگ آنان مي رود که شبیه ترين مردم است در خلقت ظاهري و اخلاص باطني و سخن سرايي به پيامبر تو و ما هرگاه مشتاق دیدار پيغمبر تو مي شديم ، به سوي اين جوان نظر مي نموديم ، سپس صيحه اي کشيد و به آواز بلند فرمود: اي ابن سعد! خدا رحم تو را قطع کند چنانکه رحم مرا قطع کردی . جهاد و شهادت حضرت علي اکبر عليه السلام آن شبیه رسول ، قدم شجاعت در ميدان سعادت نهاد و با آن گروه بي باک به جنگ پرداخت و خاطره ها را اندوهناک گردانيد و نوزها بستان امامت جنگي کرد به غايت سخت و جمعي کثير از آن اشقيا متن عربي : **ثُمَّ رَجَعَ إِلَيَّ أَبِيهِ وَقَالَ: يَا أَبَتِي، أَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي ، وَثَقُلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي ، فَهَلْ إِلَيَّ شَرِيَّةٌ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ؟ فَبَكَيَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: (وَاعْوِثَاهُ، يَا بَنِي قَاتِلِ قَلِيلًا، فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْفِي جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِيَّةً لَا تَطْمَأَنَّ بَعْدَهَا أَبَدًا).** فَرَجَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيَّ مَوْفِقِ النَّزَالِ، وَقَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ، فَرَمَاهُ مُنْفِذٌ بِنُ مَرَّةٍ الْعَبْدِي بِسَهْمٍ فَصَرَعَهُ، فَنَادَى : يَا أَبَتَاهُ عَلِيُّكَ مَيِّ السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يَقْرُوكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ لَكَ: عَجَّلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا، ثُمَّ شَقَّ شَهْقَةً فَمَاتَ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَيَّ خَدِّهِ وَقَالَ: (قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، مَا أَجْرَاءَهُمْ عَلَيَّ وَاللَّهِ وَعَلَيَّ انْتِهَاكَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، عَلَيَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ). ترجمه : نگونبخت را به خاک هلاک انداخت . سپس به خدمت پدر بزرگوار آمد و گفت : اي پدر! تشنگي مرا کشت و سنگيني اسلحه آهني مرا به تعب افکند، آيا راهي به سوي حصول شريعتي از آب هست ؟ حضرت سيدالشهداء عليه السلام هم به گريه افتاد و فرياد و عَوْنُهُ برآورد و فرمود: اي فرزند عزيزم ! اندکي ديگر به کار جنگ باش که به زودي جدت حضرت محمد صلي الله عليه و آله را ملاقات خواهي نمود و ايشان از جام سرشار کوثر شريعتي به تو خواهد داد که پس از آن هرگز روي تشنگي نبيني و احساس عطش نمايي . حضرت علي اکبر به سوي ميدان برگشت و جنگي عظيم نمود که بالاتر از آن تصور نتوان کرد و داد شجاعت بداد در آن حال (مُنْفِذُ بِنُ مَرَّةٍ عِبْدِي ) تيري به جانب آن فرزند رشيد سيدالشهداء، افکند که از صدمه آن تير بر روي زمين افتاد و فرياد برآورد: (يا أَبَتَاهُ! عَلِيُّكَ...!)؛ يعني پدر جان ، سلام من بر تو باد! اينک جدّم رسول خدا صلي الله عليه و آله است که به تو سلام مي رساند و مي فرمايد: زود به نزد ما بيا. علي اکبر اين بگفت و فرياد زد و جان برجان آفرين تسليم نمود. چون آن جوان اين دنياي فاني را مشتاقانه وداع نمود، حضرت سيدالشهداء عليه السلام بر بالين ايشان آمد و گونه صورت خود را برگونه صورت او گذارد و فرمود: خدا بکشد آن کساني را که تو را کشتند، چه بسيار جرات و گستاخي نمودند برخداي متعال و بر شکستن حرمت رسول خدا صلي الله عليه و آله ، (عَلَيَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ)؛ پس از تو، خاک بر سر اين دنيا! متن عربي : **قَالَ الرَّاوي : وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ تُنَادِي : يَا حَبِيبَاهُ يَا بَنِي إِخْوَاهُ، وَجَاءَتْ فَأَعْبَتَتْ عَلَيْهِ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَيَّ النَّسَاءِ. ثُمَّ جَعَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمْ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ، حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمُ مِنْهُمْ جَمَاعَةً، فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ الْحَالِ: صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي ، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي صَبْرًا، فَوَاللَّهِ لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا**

بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ اءَبَدًا. قَالَ الرَّاوي : وَخَرَجَ عَلَامٌ كَاءَنَّ وَجْهَهُ شَيْقَةَ قَمَرٍ، فَجَعَلَ يُفَاتِلُ، فَضَرَبَهُ ابْنُ فَضَيْلٍ الْأَزْدِي عَلَي رَأْسِهِ، فَفَلَقَهُ، فَوَقَعَ الْعُلَامُ لِرُوحِهِ وَصَاحَ: يَا عَمَّاهُ. فَجَلَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَجَلِي الصَّغْرُ، وَشَدَّ شِدَّةَ لَيْثٍ اءُغْضِبَ، فَضَرَبَ ابْنَ فَضَيْلٍ بِالسَّيْفِ، فَأَتَقَاهَا بِسَاعِدِهِ فَأَءَطَّهَا مِنْ لَدُنِ الْمِرْفَقِ، فَصَاحَ صَيْحَةً سَمِعَهَا اءَهْلُ الْعَسْكَرِ، فَحَمَلَ اءَهْلُ الْكُوفَةِ لِيَسْتَنْقِذُوهُ، فَوَطَّءَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ. ترجمه : راوي گوید: در این هنگام زینب خاتون صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون دوید در حالتی که ندا می کرد: یا حبیباہ یابنِ اءاخاه! پس آن مخدره آمد و خود را بر روی بدن پاره پاره علی اکبر افکند، امام حسین علیه السلام تشریف آورد و خواهر را از روی جنازه علی اکبر بلند کرد به نزد زنان برگردانید. پس از آن یکایک مردان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله یکی بعد از دیگری روانه میدان گردیدند تا آنکه جماعتی از ایشان به دست آن بدکیشان به درجه رفیع شهادت رسیدند. پس حضرت سیدالشهداء علیه السلام آواز به صیحه و فریاد بلند نمود و فرمود: ای عموزادگان من ! و ای اهل بیت من ! صبوری و شکیبایی را شعار خود سازید و متحمل بار محنت ، باشید؛ به خدا سوگند که پس از این روز هرگز روی خواری به خود نخواهید دید. راوي گوید: در این هنگام جوانی بیرون خرامید که در حُسن صورت و درخشندگی منظر به مثابه پاره ماه بود، با آن گروه بدخواه و بی دین ، به کار جنگ پرداخت . ابن فضیل آزدي میثوم ضربتی بر فرق آن مظلوم ، زد که فرق او راشکافت و آن جوان از مرکب به صورت ، روی زمین افتاد و فریاد یا عَمَّاهُ برآورد. پس امام علیه السلام مانند باز شکاری ، خود را به میدان رسانید و همچون شیر خشمناک بر آن لعین بی باک ، حمله نمود و با شمشیر، ضربتی بر آن ناپاک ، فرود آورد و آن وَلَدُ الزَّنا بازوي خود را سیر شمشیر امام علیه السلام نموده و دست نحس اش از مِرْفَق قطع گردید و آن لعین فریاد بلندی برآورد که همه لشکر فریاد او را شنیدند. متن عربي : قَالَ: وَانْجَلَّتِ الْعُبْرَةُ، فَرَأَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَي رَأْسِ الْعُلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: (بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ، وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيكَ جَذْكُ). ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَي عَمِكَ اءَنَّ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، اءَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ، هَذَا يَوْمٌ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاثْرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ). ثُمَّ حَمَلَ الْعُلَامَ عَلَي صَدْرِهِ حَتَّى اءَلْقَاهُ بَيْنَ الْقَتْلِيِّ مِنْ اءَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ الرَّاوي : وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَاءَحْبَبِيهِ، عَزَمَ عَلَي لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُحَجَّتِهِ، وَنَادَى : (هَلْ مِنْ ذَابٍ يَدْبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُؤَجِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُعِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِاِعَاتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي اِعَاتِنَا؟). فَأَرْتَقَعَتْ اءَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ، فَتَقَدَّمَ إِلَي ترجمه : کوفیان بی دین بر امام مبین ، حمله آوردند تا آن لعین را از چنگال شیر بیشه هیجا رها نمایند ولی آن ملعون پایمال سُم اسبان گردید و روح نحس اش به جانب نیران دوید. راوي گوید: چون غبار فرو نشست دیدم که حسین علیه السلام بر بالای سر آن جوان ایستاده و او پاهای خود را بر زمین می مالید و امام می فرمود: از رحمت خدا دور باشند آن گروهی که تو را کشتند و آنان که در روز قیامت جدّ و پدر تو با ایشان دشمنی خواهند نمود. سپس فرمود: به خدا قسم ! گران است بر عموی تو که او را بخوانی و او نتواند تو را جواب دهد و هرگاه بخواهد جواب دهد دیگر دیر شده و فایده ای نبخشد. به خدا قسم که امروز آن روزی است که خون ریزی در آن بسیار و فریاد رسی ، اندک است . سپس حضرت سیدالشهداء علیه السلام جنازه آن جوان را بر سینه خود گرفت و در میان شهدای بنی هاشم بر روی زمین قرار داد. راوي گوید: چون امام مظلومان قتلگاه جوانان و دوستان خود را مشاهده فرمود که همه بر روی خاک افتاده اند و جان به جان آفرین سپرده اند تصمیم عزم فرمود که با نفس نفیس با گروه بد نهاد، جهاد نماید و ندای بی کسی در داد که آیا کسی هست که از حرم رسول پروردگار عالمیان ، دفع شرّ یاعیان و ظالمان

نماید؟ آیا خداپرستی هست که در یاری ما اهل بیت از خدای متعال بترسد و ما را تنها نگذارد؟ آیا فریادرسی هست که به فریادرسی ما امید لقای پروردگار را داشته باشد؟ آیا اعانت کننده ای هست که به واسطه یاری ما، به ما متن عربی : بابِ الْخَيْمَةِ وَقَالَ لَزَيْنَبَ: (ناولینې وُلْدِي الصَّغِيرِ حَتَّىٰ اءُودِعَهُ). فَأَخَذَهُ وَاَءُومَاءَ إِلَيْهِ لِيُقَيِّلَهُ، فَرَمَاهُ حَرَمَلَةً بِنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمِهِمْ، فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَدَبِحَهُ. فَقَالَ لَزَيْنَبَ: (خُذِيهِ). ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَّ بِكَفَيْهِ حَتَّىٰ اِمْتَلَأَتْ، وَرَمَى بِالدَّمِّ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ: (هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي، إِنَّهُ يَعْنِي اللَّهَ). قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِّ قَطْرَةٌ إِلَيَّ الْأَرْضِ!). قَالَ الرَّاوي: وَاشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَرَبَ الْمُسْتَأْذِنُ يُرِيدُ الْفُرَاتَ، وَالْعَبَّاسُ اءُخُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَعْتَرَضَتْهُمَا حَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ. فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنْكِهِ الشَّرِيفِ. فَأَنْتَزَعَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّهْمَ وَبَسَطَ يَدَيْهِ تَحْتَ حَنْكِهِ حَتَّىٰ اِمْتَلَأَتْ رِاحَتَاهُ مِنَ الدَّمِّ، ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ: ترجمه : امیدوار شود به ثوابها و اجری که در نزد خدای تعالی موجود است؟ شهادت حضرت علی اصغر پس زان حرم و دختران محترم رسول اکرم صداها به ناله و گریه بلند نمودند. آن حضرت با دل پر از حسرت، به سوی خیمه رجعت نمود و زینب خاتون علیها السلام را فرمود که فرزند دلبند صغیر مرا بیاور تا با او وداع نمایم و چون او را آورد، امام مظلوم طفل معصوم را گرفت و همین که خواست از راه راءفت و کمال مرحمت خم شده او را ببوسد، حرمله بن کاهل اسدی پلید - لَعْنَةُ اللَّهِ - از خدا حیا نمود تیری به جانب آن نوگل بوستان احمدی انداخت که تیر به گلوی نازک آن طفل معصوم اصابت نمود به طوری که گویا گلو را ذبح نمایند، گوش تا گوش پاره نمود. پس آن حضرت با کمال غم و حسرت، به زینب خاتون، فرمود: این طفل را بگیر؛ پس امام علیه السلام هر دو دست را در زیر گلوی طفل گرفت چون پر از خون شد به سوی آسمان پاشید، آنگاه فرمود: آنچه که بر من این مصائب را آسان می نماید آن است که این مصیبت بزرگ در حضور پروردگار عادل نازل می گردد. امام باقر علیه السلام فرمود: از آن خون طفل معصوم که امام علیه السلام به آسمان پاشید، حتی یک قطره هم روی زمین نیفتاد! راوی گوید: تشنگی بر امام شهید به غایت شدید گردید، آنحضرت خود را به بلندی مُشْرِف بر فرات رساند تا داخل فرات گردد، در آن حال برادر آن امام ناس جناب ابوالفضل العباس، در پیش روی آنحضرت حرکت می کرد. در این هنگام لشکر ابن سعد تبهکار سر راه بر فرزند احمد مختار، گرفتند متن عربی : (اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اءَشْكُوْ اِلَيْكَ مَا يَفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ). ثُمَّ اِفْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ، وَاَءَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ، حَتَّىٰ قَتَلُوهُ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ، فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا، وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: اءَحَقُّ النَّاسِ اءَنْ يُبْكِي عَلَيْهِ فَتِي اءَبْكَى الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ اءُخُوهُ وَاِبْنِ وَاِلِدِهِ عَلَيَّ اءَبُو الْفَضْلِ الْمُصْرَجِ بِالدِّمَاءِ وَمَنْ وَاَسَاهُ لَا يَنْبِيهِ شَيْءٌ وَجَادَلَهُ عَلِي عَطَشٍ بِمَاءٍ قَالَ الرَّاوي: ثُمَّ اءَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ اِلَيَّ الْبِرَازِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ اِلَيْهِ، حَتَّىٰ قَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيْمَةً، وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ: اءَلْقِنْتُ اءُوْلِي مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارِ اَوْلِي مِنْ دُحُوْلِ النَّارِ) ترجمه : مردی از قبیله (بنی دارم) تیری به جانب جناب سیدالشهداء علیه السلام انداخت که آن تیر در زیر چانه شریف آن شهید راه دین حنیف محکم بنشست. پس تیر رابیرون کشید و هر دو دست مبارک را در زیر چانه مجروح نگاه داشت و چون پر از خون شد، به سوی آسمان انداخت و این مناجات را به درگاه قاضی الحاجات، مَرَّهْم دل مجروح ساخت که الها! به سوی تو شکایت می آورم از آنچه از ظلم و ستم نسبت به فرزند دختر پیغمبرت به جا می آورند. شهادت حضرت عباس علیه السلام پس از آن، شجاع محکم اساس برادرش عباس را از او جدا نمودند که آن روباهان در میان آن دو فرزند اسدالله الغالب، حایل شدند و از هر جانب بر دور جناب ابوالفضل علیه السلام گردآمدند و ایشان را احاطه نمودند تا آنکه آن کافران غدار فرزند حیدر کزّار،



عباس نامدار را مقتول و قره العین بتول را در مصیبت برادر، ملوک نمودند. امام حسین علیه السلام در شهادت برادر با جان برابر خود، دُرّه‌ای سیلاب اشک چو رود جیحون از دیده بیرون ریخت ، و گریه شدید در عزای آن مظلوم وحید، نمود. (۲۰)

راوی گوید: امام علیه السلام پس از شهادت برادر گرامی ، آن منافقان را به میدان جدال و قتال طلبید و هر کس از آن روباه صفتان آشرا در مقابل فرزند اسدالله حیدر کَرّار، می آمد، امام آبرار به ضربت شمشیر آتشبار، او را به پُئس القرار، می فرستاد تا آنکه از اجساد پلید آن کُفّار، مقتول عظیمی در میدان جنگ فراهم آمد و در آن حال حضرت بدین مقال گویابود:

(الْمَوْتُ... (۲۱) متن عربی : قَالَ بَعْضُ الرُّوَاةِ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْتُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وُلْدُهُ وَاَهْلُ بَيْتِهِ وَاَصْحَابُهُ اَرْبَطَ جَاءَ شَا مِنْهُ، وَاِنَّ الرِّجَالَ كَانَتْ لَتَشِيدُ عَلَيْهِ فَيَشِيدُ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَتَنكشِفُ عَنْهُ اِنْكِشَافَ الْمِعْزِي اِذَا شَدَّ فِيهَا الذَّنْبُ. وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ، وَ قَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ اَلْفًا، فَيَهْزَمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهُمْ الْجَرَادُ الْمُنتَشِرُ، ثُمَّ يَرْجِعُ اِلَى مَرْكَزِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: (لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). قَالَ الرَّوَاي : وَلَمْ يَزَلْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُغَايِلُهُمْ حَتَّى حَالُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَحْلِهِ. فَصَاحَ بِهِمْ: (وَبِحَكْمِكُمْ يَا شِيعَةَ آلِ اَبِي سَفْيَانَ، اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ اَنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادِ فَاَكُونُوا اءَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَ اَرْجِعُوا اِلَى اءَحْسَابِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ). ترجمه : خلاصه ، بعضی از راویان اخبار در بیان شجاعت آن فرزند حیدر کرار، تعجب خود را چنین اظهار نموده اند که به خدا سوگند، هرگز ندیدم کسی را که دچار لشکر بسیار گردیده و دشمنان بی شمار او را در میان احاطه نموده باشند با آنکه فرزندان و اهل بیت و اصحاب او شربت مرگ نوشیده و به دست دشمن مقتول گردیده باشند که قوی دل تر باشد از حسین بن علی علیه السلام . در این حال بود که مردان کارزار بر آن جناب حمله آوردند، پس آن حضرت نیز با شمشیر تیز به آنها حمله نمود، چنان حمله ای که از ضربت شمشیر آتشبارش بر روی هم می ریختند و صف ها را می شکافتند مانند آنکه گرگی بی باک در میان گله بزها، به خشمناکی در افتد و حمله بر آن منافقان سنگدل ، آورد هنگامی که سی هزار نامرد به عدد کامل بودند از پیش روی آن حضرت ، مانند انبوه ملخ ها فرار را بر قرار اختیار می نمودند. سپس آن امام بی یار در مرکز خونین قرار گرفت و فرمود: لا حول و لا قوة الا بالله ( امام ع همچنان با آنها جنگید تا آنکه لشکر شیطان حایل گردید در میان آن حضرت و حرم مطهر رسول پروردگار عالمیان و نزدیک به خیمه ها و سرپرده ها رسیدند، پس آن معدن غیرت الله ، فریاد بر گروه دین تباہ ، زد که : (ویحکم ...): ای پیروان آل ابوسفیان ! اگر شما نیست و از عذاب روز قیامت ترس ندارید، پس در دنیا خود از جمله آزاد مردان باشید. و رجوع به حسب های خود نمایید چنانکه گمان دارید اگر شما از عرب هستید. متن عربی : قَالَ فَنَادَاهُ شِمْرٌ: مَا تَقُولُ يَا بَنَ فَاطِمَةَ قَالَ: (اَقُولُ: اِنَّا الَّذِي اءَاتَيْنَاكُمْ وَ تَقَاتِلُونَنِي وَ النَّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاَمْنَعُوا عُنَاتِكُمْ وَ جُهَالِكُمْ وَ طُعَاتِكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا ذُمْتُ حَيًّا) فَقَالَ شِمْرٌ: لَعْنَةُ اللَّهِ لَكَ ذَلِكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ وَ قَصْدُوهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَ يَحْمِلُونَ عَلَيْهِ، وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَطْلُبُ شَرَبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدُ حَتَّى اَصَابَهُ اِثْتَانِ وَ سَبْعُونَ جِرَاحَةً فَوَقَفَ يَسْتَرِ بِحُ سَاعَةً وَ قَدْ صَعَفَ عَنِ الْقِتَالِ قَبَيْتَمَا هُوَ وَاَقِفُ اِذْ اَنَاهُ حَجْرٌ، فَوَقَعَ عَلِي جَبْهَتِهِ فَاحْذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَن جَبْهَتِهِ فَاَنَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثَ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلِي قَلْبِهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

(بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلِي مَلَّةٌ رَسُولِ اللَّهِ ص ( ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ اِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: (اَللَّهُمَّ اِنَّكَ زَعَلَمَ اَنْتُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلِي وَجْهَ الْاَرْضِ اِنْ بُنْتُ نَبِي غَيْرُهُ) ثُمَّ اَخَذَ السَّهْمَ، فَاَخْرَجَهُ مِنْ وِرَاءِ ظَهْرِهِ، فَانْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ، فَصَعَفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ، ترجمه : راوی گوید: شمر پلید فریاد زد که ای فرزند فاطمه زهرا علیه السلام چه می گویی ؟ امام علیه السلام فرمود: می گویم من با شما جنگ دارم و شما با من جنگ دارید و زنان را گناهی نیست ، پس این سر کشان و جاهلان و

یاغیان خود را نگذارید متعرض حرم من شوند مادامی که من در حال حیاتم شمر گفت : این حاجت تو رواست ای پسر فاطمه ! پس آن جماعت بی دین همگی قصد امام مبین نمودند و آن فرزند اسدالله حمله برگروه اشقیاء، نمود و آنان حمله به سوی آن مظلوم آوردند و در این حال تقاضای شربتبی از آب از آن بی دینان بی باک نمود ولی ایده ای نپخشید تا آنکه هفتاد و دو زخم بر بدن شریفش وارد گردید. امام علیه السلام ساعتی بایستاد که استراحت نماید و از صدمه قتال ، ضعف بر جنابش مستولی شده بود پس در همان حال که آن حضرت ایستاده بود، سنگی از جانب دشمنان بر پیشانی مبارکش اصابت نمود و خون جاری گشت ، امام جامع خود را گرفت که خون را از پیشانی شریف پاک نماید تیری سه شعبه به جانب حضرت آمد و آن تیر بر قلبش که مخزن علم الهی بود نشست ! حضرت فرمود: (بسم الله ... سپس مبارک به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوند! تو می دانی که این گروه می کشند آن کسی را که نیست بر روی زمین فرزند دختر پیغمبری به غیر او. پس آن تیر را گرفت و از پشت سر بیرون کشید و خون مانند ناودان از جای آن جاری شد و آن جناب را توانایی بر قتال نمانده بود و از کثرت متن عربی : فَكَلَّمَا أَنَا رَجُلٌ انْصَرَفَ عَنْهُ، كَرَاهِيَةً أَنْ يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِهِ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسْرِ - لَعَنَهُ اللَّهُ، فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ عَ وَضَرَبَهُ عَلِي رَأْسِهِ الشَّرِيفِ بِالسَّيْفِ، فَقَطَعَ الْبُرْسُ وَوَصَلَ ز السَّيْفِ إِلَى رَأْسِهِ وَامْتَلَأَ الْبُرْسُ دَمًا. قَالَ الرَّاوي فَاسْتَدْعَى الْحُسَيْنُ عَ بِخِرْقَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ، وَاسْتَدْعَى بِقَلْنَسُوَّةٍ فَلَبَسَهَا وَاعْتَمَّ عَلَيْهَا فَلَبِثُوا هُنَيْئَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ وَأَحْطَاوْا بِهِ. فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِي عَ - وَهُوَ غُلَامٌ لَمْ يُرَاهِقْ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ، فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ عَ ، فَلَجِئْتُهُ زَيْتَبُ ابْنَتُهُ عَلِي عَ لِتَحْيِسَهُ، فَأَبَى وَامْتَنَعَ إِمْنَاعًا شَدِيدًا وَ قَالَ: وَ اللَّهُ لَا أَفَارِقُ عَمِّي ! فَأَهْوَى (ءَبْحُرُّ) بِنُ كَعْبٍ وَ قِيلَ: حَرَمَلَةُ بِنُ الْكَاهِلِ - إِلَيَّ الْحُسَيْنِ عَ بِالسَّيْفِ. فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: وَيْلَكَ يَا بَنَ الْاُحْبِيَّةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي ؟! ترجمه : زخمها و جراحات ، ضعیف و ناتوان گشته بود لذا قدرت جنگیدن را نداشت و هر کس نزدیک ایشان می آمد برای اینکه مبادا در قیامت با خدا ملاقات نماید در حالی که خون آن مظلوم برگردنش باشد، باز می گشت و از آنجا دور می شد تا آنکه مردی از طایفه (کنده ) آمد که نام نحسش مالک بن پسر بود آن زنزاده چند ناسزا به زبان بریده جاری کرد و ضربت شمشیر بر سر مبارکش فرود آورد که عمامه امام شکافته شد و عمامه اش از خون لبریز گشت . شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام راوی گوید: امام علیه السلام از اهل حرم دستمالي را طلب فرمود و سر مبارک را با آن محکم بست و کلاهی طلبید که عرب آن را (قلنسوه ) می نامند و آن را هم بر فرق همایون نهاد و عمامه را بر روی آن پیچید و ملبس به آن گردید و بار دیگر عزم میدان نمود پس لشکر اندکی درنگ نمود، باز آن بی دینان بی شرم رجوع کردند و حضرت امام را احاطه نمودند و عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام که طفلی نا بالغ بود از نزد زنان و از حرم امام انس و جان ، بیرون آمد و می دوید تا در کنار عموی بزرگوار خود حسین مظلوم بایستاد زینب خود را به او رسانید و خواست که او را به سوی حرم باز گرداند ولی آن طفل امتناع شدید نمود و گفت : به خدا قسم ! هرگز از عموی خویش جدایی اختیار نمی کنم و از او تنها نمی گذارم ! در این هنگام ، (بحرین کعب ) یا بنا بر قول دیگر (حرملة بن کاهل ) همین که خواست شمشیر بر امام علیه السلام فرود آورد، عبدالله خطاب به او گفت : وای بر تو! ای زنزاده بی حیا! متن عربی : فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ، فَأَتَقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ، فَأَاطَنَهَا الْاِي الْجَلِدِ فَأَاذَا هِيْمَعَلَفَةً. فَنَادَى الْغُلَامُ: يَا عَمَّاهُ! فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ: (يَا بَنَ اءَخِي ، اصْبِرْ عَلَي مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِأَبَائِكَ الصَّالِحِينَ). قَالَ: قَرَمَاهُ حَرَمَلَةُ بِنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ، فَذَبَحَهُ وَ هُوَ فِي حِجْرِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَ . ثُمَّ إِنَّ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ حَمَلَ عَلَي فُسْطَاطِ الْحُسَيْنِ فَطَعَنَهُ

بِالرُّمْحِ، ثُمَّ قَالَ: عَلَيَّ بِالنَّارِ أُحْرِقُهُ عَلَيَّ مَنْ فِيهِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع : (يَا بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، أَعَنْتَ الدَّاعِيَ بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ عَلَيَّ أَهْلِي، أَعْزَقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ). وَ جَاءَ شَيْثٌ فَوَبَّخَهُ، فَاسْتَحْيِي وَأَنْصَرَفَ. قَالَ الرَّاوي : وَ قَالَ الْحُسَيْنُ ع : أَيُّنُونِي يَثُوبُ لَا يُرْعَبُ فِيهِ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي ، لَيْلًا أَجْرَدَ مِنْهُ. (فَأَيْتِي يَتَّبَانِ، فَقَالَ: (لَا، ذَاكَ لِبَاسُ مَنْ ضُرِبَتْ تَرْجَمُهُ : تو مي خواهي عموميم رابه قتل رساني ولي آن ولدالزنا بي حيا، از خدا و رسول پروا ننمود و شمشير را فرود آورد و آن كودك دستش را در پيش شمشير سپر ساخت و دستش به پوست آويخت و فرياد وا امام بر آورد. حضرت امام او را گرفت و بر سينه خود چسانيد و فرمود: اي فرزند برادر! بر اين مصيبت شكيبايي نما و آن را در نزد خدای عزوجل به خير و ثواب احتساب دار كه خدا تو را به پدر گرامي ات ملحق خواهد فرمود: راوي گويد: در اين اثناء حمله كاهل حرام زاده تيري به جانب آن امام زاده معصوم انداخت كه آن تير گلوي آن يتيم را كه در آغوش عموي بزرگوارش بود، بريد و او جان بر جان آفرين تسليم نمود پس از آن شمر پليد به خيمه هاي حرم مطهر حمله نمود نيزه خود را به خيمه ها فرو برد و گفت : آتش بياوريد تا خيمه ها را با هر كس كه در آن است به شعله آتش سوزانم آن معدن غيرت الله ، حضرت امام فرمود: اي پسر ذي الجوشن ! ايا تو مي گويي آتش آورند كه خيمه ها را بر سر اهل بيت من بسوزاني ، خدا تو را به آتش دوزخ بسوزاند. در اين هنگام (شيث ) پليد آمد و آن شمر عنيد را از اين كار سرزنش نمود كه آن سگ بي حيا اظهار شرم نموده بر گشت . راوي گويد: امام به اهل بيت خود فرمود: جامه كهنيه اي براي من بياوريد كه كسي در آن رغبث نكند، مي خواهم آن جامه را در زير لباسهايم بپوشم تا اينكه دشمنان بدنم را برهنه نسازند. متن عربي : عَلَيْهِ الدَّلِيلَةُ. (فَأَخَذَ ثُوبًا خَلِيقًا، فَحَرَقَهُ وَ جَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ، فَلَمَّا قُتِلَ ع جَرَدُوهُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ اسْتَدْعَى عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ مِنْ حَبْرَةَ، فَفَرَزَهَا وَ لَبَسَهَا، وَ إِنَّمَا فَرَزَهَا لَيْلًا يَسْلُبُهَا، فَلَمَّا قُتِلَ سَلَبَهَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ - لعنه الله - وَ تَرَكَ الْحُسَيْنَ ع مُجْرَدًا، فَكَانَتْ يَدَا بَحْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ تَيْبَسَانِ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَابِسَانِ وَ تَتَرَطَّبَانِ فِي الشِّتَاءِ فَتَنْضَحَانِ قَيْحًا وَ دَمًا إِلَيَّ إِذْ هَلَكَهُ اللَّهُ تَعَالَى . قَالَ: وَ لَمَّا أُنْخِنَ الْحُسَيْنُ ع بِالْجِرَاحِ، وَ بَقِيَ كَالْقُنْفُذِ، طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْمُزَنِي عَلَيَّ خَاصِرَتِهِ طَعْنَةً، فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ ع عَنْ فَرَسِهِ إِلَيَّ الْأَرْضِ عَلَيَّ خَدِّي الْأَيْمَنِ. ثُمَّ قَامَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ . قَالَ الرَّاوي : تَرْجَمَهُ : پس چنين جامه اي آوردند كه عرب آن را (تبان ) مي گويند امام حسين عليه السلام آن لباس را نپذيرفت و فرمود: نمي خواهم ، اين لباس كسي است كه داغ ذلت و خواري به او زده شده باشد سپس جامه كهنيه اي آوردند امام عليه السلام آن را پاره نمود و در زير جامه هاي خود پوشيد و علت پاره كردن آن لباس اين بود تا آن را از بدن شريف آن جناب بيرون نياورند و چون به درجه شهادت رسيد، آن را از بدن شريفش بيرون آوردند سپس آن حضرت لباسي كه نام آن در ميان عربا معروف به (سراويل ) است و از جنس حبره بود، طلب داشت و آن را پاره نمود و بر تن خود پوشيد و علت پاره كردن آن لباس ، اين بود تا آن را از بدن آن جناب بيرون نياوردند ولي وقتي شهيد شد، (بحرين كعب ) آن جامع را به غارت در ربود و امام عليه السلام را برهنه از آن لباس رها كرد و از اعجاز آن حضرت اين بود كه دستهاي نحس بحر بن كعب ولدالزنا در فصل تابستان مانند دو چوب ، خشك مي گرديد و در زمستان چنان تر مي بود كه خون و چرك از آنها جاري مي شد و به همين درد مبتلا بود تا اينكه جان به مالك دوزخ سپرد. راوي گويد: چون حضرت امام در اثر زخمها و جراحت بسيار كه در بدن مباركش وارد گرديده بود ضعف و سستي بر حضرتش مستولي شد و از اثر اصابت تيرهاي بسيار بر بدنش ، مانند خارپشت به نظر مي آمد در اين موقع ، صالح بن وهب مري (يا مزني ) بي دين با نيزه بر تهيهگاه امام ميبين زد كه آن مظلوم از بالاي اسب بر زمين افتاد و بر گونه راست متن عربي : وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ

الْفُسْطَاطِ وَ هِيَ تُنَادِي : وَ آءَاةُ، وَ سَيِّدَاةُ، وَ آءَاهَلُ بَيْتِنَا، لَيْتَ السَّمَاءَ أُطِيقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضِ، وَ لَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَكْتَ عَلَيَّ السَّهْلِ. قَالَ: وَصَاحَ شِمْرٌ بِآءَصْحَابِهِ: مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ. قَالَ: فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. فَضْرَبَتْهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ عَلَيَّ كَيْفِهِ الْبُسْرِي، فَضْرَبَ الْحُسَيْنُ ع زُرْعَةَ فَضْرَعَهُ. وَ ضْرَبَهُ آخَرُ عَلَيَّ عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضْرَبَةً كَبَا ع بِهَا عَلَيَّ وَجْهَهُ، وَ كَانَ قَدْ آءَعِي، فَجَعَلَ يَبْئُؤُ وَ يَكْبُ. فَطَعَنَهُ سَيْنَانُ بْنُ آءَنْسِ النَّخَعِيِّ فِي تَرْفُوتِهِ. ثُمَّ آنتَزَعَ الرُّمْحَ فَطَعَنَهُ فِي بَوَانِي صَدْرِهِ. ثُمَّ رَمَاهُ سَيْنَانُ آءَيْضًا بِسَهْمِهِمْ، فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ. ترجمه : صورت بر روي خاك كربلا قرار گرفت . درباره آن غيرت الله از روي خاك برخاست و جون كوه استوار بايستاد رواي گويد: علياي مكرمه زينب خاتون عليه السلام در آن حال از خيمه هاي حرم بيرون دويد در حالي كه ندا مي داد: اي واي برادرم ، واي سيد و سرورم واي اهل بيتم ! اي كاش آسمان بر زمين مي افتاد و كوهها بر روي سطح زمين ريزيز مي گرديد رواي گويد: شمر پليد به آن گمراهان عنيد صيحه كشيد كه در حق اين مرد چه انتظار داريد، چرا كارش را تمام نمي كنيد؟ در اين هنگام يك مرتبه گروه بي دين از هر طرف بر امام نشنه جگر، حمله ور گرديدند و او را محاصره نمودند (زرعت بن شريك ( مشرك ، ضربتي بر شانه مبارك امام عليه السلام زد و حضرت سيدالشهدا نيز ضربتي بر او زد و او را بر روي زمين انداخت و به جهنم و اصل گرداند. والدلزنای ديگر، ضربت شمشيري بر دوش مقدس آن حضرت آشنا نمود كه از صدمه شمشير آن زنده سر، حضرت اباعبدالله عليه السلام آن آسمان وقار، به روي خود كه بر آينه انوار جمال پروردگار بود بر زمين افتاد و در چنين احوال آن مطهر جلال ايزد متعال ، از حال رفته و خسته و ضعيف گرديده بود و گاهي بر مي خاست و زماني مي نشست ؛ در اين هنگام سنا، بن انس بي دين ، نيزه بر چنبره كردن آن سر فراز ملك يقين ، شهنسوار ميدان شهادت و نور چشم حضرت رسالت ، آشنا نمود به همين مقدار اكتفا نمود، بار ديگر نيزه را بيرون كشيد و بر استخوان هاي سينه اش كه متن عربي : فَسَقَطَ ع ، وَ جَلَسَ قَاعِدًا. فَزَعَّ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ، وَ قَرَنَ كَفَيْهِ جَمِيعًا. وَ كَلَّمَا امْتَلَا تَا مِنْ دِمَائِهِ خَصَبَ بِهَا رَأْسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: (هَكَذَا آَلَقِيَ اللَّهُ مَخْضَبًا بِدَمِي مَعْصُوبًا عَلَيَّ حَقِّي ) فَقَالَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - لِرَجُلٍ عَنْ يَمِينِهِ: إِنزَلْ وَ يَحِكْ إِلَيَّ الْحُسَيْنِ ع فَأَرْحَهُ. فَبَدَرَ إِلَيْهِ خَوْلِي بِنُ أَنَسِ النَّخَعِيِّ - لَعْنَةُ اللَّهِ - فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْفِهِ الشَّرِيفِ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ اللَّهُ إِنِّي لَا جَتْرُ رَأْسِكَ وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَيْرِ النَّاسِ آبَا وَ أُمَّآ!!! ثُمَّ آجَتَزَّ رَأْسَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: ترجمه : صندوق علوم لدني بود فرو برد سپس اشقي الاولين و الاخرين ، سنان مشرك لعين ، آن نقطه دايره بلا را نشان تير جفا نمود و آن تير بلا بر گلوي آن زيب سينه و آغوش سيد دو سرا، وارد آمد و از صدمه آن ، گوشواره عرش رب الارباب بر فرش تراب قرار گفت . باز از غايت غيرت و مردانگي برخاست و بر روي زمين نشست و آن تير را از گلو بيرون كشيد و هر دو دستش را در زير گلوي مبارك مي گرفت و چون پر از خون مي گرديد بر سر و محاسن شريف مي ماليد و مي فرمود: كه به همين حال خدا را ملاقات مي نمايم كه به خون خود آغشته و حق مرا غصب نموده باشند پس عمر بن سعد نحس لعين به خبيثي كه در طرف يمين او بود، گفت : واي بر تو! از مركب فرود آي و حسين را راحت كن رواي گويد: خولي بن يزيد اصبحي سرعت نمود كه سر مطهر امام عليه السلام را از بدن جدا نمايد ولي لرزه بر بدن نحس نجسش افتاد و از آن فعل قبيح اجتناب نمود آنگاه سنان بن انس نخعي از اسب پياده شد و قصد قتل فرزند رسول و نور ديده زهراي بتول سلام الله عليها - را نمود، شمشير ظلم و جفا بر حلق خامس ال عبا، فرود آورد و به زبان بريده همي گفت : به خدا سوگند كه سر از بدنت جدا مي كنم و حال آنكه مي دانم تويي فرزند رسول الله صلي الله عليه واله و بهترين مردم از جهت پدر و مادرا! پس آن شقي نا

امید از رحمت عام یزدانی سر مقدس آن بنده خاص حضرت سبحانی را از بدن شریف جدا نمود. (۲۲) خدا بر (سنان) لعنت کنان و انا فانا عذابش را مضاعف متن عربی: فَأَيُّ رَزِيَّةٍ عَدَلَتْ حُسَيْنًا عَدَاةً تُبِيرُهُ كَقَا سِنَانٍ وَ رَوَى أَبُو طَاهِرٍ مَذْحَمْدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبُرْسِيِّ فِي كِتَابِهِ (مَعَالِمِ الدِّينِ)، عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ: (لَمَّا كَانَ مِنَ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع مَا كَانَ، صَحَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَيَّ اللَّهُ بِالْبُكَاءِ وَ قَالُوا: يَا رَبِّ هَذَا الْحُسَيْنُ صَفِيكَ وَ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ قَالَ: فَأَقَامَ اللَّهُ طِلَّ الْقَائِمِ ع وَ قَالَ: بِهَذَا آءُتْتَفِمُ لِهَذَا) وَ رَوَى: أَنَّ سِنَانًا هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ أُنْمَلَةً أُنْمَلَةً نَذَمَ قَطَعَ يَدَيْهِ وَ رَجَلَيْهِ وَ أَعْلَى لَهُ فِدْرًا فِيهَا زَيْتٌ وَ رَمَاهُ فِيهَا وَ هُوَ يَضْطَرِبُ. قَالَ الرَّوَايُ: وَ ارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءُ لَا يُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَ لَا أَثَرٌ، حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ، ترجمه: گردانند. در مصیبت امام مظلومان و سرور شهیدان، شاعر چنین گفته: (فای رزیه... یعنی کدام مصیبت است که با مصیبت امام حسین علیه السلام برابری نماید؛ مصیبت آن هنگام بود که دست ظلم سنان بی دین سر از بدن مطهر آن حضرت، جدا نمود ابوطاهر محمد بن حسن برسی در کتاب (معالم الدین) ذکر نموده که حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرموده آن هنگام که مصیبت عظامی شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام واقع گردید، ملائکه به درگاه باری عزوجل سایه حضرت قائم - عجل الله فرجه - را اقامه نمود آن جناب را در حالتی که ایستاده بود به فرشتگانش نشان داد و فرمود: به این شخص انتقام خواهم کشید از برای این مقتول! و در خبر وارد است که همین سنان لعین را مختار بگرفت و بندند انگشتانش را برید و دستها و پاهایش را قطع نمود و دیگری از روغن زیتون برای هلاکت جان آن ملعون، بجوشانید و آن پلید را در میان روغن انداخت و آن شقی در میان دیگ به اظطراب بود تا به عذاب الهی واصل گردید. راوی گوید: در آن ساعت که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به درجه رفیع شهادت نائل آمد، گرد و غبار شدیدی که سیاه و تاریک بود به آسمان برخاست و در آن میان، باد سرخی وزیدن گرفت که چشم هیچ کس نمی توانست جایی را ببیند. لشکر متن عربی: فَلْيَبْئُوهَا كَذَلِكَ سَاعَةً، ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ. وَ رَوَى هِلَالُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ: إِتَى لَوَائِفُ مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ صَارِخًا: أَبَشِرْ أَيُّهَا أَلَا مِيرُ فِهَذَا شِيمْرُ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنِ ع. قَالَ: فَخَرَجَتْ بَيْنَ الصَّقِيْنِ، فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ عَ لِيَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَوَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَ لَا أَنْوَرُ وَجْهًا، وَ لَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَ جَمَالَ هَيْأَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ. فَاسْتَسْقِي فِي تَرْكِ الْحَالِ مَاءً فَسَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ لَهُ: وَ اللَّهُ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَّةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا!! فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا وَيْلَكَ! آتَا لَا أَرَدُ الْحَامِيَّةَ وَ لَا آءَشْرَبُ مِنْ حَمِيمِهَا، بَلْ أَرَدُ عَلَيَّ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ص وَ آءَسْكُنُ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ، وَ آءَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِينٍ، وَ آءَشْكُو آءَلِيهِ مَا ارْتَكَبْتُمْ مِنِّي وَ فَعَلْتُمْ بِي (. ترجمه: دشمن گمان کرد که عذاب خدا بر آنان نازل گردیده و ساعتی بر این حال بودند تا آنکه غبار فرو نشست و اوضاع به حال اول برگشت. هلال بن نافع روایت کرده که می گفت: من با لشکر عمر سعد نحس ایستاده بودم که شنیدم کسی را که فریاد می زند: ایها الامیر! تو را بشارت باد که اینکه شمر بن ذی الجوشن، حسین را به قتل رسانید. هلال گفت: من در میان دو صف لشکر آدمم و بر بالای سر آن جناب ایستادم در حالتی که آن مظلوم مشغول جان دادن بود؛ به خدا سوگند که هرگز ندیده بودم هیچ کشته به خون خویش آغشته را که در خوشرویی و نورانیت وجه، بهتر از حسین علیه السلام باشد و به تحقیق که نور صورت و جمال هیئت او مرا از تفکر در کیفیت قتل آن جناب باز داشت و در آن حال خواهش جرعه آبی می نمود، شنیدم که کافر بی دین به آن سبط سیدالمرسلین علیه السلام به زبان بریده این گونه جسارت نمود که به خدا آب نخواهی چشید تا آنکه خود وارد دوزخ

گردی و از آب گرم و سوزان جهنم بیاشامی! سپس من به گوش خود شنیدم که حضرت امام علیه السلام در جواب او فرمود: وای بر تو باد! من وارد بر دوزخ نمی شوم و از حمیم دوزخ نمی آشامم بلکه به خدمت جد بزرگوارم و رسول عالی مقام خواهم رسید و در خانه بهشتی که از احمد مختار است با آن بزرگوار در منزلگاه صدق در نزد ملوک مقتدر ساکن خواهم بود و از آبهای بهشت که خدای عزوجل در کتاب مجید خود وصف فرمود که گندیده و ناگوار نمی شود، خواهم آشامید و به خدمتش متن عربی: قَالَ: فَغَضِبُوا بِأَجْمَعِهِمْ، حَتَّى كَاَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ أَحَدٍ مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا، فَاجْتَرُّوا رَأْسَهُ وَ آتَتْهُ لِيُكَلِّمَهُمْ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قَلْبِهِ رَحْمَتِهِمْ وَ قُلْتُ: وَ اللَّهُ لَا آءِجَامِعُكُمْ عَلَيَّ آءَمْرٍ آءَبَدًا. قَالَ: ثُمَّ آءَقْبَلُوا عَلَيَّ سَلْبِ الْخُسَيْنِ ع فَأَخَذَ قَمِيصَهُ آءَسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الْخَضْرَمِي، فَلَيْسَهُ فَصَارَ آءَبْرَصَ وَ آءَمْتَعَطَ شَعْرُهُ. وَ رُوِيَ: آءَنَّهُ وَجِدَ فِي قَمِيصِهِ مَاءَهُ وَ بَضْعَ عَشْرَةَ مَا بَيْنَ رَمِيَّةٍ وَ صَرْبَةٍ وَ طَعْنَةٍ. قَالَ الصَّادِقُ ع: وَجِدَ بِالْخُسَيْنِ ع ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ طَعْنَةً وَ آءَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ صَرْبَةً. وَ آءَخَذَ سَرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ التَّيْمِي - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ رُوِيَ: آءَنَّهُ صَارَ زَمِنًا مُقْعَدًا مِنْ رِجْلَيْهِ. ترجمه: شکایت می کنم از آنکه دست خود را به خون من آلودید و از کردار زشت که به جا آوردید هلال گفت: آن بدکیشان همگی آن چنان به خشم و طغیان آمدند که گویا خدای عزوجل در قلب یکی از آن بی دینان رحم فرار نداده است؛ پس سر مطهر نور دیده حیدر و پاره جگر پیغمبر را از بدن جدا نمودند در حالتی که با ایشان به تکلم مشغول بود - لعنهم الله و خذلهم الله - پس من از بی رحمی آن گروه به شگفت آمدم و گفتم: به خدا سوگند که من هرگز در هیچ امری با شما اتفاق نخواهم نمود راوی گوید: پس از آنکه آن گروه لعین، سبط سیدالمرسلین علیه السلام را به تیغ ظلم مقتول کردند و سر از بدن مطهر آن جناب جدا نمودند، لشکر شقاوت آثار و آن جماعت قساوت کردار روی آوردند برای غارت لباسها و السلحه امام مظلومان و سرور شهیدان، پیراهن آن یوسف زندان محنت و ابتلاء را اسحاق بن حویه خرمی پرجفا، ربود و آن را به قامت نارسای نحس خود پوشانید و از اعجاز آن شهید راه بی نیاز، بدن نحس آن روسیاه به مرض برص سفید مبتلا شد، به قسمی که جمیع موهای بدن آن بدبخت پلید فرو ریخت و در روایت است که دو پیراهن آن عزیز مصر شهادت، جای زیاده از يك صد و ده جراحت از زخم تیر و نیزه و شمشیر، یافتند امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در جسد مطهر آن سرور جای سی و سه طعنه نیزه و سی چهار ضربت شمشیر یافتند. بحربن کعب تیممی بد نهاد، شلوار حضرت را به غارت برد و هم متن عربی: وَ آءَخَذَ عِمَامَتَهُ آءَخْسُ بْنُ مُرْتَدٍ بْنُ عُلْقَمَةَ الْخَضْرَمِي فَأَعْتَمَّ بِهَا فَصَارَ مَعْنَدُوهَا. وَ آءَخَذَ نَعْلَيْهِ الْآسُودُ بْنُ خَالِدٍ. وَ آءَخَذَ خَاتَمَهُ بَجْدَلِ بْنِ سَلِيمِ الْكَلْبِي، فَقَطَعَ آءِصْبَعَهُ ع مَعَ الْخَاتَمِ. وَ هَذَا آءَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ تَرَكَهُ يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ. وَ آءَخَذَ قَطِيفَةً لَهُ ع كَانَتْ مِنْ حَزِّ قَيْسِ بْنِ الْآشْعَثِ. وَ آءَخَذَ دِرْعَةَ الْبِئْرَاءِ، عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَلَمَّا قُتِلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَهَبَهَا الْمُخْتَارُ لِآبِي عُمَرَةَ قَاتِلِهِ. وَ آءَخَذَ سَيْفَهُ جُمَيْعُ بْنُ الْخَلِيقِ الْآوْدِي. وَ قِيلَ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ الْآءَسُودُ بْنُ حَنْظَلَةَ. وَ فِي رِوَايَةٍ آبْنِ سَعْدٍ آءَنَّهُ: آءَخَذَ سَيْفَهُ الْفَلَايِسُ النَّهْشَلِي. ترجمه: در روایت است که آن کافر شریر از معجزه فرزند بشیر و نذیر، پاهای نحسش فلج شد و خود نیز زمین گیر گردید عمامه آن سرور را که رشک خورشید انور بود ملعونی که او را اخنس بن مرثد بن علقمه خرمی ابتر می گفتند از سر آن سرفراز منصب شهادت و فرزند ساقی کوثر برداشت و بعضی گفتند که جابرین یزید اودی، عمامه امام را در بود و آن را بر سر خود پیچید و از اثر ضیای آن عمامه مهر آسا، خفاش عقل و هوشش به ظلمتگاه عدم فرار نمود و آن ملعون دیوانه شد، نعلین بیضی آن کلیم طور سعادت را اسود بن خالد مردود بدتر از فرعون و نمرود، از پای حضرت برپود. انگشتر سلیمان ملك شهادت را به جدل بن سلیم کلبی بیرون آورد و آن



ظالم یهودی ، انگشت مبارک حضرت را - که مدار عوالم امکان منوط به اشاره اراده حضرتش بود - با انگشتر قطع نمود!

مختار بن ابی عبیده ، همین لعین را گرفته و دستها و پاهای نجسش را برید و آن سگ پلید در خون خود می غلطید تا روح جبینش تسلیم مالک دوزخ شده هلاک گردید - لعنه الله - قطیفه از خز که با آن پرده دار حریم اسرار لدنی بود، قیس بن اشعث ظالم جحود ربود. زره آن شیر بیشه شجاعت را که موسوم به (بترء) بد، عمر سعد ابتر ببرد و چون آن سگ بدکردار به انتقام خون فرزند احمد مختار مقتول مختار گردید، همان زره را به (ابی عمره) قاتل آن لعین ، بخشید. شمشیر آن یکه تاز میدان شفاعت را، (جمیع بن خلق اودی) شقاوت انباز، باز نمود و بعضی گفته اند که متن عربی : **وَ زَادَ مُحَمَّدٌ بَنُ زَكَرِيَّا: اِنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ اِلَى بِنْتِ حَبِيبِ بْنِ بُدَيْلٍ. وَ هَذَا السَّيْفُ الْمَنْهُوبُ لَيْسَ بِذِي الْفَقَارِ، فَانَّ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُورًا وَ مَصُونًا مَعَ اَمَثَالِهِ مِنْ دَخَائِرِ التُّبُوَّةِ وَ الْاِمَامَةِ، وَ قَدْ نَقَلَ الرَّوَاهُ تَصْدِيقَ مَا قُلْنَا وَ صُورَةَ مَا حَكَيْنَاهُ. قَالَ الرَّاوِي : وَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ خَيْمِ الْحُسَيْنِ ع . فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ: يَا اَمَمَةَ اللهِ اِنَّ سَيِّدَكَ قُتِلَ. قَالَتْ الْجَارِيَةُ: فَاَسْرَعْتُ اِلَى سَيِّدَاتِي وَ اَنَا اَصِيحُّ، فَقَمَنْ فِي وَجْهِ وَ صِيحْن. قَالَ: وَ تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَيَّ تَهَبُ بِيُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَ قُرَّةِ عَيْنِ التَّبُوْلِ، حَتَّى جَعَلُوا يَتَنَزَّعُونَ مِلْحَقَةَ الْمَرْأَةِ عَن ظَهْرِهَا، وَ خَرَجَ بَنَاتُ رَسُوْلِ اللهِ ص وَ حَرِيْمِهِ يَتَسَاعَدْنَ عَلَيَّ الْبُكَاءِ وَ يَنْدَبْنَ لِفِرَاقِ الْحُمَامَةِ وَالْاِحْبَاءِ. فَرَوَى حَمِيْدٌ بَنُ مُسْلِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي تَرْجَمَةَ : مُرَدِي اَزْ بَنِي تَمِيْمٍ كَهْ نَامِ اَنْ رُوسِيَا (اسود بن حنظله) دین تباه بود شمشیر را از میان فرزند صاحب ذوالفقار باز نمود و به روایت ابن بی سعد، شمشیر را (فلافس نهشلی) برداشت و محمد بن زکریا گفته که عاقبت آن شمشیر به دختر حبیب بن بدیل رسید. البته شایان ذکر است که آن شمشیری که از جناب سیدالشهداء - علیه الاف التحية والثناء - در کربلا به غارت رفت سواي ذوالفقار حیدر کرار است ؛ زیرا ذوالفقار با سایر ذخایر و ودایع نبوت و امامت در خدمت امام زمان علیه السلام مصون و محفوظ است و تصدیق این مدعا و صورت ما حکیناه را راویان اخبار و آثار بیان نموده اند. راوی گوید: کنیزکی از ناحیه خیمه های حرم محترم امام حسین علیه السلام بیرون آمد. مردی به او رسید گفت : یا امة الله ! اقايت کشته شد! آن کنیزك گفت : من صیحه زنان به سرعت نزد خانم خود رفتم و این خبر وحشتناك را به ایشان دادم پس همه زنان برخاستند و در مقابل من آغاز ناله و فریاد بر آوردند. راوی گوید: لشکر اشقیاء، مسارعت در غارت اموال ال رسول و قرت العین بتول نمودند و کار غارت به جایی رسید که از سر زنها، چادر می ربودند دختران آل رسول و حریم آن جناب به اتفاق هم به گریه و ناله مشغول شدند و گریه در فراق کسان و احبا و دوستان خود می نمودند حمید بن مسلم گوید: دیدم زنی از قبیله بکر بن وائل که با همسر خود در میان اصحاب عمر سعد لعین بود، وقتی دید که متن عربی : **بَكَرُ بِنِ وَاِئِلٍ كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي اَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ. فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدِ افْتَحَمُوا عَلَيَّ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ ع فِي فُسْطَاطِيهِنَّ وَ هُمْ يَسْلُبُونَهُنَّ، اِءَحَدَتْ سَيْفًا وَ اِءَقْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ وَ قَالَتْ: يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَاِئِلٍ اِءْتَسَلْبُ بَنَاتُ رَسُوْلِ اللهِ؟! لَا حُكْمَ اِلَّا لِلّٰهِ، يَا لِنَارَاتِ رَسُوْلِ اللهِ، فَاَءَحَدَهَا زَوْجَهَا فَرَدَّهَا اِلَى رَحْلِهِ. قَالَ الرَّاوِي : ثُمَّ اُءْخَرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ وَاِءَشَعَلُوا فِيهَا النَّارَ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسَلَّبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِيَاتٍ يَمْشِيْنَ سَبَابًا فِي اِءَسْرِ الدَّلَّةِ. وَ قُلْنَ: يَحَقُّ لِلّٰهِ اِلَّا مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلَيَّ مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا نَظَرَ النِّسْوَةُ اِلَى الْقَتْلِيِّ صِيحْنَ وَ صَرَبْنَ وُجُوْهُهُنَّ. قَالَ: فَوَ لِلّٰهِ لَا اِءَنْسِي زَيْنَبَ ابْنَةَ عَلِيٍّ وَ هِيَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ ع وَ تُنَادِي بِصَوْتٍ حَزِينٍ وَ قَلْبٍ كَنِيْبٍ: تَرْجَمَةَ : لشكریان بر سر زنان و حرم حسین علیه السلام هجوم آورده اند و در خیمه ها داخل شده اند و به غارت اهل بیت مشغولند، شمشیری برداشته و به جانب خیمه ها شتافت و فریاد استغاثه بر آورد که ای آل بکر بن وائل ! آیا سزاوار است که دختران رسول صلی الله علیه و اله را برهنه نمایند؟! غیرت شما کجاست؟! (لا حکم الا****

الله ، یالثارات رسول الله (!! شوهر این زن او را گرفته و به خیمه اش برگردانید. راوی گوید: پس از غارت خیمه ها طاهرات ، آن گروه شقاوت سمات ، زنان آل طاهرا را از خیمه ها بیرون نمودند و آتش ظلم و عدوان بر آن خیمه ها که مهد امان و پناهگاه عالمیان بود، بر افروختند و زنان با سر و پای برهنه و غارت زده گریه کنان بیرون آمدند و در حالی که با خواری به اسارت گرفته شده بودند می گفتند: شما را به خدا قسم می دهیم که ما را بر قتلگاه حسین علیه السلام بگذرانید، دشمنان نیز این تقاضا را قبول کردند و چون چشم زنان به آن شهیدان افتاد، فریاد صیحه بر آوردند و سیلی به صورت خود زدند راوی گوید: به خدا سوگند که فراموش نمی کنم که علیا مکرمه زینب خاتون علیه السلام دختر علی مرتضی را که بر حسین علیه السلام ندبه می نمود و به آواز حزین و قلبی غمگین صدا می زد: ای خواجه کائنات که پیوسته هد آیه ها و تحفه ها با درود نامحدود فرشتگان آسمان تقدیم سده جلالت می گردد، اینک این حسین است که به خون خود آغشته شده و اعضایش قطعه قطعه گردیده است و اینها دختران تو هستند که اسیر شده اند از این ظلم متن عربی : **وَأَمَحَمَدَاهُ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ. هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مَرْمَلٌ بِالِدِمَاءِ، مَقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَأَثْكَلَاهُ، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا، أَلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَ أَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفِيِّ وَ أَلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضِيِّ وَ أَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَ أَلَى حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ. وَأَمَحَمَدَاهُ، وَ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، تَسْفِي عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَاءِ، قَتِيلٌ أَوْلَادِ الْبَغَايَا. وَاحْزَنَاهُ، وَكَرْبَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَلَى يَوْمِ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ . يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هَوْلَاءِ ذُرِّيَّةِ الْمُصْطَفِيِّ يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا. وَ فِي بَعْضِ الرَّوَايَاتِ: وَأَمَحَمَدَاهُ، بَنَاتُكَ سَبَايَا، وَ ذُرِّيَّتُكَ مَقْتَلَةٌ تَسْفِي عَلَيْهِمْ رِيحُ الصَّبَاءِ، وَ هَذَا حُسَيْنٌ مَحْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ. يَا بَيْتِي مَنْ أَصْحَابِي عَسَكَرُهُ فِي يَوْمِ الْأَثْنَيْنِ نَهَبًا. يَا بَيْتِي مَنْ فُسْطَاطُهُ مَقَطَّعُ الْعُرَى . يَا بَيْتِي مَنْ لَا غَائِبٌ فَيُرْتَجِي ، وَ لَا جَرِيحٌ فَيَدَاوِي . يَا بَيْتِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ. يَا بَيْتِي الْمَهْمُومُ حَتَّى قَضَى . يَا بَيْتِي الْعَطْشَانُ حَتَّى مَضَى .** ترجمه : و ستم ها به خداوند و به خدمت محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء علیه السلام شکایت می برم ، یا محمد! این حسین است که در گوشه بیابان افتاده و باد صبا بر او می گذرد و او به دست زنازادگان کشته شده است ای بسا حزن و اندوه من ! امروز احساس می کنم که جد بزرگوارم احمد مختار از دنیا رحلت نمود! کجا باید ای اصحاب محمد صلی الله علیه و اله !؟ اینک این بی کسان ، ذریه مصطفی را به اسیری می برند و در روایت دیگر وارد شده است که می گفت : یا محمد! اینک دختران تو اسیر و ذریه تو کشته شده اند و باد صبا بر اجساد ایشان می وزد و اینک حسین سر از قفا جدا گردیده عمامه و ردایش را از سر دوشش کشیده اند. پدرم فدای آن حسین که در روز دوشنبه لشکرش به تاراج رفت . شاید این کلمه اشاره باشد به روز سقیفه بنی ساعده . پدرم به فدای آن حسین که طناب خیمه های حرمش را بریدند. پدرم به فدای آن حسین که به سفر نرفته تا امید بازگشتش را داشته باشم و زخم بدنش طوری نیست که مداوا توانم نمود جانم به فدایش که با بار غم و اندوه از دنیا رفت . پدرم به فدای او که با لب تشنه از دار دنیا رفت . پدرم به فدای او که جدش محمد مصطفی است . متن عربی : **يَا بَيْتِي مَنْ شَيْبَتُهُ تَقَطَّرُ بِالِدِمَاءِ، يَا بَيْتِي مَنْ جَدَّهُ رَسُولُ اللَّهِ السَّمَاءِ، يَا بَيْتِي مَنْ هُوَ سَيْبُ تَيْبِي الْهُدِيِّ ، يَا بَيْتِي مُحَمَّدُ الْمُصْطَفِيِّ ، يَا بَيْتِي عَلِيُّ الْمُرْتَضِيِّ ، يَا بَيْتِي خَدِجَةُ الْكُبْرَى ، يَا بَيْتِي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةُ النِّسَاءِ، يَا بَيْتِي مَنْ رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى صَلَّى . قَالَ الرَّاوي : فَأَبُوكَ وَ اللَّهُ كُلُّ عَدُوٍّ وَ صَدِيقٍ! ثُمَّ أَلَى سَكِينَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ الْحُسَيْنِ ع ، فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ. قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُؤْطِي الْخَيْلَ طَهْرَةً؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَ هُمْ اسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الَّذِي سَلَبَ الْحُسَيْنِ ع قَمِيصَهُ، وَأَخْنَسَ بَنُ مَرْتَدٍ، وَ حَكِيمُ بْنُ**

طَفِيلُ السَّنْسَبِيِّ ، وَ عُمَرُ بْنُ صُبَيْحِ الصَّيْدَاوِيِّ ، وَ رَجَاءُ بْنُ مُنْفِذِ الْعَبْدِيِّ ، وَ سَالِمُ بْنُ حَنِيْمَةَ الْجَعْفِيِّ ، وَ وَا حِطُّ بْنُ نَاعِمٍ ، وَ هَانِي بْنُ شَيْثِ الْحَضْرَمِيِّ ، وَ اَسَيْدُ بْنُ مَالِكٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ، فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ ع بِحَوَافِرِ حَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَ صَدْرَهُ .

ترجمه : پدرم به فدای او که فرزند زاده رسول الله آسمانهاست . پدرم به فدای او که سبط نبی هدی است جانم به فدای محمد مصطفی و خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه زهراء سیده زنان . جانم به فدای آن کس که آفتاب بر او از مغرب بازگشت و طلوع دیگر نمود تا او نماز گزارد. راوی گفت : به خدا سوگند! زینب کبری علیه السلام با این سخنان سوزناک دوست و دشمن را بگریاند سپس سکینه خاتون ، جنازه پدر خود حسین علیه السلام را در آغوش کشید، پس گروهی از اعراب جمع شدند و آن مظلومه را از روی نعش پدر جدا نمودند. راوی گوید: پس از شهادت امام مبین ، عمر سعد لعین در میان اصحاب و یاران بی دین خود ندا در داد: کیست که اجابت کند دعوت امیر خود ابن زیاد را درباره حسین به جا آورد و بر بدن او بتازد؟ پس ده نفر ولدالزنا اجابت آن لعین را نمودند و نامهای نحس آن ملعونها عبارت است از: اسحاق بن حویه بی دین و او همان ملعون بود که پیراهن از بدن شریف امام علیه السلام ، بیرون آورد؛ اخنس بن مرثد بدائین ؛ حکیم بن طفیل سنسبی لعین ؛ عمرو بن صبیح صیداوی کافر؛ رجاء بن منفذ عبدي ؛ سالم بن خثیمه جعفی پلید؛ و احظ بن ناعم شقی ، صالح بن وهب جعفی جفاگر، هانی بن شیبث حضر می عنید و اسید بن مالک هالک - لعنهم الله اجمعین - پس آن لعینان ، سینه و پشت فرزند رسول را به سم اسبها خود پایمال کردند و در هم شکستند. متن عربی : قَالَ الرَّاوي : وَ جَاءَ هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ حَتَّى وَقَفُوا عَلَي ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ اءَسَيْدُ بْنُ مَالِكٍ اءَحَدُ الْعَشْرَةِ: نَحْنُ رَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَعْبُوبٍ شَدِيدِ الْاَسْرِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ اَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ الَّذِيْنَ وَطِنَا بِحَيْوَلِنَا ظَهْرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحَنَّا حَنَاجِرَ صَدْرِهِ. قَالَ: فَاَمَرَ لَهُمْ بِجَائِزَةِ يَسِيرَةٍ. قَالَ: اءَبُو عَمْرٍو الرَّاهِدِيُّ: فَتَنَطَّرْنَا اِلَى هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ، فَوَجَدْنَاهُمْ جَمِيعًا اءَوْلَادَ زَنَا. وَ هَوْلَاءِ اءَخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ، فَشَدَّ اءَيْدِيَهُمْ وَ اءَرْجَلَهُمْ بِسُكِّكَ الْحَدِيدِ، وَ اءَوطَاءَ الْخَيْلِ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا. وَ رَوَى ابْنُ رِبَاحٍ قَالَ: لَقَيْتُ رَجُلًا مَكْفُوفًا قَدْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ ع . فَسُئِلَ عَنْ ذِهَابِ بَصَرِهِ؟ فَقَالَ : كُنْتُ شَهِدْتُ قَتْلَهُ عَاشِرَ عَشْرَةٍ، غَيْرَ اءَنَّي تَرْجَمَهُ : راوی گوید: ده نفری که جرات نموده و اسب بر بدن مطهر نور چشم حیدر تاختند به نزد ابن زیاد بدنهاد آمدند و در بارگاه آن لعین ایستادند یکی از آن روسپاهان که نام نحسش اسید بن مالک بود این بیت را بخواند: (نحن رضنا...!) یعنی ماییم آن ده نفر که اول پشت حسین و سپس سینه اش را به وسیله اسبهای تیزرو، بلند قامت و قوی هیکل ، در هم شکستیم و خرد ساختیم ابن زیاد پرسید: شما چه کسانی؟ گفتند: ماییم آن کسانی که اسبها را بر بدن حین تاختیم و او را پایمال مرکبهای خود نمودیم به حدی که استخوانهای سینه اش را نرم و خرد کردیم راوی گوید: عبیدالله بن زیاد حکم نمود که جایزه ای ناچیز به آنها دادند از ابو عمرو زاهد مروی است که گفت : آن ده نفر ملعون را چون نیک نظر نمودیم همه آنها را حرام زاده یافتیم و وقتی مختار این ده نفر را دستگیر نمود، امر کرد تا دست و پای آنها را با میخهای آهنین به زمین فروبستند و اسبها را بر پشت نحس آنها تاختند تا جان به مالک دوزخ سپردند. از ابن رباح روایت است که گفت : مرد کوری را دیدم که در روز شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام در لشکر ابن زیاد حضور داشت ، از او سؤال می کردند از سبب نابینا شدنش ، او در جواب گفت : من با نه نفر دیگر از لشکریان در روز عاشورا در کربلا حاضر بودم جز آنکه من ته شمشیر زدم نه تیر انداختم و چون آن حضرت به شهادت رسید من به سوی خانه خود برگشتم و نماز عشا را به جای متن عربی : لَمْ اَطْعَنْ وَ لَمْ اءَضْرِبْ وَ لَمْ اءَرْمِ، فَلَمَّا قُتِلَ رَجَعْتُ اِلَى مَثَرَلِي وَ صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ الْاٰخِرَةَ وَ ثُمْتُ. فَاَتَانِي اَتٍ فِي مَنَامِي ، فَقَالَ: اءَجِبْ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

عليه و آله ! فَقُلْتُ: ما لي ولَه؟ فَأَخَذَ يَتَلَابِيبي وَ جَرَّتِي إِلَيْهِ، فَأَذَا النَّبِي ص جَالِسٌ فِي صَحْرَاءَ، حَاسِرٌ عَن ذِرَاعِيهِ، أَخِذُ بِحَرْبَةٍ، وَ مَلِكٌ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ فِي يَدِهِ سَيْفٌ مِّن نَّارٍ فَقَتَلَ أَعْصَابِي التَّسْعَةَ، فَلَمَّا ضَرَبَ ضَرْبَةَ التَّهْبَتِ أَعْنُفُسُهُمْ نَارًا. فَذَنُوتُ مِنْهُ وَ جَثُوتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قُلْتُ: أَيْسَلَامٌ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَلَمْ يَرِدْ عَلَيَّ، وَ مَكَتَ طَوِيلًا. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ إِنْ تَهَكَّتْ حُرْمَتِي وَ قَتَلْتَ عِزَّتِي وَ لَمْ تَرَعْ حَقِّي وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ اللَّهُ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفِي، وَ لَا طَعَنْتُ. بِرُمْحٍ وَ لَا رَمَيْتُ بِسَهْمٍ. ترجمه : آوردم و به خواب رفتم پس در عالم رويا شخصي به نزد من آمد و به من گفت : رسول خدا عليه السلام تو را طلب نموده ، به نزد پیامبر بيا. گفتم : مرا با رسول چه کار است !؟ پس آن شخص گریبان مرا گرفت و کشان کشان تا به خدمت پیامبر آورد. پس آن جناب را دیدم در صحرايي نشسته و آستين هاي خود را تا مرفق بالا زده و حربه اي در دست دارد و فرشته اي در پيش روي آن حضرت صلي الله عليه واله ايستاده و شمشيري از آتش در دست دارد و آن نه نفر ديگر هم حاضر بودند. آن فرشته آن نه نفر را به اين كيفيت به قتل رسانيد كه هر يك را ضربتي كه مي زد شعله آتش او را فرو مي گرفت و به درك مي رفت . پس من نزديك خدمت شدم و در حضور آن جناب به دو زانو نشستم و گفتم : (السلام عليك يا رسول الله ! ) آن حضرت جواب سلام مرا نفرمود. مدتي دراز سر مبارك را به زير افكند سپس سرش را بلا نمود و فرمود: اي دشمن خدا! حرمت مرا شكستي و عترت مرا به قتل رسانيدي و رعايت حق را نمودي و كردي آنچه كردي !!! پس من گفتم : يا رسول الله ! به خدا سوگند كه من نه شمشير زدم و نه نيزه به كار بردم و نه تير انداختم . متن عربي : فَقَالَ: صَدَقْتَ، وَ لَكِنَّ كَثْرَتَ السَّوَادِ، إِذْ دُنُّ مَيِّ قَدْتَوْتُ مِنْهُ، فَإِذَا طَشْتُ مَمْلُوءًا. فَقَالَ لِي : هَذَا دَمٌ وَلَدِي الْحُسَيْنِ ع ، فَكَحَلَنِي مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ، فَانْتَبَهْتُ حَتَّى السَّاعَةَ لَا أَعْبُرُ شَيْئًا. وَ رُوي عَنِ الصَّادِقِ ع ، بِرَفْعِهِ إِلَيَّ النَّبِيِّ ص أَيْتَهُ قَالَ: (إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِفَاطِمَةَ ع قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ، وَ يَقْبَلُ الْحُسَيْنُ ع وَ رَأْسُهُ فِي يَدِهِ. فَإِذَا رَأَتْهُ شَهَقَتْ شَهْقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا بَكَى لَهَا. فَيَمْتَلِئُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ (٢٣) وَ هُوَ يُخَاصِمُ قَتَلَتَهُ بِلَا رَأْسٍ. فَيَجْمَعُ اللَّهُ لِي قَتَلَتَهُ وَ الْمُجَهِّزِينَ عَلَيْهِ وَ مَنْ شَرَكَ فِي دَمِهِ، فَأَقْتُلُهُمْ حَتَّى آتِيَعَلِي آخِرِهِمْ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص . ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحَسَنُ ع ترجمه : رسول خدا فرمود: راست مي گويي و لكن سپاهي لشكر بودي و بر تعداد آنها افزودي نگاه فرمود: به نزديك من بيا و چون نزديك شدم در خدمتش طشتي پر از خون دیدم ، پس حضرت فرمود: اين خون فرزندم حسين است و سپس از آن خون مانند سرمه در چشمانم كشيد و وقتي از خواب بيدار گشتم ، دیدم ديگر چشمم جايي را نمي بيند از حضرت صادق عليه السلام مروي است كه مرفوعا از رسول خدا صلي الله عليه واله روايت نموده كه چون روز قيامت شود از براي فاطمه زهرا قبه اي از نور نصب مي نمايند و حسين عليه السلام به محشر مي آيد در حالي كه سر خود را بر روي دست گرفته و سر بر بدن ندارد و چون فاطمه عليه السلام او را به اين شكل ببيند يك نعره مي زند كه هيچ فرشته مقرب و نه پيغمبر مرسل نمي ماند مگر آنكه همي به گريه مي افتند. سپس خدای عزوجل ، حسين عليه السلام را به بهترين صورتها از براي فاطمه زهرا عليه السلام مثل مي نمايد و در آن حال ، حسين عليه السلام در حالي كه سر بر بدن ندارد به قاتلان خود مخاصمه مي كند سپس خداوند، كشنندگان او را و آنانكه سر از بدن اطهرش جدا نمودند و يا به نحوي در ريختن خون آن مظلوم شركت داشته اند در مكاني جمع مي كند و من همه آنان را به قتل مي رسانم . سپس خدای عزوجل آنان را زنده مي كند باز جناب امير مؤمنان عليه السلام همه ايشان را مقتول مي نمايد؛ باز زنده مي شوند و امام حسن عليه السلام آن اشقياء را به قتل مي رساند و باز خدا ايشان را زنده مي كند پس

امام متن عربی : ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنُ عَ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى مِنْ دُرِّيَّتِنَا أَحَدٌ إِلَّا قَتَلَهُمْ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْشَفُ الْعَيْظُ وَ يُنْسَى الْحُزْنَ). ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ ع : (رَجَمَ اللَّهُ شَيْعَتَنَا شَيْعَتَنَا، هُمْ وَ اللَّهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ هُمْ الْمُشَارِكُونَ لَنَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَ الْحَسْرَةِ) وَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: (إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتِي فَاطِمَةَ ع فِي لَمَّةٍ مِنْ نِسَائِهَا. فَيُقَالُ لَهَا: اءْذْخُلِي الْجَنَّةَ. فَتَقُولُ: لَا اءْذْخُلُ حَتَّى اءْءَلِمَ مَا صَنَعَ بَوْلَدِي مِنْ بَعْدِي . فَيُقَالُ: لَهَا اءْءَنْظُرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ، فَتَنْظُرُ إِلَى الْحُسَيْنِ ع قَائِمًا لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ ، فَتَصْرُخُ صَرْخَةً فَأَصْرَحُ لِصِرَاحِهَا وَ تَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصِرَاحِهَا). وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : ( وَ تُنَادِي وَاءِدَاهُ، وَائِمْرَةَ فَوْاءِدَاهُ). ترجمه : حسین علیه السلام آنان را به قتل می آورد و باز زنده می گردند پس احدی از ذریه ما باقی نمی ماند مگر آنکه هر کدام یک مرتبه آنها را به قتل می رساند در این هنگام غیظ و خشم ما فرو می نشیند و اندوه و مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از خاطرها رفته و به فراموشی سپرده می شود(۲۴) پس از آن ، امام جعفر علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ما را، به خدا سوگند که ایشان مؤمنان بر حق اند به خدا قسم ! آنها به واسطه درازی حزن و اندوه و حسرتشان ، در مصیبت با ما شریکند و از رسول خدا علیه السلام مروی است که فرمود: چون قیامت شود فاطمه زهرا علیه السلام در حالی که زنان اطرافش را گرفته اند، می آید، پس به او گفته می شود داخل بهشت شو! فاطمه علیه السلام می گوید: من داخل بهشت نمی شوم تا آنکه بدانم بعد از رحلت من از دنیا، با فرزندم حسین علیه السلام چگونه رفتار کرده اند. پس به او گفته می شود: (انظري في قلب القيامة ؛) یعنی به وسط صحرائی محشر نظر نما! چون نظر نماید حسین علیه السلام را می بیند ایستاده و سر در بدن ندارد. در این هنگام فریاد بر می آورد و من نیز از فریاد او به فریاد می آیم و فرشتگان هم به فریاد می افتند. و در روایت دیگر چنین وارد شده که فاطمه زهرا علیه السلام ندای (واولاده ، وائمره فواداه ) بر می آورد. متن عربی : قَالَ: (فَيَعْصَبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا عِنْدَ ذَلِكَ، فَيَأْمُرُ نَارًا يُقَالُ لَهَا هَبِّبْ قَدْ اءَوْقَدَ عَلَيْهَا اءَلْفَ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَّتْ، لَا يَدْخُلُهَا رَوْحٌ اءَبَدًا وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا عَمَّ اءَبَدًا. فَيُقَالُ لَهَا: اَلْتَقَطِي قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ ع ، فَتَلْتَقِطُهُمْ، فَاذَا صَارُوا فِي حَوْصَلِيهَا صَهَلَتْ وَ صَهَلُوا بِهَا وَ شَهَقَتْ وَ شَهَقُوا بِهَا وَ زَفَرَتْ وَ زَفَرُوا بِهَا. فَيَنْطِقُونَ بِاَلْسِنَةٍ دَلِقَةٍ نَاطِقَةٍ: يَا رَبِّ يَمْ اءَوْجِبْتَ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عَبْدَةِ الْاَلْوَثَانِ؟ فَيَأْتِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: لَيْسَ مَنْ عِلِمَ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ). رَوَى هَذِهِ الْحَدِيثَيْنِ ابْنُ بَابُوَيْهِ فِي كِتَابِ (عِقَابِ الْاَعْمَالِ). وَ رَأَيْتُ فِي الْمَجْلَدِ الثَّلَاثِينَ مِنْ (تَدْبِيرِ شَيْخِ الْمُحَدِّثِينَ بَيْدَادَ مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ فِي تَرْجَمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ اءَبِي الْعَبَّاسِ الْاَزْدِيِّ بِاسْنَادِهِ عَنِ طَلْحَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ : إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ قَالَ: يَا رَبِّ! إِنَّ اءَخِي هَارُونَ مَاتَ فَاغْفِرْ لَهُ تَرْجَمَهُ : در آن هنگام خدای عزوجل از برای داد خواهی فاطمه علیه السلام ، به غضب می آید، پس امر می کند آتشی را که نام او (هب هب ) است و هزار سال افروخته شده تا آنکه به غایت سیاه گردیده که هرگز نسیم روحی در آن داخل نمی گردد و هیچ غم و اندوهی از درون آن خارج نمی شود پس خطاب به آن آتش می رسد که به مانند دانه ، آن کسانی را که حسین علیه السلام را کشتند، بر چین ؛ آتش آنان را از میان مردم بر می چیند و چون در میان آتش هَبِّ هَبِّ جای گرفتند، آن آتش مانند اسب شیهه می کشد و ایشان نیز به شیهه او، شیهه می کشند و (هَبِّ هَبِّ) به نعره می آید و آنان هم به نعره او، نعره می کشند و (هَبِّ هَبِّ) به شعله خویش به فریاد می آید و آنها نیز به فریاد او، فریاد می کنند. پس ایشان به زبان گویا به سخن می آیند که پروردگار را، به چه علت ما را قبل از بت پرستان (۲۵) ، مستوجب آتش نمودی ؟ از جانب رب العزة جواب به ایشان می رسد که آن کس که می داند مانند کسی که نمی داند، نیست . سید ابن طاوس - اعلي الله مقامه - می گوید: این

خبر را ابن بابویه در کتاب ( عقاب الاعمال ) ذکر نموده و فرموده که آن را در مجلد سوم کتاب (تذییل ) شیخ محدثین بغداد محمد بن نجار، که در شرح حالات فاطمه بنت ابی العباس از دی است ، دیده ام سیخ مزبور به اسناد خود از طلحه روایت نموده که او گفت : شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله می فرمود: موسی بن عمران - علی نبینا و علیه السلام - متن عربی : فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا-. ترجمه : از پروردگار خود سؤال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را بیامرز پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران ! اگر از من درخواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیامرزم ، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام متن عربی : فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا-. ترجمه : از پروردگار خود سوال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را بیامرز. پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران ! اگر از من در خواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیامرزم ، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی ابی طالب علیه السلام . المسلك الثالث في الأمور الممتأخرة عن قتله ع وَ هِيَ تَمَامٌ مَا أَشْرْنَا إِلَيْهِ. متن عربی : قَالَ: ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ هُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ - مَعَ خَوْلِي بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ وَ حَمِيدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِيِّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَمَرَ بِرُؤُوسِ الْبَاقِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَنُطِقتْ وَ سَرَّحَ بِهَا مَعَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ- وَ قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ عَمْرُو بْنِ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا بِهَا حَتَّى قَدِمُوا الْكُوفَةَ. وَ أَقَامَ ابْنُ سَعْدٍ بِقِيَّةِ يَوْمِهِ وَ الْيَوْمِ الثَّانِي إِلَي زَوَالِ الشَّمْسِ، ثُمَّ رَحَلَ يَمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِيَالِ الْحُسَيْنِ، ع وَ حَمَلَ نِسَاءَهُ ص عَلِيٍّ إِخْلَاصِ إِفْتَارِبِ الْجَمَالِ بِغَيْرِ وِطَاءٍ ترجمه : مسلك سوم این بخش در بیان اموری است که پس از شهادت خامسآل عبا حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء واقع گردیده و در این قسمت مدعاها از این کتاب و آنچه را که در اول کتاب اشاره به آن نمودیم به انجام خواهد رسید روای گوید: عمر سعد لعین پس از قتل فرزندم خاتم النبیین ، سر مطهر امام شهید را در همان روز عاشورا به همراه خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم از دی - لعنهما الله - به نزد عبیدالله بن زیاد بد نهاد، روانه داشت و نیز حکم داد که سرهای انور سایر شهداء - رضوان الله عليهم اجمعين - چه از اصحاب و یاران و چه از اهل بیت و جان نثاران آن حضرت را پاک و پاکیزه نمودند و آنان را با شمر بن ذی الجوشن پلید و قیس بن اشعث با سرهای مطهر به سوی کوفه رفتند و عمر سعد خود نیز روز عاشورا و روز یازدهم را تا هنگام زوال در زمین کربلا اقامت نمود و بعد از زوال ، آن اهل بیت غم آمل و آن کسانی را که از طوفان ستم آن اشقیاء در سرزمین محنت و بلا، باقی مانده بودند از عیالات حسین علیه السلام را بر روی پلاسهای متن عربی : وَ لَا غِطَاءٍ مُكَشَّفَاتِ الْوُجُوهِ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ، وَ سَافُوهُنَّ كَمَا يُسَافِئُ سَبِيَّ التُّرْكِ وَ الرُّومِ فِي أَشَدِّ الْمَصَائِبِ وَ الْهُمُومِ. وَ لِلَّهِ دَرٌّ قَائِلِهِ : يُصَلِّي عَلَي الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَ يُغْزِي بَنُوهُ إِنْ ذَا لَعَجِبُ وَ قَالَ آخَرُ: أَعْرَجُوهُمُ قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ وَ رُوِيَ: أَعْتَرْتُ رُوَسَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ ع كَانَتْ ثَمَانِيَّةً وَ سَبْعِينَ رَأْسًا، فَأَقْتَسَمَتْهَا الْقَبَائِلُ، لِيَقْرَبَ بِذَلِكَ إِلَي عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ إِلَي يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ: فَجَاءَتْ كِنْدَةَ بَثَلَانَةَ عَشَرَ رَأْسًا، وَ صَاحِبُهُمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ. وَ جَاءَتْ هَوَازُنُ بِأَثْنِي عَشَرَ رَأْسًا، وَ صَاحِبُهُمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ. لَعَنَهُمُ اللَّهُ. وَ جَاءَتْ تَمِيمُ بِسَبْعَةِ عَشَرَ رَأْسًا. ترجمه : بی هودج شتران ، سوار نمودند زنان آل عصمت و طهارت را که امانتهای انبیاء بودند مانند اسیران ترك و روم با شدت مصیبت و کثرت



غم و غصه ، به اسیری می بردند. شاعر عرب این مصیبت عظمی را به رشته نظم در آورده : (یصلي علي المبعوث من ...؛ این قضیه بسیار شگفت آور است که مردم بر پیغمبر مبعوث که از آل هشام است ، تحیت و درود بر روح پاکش می فرستند و از طرف دیگر، فرزندان و خاندان او را به قتل می رسانند!! آیا آن امتی که امام حسین علیه السلام را به ظلم و ستم به شهادت رساندند، می توانند در روز قیامت از جد بزرگوارش امید شفاعت داشته باشند؟! روایت است که سرهای مطهر اصحاب امام حسین علیه السلام هفتاد و هشت سر نورانی بودند قبیله های اعراب برای تقرب جستن به ابن زیاد پست فطرت و یزید حرام زاده بد طینت ، در میان خود قسمت نمودند به این نحو که طایفه (کنده ) سیزده سر مطهر را برداشتند و رئیس ایشان قیس بن اشعث پلید بود قبیله (هوازن ) دوازده سر مؤمن ممتحن را گرفتند به سرکردگی شمر بن ذی الجوشن - لعنه الله - و گروه تمیم هفده سر عنبر شمیم را برداشتند و بنی اسد شانزده سر از آن بندگان خدای احد، را بردند و قبیله مذحج هفت سر و باقی مردم پرشر سیزده سر انور را قسمت نمودند و با خود به کوفه آوردند. متن عربی : وَ جَاءَتْ بَنُو آءَسَدٍ بِسِتَّةَ عَشَرَ رَأْسًا وَ جَاءَتْ مَذْحِجٌ بِسَبْعَةِ رُؤُوسٍ وَ جَاءَ سَائِرُ النَّاسِ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْسًا. قَالَ الرَّأْوِي : وَ لَمَّا انْقَصَلَ ابْنُ سَعْدٍ لَعْنَةَ اللَّهِ عَنْ كَرْبَلَاءَ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِي آءَسَدٍ فَصَلُّوا عَلَي تِلْكَ الْجُثَّةِ الطَّوَاهِرِ الْمُزْمَلَةِ بِالدِّمَاءِ، وَ دَفَنُوهَا عَلَي مَا هِيَ الْأَنَّ عَلَيَّهِ وَ سَارَ ابْنُ سَعْدٍ بِالسَّبْبِ الْمُشَارِ إِلَيْهِ فَلَمَّا فَارَبُوا الْكُوفَةَ اجْتَمَعَ آءَهْلُهَا لِلنَّظَرِ إِلَيْهِنَّ. قَالَ الرَّأْوِي : فَأَشْرَفَتْ إِمْرَأَةٌ مِنَ الْكُوفِيَّاتِ، فَقَالَتْ: مِنْ آءِي الْأَسَارِيِّ آءَتْتَنَ؟ فَقُلْنَ نَحْنُ آءَسَارِي آلِ مُحَمَّدٍ ص. فَتَزَلَّتْ مِنْ سَطْحِهَا، فَجَمَعَتْ مَلَاءً وَ آءُزْرًا وَ مَقَانِعَ، فَأَعْطَتْهُنَّ فَتَعَطَّيْنَ. قَالَ الرَّأْوِي : وَ كَانَ مَعَ الْبِسَاءِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع ، قَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ، وَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُثَنِّي ، وَ كَانَ قَدْ وَاسِيَ عَمَّهُ وَ إِمَامَهُ فِي الصَّبْرِ عَلَي ضَرْبِ السُّيُوفِ وَ طَعْنِ الرَّمَاكِ، وَ إِنَّمَا أُرْتُثُ وَ قَدْ آءُتَّخِنَ بِالْجِرَاحِ، ترجمه : به خاکسپاری شهدای گلگون کفن راوی گوید: چون ابن سعد لعین بیرون آمد از آن سرزمین ، رفت به سوی کوفه با دستهای خونین ، جماعتی از طایفه بنی اسد از خانه های خود بیرون آمدند و بر آن اجساد طایفه و طاهره ، نماز گزارند و آن شهدا را به خاک سپردند در همان مکانی که اینک قبرهای آنهاست ابن سعد لعین ، اسیران آل رسول صلی الله علیه و آله را برداشت و قبه همراه خود به کوفه رسانید و چون اهل بیت نزدیک کوفه رسیدند، مردم برای تماشای اسیران به اطراف شهر آمدند در این هنگام زنی از زنان کوفه بر پشت بام آمد و فریاد زد: (من ای الاساری اتن؟) شما اسیران از کدام قبیله و خاندانید؟ اسیران گفتند: (نحن اساری آل محمد!) ما اسیران از آل محمد هستیم ! در این موقع آن زن از پشت بام پائین آمد و چندین قطعه لباس و چارقد و مقنعه به خدمت آنها آورد و تقدیمشان نمود آنان آن لباس و پوشاکها را پذیرفتند و آنها را حجاب و پرده خویش نمودند. راوی گوید: امام سجاد علیه السلام هم همراه زنان اهل بیت ، اسیر اشقیاء لثام ، بود، در حال یکه مرض او را ضعیف و ناتوان ساخته بود و حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام نیز با زنان اسیر بود و او شرط مواسات در خدمت عموی بزرگوار و امام عالی قدر خود به جای آورده و صبر بسیار بر ضربت شمشیر و زخم نیزه نموده بود و در اثر زخمهای بسیار که بر بدن شریفش رسیده بود، ضعیف و ناتوان گردید. متن عربی : وَ رَوِيَ مُصَيِّفُ كِتَابِ (الْمَصَابِيحِ): آءَنَّ الْحَسَنَ بْنَ الْحَسَنِ الْمُثَنِّي قَتَلَ بَيْنَ يَدَي عَمِّهِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سَبْعَةَ عَشَرَ نَفْسًا وَ آءَصَابَهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ جِرَاحًا، فَأَخَذَهُ خَالُهُ آءَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ، فَحَمَلَهُ آءِي الْكُوفَةِ وَ دَاوَاهُ حَتَّى بَرَّءَ، وَ حَمَلَهُ إِلَي الْمَدِينَةِ. وَ كَانَ مَعَهُمْ آءَبْضًا زَيْدٌ وَ عَمْرُو وَآءَا الْحَسَنِ السَّبْبُطُ ع . فَجَعَلَ آءَهْلُ الْكُوفَةِ يَنُوحُونَ وَ يَبْكُونَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (آءَتُّوْحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ آءَجْلِنَا!! قَمَنْ الَّذِي قَتَلْنَا. قَالَ بَشِيرُ بْنُ خَزِيمِ الْأَسْدِيِّ وَ نَظَرْتُ إِلَي زَيْبَةَ ابْنَتِي عَلَيَّ يَوْمَئِذٍ، فَلَمْ

أَرْ حَفِرَةً قَطُّ أَمْ نَطَقَ مِنْهَا، كَأَنَّهَا تُفْرَعُ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع ، وَ قَدْ أَوْمَأَتْ أَلْيَ النَّاسِ إِيْنَ اسْكُتُوا، فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ، ثُمَّ قَالَتْ: أَيْلَحَمْدُ لِلَّهِ، وَ الصَّلَاةُ عَلَيَّ جَدِّي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ. إِيْمَا بَعْدُ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخُتْلِ وَ الْعَدْرِ، ترجمه : مصنف كتاب (مصاييح ) روايت کرده كه حسن مثنوي فرزند امام حسن عليه السلام در آن روز بلا، هفده نفر از گروه اشقيا را به جهنم فرستاد و هيچده زخم بر بدن شريفش وارد آمد و در آن حال ، دايي او اسماء بن خارجه او را از ميان معرکه برداشت و به سوي كوفه آورد و زخمهاي بدنش را معالجه و مداوا نمود تا بهبود يافت و او را روانه مدینه ساخت همچنين در ميان اسيران ، زيد و عمرو، فرزندان امام حسن عليه السلام بودند هنگامي كه اهل كوفه اهل بيت را ديدند، شروع به گريه و زاري نمودند امام زين العابدين عليه السلام فرمود: (اتنوحون و تبكون... ) اي اهل كوفه ! در اينجا اجتماع نموده ايد و بر حال ما گريه مي كنيد؟ و چه كسي عزيزان ما را به قتل رسانيده؟! سخنراني زينب عليه السلام در كوفه بشير بن حدلم اسدي مي گويد: در آن روز به سوي زينب دختر امير المومنين عليه السلام متوجه شدم ، به خدا سوگند! در عين حال كه سخنوري توانا و بي نظيري بود، حيا و متانت سراپاي او را فرا گرفته بود و گويي سخنان گهربار علي عليه السلام از زبان رساي او فرو مي ريخت و او علي وار سخن مي راند به مردم اشاره نمود سكوت را مراعات نمايند در اين هنگام نفسها در سينه ها حبس گشت و زنگهاي شتران از صدا افتاد پس زينب كبري عليه السلام شروع به سخنراني نمود: (الحمد لله... ) اما بعد، اي مردم كوفه ! اي اهل خدعه و غدر! آيا براي گرفتاري ما گريه مي كنيد؛ پس اشك چشمانتان خشك مباد! متن عربي : اَيْتَبْكُونُ؟! فَلَا رَقَاءَ الدَّمْعَةَ، وَ لَا هَدَاءَ الرَّثَّةِ، إِيْمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ النَّبِيِّ النَّبِيِّ نَقَضَتْ عَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَيْنُكَا، تَتَّخِذُونَ إِيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ. أَيْلَا وَ هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ وَ النَّطْفُ، وَالصَّدْرُ الشَّيْفُ، وَ مَلَقَ الْأَمَاءِ، وَ عَمَزَ الْأَعْدَاءِ؟! أَيْلَا كَمَرَعِي عَلَي دِمْنَةٍ. أَيْلَا كَفِضَةٍ عَلَي مَلْخُودَةٍ، إَيْلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لِأَيْنُفْسِكُمْ إِيْن سَخِطَ اللَّهُ عَلَيكُمْ وَ فِي الْعَذَابِ إِيْنْتُمْ خَالِدُونَ. اَيْتَبْكُونُ وَ تَتَّحِبُونَ؟! اَيْ وَ اللَّهِ فَايَبُكُوا كَثِيرًا، وَ اصْحَكُوا قَلِيلًا. فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَ شَنَارِهَا، وَ لَنْ تَرَحَّضُوهَا بِعَسَلٍ بَعْدَهَا إِيْبَدًا. وَ اَيْتَبِّي تَرَحَّضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبِيِّ، وَ مَعْدِنِ الرَّسَالَةِ، وَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ مَلَاذِ خَيْرَتِكُمْ، وَ مَفْزَعِ نَارِ لَيْتِكُمْ، وَ مَنَارِ حُجَّتِكُمْ، وَ مِدْرَةَ سُنَّتِكُمْ. إَيْلَا سَاءَ مَا تَزْرُونَ، وَ بُعْدَا لَكُمْ وَ سُخْخَا، فَلَقَدْ تَرْجَمَهُ : وَ نَالَهُ هَايْتَانِ فَرُو مَنَشِينَادًا! جز اين نيست كه مثل شما مردم مثل آن زن است كه رشته خود را بعد از آنكه محكم تابيده شده باشد تاب آن را باز گرداند شما ايمان خود را مایه دغلي و مكر و خيانت در ميان خود مي گيريد؛ ايا در شما صفتي هست الا به خود بستن بي حقيقت و لاف و گزاف زدن و به جز الايش به آنچه موجب عيب و عار است و مگر سينه ها مملو از كينه و زبان چاپلوسي مانند كنيزكان و چشمك زدن مانند كفار و دشمنان دين .(۲۶) يا گياهي را مانيد كه در منجلابها مي رويد كه قابل خوردن نيست يا به نقره اي مانيد كه گور مرده را به آن آرايش دهند. ظاهرت چون گور كافر بر حلال باطنت قهر خدا عزوجل (۲۷) آگاه باشيد كه بد كاري بوده آنچه را كه نفس هاي شما براي شما پيش فرستاد كه موجب سخط الهي بود و شما در عذاب آخرت ، جاويدان و مخلد خواهيد بود. ايا گريه و ناله مي نماييد، بلي به خدا كه گريه بسيار و خنده كم بايد بكنيد؛ زيرا به حقيقت كه به ننگ و عار روزگار آلوده شديد كه اين پليد را به هيچ آبي نتوان شست ؛ لوث گناه كشتن سليل خاتم نبوت و سيد شباب اهل جنت را چگونه توان شست؟! كشتن همان كسي كه در اختيار نمودن امور، او پناه شما بود و در هنگام نزول بلا، فرياد رس شما و در مقام حجت با خصم ، رهنماي شما و در آموختن سنت رسول الله صل الله عليه و اله را، بزرگ شما بود.(۲۸) متن عربي : حَابَ السَّعْيِ، وَ تَبَّتِ الْاَيْدِي ، وَ خَسِرَتِ الصُّفْقَةُ، وَ يُؤْتَمُّ بِغَضَبِ مِنَ اللَّهِ، وَ ضُرِبَتْ عَلَيكُمْ الذِّلَّةُ

وَالْمَسْكَنَةَ. وَيَلْكُمُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، اءْتَدْرُونَ اءَيَّ كَيْدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرَيْتُمْ؟! وَ اءَيَّ كَرِيمَةٍ لَّهُ اءَبْرَزْتُمْ؟! وَ اءَيَّ دَمٍ لَّهُ سَفَكْتُمْ؟! وَ اءَيَّ حُرْمَةٍ لَّهُ اءْتَهَكْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلْعَاءَ عَنفَاءَ سَوْدَاءَ فَقُمَاءَ. وَ فِي بَعْضِهَا: حَرْفَاءَ شَوْهَاءَ، كَطِلَاعِ اَلْاَرْضِ وَ مِلَاءِ السَّمَاءِ. اءَفَعَجَبْتُمْ اَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا، وَ لَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اءَخْزِي وَ اءَنْتُمْ لَا تُنْصَرُونَ، فَلَا يَسْتَخِفُّكُمْ الْمَهْلُ، فَاِنَّهُ لَا يَحْفَظُهُ الْيَدَاؤُ وَ لَا يَخَافُ قُوَّةَ النَّارِ، وَ اِنَّ رَبَّكُمْ لِبِالْمَرْصَادِ. قَالَ الرَّاْوِي : فَوَ اللّٰهِ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ حِيَارِي يَبْكُونَ، وَ قَدْ وَضَعُوا اءَيْدِيَهُمْ فِي اءَفْوَاهِهِمْ. ترجمه : آگاه باشید که بد گناهی بود که به جا آوردید، هلاکت و دروئی از رحمت الهی بر شما باد و به تحقیق که به نومیدی کشید کوشش شما و زیانکار شد دستهای شما و خسارت و ضرر گردید این معامله شما؛ به غضب خدای عزوجل برگشتید و زود شد بر شما داغ ذلت و مسکنت ؛ وای بر شما باد، ای اهل کوفه ! آیا می دانید کدام جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره پاره نمودید و چه بانوان محترمه ، معززه چو در گوهر را آشکار ساختید کدام خون رسول خدا را ریختید و کدام حرم او را ضایع ساختید؟ به تحقیق که کاری قبیح و داهیه ای ناخوش به جا آوردید که موجب سرزنش است و ظلمی به اندازه و مقدار زمین و آسمان نمودید. آیا شما را شگفت می آید که اگر آسمان خون بر سرتان باریده است و البته عذاب روز باز پسین خوار کننده تر است و در آن روز شما را یآوری نخواهد بود؛ پس به واسطه آنکه خدایتان مهلت داد سبک نشوید و از حد خویش خارج نگردید؛ زیرا عجله در انتقام ، خدای را به شتاب نمی آورد و او با بی تاب نمی کند که بیر خلاف حکمت کاری کند و نمی ترسد که خونخواهی کردن از دست او برود. به درستی که پروردگار به انتظار بر سر راه است (تا داد مظلوم از ظالم ستاند). راوی گوید: به خدا سوگند! مردم کوفه را در آن روز دیدم همه حران ، دستها بر دهان گرفته و گریه می کردند. متن عربی : وَ رَأَيْتُ شَيْخًا وَاِقْفَا اِلَيَّ جَنَّبِي يَبْكِي حَتَّى اِخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا اَبِي اءَنْتُمْ وَ اءَمِّي كُھُولُكُمْ خَيْرُ الْكُھُولِ، وَ شَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ وَ نِسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ، وَ نَسْلُكُمْ خَيْرُ نَسْلِ، لَا يُخْزِي وَ لَا يَبْزِي . وَ رَوَى زَيْدُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنِي اَبِي ، عَنْ جَدِّي ع قَالَ: حَطَبَتْ فَاطِمَةُ الصُّغْرَى بَعْدَ اَنْ وَرَدَتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَتْ: رَا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى ، وَرَتَةَ الْعَرْشِ اَلِي الثَّرَى ، اءَحْمَدُهُ وَ اءَوْمِنُ بِهِ وَ اءَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ. وَ اءَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ اءَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ، وَ اءَنَّ دُرَيْتَهُ دُبْحُوًا يَشْطُ الْفُرَاتِ بِغَيْرِ دَحْلٍ وَ لَا تِرَاتٍ. اَللّٰهُمَّ اِنِّي اءَعُوذُ بِكَ اءَنَّ اءَفْتَرِي عَلَيْكَ الْكُذْبَ، وَ اءَنَّ اءَقُوْلَ عَلَيْكَ خِلَافَ مَا اءَنْزَلْتَ مِنْ اءَخْذِ الْعُهُوْدِ لَوْصِيَّةِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ ع ، الْمَسْلُوْبِ حَقَّهُ، اَلْمَقْتُوْلِ بِغَيْرِ تَرْجَمَةٍ : پیر مردی را دیدم در پهلویم ایستاده چنان گریه می کرد که ریشش از اشک چشمانش تر شده بود و همی گفت : پدر و مادرم به فدای شما باد؛ پیران شما از بهترین پیران عالمند و جوانان شما بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان و نسل شما بهترین نسلهاست و این نسل خوار و مغلوب ناکسان نمی گردد. سخنرانی فاطمه صغری سلام الله علیها زید بن موسی بن جعفر علیه السلام گفت : پدرم به من خبر داد که از جدم روایت نموده بود که چنین فرمود: فاطمه صغری پس از آنکه از کربلا به شهر کوفه رسید، خطبه ای به این مضمون خواند: (الحمد لله....)؛ حمد و سپاس ذات مقدس خداوند را ساز است به شماره ریگها و سنگهای بیابان و به اندازه سنگینی عرش خداوند مهربان ، تا سطح زمین و آسمان ! او را سپاس می گویم و ایمان به خداوندش دارم و خویش را به او می سپارم و شهادت می دهم که بجز او خدایی نیست و او یگانه و بی نیاز و شریک ، است و گواهی می دهم بر آن که محمد صلی الله علیه و آله بنده خاص و رسول مخصوص اوست و نیز شهادت می دهم بر آنکه فرزندان پیامبر را در کنار آب فرات مانند گوسفندان سر از بدن جدا نمود، و بدون آنکه کسی را به قتل رسانده باشند و کسی خونی از آنها طلبکار باشد پروردگارا، به تو پناه می برم از اینکه بر تو

دروغ بسته باشم یا آنکه سخنی گویم بر خلاف آنچه نازل فرمودی بر پیغمبر که از امت ، عهد و پیمان گرفت از برای وصی خویش علی علیه السلام ، متن عربی : ذَنْبٍ كَمَا قُتِلَ وَآلُهُ بِالْأَمْسِ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ فِيهِ مَعْشَرٌ مُسْلِمَةٌ بِأَلْسِنَتِهِمْ ، تَعَسَا لِرُءُوسِهِمْ مَا دَفَعْتَ عَنْهُ ضِيمًا فِي حَيَاتِهِ وَلَا عِنْدَ مَمَاتِهِ حَتَّى قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ مَخْمُودًا تَقِيَّةً طَيِّبَةً الْعَرِيكَةَ ، مَعْرُوفَ الْمَنَاقِبِ ، مَشْهُورَ الْمَذَاهِبِ لَمْ تَأْخُذْهُ اللَّهُمَّ فِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَلَا عَذْلٌ عَازِلٌ . هَدَيْتَهُ يَا رَبِّ لِلْإِسْلَامِ صَغِيرًا ، وَ حَمِدْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيرًا ، وَ لَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَ لِرَسُولِكَ حَتَّى قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ ، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا ، رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيلِكَ رَضِيئَةً فَآخَرْتَهُ وَ هَدَيْتَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . اءَمَّا بَعْدُ ، يَا اءَهْلَ الْكُوفَةِ ، يَا اءَهْلَ الْمَكْرِ وَالْغَدْرِ وَالْخِيَلَاءِ . فَا تَا اءَهْلُ بَيْتِ اِبْتِلَانَا اللَّهُ بِكُمْ ، وَ اِبْتِلَاكُمْ بِنَا ، فَجَعَلَ بِلَاءَنَا حَسَنًا ، وَ جَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَ فَهْمَهُ لَدَيْنَا . فَتَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ وَعَاءُ فَهْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَي اءَهْلِ الْاَرْضِ فِي بِلَائِهِ لِعِبَادِهِ . ترجمه : آن علی که مردم حق او را از دستش گرفتند و او را بی گناه مانند فرزندش حسین علیه السلام که در روز گذشته کشته اند ، به قتل رسانیدند . (قتل علی علیه السلام) در خانه ای از خانه های خدا (یعنی مسجد کوفه) واقع گردید که در آن مسجد جماعتی بودند که به زبان اظهار اسلام می نمودند که هلاکت و دوری از رحمت الهی بر ایشان باد! زیرا تا در حیات بود ظلمی را از او دفع نمودند و نه آن هنگام که از این دنیای فانی به سرای جاودانی رسید و از این دار فانی او را به سوی رحمت خویش انتقال دادی در حالتی که پسندیده نفس و پاکیزه طبیعت بود و مناقبش معروف و راه سلوکش مشهور بود . خداوندا ، او چنان بود که هیچ گاه ملامت ملامت کنندگان او را در حق بندگی ات و رضایت مانع نمی آمد هنگام کودکی او را به سوی اسلام هدایت نمودی و در حال بزرگی مناقبش را پسندیدی و همواره نصیحت را برای رضای تو و خشنودی پیغمبرت ، فرو نمی گذاشت تا آنکه روح پاکش را قبض نمودی . او لذات دنیای فانی را پشت پا زده و به آن مایل و حریص نبود بلکه رغبتش به سوی آخرت بود و همتش معروف در جهاد کردن در راه پسندیده تو بود . تو از او راضی شدی و اختیارش نمودی سپس به راه راست هدایتش کردی ، (اما بعد...؛) ای جماعت کوفه ! ای اهل مکاری و خدعه و تکبر! ماییم اهل بیت عصمت و طهارت که خدای عزوجل متن عربی : اءَكْرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ فَضَّلَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص عَلَي كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلًا بَيْنَا . فَكَذَّبْتُمُونَا ، وَ كَفَرْتُمُونَا . وَ رَاءَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا وَ اءَمْوَالَنَا نَهَبًا . كَاءْتْنَا اءَوْلَادُ تَرْكٍ وَ كَا بُلٍ كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْاُمْسِ ، وَ سَيُوفُكُمْ تَفْطُرُ مِنْ دِمَانِنَا اءَهْلَ الْبَيْتِ لِجَفْدٍ مُتَقَدِّمٍ . قَرَّتْ لِدَلِكْ عِيُونُكُمْ ، وَ فَرِحَتْ قُلُوبُكُمْ . اِفْرِءَا عَلَي اللَّهِ وَ مَكْرًا مَكْرْتُمْ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ . فَلَا تَدْعُوْنَكُمْ اءَنْفُسُكُمْ اِلَى الْجَدَلِ يَمَا اءَصَبْتُمْ مِنْ دِمَانِنَا وَ نَالْتِ اءَيْدِيكُمْ مِنْ اءَمْوَالِنَا . فَاِنَّ مَا اءَصَابِنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيلَةِ وَ الرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اءَنْ تَبْرَاَهَا اَنْ ذَلِكَ عَلَي اللَّهِ يَسِيرٌ . لِكَيْلَا تَاَسُّوْا عَلَي مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوْا يَمَا اَتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ . ترجمه : ما را (به تحمل و صبوری و ظلم های شما) مبتلا ساخت و شما را به وجود ما (که جز حق گفتار و کردار نداریم) امتحان نمود و امتحان ما را نیکو مقرر فرمود و علم و فهم را در نزد ما قرار داد؛ پس ماییم صندوق علم الله و ظرف فهم و حکمت باری تعالی و ماییم حجت حق بر روی زمین در بلاد او از برای بندگان خدا ما را به کرامت خویش گرامی داشته و به واطسه محمد مصطفی صل الله علیه و اله بر بسیاری از مخلوقات فضیلت داد به فضیلت داد به فضیلتی ظاهر و هویدا؛ پس شما امت ما را به دروغ نسبت دادید و از دین ما را خارج دانستید و چنین پنداشتید که کشتن ما حلال و اموال ما هدر و غنیمت است ، مصل آنکه ما از اسیران ترك و تاتاریم همچنان که در روز گذشته جد ما علی علیه السلام راکشتید و هنوز خونهای ما اهل بیت ، از دم شمشیرهای شما می چکد به واسطه عدوات و کینه دیرینه که از زمان جاهلیت داشتید و برای همین نیز چشمانتان و

دل‌هایتان شاد رديه از روی افتراء بر خدای عزوجل و از جهت مکري که انگيختيد و خدا بهترین مکر کنندگان است ؛ پس نشاید که نفس شما دعوت کند شما را به سوي فرح و سرور به واسطه رسیدن به آرزوهایتان اکنون خون ما را ریختيد و دست شما به اموال ما رسید به درستي که این مصیبت های بزرگ که به ما رسیده است خداند متعال پیش از خلفت در کتاب لوح محفوظ آن را ثبت فرموده و در قرآن می فرماید: (ما اصاب من مصيبة....؛) یعنی هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها قبل از متن عربی : تَبَا لَكُمْ، فَانْتَظِرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ، فَكَأَنَّ قَدْ حَلَّ بِكُمْ، وَ تَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ تَقِمَاتٌ، فَيُسْجِتُكُمْ بِعَذَابٍ وَ يَذِيقُ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ثُمَّ تُخَلَّدُونَ فِي الْعَذَابِ الْالِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُونَا، اِءَلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي الظَّالِمِينَ. وَيَلَكُمْ، اءَتَذَرُونَ اءَيَّةً يَدِ طَاعَتِنَا مِنْكُمْ؟! وَ اءَيَّةً نَفْسٍ نَزَعَتْ اِلَي فِتَالِنَا؟! اءَمَّ بِءَاءِيَةِ رَجُلٍ مَشَيْتُمْ اِلَيْنَا تَبْعُونَ مَحَارِبَتِنَا؟! فَسَتَ وَ اللَّهُ قُلُوبُكُمْ، وَ غَلَطْتَ اءَكْبَادُكُمْ، وَ طُيَعَ عَلَي اءَفْدِيَتِكُمْ، وَ خُتِمَ عَلَي اءَسْمَاعِكُمْ وَ اءَبْصَارِكُمْ (سَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانُ وَ اءَمَلِي لَكُمْ وَ جَعَلَ عَلَي بَصَرِكُمْ) عِشَاوَةٌ فَاَءْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ. فَتَبَا لَكُمْ يَا اءَهْلَ الْكُوفَةِ، اءَيُّ تِرَاتٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ص قِبَلَكُمْ وَ دُخُولٍ لَهُ لَدَيْكُمْ بِمَا عَدَرْتُمْ بِءَخِيهِ عَلَيِّ بْنِ اءَبِي طَالِبٍ جَدِّي وَ بَنِيهِ وَ عِزَّةِ النَّبِيِّ الْاَخِيَارِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ، وَ اَفْتَحَرَ بِذَلِكَ مُفْتَحِرُكُمْ فَقَالَ: ترجمه : آنکه زمین را بیافرینم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمانه نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد! زیان و هلاکت بر شما باد! منتظر باشید لعنت و عذاب الهی را چنان عذابی که گویا الان بر شما رسیده و نعمت هایی را که گویا پی در پی از آسمان نازل می شود؛ پس ریشه وجود شما را به تیشه های عذاب بیرون خواهد افکند و گروهی از شما خواهد که مسلط شود بر گروهی دیگر (که سختی عذاب را برای همدیگر بچشانید) از آن پس همگی در عذاب دردناک جاویدان خواهید بود؛ زیرا بر ماستم کردید و لعنت خدا مرا ستمکاران راشت وای بر شما باد! ایا می دانید که چه دستي از شما و چه نفسی شایق گردیده که با ما قتال کنید و با کدام پا به جنگ ما آمدید؟ به خدا سوگند قلبهایتان سخت و جگرهایتان پر غیظ و کینه گشته و مهر ظلالیت بر دل‌هایتان و بر گوشها و دیدگانتان زده شده و شیطان با وسوسه ها و آرزوها شما را در انداخته و پرده بر چشمانتان کشیده ؛ پس هرگز هدایت نخواهید شد ای اهل کوفه ! زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چند خون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان و عترت پاک او را در دل دارید تا به حدی که به کشتن ما اهل بیت ، فخر و مباهات می کنید! و به این مضمون گویا هستید که : متن عربی : نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَ بَنِي عَلِيٍّ بِسُيُوفِ هِنْدِيَّةٍ وَ رِمَاحٍ وَ سَبَيْنَا نِسَاءَهُمْ سَبِي تَرْكٍ وَ نَطَخْنَاهُمْ فَاَءِي نِطَاحٍ بِفِيكَ اءَبِيهَا الْاَقَائِلُ الْكَنَكْتُ وَ الْاَثَلْبُ، اَفْتَحَرْتَ يَقْتُلُ قَوْمٍ رَكَاهُمْ اللَّهُ وَ اءَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، فَاَءَكْظِمُ وَ اَفْعُ كَمَا اَفْعَى اءَبُوكَ، فَاَتَمَّا لِكُلِّ اَمْرٍ مَا اَكْتَسَبَ وَ مَا قَدَمْتَ يَدَا. اءَحَسَدْتُمُونَا - وَيَلَا لَكُمْ - عَلَي مَا فَضَلْنَا اللَّهُ، شِعْرٌ: فَمَا ذَنْبُنَا اِنْ جَاشَ دَهْرًا بُحُورُنَا وَ بَحْرُكَ سَاحِ لَ اَبُو اَبِي الدَّعَامِصَا (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ. ) قَالَ: وَ اَرْتَفَعَتِ الْاَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيْبِ، وَ قَالُوا: حَسْبُكَ يَا بِنْتَةَ الطَّيِّبِينَ، فَقَدْ اءَحْرَقْتَ قُلُوبَنَا وَ اءَنْصَحْتَ نُحُورَنَا وَ اءَضْرَمْتَ اءَجْوَافَنَا، فَسَكَنْتَ. ترجمه : (نحن قتلنا... ) (یعنی ما کشتیم علی و فرزندان علی را با شمشیرهای هندي و نیزه ها و زنان ایشان را اسیر نمودیم مانند اسیران ترك و ایشان را شکست دادیم چه شکستی ! ای گوینده چنین سخنان ، خاک بر دهانت باد! ای بخر می کنی به کشتن گروهی که خداوند تعالی ایشان را پاک و پاکیزه گردانیده است و رجس و پلیدی را از ایشان برداشته ای شخص پلید! خشم خود را فرو بنشان و چون سگ بر

دم خود بنشین چنانکه پدرت نشست . همانان برای هر کی همان جزای است که کسب نموده و به دست خویش به سوي قیامت پیش فرستاده است آیا بر ما حسد می برید؟ وای بر شما به واسطه آنچه که خدای تعالی ما را فضیلت داده و این شعر را ذکر فرمود: (فما ذنبنا...؛) یعنی ما را چه گناه است اگر چند روزی (به امر الهی) دریای شوکت و جلال و فضیلت ما به جوش آید و دریای اقبال تو آرام باشد به قسمی که که کفچلیز (دعموص) (۲۹) در آن نتواند پنهان بماند. (ذللك فضل... (۳۰) (و من لم... (۳۱)؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است و هر کسی که خدا نوری برای او قرار نداده ، نوری برای او نیست راوی گوید: چون آن مخدره مکرمه این کلمات را ادا فرمود، صداها به گریه بلند شد و اهل کوفه عرضه داشتند: کافی است این فرمایشات ای دختر طیبین ! به تحقیق که دلهاي ما را کباب نمودی و گردنهای ما را نرم کردی و آتش اندوه به اندرون و باطن ما افروختی . متن عربی :

قَالَ: وَ حَطَبَتْ اِئْمُرُ كَلْتُوْمٍ اِئْتَهُ عَلِيٌّ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ وَّرَاءِ كَلْتِهَا، رَافِعَةً صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ، فَقَالَتْ: يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، سُوْءًا لَكُمْ، مَا لَكُمْ خَدَلْتُمْ حُسَيْنًا وَ قَتَلْتُمُوهُ وَ اَنْتَهَبْتُمْ اَمْوَالَهُ وَ وَّرَثْتُمُوهُ وَ سَبَيْتُمْ نِسَاءَهُ وَ نَكَبْتُمُوهُ؟! فَتَبَّ لَكُمْ وَ سُخِّقًا. وَيَلَكُمْ، اءْتَدْرُونَ اِيَّيْ دَوَاِئِ دَهْتِكُمْ؟ وَ اِيَّيْ وَّرِ عَلِيٍّ طُهْرِكُمْ حَمَلْتُمْ؟ وَ اِيَّيْ دِمَاءِ سَفَكْتُمُوْهَا؟ فَتَلْتُمْ خَيْرَ رَجَالَتِ بَعْدَ النَّبِيِّ ص ، وَ نَزَعَتِ الرَّحْمَةَ مِنْ قُلُوْبِكُمْ اءَلَا اِنَّ حَزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ وَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ. ثُمَّ قَالَتْ: فَتَلْتُمْ اءَخِي صَبْرًا قَوْلِيْ لَا مَكْرَمٌ سَتَجَزَوْنَ نَارًا حَرْهًا يَتَوَقَّذُ سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمِ اللّٰهِ سَفَكْهَا وَ حَرَمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مَحَمَّدٌ اءَلَا فَاَبْشِرُوا بِالنَّارِ اِنَّكُمْ عَدَا لَفِي سَقَرٍ حَقًّا يَقِينًا تَخَلَّدُوا ترجمه : پس آن مخدره مکرمه خاموش گردید. سخنرانی ام کلثوم علیه السلام راوی گوید: علیا مکرمه ام کلثوم دختر امیر مومنان علی علیه السلام در همان روز از پشت پرده خطبه خواند در حالتی که صدا به گریه بلند کرده بود فرمود: ای اهل کوفه ! رسوایی بر شما باد! چه شد که حسین علیه السلام را خوار ساختید و او را بکشید و اموالش را به غارت بردید و آن را متصرف شدید مانند تصرف میراث و زنان او را اسیر نمودید و ایشان را به رنج و سختی افکندید؛ پس زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چه داهیه و جنایت بزرگی مرتکب شدید و چه بارگناه بر دوش گرفتید و چه خونها که ریختید و چه حرمی را مصیبت زده نمودید و چه دخترانی را غارت نمودید و چه اموالی را به تاراج بردید، کشتید آن مردان را که بعد از رسول صلی الله علیه و آله بهترین خلق بودند و ترحم از دلهايتان کنده شده آگاه باشید که رستگاری برای لشکر خدای ست و لشکر شیطان خاسر و زیانکارند انگاه این ابیات را خواند: (قتلتم اخی...؛) برادر عزیزم را بی تقصیر با ازار و شکنجه کشتید همانطور که پرنده را با چوب و سنگ آزار دهند و بکشند مادران در عزایتان واویلا گوید! زود است که جزای شما آتش جهنم خواهد بود؛ آتشی که شعله اش فرو نمی نشیند و خونهایی را ریختید که خدا ریختن آنها را حرام کرده و قرآن مجید و رسول حمید صلی الله علیه و آله نیز به حرمت آن ناطق اند بشارت باد شما را به آتش جهنم که در فردای متن عربی : وَ اءْتِي لَابِكِي فِي حَيَاتِي عَلِيَّ اءَخِي خَيْرٍ مِّنْ بَعْدِ النَّبِيِّ سَيُولَدُ بِدَمْعِ عَرِيْزٍ مُّسْتَهْلٍ مُّكْفَكْفٍ عَلَيَّ الْخَدِي مَتِي دَائِمًا لَيْسَ يُحْمَدُ قَالَ الرَّاوي : فَضَحَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيْبِ وَ النَّوْحِ، وَ تَشَرَ النِّسَاءُ شُعُوْرَهُنَّ وَ وَصَعْنَ الثَّرَابَ عَلَيَّ رُوْ وِسِيْهِنَّ، وَ حَمَسْنَ وُجُوْهَهُنَّ وَ لَطَمْنَ خُدُوْدَهُنَّ، وَ دَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُوْرِ، وَ بَكَي الرَّجَالُ وَ تَنَفَّوْا لِحَاهُمْ، فَلَمْ يَرِ بَاكِئَةً وَ بَاكٍ اءَكْثَرَ مِّنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ. ثُمَّ اءَنَّ زَيْنَ الْعَابِدِيْنَ ع اَمْوَاءَ اَلِي النَّاسِ اءَنِ اسْكُتُوْا، فَسَكُتُوْا، فَقَامَ فَاِيْمًا، فَحَمَدَ اللّٰهَ وَ اءْتَنِي عَلِيٌّ وَ دَكَرَ النَّبِيَّ بِمَا هُوَ اءَهْلُهُ فَصَلِّيَّ عَلَيِّهِ، ثُمَّ قَالَ: (اءِيْهَا النَّاسُ مَنَ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي ، وَ مَنَ لَمْ يَعْرِفْنِي فَاَنَا اءَعْرِفُهُ بِنَفْسِي : اءَنَا عَلِيُّ بِنُ الْحُسَيْنِ بِنِ عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ. اءَنَا ابْنُ الْمَدْبُوْحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَخْلٍ وَ لَا تِرَاتٍ. ترجمه : قیامت در دوزخ



سفر، به یقین و حق ، جاویدان خواهید بود و اینک من در مدت زندگانی خود گریانم و در تمام عمر خود بر برادرم حسین علیه السلام اشک خواهم ریخت ، بر آن کس گریه می کنم که پس از رسول صل الله علیه و اله بهترین مردم روی زمین بود پیوسته از چشمانم اشک مانند باران بر گونه هایم جاری است که آن را تمامی نیست . راوی گوید: مردم همگی صداها به گریه و نوحه بلند نمودند و زنان کوفه موها پریشان و خاک مصیبت بر سر ریختند و صورتها خراشیدند و لطمه بر روی خود زدند و فریاد و اوایلا بر آوردند و مردان کوفی نیز به گریه افتادند و ریش ها را کردند هیچ روزی به مانند آن روز در گریه و ناله نبودند. سخنرانی امام سجاد علیه السلام سپس امام سجاد علیه السلام به اهل کوفه اشاره نمود که ساکت باشید. پس همه ساکت شدند پس امام سجاد علیه السلام حمد و ثنای الهی به جا آورد و نام نامی رسول گرامی صلی الله علیه و آله بر زبان راند و درود نامحدود بر روان احمد محمود صلی الله علیه و آله فرستاد؛ سپس فرمود: ای مردم ! هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آنکه نمی شناسد حسب و نسب مرا، پس من خود را برای او معرفی می کنم : منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ! منم فرزند آن کسی که او را در کنار نهر فرات سر از بدن جدا نمودند بودن آنکه گناهی مرتکب شده باشد یا آنکه سبب قتل کسی گردیده باشد؛ منم فرزند کسی که هنک حرمت او را نمودند متن عربی :

إِنَّا ابْنُ مَنِ انْتَهَكَ حَرِيمَهُ وَ سَلِبَ نَعِيمَهُ وَ انْتَهَبَ مَالَهُ وَ سَيَّ عِيَالَهُ. إِنَّا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا وَ كَفِيَ بِذَلِكَ فَخْرًا. إِنَّا ابْنُ النَّاسِ، نَاشِدُكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَيْتَكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَيَّ أَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ وَ أَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَيْتِنَاكُمْ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ الْبَيْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَذَلْتُمُوهُ؟! فَتَبَّ لِمَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ سَوَاءَ لِرَاءِكُمْ بِأَيِّ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ يَقُولُ لَكُمْ: قَتَلْتُمْ عِزَّتِي وَ انْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي؟! قَالَ الرَّاوي : فَارْتَفَعَتْ أَعْصَاةٌ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَلَكْتُمْ وَ مَا تَعْلَمُونَ. فَقَالَ: (رَجِمَ اللَّهُ أُمَّرَاءَ قَبْلَ نَصِيحَتِي وَ حَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَ فِي رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ص أَسْوَأَ حَسَنَتِهِ). فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ: نَحْنُ كُلُّنَا يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ص سَامِعُونَ مُطِيعُونَ حَافِظُونَ لِذِمَامِكَ عَيْرَ زَاهِدِينَ فِيكَ وَ لَا رَاغِبِينَ عَنكَ، فَمَرْنَا بِأَمْرِكَ بِرَحْمَتِكَ اللَّهُ، فَأَتَا تَرْجَمَهُ : وَ حَقَّ نِعْمَتُش رَا نَاسِپَاسِي كَرَدَنَد وَ اَمَوَالِش رَا بَه غَارَت بَرَدَنَد وَ عِيَالِش رَا اَسِير نَمُودَنَد؛ منم فرزند آن کسی که به شکل (صبر) او را کشتند. این قدر زخم بر بدنش زدند که طاقت و توانایش برفت و همین شهید شدنش با ظلم و ستم در خفریه ما اهل بیت کفایت می کند. ای مردم ! شما را به خدا سوگند که آیا بر این مدعا آگاه و معترفید که نامه ها به پدرم نوشتید و با او غدر کردید و مکر نمودید و عهد و میثاق با به او دادید (که او را یاری کنید و با دشمنانش جنگ نمایید) و در عو، با او قتال کردید تا او را شهید نمودید پس بدی و زیان باد مرا آنچه را که از برای آخرت خود از پیش فرستاید و قبیح باد راءِ شما! به کدام دیده به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر خواهید نمود، که در روز قیامت به شما خواهد گفت : شما عترت ما را کشتید و هنک حرمت من نمودید؛ پس شما از امت من نیستید. رواي گوید: از هر جایی صدای ناله بلند شد و گروهی از کوفیان به گروهی دیگر همی گفتند که هلاک شدید و خود نمی دانید. پس آن حضرت فرمود: خدا رحمت کند آن مرد را که اندرز مرا بپذیرد و وصیتم را در راه رضای خدا و رسولش و اهل بیتش قبول نماید؛ زیرا ما را در ناسی به رسول صلی الله علیه و آله کردار نیکو است . مردم کوفه همگی گفتند: ای فرزند رسول ! ما همه گوش به فرمان تویم و حرمت تو را نگهبانیم و از خدمت رو بر نمی گردانیم ؛ آنچه امر است رجوع بفرما، خدایت رحمت کند؛ ما با دشمنانت متن عربی : حَرْبٌ لِحَرْبِكَ وَ سِلْمٌ لِسِلْمِكَ، لِنَاءِ خُذَنَّ زَيْدٌ وَ تَبْرَأُ مِمَّنْ ظَلَمَكَ وَ ظَلَمْنَا. فَقَالَ ع : (هِيَ هَاتِ هَيْهَاتَ، أَيْتُهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَةُ، حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ، إِثْرِيُونَ إِنْ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَيَّ

أَبِي مِنْ قَبْلُ؟! كَلَّا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ، فَإِنَّ الْجَرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ، قُتِلَ أَبِي ص بِالْأَمْسِ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ، وَ لَمْ يُنَسَّ تَكُلُّ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ تَكُلُّ آبَيْ وَ بَنِي آبَيْ، وَ وَجَدَهُ بَيْنَ لِهَاتِي وَ مِرَارْتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَ حَلْقِي، وَ عُصَصُهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي . وَ مَسَاءَلْتِي أَعَنَّ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا. (ثُمَّ قَالَ: (لَا عَرَوْا إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَ شَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَبْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ أَعْرَمَا فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَانَ بِالَّذِي أَصَابَ حُسَيْنًا كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا قَتِيلٍ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوحِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي أَعْرَدَاهُ نَارَ جَهَنَّمَ) ثُمَّ قَالَ: رَضِينَا مِنْكُمْ رَأْسًا بِرَأْسِي، فَلَا يَوْمَ لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا. ترجمه : دشمنیم و با دوستانت دوستیم ما یزید پلید را به فترک بسته به خدمت آوردیم و از آن کسی که بر تو و در حقیقت بر ما ستم روا داشت از او بیزاری می جویم امام سجاد علیه السلام فرمود: (هیئات هیئات ....؟! یعنی هیئات هیئات ! ای مردم غدار مکار، آنچه نفس شما به آن میل نموده ، نخواهید رسید؛ تصمیم دارید همانطور که به پدرانم ستم نمودید بر من نیز همان سلوک روا دارید؟ (کلا رورب الراقصات ((۲۲) ؛ به پروردگار شتران هروله کننده سوگند! که چنین امری واقع نخواهد شد؛ زیرا هنرم جراحات مصیبت پدر بهبودی نیافته دیروز پدرم با یارانش به دست شما کشته شد هنوز مصیبت شهادت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فرزندان پدرم فراموشم نگردیده و این غم غصه ها هنوز در کام من باقی است و تلخی آن راه نفس و گلویم را گرفته و در سینه ام گره بسته اکنون در خواستم آن است که نه یاور من باشید و نه دشمن ما آنگاه امام سجاد علیه السلام این ابیات را خواند: (لا عرو ان ...!) یعنی عجب نیست اگر حسین علیه السلام را کشتند؛ زیرا پدر او علی علیه السلام را نیز که بهتر از او بود به شهادت رساندند. پس خشنود نباشید ای کوفیان که حسین علیه السلام شهید شد؛ زیرا گناه این خوشحالی و خشنودی بسیار بزرگ است فرزند رسول صلی الله علیه و آله در کنار نهر فرات به شهادت نائل آمد، جانم به فدایش باد! جزای آن کس که او را شهید کرده ، آتش جهنم است سپس امام سجاد علیه السلام فرمود: (رضینا....!)؛ ما خشنودیم از شما سر به سر، نه به یاری ما باشید و نه به ضرر ما. متن عربی : قَالَ الرَّوِي : قَالَتْ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ ع وَ صِبْيَانُهُ الْيَهُ. فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِي ع مُتَنَكِّرَةً، فَسَاءَل عَنْهَا، فَقِيلَ: هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِي ع . فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا وَ قَالَ: أَلَحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ أَعْكَزَبَ إِخْدُوتَكُمْ!!! فَقَالَتْ: إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ، وَ هُوَ غَيْرُنَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَتْ: مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا، هَوْلَاءَ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا إِلَي مَضَاجِعِهِمْ، وَ سَجِمَعُ اللَّهِ بَيْتَكَ وَ بَيْتَهُمْ، فَتَحَاجُّ وَ تُخَاصِمُ فَأَنْظُرُ لِمَنْ الْقَلَجُ يَوْمَئِذٍ، هَبَّتْكَ أُمَّكَ يَابْنَ مَرْجَاتَةَ. ترجمه : اهل بیت علیه السلام امام در مجلس ابو زیاد راوی گوید: پس ار ورود اهلی بیت علیه السلام ، ابن زیاد بد بنیاد در قصر دار الاماره نشست و صلاي عام در داد که در آن مجلس عموم اهل کوفه حاضر گردند حکم نمود که سر مطهر امام حسین علیه السلام را در پیش روی آن لعین نهادند و زنان و دختران اهلی بیت حضرت امام علیه السلام و کودکان آن جناب در مجلس آن شقاوت ماب حاضر گردیدند؛ پس علیا مکرمه حضرت زینب خاتون علیه السلام به قسمی که او را نشناسند و ملتفت حال او نگردند نشست ابن زیاد شقی از حال آن مخدره سؤ ال کرد، به او گفتند: این علیا مکرمه زینب خاتون دختر امیر المومنین علیه السلام است ابن زیاد لعین متوجه آن جناب شد و به زبان بریده این کلمات را بگفت : حمد خدا را که شما را رسوا نمود و دروغ شما را ظاهر ساخت جانم زینب در جواب ابن زیاد نانجیب ، فرمود: روسایي براي فاسقان است و دروغگويي درشان فاجران است و ما خاندان رسول خدا چنین نیستیم باز ابن زیاد گفت : دیدي خدا با برادرت و اهل بیت تو چه کرد! زینب کبری فرمود: من بجز خوبی از پروردگارم ندیدم ،

شهادی کربلا گروهی بودند (از بندگان خاص خدا) خدا عزوجل شهادت را برای ایشان مقدر فرموده بود و آنها به سوی آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی خدای تعالی بین تو و آنها جمع نماید و به حسابرسی پردازد و آنان علیه تو حجت اودند و با تو دشمنی نمایند؛ پس نظر نما که در روز رستاخیز رستگاری و پیروزی از آن کیست؟ ای ابن مرجانه! مادرت به عزایت نشیند. متن عربی: قَالَ الرَّاوي: فَعَصِبَ وَ كَأَنَّهُ هَمَّ بِهَا. فَقَالَ لَهُ عِمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّهَا إِمْرَأَةٌ، وَالْمَرَأَةُ لِأَنَّهُ خَذُ بِشَيْءٍ مِنْ مَنْطِقِهَا. فَقَالَ: لَهَا ابْنُ زِيَادٍ: لَقَدْ شَفَى اللَّهُ قَلْبِي مِنْ طَاغِيَتِكَ الْحُسَيْنِ وَالْأَعْصَاةِ الْمَرْدَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ!!!

فَقَالَتْ: لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي، وَ قَطَعْتَ فَرْعِي وَ اجْتَرَشْتَ أَصْلِي فَإِنْ كَانَ هَذَا شِفَاؤُكَ فَقَدْ اشْتَقَيْتَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: هَذِهِ سَجَاعَةٌ، وَ لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ شَاعِرًا. فَقَالَتْ: يَا بَنَ زِيَادٍ مَا لِلْمَرَأَةِ وَالسَّجَاعَةِ. ثُمَّ التَّقَتَ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ: أَلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيًّا بْنِ الْحُسَيْنِ؟! فَقَالَ عَلِيُّ ع: (قَدْ كَانَ لِي إِخٌ يُسَمِّي عَلِيًّا ابْنَ الْحُسَيْنِ قَتَلَهُ النَّاسُ). ترجمه: راوی گوید: با شنیدن این گفتار از دختر حیدرکرار، ابن زیاد بدرکردار در خشم شد چون مار، چنانکه می نمود که تصمیم به قتل آن مخدره دارد پس عمرو بن حرث به آن ملعون، گفت: ای ابن زیاد! این زن است و طایفه زنان را بر سخنانشان مواخذه نمی کنند. باز ابن زیاد شقی بی حیا، زبان بریده به این سخنان گویا نمود که به تحقیق که خدا سینه مرا شفا داد با کشتن حسین و سرکشان اهل بیتش زینب کبری علیه السلام فرمود: به جان خودم سوگند! تو سرور و مولای مرا کشتی و شاخ های درخت خاندان مرا بردید و ریشه زندگی مرا قطع کردی، پس اگر اینها مایه شفای درد تو است، اکنون شفا یافته ای؟! ابن زیاد پلید گفت: این زنا قافیه گواست، به جان خود سوگند که پدر او هم شاعر و قافیه ساز بود. زینب کبری علیه السلام فرمود: ای ابن زیاد! زنان را با قافیه سازی و شعرپردازی چه کار است! سپس ابن زیاد متوجه به جانب امام زین العابدین علیه السلام گردید و گفت: این کیست؟ گفتند: این علی بن الحسین است. ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ امام زین العابدین علیه السلام فرمود: مرا برادری بود نامش علی بن الحسین که به دست مردم در کربلا کشته شد. متن عربی: فَقَالَ: بَلِ اللَّهُ قَتَلَهُ. فَقَالَ عَلِيُّ ع: اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَبِكَ جَزَاءُ عَلِيٍّ جَوَابِي إِذْهَبُوا بِهِ فَاصْرُبُوا عُنُقَهُ. فَسَمِعَتْ طِبَّ بِهٍ عَمَّتْهُ زَيْنَبُ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنَّكَ لَمْ تُبْقِ مِنَّا إِحْدًا، فَإِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلِيَّ قَتْلِهِ فَأَقْتُلْنِي مَعَهُ. فَقَالَ عَلِيُّ ع لِعَمَّتِهِ: (أَسْكُنِي يَا عَمَّةَ حَتَّى أَعْلَمَهُ) ثُمَّ أَقْبَلَ ع فَقَالَ (أَبِ الْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ. ثُمَّ أَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَحَمَلُوا إِلَيْهِ بَيْتَ فِي جَنْبِ الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ. فَقَالَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ ع: لَا يَدْخُلَنَّ عَلَيْنَا عَرَبِيَّةٌ إِلَّا أَمْرٌ وَوَلَدٌ أَوْ مَمْلُوكَةٌ فَإِنَّهُنَّ سُبَيْنٌ كَمَا سُبِينَا. ثُمَّ أَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع، فَطَيْفَ بِهِ فِي سُكَّ الْكُوفَةِ. ترجمه: ابن زیاد گفت: چنین نیست بلکه به دست خدا کشته شد. آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: (اللَّهُ يَتَوَفَّى)؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد. ابن زیاد گفت: آیا تو را جرات بر جواب من است، این مرد را ببرید و گردنش را بزنید. زینب خاتون علیه السلام فرمود: ای پسر زیاد! از ما احدی را زنده نداشتی، اگر می خواهی او را بکشی پس مرا هم به قتل برسان!

حضرت سید الساجدین علیه السلام هب عمه مکرمه خود، فرمود: ای عمه! لحظه ای آرام باش تا با این لعین سخن گویم سپس متوجه ابن زیاد شد و فرمود: ای پسر زیاد! همانا مرا به کشتن می ترسانی، آیا نمی دانی کشته شدن برای ما عادت است و کرامت ما در شهادت است؟ آنگاه ابن زیاد بد بنیاد حکم خود که سید سجاد علیه السلام و سایر اهل بیت

امام عباد را در خانه ای که جنب مسجد اعظم کوفه بود، وارد نمودند زینب خاتون علیه السلام فرمود: هیچ کس از زنان کوفه به نزد ما نمی آمد مگر ام ولد و کنیزکان؛ زیرا ایشان هم مانند ما به بلای اسیری مبتلا شده بودند و به این مرد لعین حکم نمود که سر مطهر امام مبین و فرزند سید المرسلین را در کوچه های شهر کوفه بگردانند و چه مناسب است که اشعار یکی از دانشمندان را که در مصیبت فرزند متن عربی: وَ يَحِقُّ لِي اِنَّ اُمَّتَمَّلَ هُنَا اَبِيَانَا لِبَعْضِ دَوِي الْعُقُولِ، يَرْثِي بِهَا قَتِيلًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ ص فَقَالَ: رَأَسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهُ لِلنَّاطِرِينَ عَلَيَّ قَنَاقَةٌ يُرْفَعُ وَ الْمُسْلِمُونَ يَمَنْطَرُونَ بِمَنْطَرٍ وَ يَمَسْمَعُ لَا مُنْكَرٌ مِنْهُمْ وَ لَا مُتَفَجِّعٌ كَحَلَّتْ بِمَنْطَرِكَ الْعُيُونُ عَمَائِيَّةً وَ اَصَمَّ رُزْءُكَ كُلَّ اَذُنٍ تَسْمَعُ اَبْقَطْتَ اَعْجَانًا وَ كُنْتَ لَهَا كَرِي وَ اءَتَمَّتْ عَيْنَا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهَجُّعٌ مَا رَوْضَةٌ اِلَّا تَمَّتْ اءَنَّا لَكَ حُفْرَةٌ وَ لِحْطٍ قَبْرِكَ مَصْجَعٌ قَالَ الرَّاوي: ثُمَّ اَنَّ ابْنَ زِيَادٍ صَعَدَ الْمِنْبَرَ فَحَمَدَ اللّٰهَ وَ اءَنَّثِي عَلَيْهِ وَ قَالَ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اءَظْهَرَ الْحَقَّ وَ اءَهْلَهُ وَ نَصَرَ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اءَشْيَاعَهُ وَ قَتَلَ الْكُذَّابَ بَنَ الْكُذَّابِ!!! ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله انشاء نموده و در اینجا ذکر کنیم: (راس ابن...؛ یعنی بسیار شگفت است که سر فرزند دختر پیامبر و نور دیده وصی پیامبر را بر بالای نیزه نمایند تا مردم به آن نظاره کنند و در همان حال آنانکه خود را از اهل اسلام می دانند این داهیه عظمی را ببیند و به گوش خود بشنوند و مع ذلك نه در مقام انکار این امر تشنیع باشند و نه بر این مصیبت عظمی گریه و ناله نمایند ای نور چشم زهرا دیدار رویت چشمان کور را بینا و اندون ذکر مصیبت تو گوشهای شنوا را کر نموده. تو با شهادت چشمان دوستانت را که از خیال تو راحت بودند، بیدار کردی و چشمان دوستانت را که هرگز از ترس شوکت تو به خواب نمی رفت خوابانیدی ای حسین! هیچ بقعه ای در روی زمین نیست مگر آنکه تمنا می کند که کاش محل قبر و آرامگاه ابدی تو باشد. شهادت عبدالله عقیف از دی راوی گوید: سپس ابن زیاد بر بالای منبر رفت و آن خناس ناسپاس در آغاز سخن، سپاس و حمد الهی را از راه افسون بگفت و از جمله سخنان که بر زبان بریده براند این بود که حمد خدا را که حق و اهل حق را ظاهر نمود و امیر المؤمنین یزید و پیروانش را نصرت بخشید و کذاب فرزند کذاب را بکشت. متن عربی: فَمَا زَادَ عَلَيَّ هَذَا الْكَلَامِ شَيْئًا، حَتَّى قَامَ اِلَيْهِ عَبْدُ اللّٰهِ بِنِ عَفِيْفِ الْاَزْدِيِّ وَ كَانَ مِنْ خِيَارِ الشَّيْعَةِ وَ زُهَادِهَا وَ كَانَتْ عَيْنُهُ الْيُسْرِي دَهَبَتْ فِي يَوْمِ الْجَمَلِ وَ الْاُخْرِي فِي يَوْمِ صَفِيْنَ وَ كَانَ يَلْاِزِمُ الْمَسْجِدَ الْاَعْظَمَ فَيَصَلِّي فِيهِ اِلَى اللَّيْلِ فَقَالَ: يَا بَنَ مَرْجَانَةَ، اِنَّ الْكُذَّابِ اءَنَّتْ وَ اءَبُوكَ وَ مَنِ اسْتَعْمَلَكَ وَ اءَبُوهُ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ، اءَتَقْتُلُونَ اءَوْلَادَ النَّبِيِّيْنَ وَ تَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَيَّ مَنَابِرِ الْمُؤْمِنِيْنَ. قَالَ الرَّاوي: فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ قَالَ: مَنْ هَذَا الْمُتَكَلِّمُ؟ فَقَالَ: اءَا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ، اءَتَقْتُلُ الذَّرْبَةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ اءَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْهَا الرَّجْسَ وَ تَزَعَمُ اءَنَّكَ عَلَيَّ دِيْنَِ الْاِسْلَامِ. وَاَعُوْا لَهُ اءَبْنَ اءَوْلَادِ الْمُهَاجِرِيْنَ وَ الْاَنْصَارِ يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَاعِيَتِكَ اللَّعِيْنِ بِنِ اللَّعِيْنِ عَلَيَّ لِسَانِ مُحَمَّدٍ رَسُوْلِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ. قَالَ الرَّاوي: فَازْدَادَ غَضَبُ ابْنِ زِيَادٍ تَرْجَمَهُ: پس مجال زیاده از این سخنان بر ابن زیاد نماند که عبدالله بن عقیف از دی - رضوان الله علیه - از جای برخاست و او مردی بود از اخیار شیعه شاه اولیاء علی مرتضی علیه السلام و از جمله زهاد بود و چشم چپ او در رکاب حضرت امیر علیه السلام در جنگ جمل از دستش دفته بود و دیده دیگرش را هم در جنگ صفین تقدیم امیر المؤمنین علیه السلام نموده بود و پیوسته ایام را در مسجد جامع کوفه تا شب به عبادت مشغول بود - و فرمود: ای ابن زیاد! کذاب تویی و پدر و آن کسی که تو را امیر کرده و پدر آن لعین. همانا ای دشمن خدا، اولاد انبیا را مقتول ساخته و بر بالای منبر مؤمنان این چنین سخنان می رانید؟ راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد در غضب شد گفت: این سخنگو کیست؟ عبدالله فرمود: منم سخنگو ای دشمن خدا، آیا به قتل می رسانی ذریه طاهره رسول صلی الله علیه و آله را که خدای عزوجل رجس و

پلیدی را از آنان برداشته و با این همه گمان داری که بر دین اسلام هستی و مسلمانی؟ آنگاه عبدالله فریاد و اغوناه بر آورد که کجایند فرزندان مهاجرین و انصار که داد آل رسول را از جبار متکبر لعین یزید بن معاویه بی دین، بستانند انتقام از آن ناستوده بی دین که رسول رب العالمین او را لعنت کرده است، بگیرند. راوی گوید: از سخنان آتشین عبدالله عقیف، رگهای گردن ابن زیاد ملعون باد کرده و خشم و غضبش افزون گشت و گفت: این مرد متن عربی: حَتَّى انْتَفَخَتْ اَعْوَادُهُ وَ قَالَ: عَلَيَّ يَه قَتَبَدَرَتِ الْجَلَاوِزَةُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ لِيَاخُذُوهُ، فَقَامَتِ الْاَشْرَافُ مِنَ الْاَزْدِ مِنْ بَنِي عَمَةَ فَخَلَّصُوهُ مِنْ اَيْدِي الْجَلَاوِزَةِ وَ اَخْرَجُوهُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ وَ اَنْطَلَقُوا يَه اِلَي مَنْزِلِهِ. فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: اِذْهَبُوا اِلَي هَذَا الْاَعْمِي اَعْمِي الْاَزْدِ، اَعْمِي اللّٰهُ قَلْبُهُ كَمَا اَعْمِي عَيْنُهُ فَاَنْتُونِي يَه. ق ا ل: فَاَنْطَلَقُوا اِلَيْهِ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ الْاَزْدَ اجْتَمَعُوا وَ اجْتَمَعَتْ مَعَهُمْ قَبَائِلُ الْيَمَنِ لِيَمْنَعُوا صَاحِبَهُمْ. قَالَ: وَ بَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ زَيْدٍ فَجَمَعَ قَبَائِلَ مُضَرَ وَ صَمَّهْمُ اِلَي مُحَمَدِ بْنِ الْاَشْعَثِ وَ اَمْرَهُمْ يَقْتَالِ الْقَوْمِ. قَالَ الرَّاوي: فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ بَيْنَهُمْ جِمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ. قَالَ: وَ وَصَلَ اَصْحَابُ ابْنِ زَيْدٍ اِلَي دَارِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَاقِبٍ فَكَسَرُوا الْبَابَ وَ افْتَحَمُوا عَلَيْهِ. فَصَاحَتْ اِبْنَتُهُ: اءَتَاكَ الْقَوْمُ مِنْ حَيْثُ تَحْدَرُ. فَقَالَ لَا عَلَيَّكَ نَاوليني سَيْفِي، فَنَاولَتْهُ اِيَّاهُ، ترجمه: جسور را به نزد من بیاورید! در این هنگام مأموران ابن زیاد از هر جانبی دویدند که عبدالله را بگیرند و از سمت دیگر بزرگان و اشراف قبیله بنی ازد که عمو زادگان وی بودند به حمایت او برخاستند و عبدالله را از دست ایشان رهایی دادند و از در مسجد بیرونش بردند و به خانه اش رسانیدند. ابن زیاد لعین گفت: بروید آن کور قبیله ازد را به نزد من آورید که خداوند قلب او را نیز چون چشمانش کور کرده است راوی گفت: مأموران ابن زیاد به سوی او رفتند تا دستگیرش نمایند این خبر به طائفه ازد رسید و آنها جمع شدند و قبایل یمن نیز به آنها پیوستند تا عبدالله را از آن مهلکه ها برهانند. راوی گوید: چون ابن زیاد از این اجتماع و وحدت مطلع شد، قبایل (مضر) را جمع کرده و محمد بن اشعث را فرمانده آنها کرده و امر نمود که با قبیله بجنگند. راوی گوید: جنگ عظیمی فیما بین ایشان در گرفت تا آنکه جمع کثیری از قبایل عرب به قتل رسید و لشکر ابن زیاد تا درب خانه عبدالله پیشروی کرده و در را شکسته و داخل خانه شدند و بر سر عبدالله بن عقیف هجوم آوردند دختر عبدالله فریاد بر آورد که پدرجان، مواظب باش لشکر دشمن از آنجایی که بیم داشتی اینک وارد شدند. عبدالله گفت: ای دخترم نترس و شمشیر مرا به من برسان چون متن عربی: فَجَعَلَ يَدُبُّ عَنْ نَفْسِهِ وَ يَقُولُ: اءَتَا ابْنَ ذِي الْفَضْلِ عَاقِبِ الطَّاهِرِ عَاقِبُ شَيْخِي وَ ابْنُ اَمِّ عَامِرٍ كَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَ حَاسِرٍ وَ بَطَلٍ جَدَلْتُهُ مُغَاوِرٍ قَالَ: وَ جَعَلَتْ اِبْنَتُهُ تَقُولُ: يَا اَبَتِ لَيْتَنِي كُنْتُ رَجُلًا اَخَاصِمُ بَيْنَ يَدَيْكَ هُوَ لَاءِ الْقَجْرَةِ قَاتِلِي الْعِثْرَةِ الْبَرَّةِ قَالَ: وَ جَعَلَ الْقَوْمُ يَدُورُونَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ كَذَا حَتَّى تَكَثَرُوا عَلَيْهِ وَ اءَحَاطُوا بِهِ. فَقَالَتْ اِبْنَتُهُ: وَ اَلَا لَءُ يُحَاطُ بِاَبِي وَ لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ يَسْتَعِينُ بِهِ. فَجَعَلَ يُدِيرُ سَيْفَهُ وَ يَقُولُ: اءَفْسِمُ لَوْ يَفْسَحُ لِي عَنْ بَصْرِي صَاقَ عَلَيَّكُمْ مَوْرَدِي وَ مَصْدَرِي ترجمه: شمشیر را به دست گرفت مأموران را از خود دور می ساخت و این ابیات را به رجز می خواند: (انا ابن ذی ....) یعنی منم فرزند عقیف که پاک از عیوب است و صاحب فضیلتهاست پدرم (عقیف) و من فرزند ام عامرم (که در نجابت و اصالت معروف است) چه بسیار اوقات در صفین و غیره با مردان شجاع و زره پوش شما جنگیدم (و ایشان را به خاک هلاکت انداختم). راوی گوید: دخترش در مقام افسوس به پدر می گفت: ای کاش من نیز مرد بودم و امروز در حضور چون تو پدر غیور، با دشمنان بدتر از کافر، می جنگیدم! راوی گوید: آن قوم بی حیا از هر جانب بر دور عبدالله حلقه زدند و او به تنهایی دشمن را از خود دفع می نمود و آنها را قدرتی نبود که بر او دست یابند و از هر طرف که می خواستند هجوم آوردند، دختر به پدر می گفت: دشمن از فلان سمت به تو رسید و او فوراً آنها را دفع

می نمود تا اینکه همگی در يك آن بر سر او هجوم آوردند و او را مانند نگین در میان گرفتند. دختر فریاد و اذلاله بر آورد که پدرم را دشمن در میان گرفته و یاورى ندارد که به او کمک نماید. عبدالله پاك دین دفع آن جماعت بی دین از خویش می نمود و شمشیر را به هر سمت دوران می داد و این شعر را می خواند: (اقسم لو....)؛ یعنی به خدا سوگند که اگر مرا بینایی بود البته کار را بر شما تنگ گرفته بودم ولی چه حاصل که از نعمت بینایی محروم. متن عربی: قَالَ الرَّاوي فَمَا زَالُوا بِهِ حَتَّى اءَخَذُوهُ، ثُمَّ حُمِلَ فَاَدْخَلَ عَلَيَّ ابْنُ زِيَادٍ فَلَمَّا رَأَهُ قَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اءَخْرَاكَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللّٰهِ بَنُ عَفِيْفٍ يَا عَبْدُوَ اللّٰهِ وَ يَمَاذَا اءَخْرَانِي اللّٰهُ. اءُقْسِمُ لَوْ فُرِّجَ لِي عَن بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَاذَا تَقُوْلُ يَا عَبْدُ اللّٰهِ فِي اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عُثْمَانَ بَنِ عَفَانَ؟ فَقَالَ يَا عَبْدُ بَنِي عِلَاجٍ يَا ابْنَ مَرْحَانَةَ وَ شَتَمَهُ مَا اءَنْتَ وَ عُثْمَانُ بَنُ عَفَانَ اءَسَاءَ اءَمْرُ اءَحْسَنَ وَ اءَصْلَحَ اءَمْرُ اءَفْسَدَ وَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى وَ لِي خَلْقِهِ يَقْضِي بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ عُثْمَانَ بِالْعَدْلِ وَ الْحَقِّ وَ لَكِنْ سَلَنْيْ عَنكَ وَ عَن اَبِيكَ وَ عَن يَزِيْدٍ وَ اَبِيهِ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَ اللّٰهُ لَا سَاءَلْتُكَ عَن شَيْءٍ اءَوْ تَذُوْقُ الْمَوْتَ عُصَّةً بَعْدَ عُصَّةٍ فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بَنُ عَفِيْفٍ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّي الْعَالَمِيْنَ، اءَمَا اَنِي قَدْ كُنْتُ اءَسَاءُ اللّٰهُ رَبِّي اءَنْ يَرْزُقِي الشَّهَادَةَ مِنْ قَبْلِ اءَنْ تَلِدَكَ اءُمَّكَ تَرْجَمَهُ : رواي گوید: لشکر دست از احاطه او بر نداشتند تا آنکه آن مؤ من متغی را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد بردند عبدالله لعین چون چشمش به عبدالله افتاد گفت: حمد خدا را که تو را خوار نمود! عبدالله گفت: ای دشمن خدا! از چه جهت خدا مرا خوار نمود؟ والله! اگر چشمان من بینا بود، راه را بر شما تنگ می کردم و روزگار را بر شما سیاه می ساختم ابن زیاد گفت: ای دشمن خدا! اعتقاد تو درباره عثمان بن عفان چیست؟ عبدالله گفت: ای پسر غلام قبیله بنی علاج وای پسر مرجانه و فحش دیگر داده و گفت: تو را با عثمان چه کار است بدکار یا نیکوکردار باشد امر امت را به صلاح آورده باشد یا آنکه فاسد نموده و خداوند تبارک و تعالی والی و حاکم خلق خویش است او خود در میان مردم و عثمان حکم به حق صادر خواهد کرد ولیکن مرا از حال خود و پدرت و یزید و پدرش بیبرس. ابن زیاد گفت: به خدا سوگند که بعد از این هیچ چیز سؤ ال نخواهم نمود تا آنکه جرعه جرعه مرگ را بچشی. عبد الله گفت: (الحمد لله رب العالمين!) من همیشه از درگاه باری تعالی استادا کرده ام که شهادت را نصیب سازد پیش از آنکه تو از مادر متولد شوی؛ و همچنین از خدا درخواست کرده ام که شهادت من به دست بدترین و لعین ترین خلق باشد. چون (در میدان جنگ دو چشمم را از دست دادم و جانباز شدم) از رسیدن به فیض شهادت. متن عربی: وَ سَاءَلْتُ اللّٰهَ اءَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ عَلَيَّ يَدِي اءَلْعَنَ خَلْقِهِ وَ اءَبْعَضِهِمْ اِلَيْهِ فَلَمَّا كُفَّ بَصْرِي بَنَيْتُ مِنَ الشَّهَادَةِ وَ الْاَنَ فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي رَزَقْنِيهَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اِضْرِبُوا عُنُقَهُ فَضْرَبْتُ عُنُقَهُ وَ صُلِبَ فِي السَّبْحَةِ. قَالَ الرَّوِي: وَ كَتَبَ عَبْدُ اللّٰهِ بَنُ زِيَادٍ اِلَيَّ يَزِيْدُ بَنُ مُعَاوِيَةَ يُخِيْرُهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ وَ خَبَرَ اَهْلَ بَيْتِهِ وَ كَتَبَ اَيْضًا اِلَيَّ عَمْرُو بَنُ سَعِيْدٍ بَنِ الْعَاصِ اَمِيْرِ الْمَدِيْنَةِ بِمِثْلِ ذَلِكِ. فَاَمَّا عَمْرُو، فَحِيْنَ وَ صَلَّى الْخَبْرُ صَعِدَ الْمَنْبَرِ وَ خَطَبَ النَّاسَ وَ اءَعْلَمُوْهُمْ ذَلِكَ فَعَظَمْتُ وَاَعِيَهُ بَنِي هَاشِمٍ وَ اءَقَامُوا سُنَنَ الْمَصَائِبِ وَ الْمَاءِ تِمَّ وَ كَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَقِيْلٍ بِنِ اَبِي طَالِبٍ تَنْدِبُ الْحُسَيْنِ ع وَ تَقُوْلُ: مَاذَا تَقُوْلُوْنَ اِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ اءَنْتُمْ اٰخِرُ الْاَمَمِ بَعِيْرَتِي وَ اَهْلُ مُفْتَقِدِي مِنْهُمْ اءَسَارِي وَ مِنْهُمْ صُرْجُوا بِدَمِ تَرْجَمَهُ : نومید شدم و حمد خدا را که الان شهادت را نصیب ساخته و مرا آگاه نموده بر آنکه دعایت را که در زمان دیرین نمودی به اجابت مقرون فرمودم. ابن زیاد حکم نمود که گردنش را بزیند پس به حکم آن لعین، آن مؤ من پاك اهل یقین را شربت شهادت چشانیدند و در موضعی که آن را (سبخه) و زمین شوره زار گویند بردارش کشیدند. رواي گوید: عبیدالله بن زیاد لعین يك نامه به جانب یزید بن معاویه روانه داشت مستمل بر خبر قتل سید شباب اهل جنت امام حسین علیه



السّلام و اسیري اهل بیت آن حضرت ؛ و نامه دیگر متضمن همین خبر به سوی مدینه به عمرو بن سعید بن عاص - والی مدینه - فرستاد و چون این خبر وحشت اثر به آن ملعون رسید بر بالای منبر رفت و خطبه در حضور مردم بخواند و ایشان را به مصیبت سیدالشهداء علیه السّلام آگاه گردانید، با شنیدن این خبر، فریاد ناله بنی هاشم عظیم و اندوهشان افزون گشت و به اقامه عزاداری و سوگواری پرداختند. زینب دختر عقیل بن ابی طالب اهتمام خاص در ندبه و سوگواری نمود و این ابیات را در عزای امام حسین علیه السّلام همی خواند: (ماذا تقولون ....؛) یعنی ای گروه اشقیاء که مرتکب قتل حسین علیه السّلام شده اید در فردای قیامت چه جوابی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله دارید آن زمان که شما را فرماید: ای امت آخر الزمان ! پس از رحلت من ، با عترت و اهل بیت من این چگونه رفتاری بود که به جا آوردید. بعضی متن عربی : ما كان هذا جزائي إذ نصحت لكم إنا نخلّفوني بسوء في ذوي رحمتي قال: فلما جاء الليل سمع أهل المدينة هاتفا ينادي ويقول: أيها القاتلون جهلا حسينا اءبشروا بالعذاب والتنكيل كل أهل السماء يدعو عليكم من نبي و مالك و قنيل و أما يزيد بن معاوية فإنه لما وصل كتاب عبيد الله بن زياد و وقف عليه اءعاد الجواب إليه يأمره فيه بحمل رأس الحسين و رؤوس من قتل معه و يحمل اءنقاله و نسائه و عياله. فاستدعي ابن زياد محمّداً بن ثعلبة العائذي ، فسلم إليه الرؤوس و الأ ساري و النساء. فسار بهم محمّداً إلى الشام كما يسار بسبايا الكفار، يتصفّح و جوههن أهل الأقطار. ترجمه : در اسیر و دستگیر کردید و برخی را به خونشان آغشته ساختید؛ این قسم رفتار پاداش نصیحت های من نبود که شما را پند دادم به اینکه مبدا بعد از من با خویشان من رفتار بد و ناخوشایند نمایید! چون آن روز به شب رسید، جمیع اهل مدینه صدای هاتفی را شنیدند که این ابیات را به آواز بلند می خواند: (ایها.....؛) یعنی ای گروهی که حسین بن علی را کشتید و هب حق او جاهل بودید، بشارت باد مرا شما را به عذاب و شکنجه روز قیامت ، همه اهل آسمان از پیغمبران و مالک دوزخ و هم قبایل ملائکه برای شما نفرین می کنند. شما لعنت کرده شدید بر زبان سلیمان بن داود و موسی بن عمران و عیسی بن مریم . فرستادن اسیران به شام اما یزید بن معاویه - علیهما الهایة - ، چون نامه ابن زیاد بدنها به دست آن سر کرده اهل عناد رسید بر مضمون نام مطلع گشت در جواب ابن زیاد، نوشت که سر مطهر فرزند ساقی کوثر را با سرهای جوانان و یاران آن جناب که در رکاب آن حضرت شهید شده بودند با کالاها و حشم و زنان اهل بیت و عیالات آن جناب ، روانه شام نماید. ابن زیاد پلید نیز به موجب طاعت امر یزید، محمّد بن ثعلبه عائذی را طلب نمود و سرهای مقدس و اسیران و زنان را به آن ملعون سپرد و روانه شام محنت انجام نمود. آن شقی ، اهل بیت عصمت طهارت را مانند اسیران کفار، دیار به دیار با ذلت و انکسار به قسمی که مردم به تماشای آنها می آمدند، به شام خراب شده آورد. متن عربی : روي ابن لهيعة و غيره حديثنا اءخذنا منه موضع الحاجة، قال: كنت اءطوف بالببيت، فاذا اءتا برجل يقول: اءللهم اغفر لي و ما اءراك فاعلا. فقلت له: يا عبد الله! اتق الله و لا تقل هذا، فان ذنوبك لو كانت مثل قطر الامصار و ورق الاشجار فاستعقرت الله عقرها لك، انه عفور رحيم. قال: فقال لي : اءذن مني حتى اءخبرك بقصتي ، فاءتيتة، فقال: اءلم اءنا كئا خمسين تقرا ممن سار مع رأس الحسين ع الي الشام، فكئا اذا امسينا و ضعنا الرأس في تابت و شربنا الخمر حول التابت، فشرب اءصحابي ليلة حتى سكروا، و لم اءشرب معهم. فلما جن الليل سمعت رعدا و راءيت برقاً، فاذا اءبواب السماء قد فئتحت، و نزل آدم ع و نوح و ابراهيم و اسحاق و اسماعيل و نبينا محمّد ص و عليهم اءجمعين، و معهم جبرئيل و خلق من الملائكة. ترجمه : (ابن لهيعة ) و غير او روايت کرده اند که خلاصه و محل حاجت از آن خبر آن است که می گوید: در بيت الله الحرام طواف می کردم ناگاه

مردی را دیدم که گفت : خداوند! مرا بیامرز؛ اگر چه گمان ندارم که بیامرزی ! من به او گفتم : ای بنده خدا! از خدای تعالی بپرهیز و چنین سخنان باطل نگو؛ زیرا اگر گناهانت به مثابه قطرات باران یا برگ درختان باشد و تو استغفار نمایی ، خدای عزوجل گناهانت را می بخشد که غفور و رحیم است . آن مرد گفت : به نزد من بیا تا قصه خویش را به تو حکایت نمایم . من به نزدش رفتم گفت : بدان که من با چهل و نه نفر دیگر همراه سر نازنین حضرت امام علیه السلام به شام رفتیم و برنامه ما این بود که چون شب می شد آن سر مبارک را در میان تابوت می گذاردیم و بر دور آن تابوت جمع می شدیم و به شرابخواری می پرداختیم . پس شبی از شبه رفیقان من به عادت شبهای پیش به شرب خمر مشغول شدند و مست گشتند و من آن شب لب به شراب ندم و چون شب کاملاً تاریک شد، او از رعدی به گوشم رسید و برقی را مشاهده کردم و ناگهان دیدم درهای آسمان باز گردید، حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق و پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آسمان نازل شدند و جبرئیل با گروهی از ملائکه در خدمت ایشان بودند. متن عربی : فَذَنَا جِبْرِيْلُ مِنَ التَّابُوتِ، فَأَخْرَجَ الرَّأْسَ وَ صَمَّهُ الْيَ تَفْسِيهِ وَ قَبْلَهُ، ثُمَّ كَذَلِكَ فَعَلَ الْاَنْبِيَاءُ كُلُّهُمْ، وَ بَكَى النَّبِيُّ ص عَلَي رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع وَ عَزَاهُ الْاَنْبِيَاءُ. وَ قَالَ لَهُ جِبْرِيْلُ: يَا مُحَمَّدُ، اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى اَمَرَنِىْ اَنْ اَعْطِيْعَكَ فِيْ اُمَّتِكَ، فَاَنْ اَمَرْتَنِيْ زَلَزَلْتُ الْاَرْضَ بِهِمْ، وَ جَعَلْتُ عَلِيْهَا سَافِلًا كَمَا فَعَلْتُ بِقَوْمِ لُوطٍ. فَقَالَ النَّبِيُّ: لَا جِبْرِيْلُ، فَاَنْ لَهُمْ مَعِيَ مَوْفِقًا بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ جَاءَ الْمَلَائِكَةُ نَحْوًا لِيَقْتُلُونَا. فَقُلْتُ: اءِاَمَانَ، اءِاَمَانَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ. فَقَالَ: اَذْهَبْ، فَلَا عَقْرَ اللّٰهُ لَكَ. وَ رَأَيْتُ فِيْ (تذليل) مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ شَيْخِ الْمُحَدِّثِيْنَ بِيْعْدَادَ فِيْ تَرْجِمَةِ عَلِيِّ بْنِ تَصْرِ الشُّبُوكِيِّ بِاسْنَادِهِ زِيَادَةً فِيْ هَذَا الْحَدِيثِ مَا هَذَا لَفْظُهُ: قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ حَمَلُوا بِرَأْسِهِ جَلَسُوا يَشْرَبُوْنَ وَ يَجِيءُ بَعْضُهُمْ بِرَأْسِ الْفَخْرَجَتِ يَدٌ وَ كَتَبَتْ بِقَلَمٍ حَدِيْدٍ عَلَي الْحَائِطِ: ترجمه : جبرئیل به نزدیک آن تابوت که سر مطهر در آن بود رفته و آن را بیرون آورد و بر سینه خود چسباند و بوسید سایر انبیاء علیه السلام هم مانند جبرئیل ، آن سر مبارک را زیارت می کردند و حضرت رسول به محض دیدن سر نازنین ، گریه می نمود و انبیاء علیه السلام به او تعزیت می گفتند. جبرئیل به خدمتش عرضه داشت : یا محمد! به درستی که خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق آمت خود بفرمایی به جا آوردم ؛ اگر می فرمایی زمین را به زلزله در آورم تا سطح زمین از زیر ایشان برگردانم چنانکه بر قوم لوط چنین کردم . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنین منما؛ زیرا مرا با امت و عده گاهی است در روز قیامت در حضور پروردگار عالمیان پس ملائکه به سوی ما آمدند تا ما را به قتل رسانند، من فریاد الامان به سوی پیامبر عالمیان ، بر آوردم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: برو خدا تو را نیامرزد! در کتبا (تذلیل) محمد بن نجار شیخ المحدثین بغداد دیدم که در ذکر حالات علی بن نصر شبوکي ، به اسناد خود همین روایت را ذکر نموده بود زیادتی این الفاظ که مذکور می گردد که گفت : چون حضرت امام حسین به درجه شهادت نائل آمد - سر مطهر آن جناب را هب سوی شام خراب ، می بردند و در هر منزلی که فرود می آمدند، حمل کنندگان آن سر مقدس ، می نشستند و شراب زهر مار می کردند و بعضی از ایشان آن سر انور را به نزد بعضی دیگر می آورد، پس در آن حین دستي از غیب بیرون آمد و با قلم آهنی این شعر را بر دیوار نوشت : متن عربی : شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا بِذَلِكَ تَرَكُوا الرَّأْسَ وَ هَزَمُوا. قَالَ الرَّاوي : وَ سَارَ الْقَوْمُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ وَ الْاَسْرِي مِنْ رِجَالِهِ، فَلَمَّا قَرَّبُوا مِنْ دِمَشْقٍ دَتَتْ اُمَّمُ كُلُّوْمٍ مِنَ الشِّمْرِ - وَ كَانَ مِنْ جُمَّلَتِهِمْ - فَقَالَتْ: لِي الْيَكْ حَاجَةٌ. فَقَالَ: وَ مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَتْ: اِذَا دَخَلْتَ

بِنَا الْبَلَدَ فَاحْمِلْنَا فِي دَرْبٍ قَلِيلِ النَّظَارَةِ، وَ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ آءَنْ يُخْرِجُوا هَذِهِ الرَّؤُوسَ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ وَ يُنَحُّونَا عَنْهَا، فَقَدْ خَرَيْنَا مِنْ كَثْرَةِ التَّظَرِّ الْيَبِنَا وَ نَحْنُ فِي هَذِهِ الْحَالِ. فَأَمَرَ فِي جَوَابِ سُؤَالِهَا: آءَنْ تُجْعَلَ الرَّؤُوسُ عَلَي الرِّمَاحِ فِي آءُوسَاطِ الْمَحَامِلِغِيَا مِنْهُ وَ كُفْرًا - وَ سَلَكَ بِهِمُ النَّظَارَةَ عَلَي تِلْكَ الصِّفَةِ، حَتَّى آءَتِي بِهِمْ بَابِ دِمَشْقَ، فَوَقَّفُوا عَلَي دَرْجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبْيِ. ترجمه : (اثر جو امة...): (يعني آيا امتي که حسين عليه السلام را کشتند چون در روز قيامت اميد شفاعت جد او را دارند؟! ماءموران ابن زياد چون اين صحنه راديدند، همگي بگريختند، (۳۳) راوي گويد: گماشتگان ابن زياد، اسيران و اهل بيت عصمت عليه السلام و مبارك امام عليه السلام را به سمت شام شوم حرکت دادند همين که به نزديک دمشق رسيدند، ام کلثوم عليه السلام به شمر بن ذي الجوشن ، فرمود: مرا به تو حاجتي است . شمر گفت : حاجت چيست ؟ ام کلثوم فرمود: چون ما را داخل شهر مي نماييد از دروازه اي بريد که تماشا چيان و تردد کنندگان در آن کم باشند؛ و به لشکريان خود بسپار که سرها را از ميان محمل ها و کجاوه ها بيرون آوردند و اندکي از ما دور ببرند؛ تا خواري و خفت ما مقداري کم شود. آن نانچيب از راه بغي و عدوان و کفر و طغيان بر ضد خواهش آن مکرمه دوران ، امر نمود که سرها را بر بالاي نيزه زدند و در وسط محمل ها نگاه داشتند و آل رسول را بر همين حال از راهي وارد دمشق نمودند که ازدحام خلق در آن بسيار بود. سپس ايشان را بر در مسجد جامع نگاه داشتند، در آن مکاني که اسيران کفار را نگاه مي داشتند! متن عربي : وَ رُوي آءَنَّ بَعْضَ التَّابِعِينَ لَمَّا شَاهَدَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عِ بِالشَّامِ آءَخْفِي نَفْسَهُ شَهْرًا مِنْ جَمِيعِ آءَصْحَابِهِ، فَلَمَّا وَجَدُوهُ بَعْدَ آذِ فَقْدُوهُ سَاءَ لَوْهُ عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ، فَقَالَ: آءَلَا تَرَوْنَ مَا نَزَلَ بِنَا، ثُمَّ آءَنْشَاءُ يَقُولُ: جَاؤَا بِرَأْسِيكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مُتْرَمِّلًا بِدِمَائِهِ تَرْمِيلاً وَ كَأَنَّكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَتَلْتُمَا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا قَتَلْتُمَا عَطْشَانًا وَ لَمَّا يَتَرَقَّبُوا فِي قَتْلِكَ التَّنْزِيلَ وَ التَّأْوِيلَا وَ يُكَبِّرُونَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَتَلْتُمَا بِكَ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَا قَالَ الرَّاوي : جَاءَ شَيْخٌ، فَذَنَا مِنْ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عِ وَ عِيَالِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ - وَ قَالَ: آءَلَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمُ وَ آءَهْلَكَكُمُ وَ آءَرَاحَ الْبِلَادَ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ آءَمَكَنَ آءَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ!!! فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عِ : (يا شَيْخُ! هَلْ تَرْجَمُهُ : روايت شده است که يکي از فضلاي تابعين اصحاب رسول صلي الله عليه و آله چون سر مطهر حضرت سيد الشهداء عليه السلام را در ميان آن جمع مشاهده کرد، مدت يك ماه از اهل و اولاد و اصحاب خود متواري گشته و پنهان شد؛ چون او را يافتند و علت اختفايش را پرسيدند، گفت : آيا نمي بينيد که چه خاك بر سر ما ريخته شد و چه مصيبت بزرگي بر ما نازل گرديد! بعد از آن اشعاري را آشناء نمود که معني اش چنين است : اي دختر زاده رسول خدا! مردم سر نازنين به خون آغشته ات را آوردند و اين عمل چنان است که آشکارا و از روي عمد، رسول خدا را کشته باشند؛ تو را با لب تشنه شهيد نمودند که نه ظاهر قرآن را در حق تو رعايت کردند و نه باطن آن را.(۳۴) اينک مردم براي اظهار شادي در کشتن تو، الله اکبر مي گويند در حالي که با کشتن تو، قول الله اکبر والا اله الا الله را کشته اند و اثري از آن باقي نگذاشته اند. توبه و شهادت پير مرد شامي راوي گويد: در ان اثناء که اهل بيت را نزديک درب مسجد نگاه داشته بودند، پير مرد يي به نزد زنان عصمت و طهارت آمد و اين سخنان را به زبان راند: حمد خدا را که شما را بکشت و بلاد را از فتنه مردان شما خلاص نمود امير المومنين يزيد را بر شما مسلط ساخت حضرت . سيد الساجدين عليه السلام در جواب او، فرمود: اي شيخ ! آيا قرآن متن عربي : قَرَأَتَ الْقُرْآنَ؟) قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: (فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (قُلْ لَا آءَسْتَلِكُمْ عَلَيْهِ آءَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟. قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عِ : (نَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ: (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)؟. فَقَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ: (فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ:

(وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ قَاتَ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى) . قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ ع : (فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، وَ هَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا)؟. قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ عَلِيٌّ ع : (نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ حَصَّنَا اللَّهُ بِآيَةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ). ترجمه : خوانده ای ؟ گفت : بلی حضرت فرمود: این آیه را دیده ای که خداوند متعال فرموده : (قل لا اسئلكم ... (۳۵)؛ یعنی ای پیغمبر! به این امت بگو که من از شما برای ابلاغ رسالتم اجری نمی خواهم مگر آنکه درباره اقرباء و خاندانم دوستی نمایم). آن شیخ عرض کرد: بلی ، این آیه شریفه را تلاوت نموده ام . امام سجاد علیه السلام فرموده : ما ییم (ذوی القربی ) که خدا در قرآن فرموده است سپس فرمود: ای شیخ ! آیا این آیه را خوانده ای (و آن ذالقربی حقه (۳۶) ؛) یعنی ای پیغمبر ما، حق اقرباء خود را به ایشان برسان آن پیر مرد گفت : بلی ، این آیه را هم قرائت کرده ام . امام سجاد علیه السلام فرمود: ما خویشان پیامبر هستیم . امام علیه السلام ادامه داد که ای شیخ این آیه را خوانده ای : (واعلموا انما... (۳۷)؛ یعنی بدانید هر گونه غنیمتی به دست آوردید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذوی القربی است ) . پیر مرد گفت : آری ، این آیه را نیز خوانده ام . امام سجاد علیه السلام فرمود: آن (ذوی القربی ) ما هستیم . سپس امام فرمود: آیا آیه تطهیر را خوانده ای که خداوند متعال می فرماید: (انمایرید... (۳۸)؛ یعنی خداوند می خواهد که از شما اهل بیت هر پلیدی را بزاید و شما را چنانکه باید و شاید پاکیزه بدارد. پیرمرد گفت : این آیه را نیز تلاوت کرده ام امام فرمود: ما ییم آن اهل بیت که خدا تخصیص داد ما را به نزول آیه تطهیر. متن عربی : قَالَ الرَّاوي : بَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِتًا نَادِمًا عَلَيَّ مَا تَكَلَّمْتُ بِهِ، وَ قَالَ: تَاللَّهِ إِنَّكُمْ هُمْ؟! فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (تَاللَّهِ إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ، وَ حَقَّ جَدِّنا رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ). قَالَ: فَبَكَى الشَّيْخُ وَ رَمَى عِمَامَتَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: اءَللَّهِمَّ إِنِّي اءَبْرءُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ ص مِنَ الْجِنَّ وَالْأَنْسِ. ثُمَّ قَالَ: هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: (نَعَمْ، إِنَّ تُبَّتْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ اءَأْتَتْ مَعَنَا). فَقَالَ: اءَنَا تَائِبٌ. فَبَلَغَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ. قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ اءُذْجَلَ نَقْلَ الْحُسَيْنِ ع وَ نِساؤُهُ وَ مَنْ تَخَلَّفَ مِنْ اءَهْلِهِ عَلَيَّ يَزِيدٌ، وَ هُمْ مُقَرَّبُونَ فِي الْجِبَالِ. ترجمه : راوی گوید: آن پیرمرد پس از استماع این کلام از فرزند خیر الانام زبان از گفتار فروبست و از گفته های خود پشیمان گشت و از روی شگفت و تحجب ، آن حضرت را سوگند داد که آیا شما همان اهل بیت حضرت رسول هستید؟! امام زین العابدین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که ما همان اهل بیت پیامبریم و در این خصوص مجال هیچ شك و شبهه ای نیست و به حق جد ما رسول صلی الله علیه و آله سوگند که ما ییم اهل بیت خاتم الانبیاء پیرمرد چون از حقیقت حال مطلع گشت اشك از چشمانش جاری گردید و عمامه را از سر برداشت و بر زمین انداخت و سر را به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا! من بیزارم از آن کسی که دشمن آل محمد است چه از جن باشد و چه انس سپس عرض نمود: آیا توبه من قبول می شد؟ امام علیه السلام فرمود: اگر تو به نمایی ، خدا توبه تو را می پذیرد و تو در آخرت با ما خواهی بود آن پیرمرد عرض نمود: من از کردار خویش توبه کردم و نادم شدم چون این خبر به یزیدبن معاویه - علیهما الهاویة - رسید، حکم نمود آن پیرمرد را به قتل رساندند. سر نازنین امام حسین علیه السلام در مجلس یزید راوی گوید: بعد از آن ، سر نازنین امام حسین علیه السلام را با زنان و کودکان آن امام مبین ، به مجلس یزید بی دین بردند به هیئتی که همه ایشان را به يك ریسمان بسته بودند و چون با آن حالت وارد مجلس متن عربی : فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُمْ عَلَيَّ تَلْكَ الْحَالِ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (اِنَّشَيْدُكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ، مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ رَأَى عَلِيَّ هَذِهِ الصِّفَةَ)، فَأَمَرَ يَزِيدٌ بِالْجِبَالِ فْقَطَعَتْ. ثُمَّ وَصَعَ

رَأَسَ الْحُسَيْنِ ع بَيْنَ يَدَيْهِ، وَاجْلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لِنَلَا يَنْظُرْنَ إِلَيْهِ، فَرَأَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع فَلَمْ يَأْكُلِ الرَّؤُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا. وَآمَّا زَيْنَبُ، فَأَتَاهَا لَمَّا رَأَتْهُ آهْوَتْ إِلَيْهَا فَشَقَّقَتْهُ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتِ حَزِينٍ يَعْزُغُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَا، يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا بَنَ مَكَّةَ وَ مَنِي ، يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، يَا بَنَ يَنْتِ الْمُصْطَفَى . قَالَ الرَّاوي : فَأَبْكَتَ وَاللَّهِ كُلُّ مَنْ كَانَ حَاضِرًا فِي الْمَجْلِسِ، وَ يَزِيدُ سَاكِتٌ. ثُمَّ جَعَلَتْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ ع وَ تَنَادِي : يَا حُسَيْنَا، يَا حَبِيبَا، يَا سَيِّدَا، يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتَاهُ، يَا بَنَ مُحَمَّدَاهُ، يَا رَبِيعَ الْأَرَامِلِ وَالْيَتَامَى ، يَا قَتِيلَ أَوْلَادِ الْإِدْعِيَاءِ. قَالَ الرَّاوي : فَأَبْكَتُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهَا. ترجمه : يزيد شدند در مقابلش ایستادند و حضرت سجاده‌علیه السلام فرمود: ای یزید! تو را به خدا سوگند می دهم به گمان تو اگر پیامبر، ما را به این هیئت دیدار نماید چه می کنی؟ یزید حکم کرد ریسمانها را بریدند و آل طه و یاسین را از قید طناب رها ساختند سپس یزید، سر مبارک امام علیه السلام را در پیش رو گذاشت و زنان را در پشت سر خود جای داد تا چشم ایشان به سر انور امام حسین علیه السلام نیفتد و لیکن جناب سیدالسادین علیه السلام چشمش بر آن سر نازنین افتاد و بعد از آن صحنه دلخراش ، دیگر تا آخر عمرش گوشت کله حلال گوشتی تناول نفرمود. و اما زینب خاتون علیه السلام چون سر مبارک برادر خود را بدید از شدت ناراحتی دست در گریبان برد چاک زد سپس به آواز غمناک فریاد واحسیناه ... برآورد به قسمی که ناله اش دلها را خراشید. راوی گوید: به خدا سوگند که همه آن کسانی که در مجلس یزید حضور داشتند از ناله جانسوز او به گریه و افغان افتادند و در آن حال خود آن پلید لب از گفتار فرو بست و ساکت بود. پس یکی از زنان بنی هاشم که در خانه یزید بود بی اختیار برای امام حسین علیه السلام بگریست و به آواز بلند با ناله و فغان گفت : یا حبیباه ! یا سید اهل بیتاه یابن محمداه ! راوی گفته که هر کس از آن اهل مجلس صدای آن زن را می شنید بی اختیار گریه می کرد. متن عربی : قَالَ: ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ بِقَضِيْبِ حَيْزِرَانَ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائًا الْحُسَيْنِ ع . فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَرَزَةَ الْأَسْلَمِي وَ قَالَ: وَيْحَكَ يَا يَزِيدُ، أَعْتَنَكُ بِقَضِيْبِكَ تُعَرِّ الْحُسَيْنِ ع ابْنِ فَاطِمَةَ؟ أَعْشَهْدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص يَرْشُفُ ثَنَائًا وَ ثَنَائًا آخِيَهُ الْحَسَنِ ع وَ يَقُولُ: أَعْتَمَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَيْكُمَا وَ لَعْنَتَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا. قَالَ الرَّاوي : فَعَضِبَ يَزِيدُ وَ أَمَرَ بِأَخْرَاجِهِ، فَأَخْرَجَ سَخْبًا. قَالَ: وَ جَعَلَ يَزِيدُ يَتَمَثَّلُ بِأَبْيَاتِ ابْنِ الزَّبْعَرِيِّ وَ يَقُولُ: لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدَرٍ شَهْدُوا جَزَعَ الْخَرْجِ مِنْ وَفَعِ الْأَسَلِ فَأَهْلُوا وَسَتَهَلُّوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَاهُ بَدَرٍ فَأَعْتَدَلُ ترجمه : در این بین یزید لعین چوب خیزران طلبید مکرر با آن چوب به دندان مبارک فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله می زد. در این هنگام ابو برزه اسلمی خطاب به آن بدتر از ارمنی ، نمود و گفت : وای بر تو ای یزید! به چه جرات چنین جسارتی می نمایی و با چوب ، به گوهر دندان حسین فرزند فاطمه اطهر می زنی ؟ من گواهی می دهم که به چشم خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دندهای ثنایی حسن و حسن را می بوسید و می فرمود: (انتما سیدا... شما دو نفر سید و سرور جوانان اهل بهشت هستید، خدا بکش کشندگان شما را و لعنت کند آنها را و جایگاه ایشان جهنم باد که بد جایگاهی است . راوی گوید: پس یزید از این سخنان به خشم آمد و حکم داد که (ابوبرزه ) را از مجلسش بیرون افکنند. در این هنگام او را کشتان کشتان بیرون نمودند راوی گفت که یزید ملعون در مقام تمثیل به ابیات ابن زبیری را که در هنگام شکست مسلمانان در جنگ احد به عنوان فتح نامه برای کفار قریش و اصحاب ابو سفیان در مکه انشاء نموده بود، همی ترنم و زمزمه داشت : (لیت اشیاخی بیدر...؛) یعنی ای کاش بزرگان قوم از قریش که در جنگ بدر کشته شدند (مانند عتبه ، شیبیه ، ولید، ابوجهل و غیره ) در اینجا حاضر بودند و مشاهده می

کردند چگونه طائفه خزرج که یاور رسول الله بودند، از شمشیرهای قریش به جزع و افغان آمده اند، تا از دیدن این صحنه ، صداها به شادی بلند نمایند و صورتهایشان از شدت سرور و خرسندی ، درخشنده متن عربی : لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٍ نَزَلَ لَسْتُ مِنْ خَنْدِفٍ أَنْ لَمْ أَعْتَقِمُ مِنْ بَنِي أَعْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ قَالَ الرَّاوي : فَقَامَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ وَ قَالَتْ: اءَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آءَسَاؤُوا السُّوَايَ اءَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ). اءَطْنَنْتَ يَا يَزِيدُ - حَيْثُ اءَخَذْتَ عَلَيْنَا اءَفْطَارَ الْاَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَاءَصَبَحْنَا تُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْاُمَاءُ - اءَنَّ بِنَا عَلَيَّ اللَّهُ هَوَانًا، وَ بِكَ عَلَيَّ كَرَامَةً!! وَ اءَنَّ ذَلِكَ لِعَظِيمِ خَطْرِكَ عِنْدَهُ!! فَشَمَخْتَ بِاءِنْفِكَ وَ نَطَّرْتَ فِي عَطْفِكَ، جَذَلَانَ مَسْرُورًا، حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً، وَ الْاُمُورَ تَرْجَمَهُ : شود و بگویند م یزید دستت شل مباد که این چنین عمل نمودی و انتقام از بنی هاشم گرفتی . (این بیت از اشعار خود یزید است ). ما بزرگان خزرج را در جنگ احد کشتیم و این معامله را با معامله بدر برابر داشتیم و جنگ بدر بر جنگ احد زیادتی نمود. بنی هاشم به لعب ، هوای سلطنت داشتند و اسلام را بهانه کردند؛ نزول وحی را حقیقتی نبود (مراد آن کافر از بنی هاشم جسارتت است نسبت به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ) از نسل خندف نبودمی اگر از اولاد احمد مختار انتقام خون کشتگان بدر را نمی کشیدم . (۲۹) سخنرانی زینب کبری علیه السلام درمجلس یزید راوی گوید: در آن هنگام زینب کبری علیه السلام بر پا خاست و این خطبه را که دقایق نکاتش موسس دقایق ایمان و لطایف بیانش مزین کاخ ایقان است ، ادا فرمود: (الحمد لله ....)؛ سپاس بی قیاس ذات مقدس الهی را سزاست که ذرات ماسوی را به قبول اشته انوار وجود، پرورش داد و درود نامحدود بر احمد محمود رسول پروردگار و درود بر آل اطهار او باد. خداوند راست گفتار در کتاب معجز آثارش چنین تذکار فرمود: (ثم كان ...)(۴۰) ؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال د مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند! ای یزید! آیا چنین گمان بردی که چون اقطار زمین و آفاق آسمان را بر ما سخت تنگ گرفتی و راه چاره را بر رویمان محکم بسته داشتی به نحوی که سر انجام آن به اینجا رسید که مانند اسیران متن عربی : مُتَسِقَةً، وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا، فَمَهْلًا مَهْلًا، اءَنَسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اءَنَّما نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرًا لاءَنفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزِدُوا اِنْمَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ). اءَمِنَ الْعَدْلُ يَابْنَ الطُّلْفَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ اَمَانِكَ وَ سُوقِكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟! قَدْ هَتَكَتَ سُبُورَهُنَّ، وَ اءَبَدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ، تَخْدُو بِهِنَّ الْاَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ اِلَى بَلَدٍ، وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ اءَهْلُ الْمَنَازِلِ وَ الْمَنَاقِلِ، وَ يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ، وَ الدَّيْنِيُّ وَ الشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وِلي، وَ لَا مِنْ حَمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ. وَ كَيْفَ تُرْتَجِي مُرَاقِبَةً مِنْ لَفْظِ فُوهِ اءَكْبَادِ الْاَزْكِيَاءِ، وَ تَبْتَ لِحْمَهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؟! وَ كَيْفَ لَا يَسْتَبْطِءُ فِي بُغْضِنَا اءَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَطَّرَ اَلَيْنَا بِالسَّنْفِ وَالسَّنَانِ وَ الْاِحْنِ وَالْاَضْغَانِ؟! ثُمَّ تَقُولُ عَيْرَ مُتَاءَتِّمٍ وَ لَا مَسْتَعْظِمٍ: ترجمه : کفار ما را دیار به دیار کشاندی ، در نزد خدا موجب خواری و مذلت ما و عزت و کرامت تو خواهد بود؟! بدین خیال باطل دماغ نخوت و تکبر را بالا کشیدی و به اظهار شادمانی پرداختی و مانند متکبران به دامانت نظر عجب و خود بینی افکندی که اینک دست روزگار را به مراد خویش بسته و امور را منظم می پنداری ، مگر نه این است که سلطنت حقه ما خانواده رسول است که تو به ظلم و ستم آن را خالصه خود نمودی؟! اینک آرام باش و به خود آیی و فرمان واجب الازعان حضرت سبخان را از خاطر نسیان منما که فرموده (و لا يحسبن ....)(۴۱) ؛ آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم ، به سودشان است ! ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خد بیفزایند و برای آنها، عذاب خوار کننده ای



اسیری چو غلامان آزادشان نمود؛ اینک ادعای تو عدالت و دادگستری است که زنان و کنیزکان خود را در پس پرده عزت محترم داری و از نامحرمان مستور نمایی (ولی) دختران پیغمبر را در حالی که پوشش مناسب ندارند مانند اسیران در شهر بگردانی و در جلو دیدگان نامحرمان به تماشا بگذاری؟! و مردم دور و نزدیک و پست و شریف با چشمان اهانت آمیزی به خاندان رسول خدا بنگرند در حالی که از مردان آنان کسی را باقی نگذاشتی تیارو و حمایت آنها باشند چگونه می توان امید رعایت از گروهی داشت که پاره های جگر پاکان متن عربی : لَاهَلُّوْا وَسَتَهَلُّوْا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوْا: يَا يَزِيْدُ لَا تُشَلِّ مُنْتَجِيَا عَلَي ثَنَايَا اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ سَيِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْكُثُهَا بِمُخَصَّرَتِكَ. وَ كَيْفَ لَا تَقُوْلُ ذٰلِكَ، وَ قَدْ نَكَأَتِ الْقَرْحَةَ، وَ اسْتَاْصَلَتِ الشَّافَةَ بِارَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَةِ مُحَمَّدٍ ص وَ نُجُوْمِ الْاَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟! وَ تَهْتِفُ بِاَشْيَاخِكَ، زَعَمْتَ اِنَّكَ تُنَادِبُهُمْ! فَلْتَرِدَنَّ وَشِيكََا مَوْرَدَهُمْ، وَ لَتَوَدَّ اِنَّكَ شَلِّتَ وَ بُكِمْتَ وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. اِءَلَلَّهُمْ خُدَّ بِحَقِّنَا، وَ انْتَقِمَ مِمَّنْ ظَلَمْنَا، وَ اَحْلَلَ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَائِنَا وَ قَتَلَ حُمَاتِنَا. فَوَاللّٰهِ مَا فَرَيْتَ الْاِلَاجِدَكَ، وَ لَا حَزَزْتَ الْاَلْحَمَكَ. وَ لَتَرِدَنَّ عَلَي رَسُوْلِ اللّٰهِ ص يَمَا تَحَمَلْتَ مِنْ سَفْكِ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ، وَ انْتَهَكَتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عِيْرَتِهِ وَ لِحَمِيَّتِهِ، وَ حَيْثُ يَجْمَعُ اللّٰهُ شَمْلَهُمْ وَيَلْمُ شَعْنَهُمْ تَرْجَمَهُ :

از دهان آنها فروریخته و گوشت تن هایشان از خون شهیدان روییده ! و چگونه در بغض و عدوات ما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله کوتاهی تواند نمود آن کس که همیشه به چشم دشمنی و به دیده حسد و کینه به سوی ما نگریسته و اینک تو با چوپ خود دندانهای ثنایای ابي عبدالله سيد شباب اهل جنت را آزرده می داری و نه این گناه را به چیزی شمري و نه این امر شنيع را عظيم می پنداری ! ای یزید! اینک تو به پدران خود مباحات داری و همی گویی که (اگر بودند از روی شادی بگفتندی که ای یزید، دستت شل مباد که چنین انتقام از بني هاشم کشیدی!) اینک هم با تکبر و غرور چوب بر دندانهای مبارک سيد و سرور جوانان اهل بهشت می زنی چگونه چنین سخن نرانی در حالی که خون ذریه رسول مختار بریختی و زخم دلها را تازه کردی و بیخ دودمان را بر کندي و زمین را از خون آل عبدالمطلب که ستارگان روی زمین بودند، زندگی ساختی و به پدران کافر خود همی صدا بر می آوری ، به گمانت که ایشان را بر این طلب داری که شتابان به آرامگاه ایشان (در جهنم) خواهی شنافت و در آنجا آرزو می کنی که کاش دست شل و زبانت لال بودی تا ناگفتنی را نگفته و ناکردنی را به جای نیارودی بودی خداوند! حق ما را از ستمکاران ما برگیر و غضب را برایشان فرود آورد؛ زیرا خون ما را ریختند و یاران ما را بکشتند. ای یزید! به خدا سوگند که با این جنایت عظیم ، پوست خود را دریدی و گوشت بدن خویش را پاره نمودی ! و در فردای قیامت به متن عربی : وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ: (وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُوْنَ). وَ حَسْبُكَ بِاللّٰهِ حَاكِمًا، وَ بِمُحَمَّدٍ ص خَصِيْمًا وَ بِجَبْرَتَيْلَ ظَهِيْرًا. وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَتَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِيْنَ. يَنْسَ لِلظَّالِمِيْنَ بَدَلًا وَ اَيْكُمُ شَرُّ مَكَانًا وَ اَضْعَفُ جُنْدًا. وَ لِيْنِ جَرَّتْ عَلَي الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتُكَ، اِنِّي لَاسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ، وَ اَسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ، وَ اَسْتَكْثِرُ تُوْبِيْحَكَ، لِيْنِ الْعُيُوْنُ عُيْرِي ، وَ الصُّدُوْرُ حَرِّي . اِءَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللّٰهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلْفَاءِ. فَهٰذِهِ الْاَيْدِي تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا، وَ الْاَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُوْمِنَا. وَ تِلْكَ الْجُنُثُ الطَّوَاهِرُ الرُّوَاَكِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ تَرْجَمَهُ : نزد رسول صلی الله علیه و آله بیایي در حالی که بارگناه کشتن ذریه پسامبر را بر دوش کشیده و حرمت عترت او را شکسته و بر آنان که پاره تن رسول بودند ستم نموده و بر آنان در آن مقام که خدا عزوجل پراکنده ، ال رسول را جمع سازد و کار ایشان را به صلاح آورد و حق ایشان را از ستمکاران بگیرد که خداوند متعال فرمود: (ولا تحسبن... (۴۲)؛) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده

می شوند. ای یزید! برای تو همین مقدار بدبختی کافی است که حاکمی چو خدا و دشمنی چو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله داری همانطور که ما را پشتیبانی مانند جبرئیل ، کافی است . به زودی معاویه و یاران بی ایمانت که تو را به خیال استحکام اساس سلطنت انداختند و بر گردن مسلمانان سوار نمودند، خواهند فهمید که ستمکاران را آتش دوزخ بد عوض و پاداشتی است و همچنین خواهند دانست که شما ستمکاران یا ما ستم دیدگان ، کدامیک جایگاهش بدتر و یاورانش ضعیف تر و کمتر خواهد بود. اگر چه مصیبت های وارده از چرخ دون کار مرا به جایی رسانید که با چو تو ناکسی سخن گویم ولی با این همه من بای تو قدری نگذارم متن عربی : وَ تَعْفُرُهَا اُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ . وَ لَئِنْ اَتَّخَذْتَنَا مَعْتَمًا لَيَجِدُنَا وَشِيكًا مُعْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ اِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، وَ مَا رَبُّكَ يَطْلُمُ لِالْعَبِيدِ . فَالْيَ اللّٰهِ الْمُسْتَكْتَبِ ، وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ . فَكَيْدُ كَيْدِكَ، وَاسِعَ سَعْيِكَ، وَ نَاصِبَ جَهْدِكَ، فَوَ اللّٰهِ لَا تَمُحَوَّنَ ذِكْرُنَا، وَ لَا تُمِيتَ وَحِينَا، وَ لَا تُدْرِكْ اِءْمَدَنَا، وَ لَا تَرْحُضْ عَنكَ عَارَهَا. وَ هَلْ رَأَيْتَكَ اِلَّا قَتْدًا، وَ اِءْيَامَكَ اِلَّا عَدْدًا، وَ جَمْعَكَ اِلَّا بَدْدًا، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِ: اِءْلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَي الطّٰلِمِينَ . فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَتَمَ لَؤُنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَ لَاخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ . وَ نَسَاءَلُ اللّٰهَ اِنَّ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ، وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ، اِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، وَ حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ . فَقَالَ يَزِيدُ - لَعْنَةُ اللّٰهِ: ترجمه : و نکوهش و توبیخ تو را فراوان نمایم ؛ چه کنم که دیده گریان و سینه از داغ مصیبت بریان است ؛ چه بسیار جای شگفت است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب که از زمره طلقاء و آزاد شدگانند، شهید شوند اینک خون ما از دستان شما ریزان است و گوشت ما از بن دندانان آویزان اینک اجساد طاهره و پاک شهیدان و نو گلهاي سیدلولاک در بیابان افتاده که زوار ایشان گرگان بیابان و درندگان صحراست پس اگر امروز اسارت ما را غنیمت شمردی ، به زوید خواهی یافت که بجز غرامت و خسران چیزی نبردی و آن در روز باز پسین است که نبینی بجز جزای عملی را که خد پیش فرستاده ای و پروردگار بر بندگان خود ستمکار نیست و شکایتی به سوی خدای تعالی و تکیه و اعتماد من بر اوست . ای یزید! تو مکر و حیه خویش را به پایان و کوشش خود را به انجام رسان و جهدت را به کاربر اما به خدا سوگند که نام ما را از از صفحه روزگار نتوانی برداشتو بر خاموشی نور وحی قدرت نیابی و به گرد همت عالی ما نخواهی رسید و پلیدی این ننگ را از خود نخواهی فروشست حال رای وانديشه ات نیست الا سستی و خرافت و روزگار زندگانیست مگر اندک و جمع اثاث سلطنت نیست مگر پراکندگی ، آن روز که منادی ندا کند که لعنت خدا مر ستمکاران راست و حمد مر خدا متعال را که اول کار ما را به سعادت و مغفرت و آخر آن را به شهادت و رحمت ختم نمود و از حضرت اله چنین متن عربی : يا صَيْحَةَ تُحْمَدُ مِنْ صَوَائِحِ مَا اَهْوَوْنَ الْمَوْتَ عَلَي النَّوَائِحِ قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ اسْتَشَارَ اَهْلَ الشَّامِ فِيمَا يَصْنَعُ بِهِمْ . فَقَالُوا: لَا تَتَّخِذْ مِنْ كَلْبٍ سُوءٍ جَرَّوَا . فَقَالَ لَهُ الثُّعْمَانُ بِنُ بَشِيرٍ: اِءْنظُرْ مَا كَانَ الرَّسُولُ يَصْنَعُ بِهِمْ فَاصْنَعْ بِهِمْ . وَ نَظَرَ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الشَّامِ اِلَى فَاطِمَةَ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ ع . فَقَالَ: يَا اَمِيرَالمؤمنينَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ . فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِعَمَّتِهَا: يَا عَمَتَاهُ اِءْتِيْتُمْ وَاِءَسْتَحْدَمْتُمْ؟ فَقَالَتْ زَيْتُبُ: لَا، وَ لَا كِرَامَةَ لِهَذَا الْفَاسِقِ . فَقَالَ الشَّامِي: مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: ترجمه : مسئلت دارم که شهیدان دشت بلا را ثواب کامل و مزید را اجر عطا فرماید و بر باز ماندگان ایشان نیکو خلیفه باشد؛ زیرا حضرتش رحیم و ذات اقدسش و دود و کریم است و (حسبنا الله ... (۴۳) (۴۴) . خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا علیه السلام به انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک او باش این شعر را بخواند: خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا ع به انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک او باش این شعر را بخواند: (یا

صیحة...؛ بسا ناله زنان داغدار که به نزد کسان ، شایسته است و چه سهل و آسان است مردن بر زناني که از درد مصیبت مي نالند. راوي گوید: سپس یزید عنید با اهل شام مشورت در میان آورد که نسبت به اسیران چسان سلوک دارد و با ایشان چگونه رفتار نماید؟ آن سگهای ناسپاس سخن به زشتي گفتند و در مشورت خیانت کردند و اشاره به قتل اهل بیت نمودند به سخني که ذکر آن نشاید، ولي نعمان بن بشیر به صدق سخن راند گفت : اي یزید! اندیشه کن که اگر احمد مختار در این روزگار مي بود چه قسم با ایشان رفتار مي نمود، اکنون تو همان رفتار را نما. داستان مرد شامي در مجلس یزید مردی از شامیان نظرش به فاطمه بنت حسین ع افتاد، در این هنگام به یزید گفت : اي امیر مومنان ! این کنیزك را به من ببخش . فاطمه مکره رو به زینب کبری - آن پناه اسیران - آورد که اي عمه ! یتیمی مرا بس نبود که به خدمتگذاری در من طمع دارند! زینب کبری به او تسلي داده فرمود: خاطر آسوده دار که چنین امري براي این متن عربي : هَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ، وَ تِلْكَ عَمَّتُهَا زَيْنَبُ ابْنَةِ عَلِيٍّ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: اَلْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ ع وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟! قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: لَعْنَتُكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ، اِنَّ تَقْتُلُ عِثْرَةَ نَبِيِّكَ وَ تَسْبِي ذُرِّيَّتَهُ، وَ اللَّهُ مَا تَوَهَّمْتُ اِلَّا اِنَّهُمْ سَبَى الرَّومِ. فَقَالَ يَزِيدُ: وَاللَّهِ لَأَلْحِقَنَّكَ بِهِمْ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَضَرَبَ عُنُقَهُ. قَالَ الرَّاوي : وَ دَعَا يَزِيدُ بِالْخَاطِبِ، وَ أَمَرَهُ أَنْ يَصْعَدَ الْمُنْبِرَ فَيَذْمُرَ الْحُسَيْنَ وَ آبَاءَهُ ص فَصَعَدَ، وَ بَالَغَ فِي ذَمِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ، وَالْمَدْحَ لِمُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ. فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ، اسْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ). ترجمه : فاسق میسر نیست . مرد شامي گفت : مگر این کنیزك کیست ؟ یزید گفت : فاطمه دختر حسین است و آن یکی نیز زینب دختر علي بن ابی طالب می باشد. مرد شامي گفت : آن حسین که پسر فاطمه و فرزند علي بن ابی طالب است؟! یزید گفت : آری ، چنین است ! مرد شامي گفت : اي یزید! لعنت حق بر تو باد؛ عترت پیغمبر را به قتل مي رساني و آنان را اسیر مي نمائي؟! به خدا سوگند که هیچ خیالي درباره اینان نکردم جز آنکه آنان را اسیران روم پنداشتم ! یزید گفت : تو را نیز به اینان ملحق سازم . آنگاه حکم نمود آن مرد شامی را گردن زدند. راوي گوید: یزید حکم نمود که خطبه خوان بر منبر رود تا حسین پدر بزرگوارش را به زشتي نام برد. سخنران به حکم آن ملعون ، بر منبر رفت و آنچه که یزید و معاویه لایقش بودند نسبت به شاه اولیاء و فرزندش سید الشهداء، در غایت مبالغه ذکر نمود و یزید و پدرش معاویه پلید را مدح کرده و به نیکی نام برد. سپس امام سجاد ع با صدای بلند فریاد زد که : (ویلک...؟! یعنی اي خطیب ! واي بر تو، رضای حق را در دادی و خشنودی مخلوق خریدی ! منزلگاه تو در قیامت پر از آتش است . متن عربي : وَ لَقَدْ اِحْسَنَ ابْنُ سَيِّدَاتِ الْخَفَاجِيِّ فِي وَصْفِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ص حَيْثُ يَقُولُ: اِعْلَى الْمَنَابِرِ تَعْلُونَ بِسَبِيهِ وَ بِسَبِيهِ نُصِبَتْ لَكُمْ اِعْوَادُهَا قَالَ الرَّاوي : وَ وَعَدَ يَزِيدُ - لَعْنَةُ اللَّهِ - عَلِيًّا بْنَ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ اِنَّهُ يَقْضِي لَهُ ثَلَاثَ حَاجَاتٍ. ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ اِلَى مَنْزِلٍ لَا يَكْتُمُهُمْ مِنْ حَرٍّ وَ لَا بَرَدٍ، فَأَقَامُوا فِيهِ حَتَّى تَقَشَّرَتْ وَجُوهُهُمْ، وَ كَانُوا مَدَّةَ مَقَامِهِمْ فِي الْبَلَدِ الْمَشَارِ اِلَيْهِ يَتَوَحَّوْنَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ ع . قَالَتْ سُكَيْنَةُ: فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ مِنْ مَقَامِنَا رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ، وَ ذَكَرْتُ مَنَامًا طَوِيلًا تَقُولُ فِي آخِرِهِ: وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً رَاكِبَةً فِي هَوْدَجٍ وَبِهَا مَوْضُوعَةٌ عَلَيَّ رَأْسُهَا، فَسَاءَلْتُ عَنْهَا، فَقِيلَ لِي : فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ص اُمُّ أَبِيكَ. ترجمه : حسن بن سنان خفاجي چه نیکو در مدح امیر مؤمنان سروده است : (اعلي المنابر...؛) (خطاب به بني اميه و اتباع ایشان کرده مي گوید:) شما آشکار بر بالای منبر ما به امام علي ع ناسزا مي گوئيد و حال آنکه با شمشیر او منبرها براي شما مهیا گردیده . راوي گوید: یزید به امام زين العابدين ع در همان روز وعده بر آوردن سه حاجت نمود و حکم کرد که آل رسول ع را

در منزلی جای دادند که نه از سر ما و نه از گرما، آنان را حفظ نمی نمود و ایشان در آن منزل مقیم بودند چندان که چهره های ایشان پوست انداخت و در همه آن مدت زمانی که در شهر شام اقامت داشتند، کار ایشان گریه و نوحه بر شهید کربلا بود. خواب دیدن سکینه سلام الله علیها در شهر شام سکینه خاتون فرموده که چون روز چهارم از اقامت ما در شهر شام بگذشت، خوابی دیدم و آن خواب طولانی را ذکر نمود، و در آخر آن فرمود: زنی را دیدم در هودجی نشسته و دست خود را بر سر گذاشته، پرسیدم که این زن کیست؟ گفتند: فاطمه زهراء بنت محمد مصطفی ص جده تو است. گفتم: به خدا سوگند که به خدمتش شرفیاب می شوم و از ستمی که بر ما وارد آمده او را خبر می دهم. متن عربی: فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأَنْطَلِقَنَّ إِلَيْهَا وَ لَأُخْبِرَنَّهَا مَا صُنِعَ بِهَا. فَسَعَيْتُ مُبَادِرَةً نَحْوَهَا، حَتَّى لَحِقْتُ بِهَا وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَعْبُكِي وَ أَعْقُولُ: يَا أُمَّتَاهُ جَحَدُوا وَ اللَّهُ حَقِّنا، يَا أُمَّتَاهُ بَدُّوا وَ اللَّهُ شَمَلْنَا، يَا أُمَّتَاهُ اسْتَبَاحُوا وَ اللَّهُ حَرَمْنَا، يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَ اللَّهُ الْحُسَيْنَ أَبَانَا. فَقَالَتْ لِي: كَفَى صَوْتِكَ يَا سُكَيْنَةُ، فَقَدْ قَطَعْتَ نِيَابَ قَلْبِي، وَ أَعْفَرْتَ كَبَدِي، هَذَا قَمِيصُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ ع لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ. وَ رَوَى ابْنُ لَهْبَعَةَ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: لَقَيْتَنِي رَأْسُ الْجَالُوتِ فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ دَاوُدَ سَبْعِينَ أَعْبًا، وَ أَنَّ الْيَهُودَ تَلْقَانِي فَتُعْظِمُنِي، وَ أَعْتَمُّ لَيْسَ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ الْآءَبُ وَاحِدٌ قَتَلْتُمْ وَ لَدَهُ!! وَ رَوَى عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: (لَمَّا أُتِيَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع الي يَزِيدَ كَانَ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشُّرْبِ، وَ يَأْتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع وَ يَضَعُهُ بَيْنَ تَرْجَمَةٍ: أَنْكَاهُ بِه سَوِي او شتافتم و در حضورش ایستادم و گریه کردم و گفتم: مادر جان! به خدا سوگند که مردم حق ما را انکار کردند؛ مادر جان! به خدا سوگند که جمعیت ما را پریشان نمودند؛ مادر جان به خدا سوگند که حریم ما را به غارت بردند؛ ای مادر عزیزم! به خدا قسم که پدر ما حسین را کشتند؛ در این هنگام به من فرمود: (کفی... سکینه جانم! دیگر این ماجرا را بازگو مکن و بس نما که رگ قلبم را پاره کردی، اینک پیراهن پدرت همراه من است که آن را با خود نگاه می دارم تا با همین پیراهن خدا را ملاقات کنم. (ابن لهبعه) از ابو الاسود محمد بن عبدالرحمان، روایت کرده که گفت: رَأْسُ الْجَالُوتِ يَهُودِي مَرَا مَلَاقَاتِ نَمُود وَ كُفْتُ: بِه خُدا سُوگُندُ كِه مِيان مَن وَ دَاوُدِ پِيغمبر، هفتاد پدر واسطه است و جماعت يهود چون مرا ملاقات می نمایند، تعظيم مرا رعایت می کنند و شما مسلمانان با اینکه در میان فرزند پیغمبرتان و آن رسول ص بیش از يك نفر واسطه نیست او را به شهادت می رسانید؟! سخنان شگفت انگیز سفیر روم از امام زین العابدین روایت است که فرمود: چون سر مطهر امام حسین ع را به نزد یزید آوردند، آن ملعون همواره مجلس شراب فراهم می آورد و آن سر انور را در حضور خود می نهاد و به شرابخواری و شادمانی می پرداخت. روزی سفیر قیصر روم که از جمله اشراف و بزرگان آن مرز و بوم بود در آن مجلس حاضر شد و به یزید. متن عربی: يَدِيهِ وَ يَشْرَبُ عَلَيْهِ. فَحَضَرَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَجْلِسِهِ رَسُولُ مَلِكِ الرُّومِ وَ عَظَمَائِهِمْ، فَقَالَ: يَا مَلِكَ الْعَرَبِ، هَذَا رَأْسُ مَنْ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: مَا لَكَ وَ لِهَذَا الرَّأْسِ؟ فَقَالَ: أَنِّي إِذَا رَجَعْتُ إِلَيْهِ مُلْكِنَا يَسْأَلُنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ رَأَيْتُهُ، فَأَعْبَبْتُ أَنَّهُ إِخْبِرُهُ بِقِصَّةِ هَذَا الرَّأْسِ وَ صَاحِبِهِ، حَتَّى يُبْشِرَكَ فِي الْفَرَجِ وَ السُّرُورِ. فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ الرُّومِيُّ: وَ مَنْ أُمَّتُهُ؟ فَقَالَ: فَاطِمَةُ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ: أَيْ فِي لَكَ وَ لَدِينِكَ، لِي دِينُ أَعْخَسُنُ مِنْ دِينِكَ، إِنَّ أَبِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ، وَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ آبَاءُ كَثِيرَةٌ، وَ النَّصْرَانِيُّ يُعْظِمُونَنِي وَ يَأْخُذُونَ مِنْ تُرَابِ أَعْقَامِي تَبْرُكًا بِي يَأْتِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ ع وَ أَعْتَمُّ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ الْآءَمُّ وَاحِدَةٌ، فَأَيْ دِينِ دِينِكُمْ؟! ثُمَّ قَالَ لِيَزِيدَ: هَلْ سَمِعْتَ حَدِيثَ كَنِيسَةِ الْحَافِرِ؟ تَرْجَمَهُ: كُفْتُ: اِي پادشاه عرب! این سر کیست؟ یزید گفت: تو را با او چه کار است؟ سفیر گفت: سؤال من به این خاطر است که وقتی

به نزد پادشاه خود بر می گردم از همه اموری که دیده ام از من پرسش خواهد کرد، چون ذکر حال این سر را در خدمتش برم در فرح و سرور با تو شریک خواهد بود. یزید لعین گفت : این سر از آن حسین بن علی بن ابی طالب است . رومی گفت : مادرش کیست ؟ یزید گفت : فاطمه دختر رسول خدا ص است . نصرانی گفت : اف بر تو و دین تو باد! دین من از دین تو بهتر است ؛ زیرا پدر من از نبیره های حضرت داود ع بوده و میان من و داود ع پدران بسیاری است و جماعت نصاری مرا بسیار تعظیم می کنند و خاک قدم مرا به تبرک همی گیرند و مشا مسلمانان پسر دختر پیغمبر خویش را مقتلو می سازید و حال آنکه میان او و پیغمبر شما بجز يك مادر فاصله نیست ؛ پس این چه دینی است که شما دارید؟! بعد از آن . مرد نصرانی گفت : آیا حکایت کنیسه حافر را شنیده ای ؟ متن عربی : فَقَالَ لَهُ: قُلْ حَتَّىٰ اَسْمَعُ. فَقَالَ: اِنَّ بَيْنَ عَمَّانَ وَالصَّيْنِ بَحْرٌ مَسِيرُهُ سَنَةٌ، لَيْسَ فِيهَا عِمْرَانُ اِلَّا بَلَدَةٌ وَاَحَدَةٌ فِي وَسْطِ الْمَاءِ، طُولُهَا ثَمَانُونَ فَرَسَخًا فِي ثَمَانِينَ فَرَسَخًا، مَا عَلِي وَجْهِ الْاَرْضِ بَلَدَةٌ اَعْكَبْرٌ مِنْهَا، وَ مِنْهَا يُحْمَلُ الْكَاْفُورُ وَالْاِيْفُوثُ، اءَشْجَارُهُمُ الْعُودُ وَالْعَنْبَرُ، وَ هِيَ فِي اَيْدِي النَّصَارِي ، لَا مَلِكٌ لِاحِدٍ مِنَ الْمُلُوكِ فِيهَا سِوَاهُمْ، وَ فِي تِلْكَ الْبَلَدَةِ كَنَائِسُ كَثِيرَةٌ، اءَعْظَمُهَا كَنَيْسَةُ تُسَمَّى كَنَيْسَةَ الْحَاْفِرِ، فِي مِحْرَابِهَا حُقَّةٌ ذَهَبٍ مُعَلَّقَةٌ، فِيهَا حَاْفِرٌ يَقُولُونَ: اِنَّهُ حَاْفِرٌ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى ع ، وَ قَدْ زَيَّنُوْا حَوْلَ الْحُقَّةِ بِالذَّهَبِ وَالذَّبِيحِ، يَقْضُوهَا فِي كُلِّ عَامٍ عَالَمٌ مِنَ النَّصَارِي ، وَ يَطْوِفُونَ حَوْلَهَا وَ يُقْبَلُونَهَا وَ يَرْفَعُونَ حَوَائِجَهُمْ اِلَى اللّٰهِ تَعَالَى عِنْدَهَا، هَذَا شَاءَ نُهُمْ وَ دَاءَ بُهْمٍ يَحَاْفِرِ حِمَارٍ يَزْعُمُونَ اِنَّهُ حَاْفِرٌ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى ع نَبِيَّهُمْ، وَ اءَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، فَلَا بَارِكَ اللّٰهُ فِيكُمْ وَ لَا فِي دِينِكُمْ. فَقَالَ يَزِيدٌ: اءَفْتُلُوْا هَذَا النَّصْرَانِي لِيَلَّا يَقْضَخَنِي تَرْجَمَهُ : يَزِيدٌ كَقَوْلِهِ : بَكَوْا بَشَنُومَ . نصرانی گفت : بین عمان و چین ، دریایی است که عبور از آن يك سال مسافت است و در وسط آن بجز شهري که طول و عرض آن هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است ، هیچ آبادانی نیست و بزرگتر از آن شهر در روی زمین ، شهري نیست و از آن شهر کافور و یاقوت به شهرهای دیگری حمل می نمایند و تمام درختان آن عود و عنبر است و آن شهر کاملاً در دست نصاری است و هیچ يك از پادشاهان روی زمین در آن تصرف و دخالتی ندارند. در آن شهر کلیسا بسیار است و بزرگترین کلیسای آن ، کنیسه حافر است که در محراب آن حقه ای از طلا نصب گردیده و در آن معلق و آویزان است و جماعت نصاری را اعتقاد چنان است که در آن حقه ، سم خری است که عیسی ع بر آن می گشت و اطراف حقه را با طلا و نقره پارچه حریر زینت داده اند و در هر سالی ، جماعتی از طائفه نصاری همی آیند و بر دور آن طواف می کنند و آن را میبوسند و حاجتهای خود را از خدای می طلبند. این روش و عادت آنهاست در حق سم الاغی که به عقیده ایشان همان الاغ حضرت عیسی ع ، بوده اما شما فرزند پیغمبرتان را می کشید و این چنین بی حرمتی می کنید! خداوند خیر و برکت را از میان شما بردارد و دینتان را بر شما مبارک نگرداند! یزید چون این سخن بشنید گفت : رشته عمر این نصرانی را باید برید و او را زنده نگذاشت تا مبادا در مملکت خود مرا رسوا گرداند. متن عربی : فِي بِلَادِهِ. فَلَمَّا اءَحَسَّ النَّصْرَانِي بِذَلِكَ، قَالَ لَهُ: اءَتْرِيدُ اءَنْ تَقْتُلَنِي ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: اءَلَمْ اءَتِي رَايْتُ الْبَارِحَةَ تَبِيكُمُ فِي الْمَنَامِ يَقُولُ: يَا نَصْرَانِي اءَنْتَ مِنَ اَهْلِ الْجَنَّةِ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ كَلَامِهِ، وَ اءَنَا اءَشْهَدُ اءَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اءَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ. ثُمَّ وَتَبَ اِلَى رَاءِسِ الْحُسَيْنِ ع ، وَ صَمَّمَهُ اِلَى صَدْرِهِ وَ جَعَلَ يَقِيْلُهُ وَ يَبْكِي حَتَّى قُتِلَ(. قَالَ: وَ حَرَجَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع يَوْمًا يَمْشِي فِي اءَسْوَاقِ دِمَشْقَ، فَاَسْتَقْبَلَهُ الْمِنْهَالُ بِنُ عَمْرُو، فَقَالَ: كَيْفَ اءَمْسَيْتَ يَا بَنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ؟ قَالَ: (ءَمْسَيْنَا كَمَثَلِ بَنِي اِسْرَائِيْلَ فِي آلِ قَرَعُونَ، يُدَبِّحُونَ اءَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ. يَا مِنْهَالُ اءَمْسَتِ الْعَرَبُ تَفْتَخِرُ عَلَي الْعَجَمِ يَاءَنَّ مُحَمَّدًا عَرَبِيٌّ، وَ اءَمْسَتِ قُرَيْشٌ تَفْتَخِرُ عَلَي سَائِرِ تَرْجَمَهُ : نصرانی گفت : ای یزید! اینک می

خواهی مرا به قتل برسانی؟ یزید: گفت: آری. نصرانی گفت: پس گوش کن تا خواب خود را در این باب بر تو بازگو نمایم. شب گذشته حضرت رسول ص را در خواب دیدم، به من فرمود: ای نصرانی! تو از اهل بهشت هستی. من از فرمایش حضرت محمد ص در تعجب شدم و اینک شهادت می دهم که (اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله). سپس این تازه مسلمان برخاست و سر مطهر امام شهید را بر داشت و به سینه چسبانید و پیوسته آن را می بوسید و گریه می کرد تا اینکه به شهادت نائل آمد. فرمایش امام سجاد ع به منهل بن عمرو راوی گوید: روزی امام زین العابدین ع در بازار شام راه می رفت، منهل بن عمرو به خدمتش رسید و عرضه داشت: ای پسر رسول خدا! چگونه روز را به شب می آوری؟ امام سجاد ع فرمود: اینک حال ما چون حال بنی اسرائیل است که در دست فرعونیان گرفتار بودند، مردانشان را می کشتند و زنانشان را برای خدمت نگاه می داشتند. ای منهل! عرب همیشه بر عجم فخر می کرد برای اینکه رسول خدا ص از میان عرب مبعوث گردیده بود و قریش نیز بر جمیع عرب فخر می نمود به جهت اینکه محمد ص قریشی بود و اکنون ما که اهل متن عربی: الْعَرَبِ بَاءٌ مُحَمَّدًا مِنْهَا، وَ اَمَسَيْنَا مَعَشَرَ اَهْلِ بَيْتِهِ وَ نَحْنُ مَعْصُوبُونَ مَقْتُولُونَ مُشْرَدُونَ، قَاتَا لِلَّهِ وَ اَتَا الْيَهْ رَاجِعُونَ مِمَّا اَمَسَيْنَا فِيهِ يَا مِنْهَالُ. وَ لِلَّهِ دَرٌّ مَهْيَارٍ حَيْثُ يَقُولُ: يُعْظَمُونَ لَهُ اَعْوَادٌ مُنْبِرِهِ وَ تَحْتَ اَقْدَامِهِمْ اَوْلَادُهُ وَضِعُوا بِاَيِّ حُكْمٍ بَنُوهُ يَتَبَعُونَكُمْ وَ فَرَّكُمْ اَتَّكُمْ صَحْبٌ لَهُ تَبَعٌ وَ دَعَا يَزِيدُ يَوْمًا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ عَمْرُو بْنُ الْحَسَنِ، وَ كَانَ عَمْرُو صَغِيرًا يُقَالُ: اِنَّ عُمْرَةَ اَحَدِي عَشْرَةَ سَنَةً. فَقَالَ لَهُ: اَتَصَارِعُ هَذَا، يَعْنِي ابْنَهُ خَالِدًا؟ فَقَالَ لَهُ عَمْرُو: لَا، وَ لَكِنْ اَعْطِنِي سِكِّينًا وَ اَعْطِنِي سِكِّينًا، ثُمَّ اَقَاتِلُهُ. فَقَالَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ: شَيْشَيْتَهُ اَعْرِفُهَا مِنْ اَخْرَمٍ هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ اِلَّا الْحَيَّةَ وَ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع: اَدُّكُرُ حَاجَاتِكَ الثَّلَاثَ الَّتِي وَعَدْتِكَ بِقَضَائِهِنَّ؟ فَقَالَ لَهُ: تَرْجَمُهُ: بيت آن پیامبریم، بین چگونه حق ما را غضب کرده و مردان ما را شهید کرده و باقی ماندگان را پراکنده ساختند و آواره نمودند، از این حالی که ما راست باید گفت: (انا لله و انا اليه راجعون). ابن طاوس گوید: خدای پاداش خیر دهاد مهیار دیلمی را که چه نیکو در این مناسبت سروده است: (يعظمون له... (٤٥) یزید پلید در بعضی از این ایام که اسیران در شام بودند، امام سجاد و عمرو بن حسن را به نزد خود طلبید و در آن موقع عمرو طفل صغیر بود، گویند یازده سال بیشتر نداشت، یزید به او گفت: با پسر من کشتی می گیری؟ عمرو یازده ساله گفت: نه، ولكن حاضر خنجری به او بدهی و خنجری به من، تا با هم بجنگیم! یزید ضرب المثل معروف عرب را گفت که این عادت طبیعتی است که از پدرشان باقی مانده و از مار جز مار متولد نشود. (٤٦) سه درخواست امام سجاد علیه السلام از یزید راوی گوید: سپس یزید به امام سجاد علیه السلام گفت: آن سه حاجت را که وعده کرده ام بر آورده سازم بگو. متن عربی: (اِءَلَاوَلِي: اِءَنْ تُرَيْتِي وَجَهَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ اَبِي، اِءَلْحُسَيْنِ فَاَءَتَزَوَّدُ مِنْهُ وَ اِءَنْظُرُ اِلَيْهِ وَ اِءَوْدِعُهُ. وَ اَلثَّانِيَةُ: اِءَنْ تَرُدَّ عَلَيْنَا مَا اِءَخَذَ مِنَّا. وَ اَلثَّلَاثَةُ: اِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَيَّ قَتْلِي اِءَنْ تُوجِّهَ مَعَهُ هَوْلَاءِ النِّسْوَةِ مَنْ يَرُدُّهِنَّ اِلَيَّ حَرَمَ جَدِّهِنَّ). فَقَالَ: اِءَمَّا وَجْهَ اِءَبِيكَ فَلَنْ تَرَاهُ اِءَبَدًا، وَ اِءَمَّا قَتْلِكَ فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ، وَ اِءَمَّا النِّسَاءَ فَلَا يَرُدُّهِنَّ اِلَيَّ اَلْمَدِيْنَةَ غَيْرُكَ، وَ اِءَمَّا مَا اِءَخَذَ مِنْكُمْ قَاتِي اِءَعْوِضُكُمْ عَنْهُ اِءَضْعَافَ قِيَمَتِهِ. فَقَالَ ع: (اِءَمَّا مَا لَكَ فَلَا تُرِيْدُهُ، وَ هُوَ مُوقَّرٌ عَلَيْكَ، وَ اِنَّمَا طَلَبْتُ مَا اِءَخَذَ مِنَّا، لَانَ فِيهِ مِعْزَلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ مَفْنَعَتُهَا وَ قَلَادَتُهَا وَ قَمِيصُهَا). فَاَمَرَ بِرَدِّ ذَلِكَ، وَ زَادَ عَلَيْهِ مَاءَ تَبِي دِيْنَارٍ، فَاَءَخَذَهَا زَيْنُ الْعَابِدِيْنَ ع وَ فَرَّقَهَا عَلَيَّ الْفُقَرَاءَ وَ الْمَسَاكِيْنَ. ثُمَّ اَمَرَ بِرَدِّ الْاَسَارِي وَ سَبَايَا الْبُتُولِ اِلَيَّ اِءَوْطَانِهِمْ بِمَدِيْنَةِ الرَّسُولِ. وَ اِءَمَّا رَأْسُ الْحُسَيْنِ ع، فَرَوِي اِءْتَهُ اِءَعِيْدَ قَدْفِيْنَ يَكْرَبْلَاءَ مَعَ جَسَدِهِ الشَّرِيْفِ، وَ كَانَ عَمَلُ الطَّائِفَةِ عَلَيَّ هَذَا الْمَعْنَى الْمُشَارِ اِلَيْهِ. وَ رُوِيَتْ اَثَارٌ كَثِيْرَةٌ مُخْتَلِفَةٌ غَيْرُ مَا ذَكَرْنَاهُ تَرَكْنَا وَضَعَهَا كَيْلًا يَنْفِسَحَمَا شَرَطْنَاهُ مِنْ اِخْتِصَارِ الْكِتَابِ. تَرْجَمُهُ: حضرت



علیه السلام فرمود: اول آنکه سر مبارک سید و پدر و مولای من حضرت سیدالشهداء علیه السلام را به من نشان دهی تا از دیدارش مستفیض شوم؛ دوم آنکه هر چه اموال ما به غارت برده اند باز گردانی؛ سوم اینکه اگر عزم کشتن مرا داری شخص امینی را با این زنان روانه دار تا آنان را به حرم جدشان رسول صلی الله علیه و آله برساند. یزید گفت: اما سر پدر را هرگز نخواهی دید و اما کشتن تو، پس از خون تو درگذشتم و زنان را بجز تو، کسی دیگر به مدینه نخواهد رسانید و اما آنچه را که از اموال شما برده اند، من چندین برابر قیمت آن را به عمو می دهم امام سجاد علیه السلام فرمود: مرا در مال تو طمع نیست و هیچ از مال تو نخواهم؛ بلکه مطلب این است که در میان آن اموال وسیله ریسندگی و گردنبد و مقنعه و جامه جده ام فاطمه علیه السلام وجود داشته که به یغما برده اند. یزید حکم نمود آن اموال را باز گردانند و دو هزار دینار از خود به آن حضرت تقدیم کرد که امام سجاد علیه السلام آن را گرفت و در میان فقرا قسمت نمود سپس یزید امر نمود که اسیران اهل بیت حسین علیه السلام را به سوی مدینه برگردانند. اما سر مطهر حضرت امام؛ در روایت چنین وارد شده که آن سر انور به سوی کربلا رجوع داده شد و به جسد شریف ملحق گردید و عمل علمای امامیه موافق این قول است، اگر چه روایات فراوان و مختلفی در این باره وجود دارد که از ذکر آنها خودداری می کنیم تا شرط اختصار در این کتاب رعایت شود. متن عربی: قَالَ الرَّاوي: وَ لَمَّا رَجَعَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ ع وَ عِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَغُوا الْيَ الْعِرَاقِ، قَالُوا لِلدَّلِيلِ: مَرُّ بِنَا عَلِي طَرِيقَ كَرْبَلَاءَ، فَوَصَلُوا إِلَي مَوْضِعِ الْمَضْرَعِ، فَوَجَدُوا جَابِرًا بَنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رِجَالًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ قَدْ وَرَدُوا لِيَزِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع ، فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَ تَلَقَّوْا بِالْبُكَاءِ وَ الْحُزْنِ وَ اللَّطْمِ وَ آءَقَامُوا الْمَائِمَةَ الْمُفْرَحَةَ لِلْأَكْبَادِ، وَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ، وَ آءَقَامُوا عَلَي ذَلِكَ آءَابَا، فَرَوَى عَنْ آءَبِي حَبَابِ الْكَلْبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْجَصَّاصُونَ قَالُوا: كُنَّا نَخْرُجُ إِلَي الْجَبَانَةِ فِي اللَّيْلِ عِنْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ ع ، فَتَسْمَعُ الْجِنَّ يَتَوَخَّوْنَ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ آءَبَوَاهُ مِنْ عَلِيَا فَرِيَشٍ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ تَرْجَمَهُ : ورود اهل بیت علیه السلام به کربلا راوی گوید: چون زنان و اهل بیت و عیال امام حسین علیه السلام از شام محنت فرجام آهنگ سرزمین خود نمودند و به سرزمین عراق رسیدند، به راهنمای کاروان که ملازم رکاب بود فرمودند: ما را از راه کربلا ببر. پس چون به جایگاه شهداء و دیار غریبان و قتلگاه شهیدان رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم را دیدند که با جمعی از آل رسول صلی الله علیه و آله به زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده اند و در يك زمان آن بی کسان با جبر و خویشان، در آن رشک جنان، ملاقات نمودند و به اتفاق هم به گریه و زاری و ناله و سوگواری پرداختند؛ چنانکه زخم دلها را تازه نمودند و آتش دلهاي کباب را به اشک دیده هاي بي خواب، سیراب کردند و سینه هاي تنگ را به ناخن و چنگ خراشیدند. در این هنگام زنان اهل آن وادی بر گرد ایشان فراهم آمدند و چند روزی را در ماتم خانه، عزاداری نمودند. از ابی حباب کلبی روایت شده که گچکاران به من نقل کردند که شبی به جانب صحرا می رفتیم و از جلوی قتلگاه امام حسین علیه السلام عبور می نمودیم، که جنیان شعری را می خواندند که معنی اش این است (خاتم انبیاء در مصیبت شهید کربلا خود را به خاک می مالید که آثار فزع و حیرانی برگونه نازنین حضرتش ظاهر است پدر و مادر حسین علیه السلام بزرگان قریش اند و جد او نیز از بهترین اجداد است.) متن عربی: قَالَ الرَّاوي: ثُمَّ انْفَصَلُوا مِنْ كَرْبَلَاءَ طَالِبِينَ الْمَدِينَةَ. قَالَ بَشِيرٌ بَنَ حَدَلَمٍ: فَلَمَّا قَرُبْنَا مِنْهَا نَزَلَ عَلَي بَنُ الْحُسَيْنِ ع ، فَحَطَّ رَحْلَهُ وَ صَرَبَ فُسْطَاطَهُ وَ آءَنَزَلَ نِسَاءَهُ. وَ قَالَ: (يا بَشِيرُ، رَحِمَ اللَّهُ آءَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا، فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَي شَيْءٍ مِنْهُ؟). قُلْتُ: بَلَي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ آءَبِي لَشَاعِرٍ. قَالَ: (فَادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَانْعِ آءَبَا عَبْدِ اللَّهِ). قَالَ بَشِيرُ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَ

رَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ ص رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ، وَ اءَنْشَأْتُ اءَقْوَابًا: يَا اَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا قَبْلَ الْحُسَيْنِ فَأَذْمَعِي مِدْرَارًا اءَلْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَيَّ اَلْقَنَاةُ يُدَارُ قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا عَلَيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع مَعَ عَمَّاتِهِ ترجمه : راوي گوید: ال رسول صلي الله عليه و آله بعد از ادای وظایف ماتمداری و سوگواری ، از زمین کربلا با هزاران حسرت و ابتلاء به سوي مدینه خاتم انبياء رو آوردند بشیرین حذلم گوید: چون به حوالی مدینه رسیدم ، امام سجاد علیه السلام از مرکب فرود آمد و امر فرمود که بارها را از شتران به زیر انداختند و خیمه های حرم را بر پا نمودند و زنان آل عصمت و طهارت را از محمل ما فرود آوردند، آنگاه فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند که مردی شاعر بود، آیا تو هم بر گفتن شعر توانا هستی ؟ بشیر عرضه داشت : من نیز طبع شعری ام گویاست . امام سجاد علیه السلام فرمود: به سوي مدینه رو و به اهل مدینه خبر شهادت ابي عبدالله الحسين عليه السلام رت بازگو نما. بشیر گوید: من بر اسب خودم سوار شدم و به سوي مدینه شتافتم و چون به نزدیک مسجد رسول خدا صلي الله عليه و آله رسیدم فریاد گریه و ناله من بلند شد و این ابیات را انشاء نمودم : (یا اهل ...).؛ یعنی ای اهل یثرب شما را مجال اقامت در مدینه نمانده ؛ زیرا امام حسین علیه السلام را کشتند و اینکه سیلاب اشک از دیدگان روان داردم چگونه توانید در مدینه اسوده باشید درحالی که جسم نازنین فرزند رسول صلي الله عليه و آله بر خاک کربلا افتاده و سر مطهرش بر بالای نیزه رفته است و دشمنان ، شهر به شهر آن سر انور را می گردانند( بعد از آنکه خبر مصیبت جانگداز شهدای کربلا را به اهل مدینه بازگو کردم گفتم : اینک علي بن الحسين عليه السلام رحل متن عربي : وَ اءَخَوَاتِهِ قَدْ حَلُّوا بِسَاحَتِكُمْ وَ تَزَلُّوا بِغِنَائِكُمْ، وَ اءَنَا رَسُوْلُهُ اَلْيَوْمَ اءَعْرِفُكُمْ مَكَاتَهُ. قَالَ: فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِينَةِ مُخَدَّرَةٌ وَ لَا مُحَجَّبَةٌ اَلَّا بَرَزْنَ مِنْ حُدُورِهِنَّ مَكْشُوفَةً شُعُورِهِنَّ مُخَمَّشَةً وَ جُوهِهِنَّ، ضَارِبَاتٍ حُدُودِهِنَّ، يَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَ التُّبُوْرِ، فَلَمْ اَرَ بَاكِيًا وَ لَا بَاكِيَةً اءَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ اَلْيَوْمِ، وَ لَا يَوْمًا اءَمَرَ عَلَيُّ الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وِفَاةِ رَسُوْلِ اللّهِ ص . وَ سَمِعْتُ جَارِيَةً تُتَوِّحُ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ ع وَ تَقُولُ: نَعِي سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاَءَوْجَعَا فَاَءَمْرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاَءَفْجَعَا وَ عَيْتِي جُودًا بِالذُّمُوعِ وَ اسْكِيَا وَ جُودًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا عَلَيَّ مَنْ دَهَبَ عَرْشَ الْجَلِيلِ فَرَعَزَعَا وَ اءَصْبَحَ الدِّينَ وَ الْمَجْدَ اءَجْدَعَا عَلَيَّ اَبْنِ نَبِيِّ اللّهِ وَ اَبْنِ وَصِيهِ وَ اِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطَ الدَّارِ اءَشْسَعَا ثُمَّ قَالَتْ: اءَبْهَا النَّاعِي جَدَّدَتْ حُرَّتَنَا ترجمه : اقامت به ساحت شما انداخته و به حوالی شهرتان منزل ساخته و منم فرستاده آن حضرت به سوي شما که محل اقامت آن حضرتت را به شما نشان دهم ، اینک به خدمتش بشتابید! بشیر گفت : وقتی مردم مدینه این خبر جانگداز را شنیدند، کسی از زنان پرده نشین و مخدره اهل یثرب نماند مگر آنکه همه باموي پریشان و صورت خراشان از درون پرده و حجاب بیرون می خرامیدند و در آن حالی سیلی بر صورت خود می زدند و فریاد افغان و واویلا و ناله و اثبورا به چرخ اطلس می رسانیدند و هیچ گریه و ناله و سوگواری را مانند آن روز را در عالم سراغ ندارم و همچنین ندیدم روزی را بر جماعت مسلمانان از آن تلخ تر باشد و در آن حال شنیدم که بانویی اظهار افسوس و ناله می نمود و این ابیات را می سرود: (نعی سیدی ناع نعا فواجعا)؛ یعنی خبر دهنده ، خبر مرگ سید و مولای مرا به من داد و آن خبر مرا به درد و رنجوری افکند؛ ای دو چشم من ، از ریختن اشک چشم بخل نمایید و بخشش کنید به اشک روان همواره اشک را جاری سازید؛ بر آن کس گریه نمایید که مصیبتش به عرش عظیم اثر نمود و عرش را به تزلزل آورد و از صدمه این مصیبت که بر دین رسیده چنان است که پاره ای اعضای دین قطع شده باشد؛ گریه نما بر فرزند رسول خدا صلي الله عليه و آله و نوردیده علی مرتضی علیه السلام که از شهر و دیار ما به دور افتاده است . سپس ان بانو خطاب بر آورد که ای خبر مرگ آورنده !

غم ما را بر امام حسین علیه السلام تازه نمودی و زخم دل ما را خراشیدی ، آن جراحتی متن عربی : يَا بَيْ عَبْدِ اللَّهِ ع ، وَ خَدَشْتَ مِنَّا قُرُوحًا لَمَّا تَدْمَلُ ، فَمَنْ أَعْتَتْ يَرْحَمَكَ اللَّهُ؟ قُلْتُ: أَعَا بَشِيرُ بْنُ خَدَلِمٍ وَحَنِي مَوْلَايَ عَلِي بْنِ الْحُسَيْنِ ، وَ هُوَ نَازِلٌ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا مَعَ عِيَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ . قَالَ: فَتَرَكُونِي مَكَانِي وَ بَادِرُو ، فَصَرَبْتُ فَرَسِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ ، فَوَجَدْتُ النَّاسَ قَدْ أَخَذُوا الطُّرُقَ وَالْمَوَاضِعَ ، فَنَزَلْتُ عَنْ فَرَسِي وَ تَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ ، حَتَّى قَرَبْتُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ ، وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ دَاخِلًا فَخَرَجَ وَ مَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسُحُ بِهَا دُمُوعَهُ ، وَ خَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كَرْسِي ، فَوَضَعَهُ لَهُ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَتِمَالِكُ مِنَ الْعَبْرَةِ ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَ حَنِينِ الْجَوَارِي وَالنِّسَاءِ ، وَالنَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يَعْزُونَ ، فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيدَةً . فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ أَعْنُ اسْكُتُوا ، فَسَكَتَتْ قُورُوتُهُمْ . فَقَالَ: (إِلْحَمِدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ، بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ ، تَرْجَمَهُ : كه بهبودیش نبود؛ تو کیستی ، خدا بر تو رحمت کناد؟ گفتیم : من بشیر خذلم هستم که مولای من زین العابدین فرستاد و اینک در فلان مکان ، خود و اهل حرم ابی عبدالله علیه السلام و زنان ، فرود آمده اند. بشیر گوید: اهل مدینه مرا تنها گذاردند و به سرعت تمام به خدمت امام سجاد علیه السلام شتافتند؛ من نیز نازیانه به اسبم زدم تا به خدمت آن جناب مراجعت نمایم ، وقتی به آنجا رسیدم دیدم ازدحام مردم همه راهها و مکانها را پر نموده ؛ لذا مجبور گشتم از اسب پیاده شدم و پا بر گردنهای مردم گذاردم تا اینکه به نزدیک در خیمه ها رسیدم و آن حضرت در سرا پرده جلال تشریف داشت ، در این هنگام امام سجاد علیه السلام از خیمه بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت که اشک خود را با آن پاک می کرد و خادم از عقب سر آن جناب کرسی در دست بیامد و آن کرسی را بر روی زمین نهاد و امام سجاد بر بالای آن قرار گرفت و از شدت گریه ، اشک خود را نتوانست نگاه دارد و صدای مرد و زن به گریه و ناله بلند گردید و مردم از هر جانب آن جناب را تعزیت و تسلیت می گفتند و قسمی بود که تمام آن سرزمین یک پارچه صیحه و فریاد گردید! سخنرانی امام سجاد علیه السلام در نزدیک مدینه امام سجاد علیه السلام با دست مبارکش اشاره فرمود تا مردم سکوت نمایند و چون آن خلق عظیم ساکت شدند. امام علیه السلام فرمود: (الحمد لله... (سپس فرمود: حمد می نمایم متن عربی : الَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعَفِ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى ، وَ قَرَّبَ فَشَهَدَ النَّجْوَى ، نَحْمَدُهُ عَلَي عَظَائِمِ الْأُمُورِ ، وَ فَجَائِعِ الدُّهُورِ ، وَ أَعْلَمِ الْفَوَاجِعِ ، وَ مَصَاصَةِ اللُّوَاذِعِ ، وَ جَلِيلِ الرُّزْءِ ، وَ عَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِعَةِ الْكَاطِبَةِ الْفَادِحَةِ الْجَانِحَةِ . إِيَّهَا الْقَوْمُ ، إِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ ابْتِلَانًا بِمَصَائِبِ جَلِيلَةٍ ، وَ ثَلَمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ: قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ع وَ عِزَّتُهُ ، وَ سُبِي نِسَاؤُهُ وَ صَبِيَّتُهُ ، وَ دَاوُوا بِرَأْسِيهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السِّنَانِ ، وَ هَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ . إِيَّهَا النَّاسُ ، فَأَيُّ رِجَالٍ مِنْكُمْ يُسِيرُونَ بَعْدَ قَتْلِهِ؟! أَمَّ أَيْ فُوٍّ إِذٍ لَا يَحْزُنُ مِنْ إِجْلِهِ أَمَّ أَيْبَةُ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَجَسُّسُ دَمْعَهَا وَ تَضُنُّ عَنْ أَنْهَمَالِهَا؟! فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ السِّدَادُ لِقَتْلِهِ ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا ، وَالسَّمَوَاتُ بِأَرْكَانِهَا ، وَ الْأَرْضُ بِأَرْجَانِهَا ، وَ الْأَشْجَارُ بِأَعْصَانِهَا ، وَالْحَيَاتَانُ وَ لَجَجِ الْبِحَارِ ، وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ أَجْمَعُونَ . إِيَّهَا النَّاسُ ، أَيْ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ؟! تَرْجَمَهُ : خداوند را بر امور بزرگ و دشوار و مصیبت های روزگار غدار و درد و سوزش داغهای اندوه آور و واقعه عظیم و مصیبت جسیم که اندوهش بیکران و بار محنتش گران و دشواریش از بیخ بر آورنده صبر داغ دیدگان است . ای گروه مردم ! به درستی آن خدایی که سپاسش بر من واجب است ، آزمایش نماید ما را به مصیبت های بزرگ و رخنه های عظیم که در اسلام واقع شد جناب ابی عبدالله حسین علیه السلام با عترت طاهره اش کشته شدند و زنان حریمش و دختران کریمش اسیر گردیدند و سر انورش را در بالای نیزه در شهرها گردانید و چنین مصیبتی را را دیده روزگار هرگز ندیده است .

ای مردم! چگونه پس از شهادت او، شاد شوید و کدام دل از داغ این درد صبورانه نمود؛ چه دیده ای می تواند از ریختن اشک خودداری کند. و در صورتی که آسمانهای هفتگانه که دارای بنایی محکم است، در شهادت او تاب نیاورده گریستند و دریاها با امواج خود و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماق و اطراف خود و درختان با شاخه هاییشان و ماهی ها در دریا و فرشتگان مقرب الهی و همه اهل آسمانها، در این مصیبت عزادار بودند و اشک ریختند! ای مردم! کدام قلب از صدمه کشته امام حسین علیه السلام از هم نشکافت؟ متن عربی: **اَمْ اَيُّ فُوَادٍ لَا يَجْنُ الْيَه؟ اَمْ اَيُّ سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ الثُّلَمَةَ الَّتِي ثَلِمَتْ فِي الْاِسْلَامِ وَلَا يَصْمُ؟! اَيْهَا النَّاسُ، اَعْصَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشْرَدِينَ مَدُودِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْاَمْصَارِ، كَاَنَّا اَوْلَادُ تَرْكٍ اَوْ كَابِلٍ، مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ، وَ لَا مَكْرُوهٍ ارْتَكَبْنَاهُ، وَ لَا ثُلْمَةَ فِي الْاِسْلَامِ ثَلَمْنَاهَا، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي اَبَائِنَا الْاَوَّلِينَ، اِنْ هَذَا اِلَّا اخْتِلَافٌ. وَ اللّٰه، لَوْ اَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ اَلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ اَلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَا زَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا، فَاِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، مِنْ مُصِيبَةٍ مَا اَعْظَمَهَا وَ اَوْجَعَهَا وَ اَفْجَعَهَا وَ اَعْظَمَهَا وَ اَفْطَعَهَا وَ اَفْذَحَهَا، فَعِنْدَ اللّٰهِ نَحْتَسِبُ فِيْمَا اَعْصَبْنَا وَ اَبْلَغْنَا، اِنَّهُ عَزِيْزٌ ذُو اِنْتِقَامٍ.** (قال الراوي: **فَقَامَ صُوحَانُ بْنُ صَعَصَعَةَ بْنِ صُوحَانَ - وَ كَانَ زَمِيْنَا - فَاَعْتَدَرَ اَلَيْهِ صَ مَا عِنْدَهُ مِنْ زَمَانِهِ رَجُلَيْهِ، فَاَجَابَهُ بِقَوْلٍ مَعْدِرَتِهِ وَ حُسْنِ الطَّنِّ بِهِ وَ شَكَرَ لَهُ وَ تَرَحَّمَ عَلَيَّ اَبِيهِ.** ترجمه: کدام دلی است که فریاد و ناله را فرو گذاشت؟ کدام گوش خبر وحشت اثر این رخنه که بر اسلام وارد گردید، بشنید و گریه نکرد؟ ای مردم! صبح طالع ما بدان تیرگی رسید که مطرود و بی اعتبار و دور از بلاد و انصار، شهره هر دیار گردیدیم، گویا ما از اهالی ترکستان و کابل هستیم، (که چنین بر خوردی با ما می کنند) بودن آنکه جرمی کرده و یا کار ناپسندی به جا آورده یا آنکه رخنه در دین نموده باشیم. همانا چنین رفتار اهانت آمیزی را در گذشتگان سراغ نداریم بلکه این بدعت و جسارت جدیدی است به خدای یگانه سوگند که چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای وصیت در رعایت حق ما، فرمان جنگ با ما را می داد، زیاده از آنچه به جا آوردند، نمی توانستند ظلمی نمایند؛ (فانه لله... آن مصیبتی که عظیم و دردناک و اندوهش گرانبار است و خارج از اندازه و مقدار و تلخ و ناگوار بوده سپس در آنچه به ما رسید، از مصیبت ها نزد حضرت داور احتساب اجر می دارم و ذخیره آخرت می شمارم؛ (فانه... راوی گوید: سپس صوحان بن صعصعه بن صوحان که مبتلا به مرض و زمینگیر بود، زبان معذرت گشود و اظهار افسوس بر عدم قدرت بر یاری و نصرتش نمود که از پاهای زمینگیر و از تقاعد ناگزیر بوده امام سجاد علیه السلام به حسن جواب عذر او را پذیرفت و به حسن عقیدت خود درباره اش ملاطفت گفت و خدمت ناکرده اش را قبول کرده و بر والدش رحمت نمود. متن عربی: **قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُسِ جَامِعُ هَذَا الْكِتَابِ: ثُمَّ اِنَّهُ صَ رَحَلَ اِلَى الْمَدِيْنَةِ بِاَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ، وَ نَظَرَ اِلَى مَنَازِلِ قَوْمِهِ وَ رِجَالِهِ، فَوَجَدَ تِلْكَ الْمَنَازِلَ تَنُوْحًا يَلِسَانِ اَعْوَالِهَا، وَ تَبُوْحًا بِاعْلَانِ الدُّمُوْعِ وَ اِرْسَالِهَا، لِقَفْدِ خُمَاتِهَا وَ رِجَالِهَا، وَ تَنَدُّبٌ عَلَيْهِمْ تَدَبُّ التَّوَاكِلِ، وَ تَسَاءَلٌ عَنْهُمْ اَهْلَ الْمَنَاهِلِ، وَ تُهَيِّجُ اَعْزَانَهُ عَلَيَّ مَصَارِعَ قِتْلَاهُ، وَ تُنَادِي لِاَجْلِهِمْ: وَ تَكْلَاهُ، وَ تَقُوْلُ: يَا قَوْمُ، اَعْزِرُوْنِي عَلَيَّ النَّيَاحَةِ وَالْعَوِيْلِ، وَ سَاعِدُوْنِي عَلَيَّ الْمُصَابِ الْجَلِيْلِ. فَانَّ الْقَوْمَ الَّذِيْنَ اَنْدَبُ لِفِرَاقِهِمْ وَ اَعَجُنُّ اِلَى كَرَمِ اَخْلَاقِهِمْ. كَانُوا سُمَّارَ لَيْلِي وَ نَهَارِي، وَ اَنْوَارَ ظُلْمِي وَ اَسْحَارِي، وَ اَطْنَابَ شَرْفِي وَ اَفْتِيْخَارِي، وَ اَسْبَابَ قُوْتِي وَ اَنْتِصَارِي، وَ اَلْخَلْفَ مِنْ شَمُوْسِي وَ اَعْقَمَارِي.** ترجمه: ورود قافله به مدینه مؤلف کتاب لهوف، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طائوس - علیهم الرحمة من الرب الروف - چنین گوید: امام سجاد علیه السلام با اهل و عیال از آن منزل کوچ فرمود تا به شهر مدینه رسید و در آن حال به منزلهای بی صاحب مردان عشیره خویش نظر نمود، دید که همه آن خانه های خالی زبال حال، نوحه و ناله بر

ساکنان سابق خویش دارند و بر فقدان حمایتگران و مردان خود، سیلاب اشک از دیدگان می بارند و بر مصیبت صاحبان خود همچون زنان داغدار گریان و سوگواری و حال آنان را از مسافران سراغ می گیرند. و آتش حزن و اندوه آن مظلوم را بر مصرع کشتگان خود به هیجان می آوردند و آواز واثکلاه بلند می نمودند. زبان حال منزلهای مدینه گویا از در و دیوار تک تک آن خانه ای خالی چنین آواز بر می خاست: ای مردم! این نکته بر من نگیرید و عذر مرا بپذیرید در آنکه نوحه و ناله می کنم و در این سوگواری مرا بر ادای حق مصیبت ها، یاری نمایید؛ زیرا این کشتگان که من از فراق ایشان ندبه و گریه می کنم و بر بزرگی اخلاق ایشان سوگواری، و مصاحب شب و روزم بودند و چراغ شبانگاهان و مونس سحرگاهانم بودند و ریسمان خیمه شرف و افتخار و اسباب قوت و قدرت من به شمار می آمدند و خورشید و ماه روز گارم بودند. متن عربی: كَمْ لَيْلَةٍ شَرَدُّوا بِأَكْرَامِهِمْ وَ حَسَنَتِي ، وَ شَيَّدُوا بِأَنْعَامِهِمْ حُرْمَتِي ، وَ أَسْمَعُونِي مُنَاجَاةَ أَسْحَارِهِمْ ، وَ أَمْتَعُونِي بِإِبْدَاعِ أَسْرَارِهِمْ؟ وَ كَمْ يَوْمٍ عَمَّرُوا رَبْعِي بِمَحَافِلِهِمْ ، وَ عَطَّرُوا طَبْعِي بِقَضَائِلِهِمْ ، وَ أَوْرَقُوا عُودِي بِمَاءِ عُهُودِهِمْ وَ أَدَهَبُوا نُحُوسِي بِتَمَاءِ سُعُودِهِمْ؟ وَ كَمْ عَرَسُوا لِي مِنَ الْمَنَاقِبِ ، وَ حَرَسُوا مَحَلِّي مِنَ النَّوَائِبِ؟ وَ كَمْ أَصْبَحْتُ فِيهِمْ أَتَشَرَّفَ عَلَيَّ الْمَنَازِلِ وَ الْقُصُورِ ، وَ أَمِيسُ فِي نَوْبِ الْجَدَلِ وَالسُّرُورِ؟ وَ كَمْ أَعَاشُوا فِي شِعَابِي مِنْ أَمْوَاتِ الدُّهُورِ . وَ كَمْ انْتَأَشُوا عَلَيَّ اعْتَابِي مِنْ زُفَاتِ الْمَحْدُورِ .

فَقَصَدَنِي فِيهِمْ سَهْمُ الْجِمَامِ ، وَ حَسَدَنِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ الْإِيَّامِ ، فَأَصْبَحُوا غُرَبَاءَ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ ، وَ عَرَضَ لِسِهَامِ الْأَعْتِدَاءِ ، وَأَصْبَحْتُ الْمَكَارِمُ تَقَطُّعُ بِقَطْعِ أَعْنَامِهِمْ ، وَ الْمَنَاقِبُ تَشْكُو لِقَعْدِ شَمَائِلِهِمْ ، وَالْمَحَاسِنُ تُزُولُ بِزَوَالِ أَعْضَائِهِمْ وَ الْأَحْكَامُ تَتَوَحُّ لَوَحْشَتِهِ أَعْرَاجِهِمْ . ترجمه: چه شبها که وحشت تنهایی من به اکرام آنان نبود شده و بنیان حرمتم به انعامشان مستحکم گشته و به نعمتهای دنواز مناجات سحری سماع محفل مرا زنده می داشتند و سینه مجروحم را به ودایع اسرار نهانی مرهم می گذاشتند؛ چه روزگاری که به محفل انس آنان خانه دلم معمور و مشام طبعم به فضایل ایشان معطر بود و برگ شاخه امیدم به آبیاری دیدارشان خرم و شاداب و خزان نحوست به مساعدت لطفشان نایاب بود؛ بسا شاخه منفعت که در مزرعه آرزویم کشتند و ساحت عزتم را از آفت نوائب در نوشتند؛ چه بسا صبح عیشم که به برکت و جود آنان ، بروی کاخهای مراد خرامان و در لباس کامرانی شادمان بوده است بسا آرزوها بر نیامده را که چون مردگان ، چشم امید از آن پوشیده و در شکافهای مایوسی خوابیده ، در روزگار زنده نمودند و به مراد دل رسانیدند و چه بسیار بیم ها و خوف ها که چون استخوان پوسیده در آستان خانه وجودم پنهان بوده ، بیرون نمودند. (۴۷) زیرا حاصل فقرات بعد این است: (تیر مرگ یاران مرا نشانه خود ساخت و گردش روزگار بر داشتن چنین یارانی که بر من حسد می برد؛ سپس صبح طالع ایشان بر این دمیده که در میان دشمنان ، غریب افتادند و در معرض تاخت و تاراج اعدا قرار گرفتند. امروز مدار بزرگواری که با اشاره سر انگشتان ایشان دایر بود بریده و شخص مناقب از نادیدن رویشان ، زبان شکایت گشوده ، احکام خدا از وحشت تاءخیر اجزای آنها، نوحه و گریه سرداده ؛ دروغ متن عربی: قِيَا لِلَّهِ مِنْ وَرَعٍ أَرْيَقَ دَمَهُ فِي تِلْكَ الْخُرُوبِ وَ كَمَالٍ تَكْسَى عِلْمُهُ بِتِلْكَ الْخُطُوبِ . وَ لَيْنٍ عُدِمَتْ مُسَاعَدَةُ أَهْلِ الْمَعْقُولِ ، وَ خَذَلَنِي عِنْدَ الْمَصَائِبِ جَهْلُ الْعُقُولِ ، فَإِنَّ لِي مُسْعِدًا مِنَ السُّنَنِ الدَّارِسَةِ وَالْأَعْلَامِ الطَّامِسَةِ ، فَإِنَّهَا تَنْدُبُ كَنْدَبِي وَ تَجِدُ مِثْلَ وَجْدِي وَ كَرْبِي . فَلَوْ سَمِعْتُمْ كَيْفَ يَتَوَحُّ عَلَيْهِمْ لِسَانُ حَالِ الصَّلَوَاتِ ، وَ يَجْنُ إِلَيْهِمْ أَنْسَانُ الْخَلَوَاتِ ، وَ تَشْتَأْفُهُمْ طَوْبَةُ الْمَكَارِمِ ، وَ تَرْتَأِحُ إِلَيْهِمْ أَعْنِيَةُ الْإِكْرَامِ ، وَ تَبْكِيهِمْ مَحَارِبُ الْمَسَاجِدِ ، وَ تُنَادِيهِمْ مَنَارِبُ الْفَوَائِدِ ، لِشَجَاكُمُ سِمَاعُ تِلْكَ الْوَاعِيَةِ النَّازِلَةِ ، وَ عَرَفْتُمْ تَقْصِيرَكُمْ فِي هَذِهِ الْمُصِيبَةِ الشَّامِلَةِ . بَلْ ، لَوْ رَأَيْتُمْ وَجْدَتِي وَ أَنْكِسَارِي وَ خُلُوقَ مَجَالِسِي وَ آثَارِي ، لَرَأَيْتُمْ مَا يُوجِعُ قَلْبَ الصُّبُورِ وَ يَهَيِّجُ أَعْزَانَ الصُّدُورِ ، وَ لَقَدْ شَمَتَ بِي مَنْ كَانَ يَحْسُدُنِي مِنَ الدِّيَارِ ،

وَ طَفَرْتُ بِي اءَكْفُ الْاِخْطَارِ. فَيَا شَوْقَاهُ اَلْيَ مَنْزِلِ سَكْنُوهُ، وَ مَنْهَلِ اءَقَامُوا ترجمه : از این شخص ورع که خونش در این جنگها بریخت و افسوس از لشکر کمال که رایتش در این گرفتاریهای بزرگ سرنگون گردید اگر بشر که ارباب عقولند، مرا در این گریه و زاری مساعدت نکنند و یا که مردم جاهل در این مصیبت تو، یاریم نماید، باوران من همان تپه های خاکهای کهنه و آثار خانه های ویران شده (که صاحبانشان مرده). زیرا آنها هم مانند من ندبه دارند و چون من به غم و اندوه صاحبان خود، گرفتارند اگر بشنوید که چگونه نماز به زبان حال در عزای ایشان نوحه دارد و بزرگی طبیعت و کرامت لقای ایشان را مشتاق و بخشش کرم خواهان نشاط دیدارشان است و محرابهای مساجد بر فقدانشان گریان است و حاجات محتاجین به عطاها و فواید ایشان چسان ناله و فریاد کنان است. البته از شنیدن این بانگها و فریادها، گرفتار غم و اندوه می شدید و آگاه بودید که در ادای حق این مصیبت فراگیرنده کوتاهی و تقصیر را مجالی نبوده، بلکه اگر وحدت حال و شکستگی بال مرا دیده بودید و محفل بی انیس و آثار فقدان همنشینم را مشاهده می نمودید، البته مطلع می شدید بر داغهای نهانی من که موجب درد دلهای ثبور و هیجان اندوه صدور است. سایر خانه ها بر من حسد برده و شماتت نموده و دست خطرهای گردون بر من ظفر یافت و ستم افزود. بسا مشتاقم به خانه هایی که یاران در آن منزل گزیدند و وادی که در آن آرمیدند.

متن عربی : عِنْدَهُ وَاسْتَوَطُونَهُ، لَيْتَنِي كُنْتُ اِنْسَانًا اءُقْدِيهِمْ حَزَّ السُّيُوفِ، وَ اءَدْفَعُ عَنْهُمْ حَزَّ الحُتُوفِ، وَاِءْحَوْلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اءَهْلِ الشَّنَانِ، وَ اءَرُدُّ عَنْهُمْ سِيَهَامِ العُدُوَانِ. وَ هَلَا اِذْ فَاتَنِي شَرَفُ تِلْكَ المُوَاسَاةِ الوَاجِبَةِ، كُنْتُ مَحَلًا لِصَمِّ جُسُومِهِمِ الشَّاحِبَةِ، وَ اءَهْلًا لِجَفْظِ شَمَائِلِهِمْ مِنَ البَلَاءِ، وَ مَصُونًا مِنْ لَوْعَةِ هَذَا الهَجْرِ وَ القَلَاءِ. فَاهُ ثُمَّ اَهْ، لَوْ كُنْتُ مَحْطًا لِتِلْكَ الاجْسَادِ وَ مَحْطًا لِنُفُوسِ اءَوْلِيَاكَ الاجْوَادِ، لَبَدَلْتُ فِي حِفْظِهَا عَايَةَ المَجْهُودِ، وَ وَقَيْتُ لَهَا يَقْدِيمِ العُهُودِ، وَ قَصَيْتُ لَهَا بَعْضَ الحُقُوفِ الاوَائِلِ، وَ وَقَيْتُهَا جُهْدِي مِنْ وَقْعِ تِلْكَ الجَنَادِلِ، وَ خَدَمْتُهَا خِدْمَةَ العَبْدِ المُطِيعِ، وَ بَدَلْتُ لَهَا جُهْدَ المُسْتَطِيعِ، وَ قَرَشْتُ لِتِلْكَ الخُدُودِ وَ الاِوْصَالِ فِرَاشَ الاكْرَامِ وَ الاجْلَالِ، وَ كُنْتُ اءَبْلُغُ مَنِيَّتِي مِنْ اِعْتِنَاقِهَا وَ اءُتَوِّرُ ظَلْمَتِي بِاشْرَاقِهَا. فَيَا شَوْقَاهُ اَلْيَ تِلْكَ الامَانِي، وَ يَا قَلْفَاهُ لِغَيْبَةِ اءَهْلِي وَ سَكَانِي، فَكُلُّ حَنِينٍ يَقْصَرَ عَن حَنِينِي، وَ كُلُّ تَرْجَمَةٍ اِي كَاشٍ اِزْ جِنْسِ بَشَرِ بُوْدِي تَا خُودِ رَا بَهْ دَمِ شَمَشِيرِ دَاَدَهْ فِدَايِ اِيْشَانِ نَمُودِي تَا خَرْمَنِ عَمْرِ اَنَانِ بَهْ اَتَشِ مَرِگِ نَسُوخْتِي وَ اِزْ اَنَانِ كَهْ نِيْزَهْ بَرِ رُوِيْشَانِ كَشِيْدَنْدِ، جُوشِشِ سِيْنَهْ خُودِ رَا بَهْ اِنْتِقَامِ فَرُومِي نَشَانِيْدَمِ وَ تِيْرِ دَشْمَنِ رَا اِزْ اِيْشَانِ بَرِ مِيْ گَرْدَانِيْمِ وَ اِفْسُوسِ كَهْ چُونِ اِيْنِ شَرَفِ مُوَاسَاَتِ وَاِجْبِ اِزْ مَن فُوتِ گَرْدِيْدِ. اِيْ كَاشِ اَرَامْگَاهِ اَنِ پِيْكَرْهَآيِ پَاكِ بُوْدَمِ وَ اجْسَادِ اَنْهَآ رَا حِفْظِ مِيْ نَمُودَمِ. اَهْ اِگَرِ مَن مَنزَلْگَاهِ اِيْنِ اجْسَادِ شَهِيْدَا بُوْدَمِ، اَلْبَتَهْ دَرِ مَحَافِظْتِ اَنْهَآ نَهَايْتِ كُوشِشِ رَا مِيْ نَمُودَمِ وَ عَهْدِ قَدِيْمِ رَا رِعَايْتِ كَرْدَهْ بُوْدَمِ وَ حَقُوقِ دِيْرِيْنِ رَا بَهْ جَا اَوْرَدَهْ وَ اِزْ اِفْتَادَنِ سَنَگْهَآيِ گُورِ بَرِيْدَنْهَآيِ پَرِ اِزْ نُوْرِ اَنَانِ، جَلُوْگِيْرِيْ مِيْ كَرْدَمِ وَ هَمْچُونِ بَنْدْگَانِ فَرْمَانْبَرْدَارِ خِدْمَتِ مِيْ كَرْدَمِ وَ بَهْ قَدْرِ اسْتِطَاعَتِ خُودِ بَذَلِ جُهْدِ مِيْ نَمُودَمِ وَ بَرَايِ اَنِ گُوْنَهْ هَآيِ بَرِ خَاكِ اِفْتَادَهْ وَ پَارَهْ هَآيِ بَدَنِ كَهْ اِزْ هَمْ پَاشِيْدَهْ، فَرَشِ اِكْرَامِ وَ اِجْلَالِ مِيْ گَسْتَرَانِيْدَمِ وَ بَهْرَهْ خُوِيْشِ رَا اِزْ هَمْ اَغُوشِيْ اَنْهَآ بَرِ مِيْ دَاشْتَمِ وَ ظَلْمَتِ كَاشَانَهْ اَمِ رَا بَهْ اِشْرَاقِ اِنُوَارِشَانِ مَنُوْرِ مِيْ سَاخْتَمِ. چَهْ بَسِيَارِ بَرَايِ رَسِيْدَنِ بَهْ اِيْنِ اَرْزُوْهَآ مَشْتَاقَمِ وَ چَسَانِ اِزْ نَابُوْدِيْ اَهْلِ وَ سَاكِنَانِ خُوِيْشِ دَرِ سُوْزِ وَ گِدَاْزَمِ، بَهْ قَسْمِيْ كَهْ هِيْچِ نَالَهْ اِيْ بَهْ اِنْدَاْزَهْ نَالَهْ مَنِ نِيْسْتِ وَ هِيْچِ دُوَايِيْ شَافِيْ دَرْدَمِ نِيْسْتِ. اِيْنِكِ دَرِ شَهَادَتِ اَنَانِ، پِلَاسِ مَصِيْبَتِ دَرِ تَنِ كَرْدَمِ وَ پَسِ اِزْ اِيْشَانِ دَرِ لِبَاسِ اِنْدُوْهْ بَهْ سَرِ مِيْ بَرَمِ وَ اِزْ شَكِيْبَايِيْ خُودِ نَا اَمِيْدَمِ وَ چِنِيْنِ مَتْنِ عَرَبِيْ : دَوَاءِ عَيْرِهِمْ لَا يَشْفِيْنِي، وَ هَا اِنَا قَدْ لَيْسْتُ لِيقْدِيهِمْ اءُتُوَابَ الاِحْزَانِ، وَ اءَتَسْتُ مِنْ بَعْدِهِمْ بِجَلْبَابِ الاشْجَانِ، وَ يَسْتُ اِنَّا يَلْمُ بِي التَّجَلُّدُ وَ الصَّبْرُ، وَ قُلْتُ: يَا سَلُوَةَ الْاَيَّامِ مَوْعِدُكَ الحَشْرِ. وَ لَقَدْ اءَحْسَنَ ابْنُ قُتَيْبَةَ رَحْمَةَ اللّٰهِ وَ قَدْ بَكَيْ عَلَيَّ



الْمَنَازِلِ الْمَشَارِ إِلَيْهَا، فَقَالَ: مَرَرْتُ عَلَيَّ أَيْبَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَمْ أَرَهَا أَمْثَالَهَا يَوْمَ حَلَّتْ فَلَا يُبْعِدُ اللَّهُ الدِّيَارَ وَ أَعْهَلَهَا وَ أَنْ  
 أَعْصَحَتْ مِنْهُمْ بِرْغَمِي تَخَلَّتْ إِعْلَا أَنْ قَتَلْتِي الطَّفِي مِنْ آلِ هَاشِمٍ أَدَلَّتْ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتْ وَ كَانُوا غِيَاثًا ثُمَّ أَعْصَحُوا رَزِيَّةً  
 لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْكَ الرِّزَايَا وَ جَلَّتْ أَلَمٌ تَرَأَى الشَّمْسَ أَعْصَحَتْ مَرِيضَةً لِفَقْدِ حُسَيْنٍ وَالْبِلَادُ أَفْشَعَرَتْ فَأَسْأَلُكَ أَيُّهَا السَّمِيعُ بِهَذِهِ  
 الْمَصَائِبِ مَسْأَلَةَ الْقُدُوهِ مِنْ حُمَاةِ الْكِتَابِ. ترجمه : مي گويم : اي مايه تسلي روزگارم ، ديدار ما و تو در روز قيامت خواهد  
 بود. چه نيکو سروده است (ابن قتيبه ) آن هنگام که به آن منزلهای بي صاحب نظر انداخته و اشک حسرت از دیدگان جاري  
 ساخته و اين اشعار را گفته : (مررت علي ابيات آل محمد....؛) يعني بر خانه هاي بي صاحب آل رسول ، گذر نمودم ديدم  
 که حال ايشان نه بر منوال آن روزي است که در آن بودند؛ خدا اين خانه ما و صاحبانش را از رحمت دور نکند؛ به درستي که  
 مصيبت شهداي کربلا از آل بني هاشم ، گردن مسلمانان را از بار اندوه خوار و دليل نموده که هنوز اثر ذلت در آنها هويد  
 است ؛ بني هاشم همواره پناهگاه مردم بودند و اکنون داغ مصيبي بر دلها آنها نشانده شده ، چه مصيبت بزرگي ؛ آيا  
 نمي بيني که خورشيد جهان تاب رخساره اش از درد مصيبت حسين عليه السلام ، زرد گشته و خود در تب و تاب است و  
 همچنين شهرها از وحشت اين مصيبت ، لرزان و در اضطراب است ؟ اي شنوندگان خبر مصيبت فرزند بتول ، در ميدان  
 اندوه چنان قدم استوار داريد که جانشينان رسول صلي الله عليه و آله که حاميان کتاب خدا بودند، استوار مي داشتند. متن  
 عربي : فَقَدْ رُوي عَنْ مُولَانَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع وَ هُوَ ذُو الْجَلْمِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ الْوَصْفَ إِلَيْهِ - أَيْتُهُ كَانَ كَثِيرَ الْبُكَاءِ لِتِلْكَ الْبَلْوَى ،  
 عَظِيمِ الْبَثِّ وَالشُّكْوَى . فَرُوي عَنِ الصَّادِقِ ع أَيْتُهُ قَالَ: (أَنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ ع بَكَى عَلَيَّ أَيْبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، صَائِمًا نَهَارَهُ فَائِمًا  
 لَيْلَهُ، فَإِذَا حَضَرَهُ الْإِفْطَارُ جَاءَ غَلَامُهُ يَطْعَامِهِ وَ شَرَايِهِ فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَقُولُ: كُلْ يَا مَوْلَايَ، فَيَقُولُ: قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ع  
 جَائِعًا، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا، فَلَا يَزَالُ يُكْرِرُ ذَلِكَ وَ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامَهُ مِنْ دُمُوعِهِ وَ يَمْتَرِجُ شَرَابَهُ مِنْهَا، فَلَمْ يَزَلْ  
 كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ). وَ حَدَّثَ مَوْلِي لَهُ أَيْتُهُ بَرَزَ إِلَيَّ الصَّخْرَاءُ يَوْمًا، قَالَ: فَتَبَعْتُهُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَيَّ حِجَارَةً  
 حَشِينَةً، فَوَقَفْتُ وَ أَنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَ بُكَاءَهُ، وَ أَعْصَحْتُ عَلَيْهِ أَيْتُهُ مَرَّةً يَقُولُ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدًا  
 وَرِقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ تَصْدِيقًا). ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ، وَ أَنْ لِحَيْتَهُ وَ وَجْهَهُ ترجمه : گريه امام سجاد عليه السلام  
 در فراق شهيدان روايت شده در باره امام سجاد عليه السلام با آن مقام حلم و برد باري که داشت که در وصف نگنجد،  
 بسيار گريه بر پدر بزرگوارش مي نمود و بر ياد آن مصيبت ها صاحب شكوي و اندوه عظيم بود؛ چنانکه از امام صادق عليه  
 السلام روايت است که فرمود: امام زين العابدين عليه السلام مدت چهل سال بر پدر بزرگوار خود گريه نمود و در اين مدت  
 چهل سال ، روزها و روزه و شبها به عبادت قيام دشات و چون هنگام افطار مي شد، غلام آن حضرت آب و طعام در پيش  
 روي آن جناب حاضر مي نمود و از امام مي خواست تا از آنها ميل فرمايد، امام سجاد عليه السلام فرمود: (قتل ابن رسول  
 الله ..؛) يعني فرزند رسول خدا را گرسنه شهيد نمودند، فرزند پيغمبر را در حالي که عطشان بود شهيد کردند. پيوسته اين  
 سخن را مي گفت تاآن طعام از اشک چشم آن حضرت تر مي گرديد و آب آشاميدني نيز با اشک ديدگانش ممزوج مي شد  
 و به اين حال بود تا اينکه ازار دنيا وفات کرده و با پروردگار ش ملاقات نمود از غلام امام سجاد عليه السلام روايت است که  
 گفت : روزي امام عليه السلام به صحرا تشریف بردند و من نيز به دنبال ايشان رفتم ، ديدم که آن جناب روي سنگ  
 درشتي به سجده رفت و من هم ايستاده گوش دادم صداي گريه و ناله او را مي شنيدم و شمردم هزار مرتبه در آن  
 سجده مي گفت : (لا اله الا...)؛ سپس سر مبارك از سجده برداشت در حالي که صورتت و ريش مبارکت از آب

چشمانش تر متن عربي : قَدْ غُمِرَا مِنَ الدُّمُوعِ . فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَعَنْ يَنْقَضِي؟ وَ لِيُكَائِكَ أَعَنْ يَقَلِّ؟ فَقَالَ لِي : (وَبِحَاكَ، أَنْ يَعْقُوبَ بَنَ اسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ كَانَ تَبِيًّا ابْنِ تَيْيَا لَهُ أَشْيَى عَشَرَ ابْنًا، فَغَيَّبَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاجِدًا مِنْهُمْ فَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَاحْدَوْدَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْعَمِّ وَالْهَمِّ وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ ابْنُهُ حَيٌّ فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَ أَعْنَا رَأَيْتُ أَبِي وَ آخِي وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي صَرَعي مَقْتُولِينَ، فَكَيْفَ يَنْقَضِي حُزْنِي وَ يَقَلُّ بُكَائِي؟! .) وَ هَا أَعْنَا أَعْتَمَلُّ وَ أَشِيرُ إِلَيْهِمْ ص فَاقُولُ: مَنْ مُخَيِّرُ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنْتِزَاجِهِمْ ثَوْبًا مِنَ الْحُزْنِ لَا يَبْلِي وَ يَبْلِينَا أَنْ الزَّمَانَ الَّذِي قَدْ كَانَ يُضْحِكُنَا بِقُرْبِهِمْ صَارَ بِالتَّفْرِيقِ يُبْكِينَا حَالَتْ لِقُدْرَتِهِمْ أَهْمَانًا فَغَدَتْ سُودًا وَكَانَتْ يَهُمْ بِيضًا لِيَالِينَا تَرْجَمَهُ : گردیده بود. عرض کردم : اي سيد و مولاي من ! آيا وقت آن نرسیده که اندوه شما تمام و گریه تان اندك شود؟ امام سجاد عليه السلام فرمودند: واي بر تو! يعقوب بان اسحاق بن ابراهيم عليه السلام ، نبي بن نبي بوده و دوازده پسر داشت ، خداوند يكي از پسرانش را از نظر او غائب گردانيد، از اندوه هجران او، موي سرش سفيد گشت و از انبوه غم كمرش خم شد و چشمانش از بسياري گريه ، نابينا گرديد و حال آنكه هنوز فرزندش زنده بود، ولي من به چشم خود ديدم كه پدر و برادر و هفده نفر از اهليبتم در برابر چشم خويش ، آن دشمنان كافر كيش ، كشته و بر خاك افكندند؛ پس چگونه اندوه من تمام و گريه ام اندك شود؟! مؤ لف گوید: من به همين مناسبت به اشعاري تمثل مي جويم و آن ابیات را در اين جا ذكر مي نمايم : (من مخبر...؛) يعني كيست آنكه به شهيدان كربلا خبر رساند كه از درود خود لباس حزن و اندوه را به ما پوشانيدند، لباس اندوهي را كه هرگز كهنه و پوسيده نمي گردد بلکه او باقي است تا آنكه بدنهاي ما را پوساند؛ همان روز گاري كه ما را به قرب و وصال ايشان تاكنون خندان مي داشت ، اکنون به سبب فراق آنان ما را گريانيد دوري هميشگي ايشان ، روزگار مرا دگرگون و سياه گردانيد، پس از آنكه شبهاي تاريك ما را منور ساخته بود. متن عربي : وَ هَاهُنَا مُنْتَهِي مَا أَعْرَدْنَا، وَ مَنْ وَقَفَ عَلَي تَرْتِيهِ وَرَسْمِهِ مَعَ اخْتِصَارِهِ وَ صِغَرِ حَجْمِهِ عُرِفَ تَمِيْزُهُ عَلَي اءَبْنَاءِ جِنْسِيهِ وَ فُهِمَ فَضِيْلَتُهُ فِي نَفْسِيهِ . وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ صَلَاتُهُ وَ سَلَامُهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ. مؤ لف گوید: مؤ لف گوید: در اين جا نوشته ما به پايان مي رسد و هر كس از مطالعه كندگان با دقت و امعان نظر آن را ملاحظه نمايد خواهد دانست كه به انحصار و صغر حجم چگونه بر امثال خود امتياز و رجحان دارد. مترجم گوید: اگر چه در اول ترجمه به عرض اخوان رسانيد كه ترجمه اين كتاب شريف در اندك زماني ختم گرديد و لكن چون در ايام ماه مبارك رمضان سال ۱۳۲۱ هـ. ق بنياي طبع گرديد، تفسير از اسلوب اول به نظر قاصر ارجح آمد فلذا با كمال جهد و كوشش متصدي اعراب و تصحيح لغات و تعليق بعضي حواشي مفيده و تلفيق متن با ترجمه گرديدم و اشهد بالله كمال زحمت و مشقت در اين باب اتفاق افتاده بخصوص در تصحيح و ماخذلغات و از جمله ، مشقت فوق العاده آنكه در مقابله نمودن يك جز و از اول كتاب في الجملة تسامح گرديد، چون اين احقر مطلع گرديدم زحمت را بر خود قرار دادم كه تمام جزو اول را مرور نموده و كاملا تصحيح نمايم . اميد از اخلاق كريمه اهل كمال و ارباب فضل آن است كه بر لغزشها و خطاياي واقفه ذيل عفو ببوشانند كه هيچ انساني از خطا محفوظ نيست . ۲۵ ماه ذي الحجة الحرام ، سال ۱۳۲۱ هـ . ق الا حقر القاصر: ابن محمد باقر الموسوي الدزفولي ، محمد طاهر عفي الله عن جرائمهما اللهم اغفرلي و لمن له علي حق من المومنين .

سرنوشت قاتلان سيد الشهداء و يارانش

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش ابن شهر آشوب به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد گفت که به این شادم بعد از آنکه مرا شهید خواهی کرد، از گندم عراق بسیاری نخواهی خورد، آن ملعون از روی استهزا گفت که: اگر گندم نباشد جو نیز خوب است، پس چنان شد که حضرت فرموده بود، و امارت ری به او نرسید، و بر دست مختار کشته شد. ایضا روایت کرده است که بویهای خوشی که از انبار حضرت غارت کردند همه خون شد، و گیاهها که برده بودند همه آتش در آن افتاد. و به روایت دیگر: از آن بوی خوش هر که استعمال کرد از مرد وزن البته پیس شد. ایضا ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که حضرت سید الشهداء علیه السلام در صحرائی کربلا تشنه شد، خود را به کنار فرات رسانید و آب برگرفت که بیاشامد، ملعون تیری به جانب آن جناب انداخت که بر دهان مبارکش نشست، حضرت فرمود: خدا هرگز تو را سیراب نگرداند، پس آن ملعون تشنه شد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد تا آنکه خود را به شط فرات افکند، و چندان آب آشامید که به آتش جهنم واصل گردید. ایضا روایت کرده اند که چون امام حسین علیه السلام از آن کافر جفا کار آب طلبید، بدبختی در میان آنها ندا کرد که: یا حسین! یک قطره از آب فرات نخواستی تا آنکه تشنه بمیری یا به حکم ابن زیاد در آیی، حضرت فرمود: خداوند، او را از تشنگی بکش و هرگز او را میامرز، پس آن ملعون پیوسته العطش فریاد می کرد، و هر چند آب می آشامید سیراب نمی شد تا آنکه ترکید و به جهنم واصل شد. و بعضی گفته اند که آن ملعون عبدالله بن حصین از دی بود، و بعضی گفته اند که: حمید بن مسلم بود. ایضا روایت کرده اند که ولد الزنای از قبیله (دارم) تیر به جانب آن حضرت افکند، بر حنکش آمد، و حضرت آن خون را می گرفت و به جانب آسمان می ریخت، پس آن ملعون به بلائی مبتلا شد که از سرما و گرما فریاد می کرد، و آتشی از شکمش شعله می کشید و پشتش از سرما می لرزید، و در پشت سرش بخاری روشن می کرد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد، تا آنکه شکمش پاره شد و به جهنم واصل شد. ابن بابویه و شیخ طوسی به سانید بسیار روایت کرده اند از یعقوب بن سلیمان که گفت: در ایام حجاج چون گرسنگی بر ما غالب شد، با چند نفر از کوفه بیرون آمدیم تا آنکه به کربلا رسیدیم و موضعی نیافتیم که ساکن شویم، ناگاه خانه ای به نظر ما در آمد در کنار فرات که از چوب علف ساخته بودند، رفتیم و شب در آنجا قرار گرفتیم، ناگاه مرد غریبی آمد و گفت: دستوری دهید که امشب با شما به سر آوردم که غریب و از راه مانده ام، ما او را رخصت دادیم و داخل شد چون آفتاب غروب کرد و چراغ افروختیم به روغن نفت و نشستیم به صحبت داشتن، پس صحبت منتهی شد به ذکر جناب امام حسین علیه السلام و شهادت او، و گفتیم که: هیچکس در آن صحرا نبود که به بلائی مبتلا نشد، پس آن مرد غریب گفت که: من از آنها بودم که در آن جنگ بودند و تا حال بلائی به من نرسیده است، و مدار شیعیان به دروغ است، چون ما آن سخن را از او شنیدیم ترسیدیم و از گفته خود پشیمان شدیم، در آن حالت نور چراغ کم شد، آن بی نور دست دراز کرد که چراغ را اصلاح کند، همین که دست را نزدیک چراغ رسانید، آتش در دستش مشتعل گردید، چون خواست که آن آتش را فرو نشاند آتش در ریش نحسش افتاد و در جمیع بدنش شعله کشید، پس خود را در آب فرات افکند، چون سر به آب فرو می برد، آتش در بالای آب حرکت می کرد و منتظر او می بود تا سر بیرون می آورد، چون سر بیرون می آورد، در بدنش می افتاد، و پیوسته بر این حال بود تا به آتش جهنم واصل گردید. ایضا ابن بابویه به سند معتبر از قاسم بن اصیغ روایت کرده است که گفت: مردی از قبیله بنی دارم که با لشکر ابن زیاد به قتال امام حسین علیه السلام رفته بود، به نزد ما آمد و روی او سیاه شده بود، و پیش از آن در نهایت خوشرویی و

سفیدی بود، من به او گفتم که : از بس که روی تو متغیر شده است نزدیک بود که من تو را نشناسم ، گفت : من مرد سفید روئی از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردم که اثر کثرت عبادت از پیشانی او ظاهر بود، و سر او را آورده ام . راوی گفت : که دیدم آن ملعون را که بر اسبی سوار بود و سر آن بزرگوار در پیش زین آویخته بود که بر زانوهای اسب می خورد، من با پدر خود گفتم که : کاش این سر را اندکی بلندتر می بست که اینقدر اسب به آن خفت نرساند، پدرم گفت : ای فرزند! بلائی که صاحب این سر بر او می آورد زیاده از خفتی است که او به این سر می رساند، زیرا که او به من نقل کرد که از روزی که او را شهید کرده ام تا حال هر شب که به خواب می روم به نزدیک من می آید و می گوید که بیا، و مرا بسوی جهنم می برد و در جهنم می اندازد، و تا صبح عذاب می کشم ، پس من از همسایگان او شنیدم که : از صدای فریاد او ما شبها به خواب نمی توانیم رفت ؛ پس من به نزد زن او رفتم و حقیقت این حال را از او پرسیدم گفت : آن خسران مال خود را رسوا کرده است ، و چنین است گفته است . ایضا از عمار بن عمیر روایت کرده است که چون سر عبیدالله بن زیاد را با سرهای اصحاب او به کوفه آوردند من به تماشای آن سرها رفتم چون رسیدم ، مردم می گفتند که : آمد آمد، ناگاه دیدم ماری آمد و در میان آن سرها گردید تا سر ابن زیاد را پیدا کرد و در یک سوراخ بینی او رفت و بیرون آمد و در سوراخ بینی دیگرش رفت ، و پیوسته چنین می کرد. ابن شهر آشوب و دیگران از کتب معتبره روایت کرده اند که دستهای ابهر بن کعب که بعضی از جامه های حضرت امام حسین علیه السلام را کنده بود، در تابستان مانند دو چوب خشک می شد و در زمستان خون از دستهای آن ملعون می ریخت ؛ و جابر بن زید عمامه آن حضرت را برداشت ، چون بر سر بست در همان ساعت دیوانه شد؛ و جامه دیگری را جعوبه بن حویه برداشت ، چون پوشید، در ساعت به برص مبتلا شد؛ و بحیرین عمرو جامه دیگر را برداشت و پوشید، در ساعت زمین گیر شد. ایضا از ابن حاشر روایت کرده است که گفت : مردی از آن ملاعین که به جنگ امام حسین علیه السلام رفته بودند، چون به نزد ما برگشت ، از اموال آن حضرت شتری و قدری زعفران آورد، چون آن زعفران را می کوبیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ و زنش به بر خود مالید، در همان ساعت پیس شد؛ چون آن شتر را ذبح کردند، به هر عضو از آن شتر که کارد می رسانیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ چون آن را پاره کردند، آتش از پاره های آن مشتعل بود؛ چون در دیگ افکندند، آتش از آن مشتعل گردید؛ چون از دیگ بیرون آوردند، از جدوار تلختر بود و دیگری از حاضران آن معرکه به آن حضرت ناسزائی گفت ، از دو شهاب آمد و دیده های او را کور کرد. سدی ابن طاووس و ابن شهر آشوب و دیگران از عبدالله بن زباج قاضی روایت کرده اند که گفت : مرد نابینائی را دیدم از سبب کوری از او سؤال کردم ، گفت : من از آنها بودم که به جنگ حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم ، و با نه نفر رفیق بودم ، اما نیزه به کار نبردم و شمشیر نردم و تیری نینداختم ، چون آن حضرت را شهید کردند و به خانه خود برگشتم و نماز عشا کردم و خوابیدم ، در خواب دیدم که مردی به نزد من آمد و گفت : بیا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تو را می طلبد، گفتم : مرا به او چکار است ؟ جواب مرا نشنید، گریبان مرا کشید و به خدمت آن حضرت برد، ناگاه دیدم که حضرت در صحرائی نشسته است محزون و غمگین ، و جامه را از دستهای خود بالا زده است ، و حربه ای به دست مبارک خود گرفته است ، و نطعی در پیش آن حضرت افکنده اند، و ملکی بر بالای سرش ایستاده است و شمشیری از آتش در دست دارد، و آن نه نفر که رفیق من بودند ایشان را به قتل می رساند، و آن شمشیر را به هر یک از ایشان که می زند آتش در او می افتد و می سوزد، و باز زنده می شود و بار دیگر ایشان را به قتل می رساند. من چون آن حالت را مشاهده

کردم ، به دو زانو در آمدم و گفتم : السلام عليك يا رسول الله ، جواب سلام من نگفت و ساعت سر در زیر افکند و گفت : اي دشمن خدا، هتك حرمت من كردي و عترت مرا كشتي و رعایت حق من نكردي ، گفتم : يا رسول الله شمشيري نزد من نيزه به كار نبردم و تير نينداختم ، حضرت فرمود: راست گفتي ، وليكن در ميان لشكر آنها بودي و سياهي لشكر ايشان را زياد كردي ، نزيك من بيا، چون نزيك رفتم ديدم طشتي پر از خون در پيش آن حضرت گذاشته است ، پس فرمود: اين خون فرزند من حسين است ، و از آن خون دو ميل در ديده هاي من كشييد، چون بيدار شدم نابينا بودم . در بعضي از كتب معتبره از دربان ابن زياد روايت كرده اند كه گفت : از عقب آن ملعون داخل قصر او شدم ، آتشي در روي او مشتعل شد و مضطرب گرديد و رو به سوي من گردانيد و گفت : ديدني ؟ گفتم : بلي ، گفت : به ديگري نقل مكن . ايضا از كعب الاحبار نقل كرده اند كه در زمان عمر از كعب متقدمه نقل مي كرد و قايقي را كه در اين امت واقع خواهد شد و فتنه هائي كه حادث خواهد گرديد، پس گفت : از همه فتنه ها عظيم تر و از همه مصيبتها شديدتر، قتل سيد شهدا حسين بن علي عليه السلام خواهد بود، و اين است فسادي كه حق تعالي در قرآن ياد كرده است كه (ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت ايدي الناس ) و اول فسادهاي عالم ، كشتن هابيل بود، و آخر فسادها كشتن آن حضرت است ، و در روز شهادت آن حضرت درهاي آسمان را خواهند گشودو از آسمانها بر آن حضرت خون خواهند گريست ، چون ببينيد كه سرخي در جانب آسمان بلند شد بدانيد كه او شهيد شده است . ۱۶۷ گفتند: اي كعب چرا اسمان بر كشتن پيغمبران نگرست و بر كشتن آن حضرت مي گرديد؟! گفت : واي بر شما! كشتن حسين امري است عظيم ، و او فرزند برگزيده سيد المرسلين است و پاره تن آن حضرت است ، و از آب دهان او تربيت يافته است ، و او را علانيه به جور و ستم و عدوان خواهند كشت و وصيت جد او حضرت رسالت صلي الله عليه و آله را در حق او رعايت نخواهند كرد سوگند ياد مي كنم به حق آن خداوندي كه جان كعب در دست اوست كه بر او خواهند گريست گروهي از ملائكه آسمانهاي هفت گانه كه تا قيامت گريه ايشان منقطع نخواهد شد، و آن بقره كه در آن مدفون مي شد بهترين بقره هاست ، و هيچ پيغمبري نبوده است مگر آنكه به زيارت آن بقره رفته است و بر مصيبت آن حضرت گريسته است ، و هر روز فوجهاي ملائكه و جنيان به زيارت آن مكان شريف مي روند، چون شب جمعه مي شود، نود هزار ملك در آنجا نازل مي شوند و بر آن امام مظلوم مي گريند و فضائل او را ذكر مي كنند، و در آسمان او را (حسين مذبوح ) مي گویند و در زمين او را (ابو عبدالله مقتول ) مي گویند و در درياها او را فرزند منور مظلوم مي نامند، و در روز شهادت آن حضرت آفتاب خواهد گرفت ، در شب آن ، ماه خواهد گرفت ، و تا سه روز جهان در نظر مردم تاريك خواهد بود، و آسمان خواهد گريست ، و كوهها از هم خواهد پاشيد، و درياها به خروش خواهند آمد، و اگر باقيمانده ذريت او و جمعي از شيعيان او بر روي زمين نمي بودند، هر آينه خدا آتش از آسمان بر مردم مي باريد. پس كعب گفت : اي گروه تعجب نكنيد از آنچه من در باب حسين مي گويم ، به خدا سوگند كه حق تعالي چيزي نگذاشت از آنچه بوده و خواهد بود مگر آنكه براي حضرت موسي عليه السلام بيان كرد، و هر بنده اي كه مخلوق شده و مي شود همه را در عالم ذر بر حضرت آدم عليه السلام عرضه كرد، و احوال ايشان و اختلافات و منازعات ايشان را براي دنيا بر آن حضرت ظاهر گردانيد پس آدم گفت : پروردگارا در امت آخر الزمان كه بهترين امتهايند چرا اينقدر اختلاف به هم رسيده است ؟ حق تعالي فرمود: اي آدم چون ايشان اختلاف كردند، دلهاي ايشان مختلف گرديد، و ايشان فسادي در زمين خواهند كرد مانند فساد كشتن هابيل ، و خواهند كشت جگر گوشه حبيب من محمد مصطفي صلي الله عليه و آله را پس حق تعالي

واقعه کربلا را به آدم نمود، و قاتلان آن حضرت را روسیاه مشاهده کرد، پس آدم علیه السلام گریست و گفت : خداوندا تو انتقام خود را بکش از ایشان چنانچه فرزند پیغمبر بزرگوار تو را شهید خواهند کرد. ایضا از سعید بن مسیب روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، در سال دیگر من متوجه حج شدم که به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام مشرف شدم ، پس روزی بر در کعبه طواف می کردم ناگاه مردی را دیدم که دستهای او بریده بود و روی او مانند شب تار سیاه و تیره بود، به پرده کعبه چسبیده بود و می گفت : خداوندا به حق این خانه که گناه مرا بیامرزد، و می دانم که نخواهی آمرزید؛ من گفتم : وای بر تو چه گناه کرده ای که نین نا امید از رحمت خدا گردیده ای ؟

گفت : من جمال امام حسین علیه السلام بودم در هنگامی که متوجه کربلا گردیدم، چون آن حضرت را شهید کردند، پنهان شدم که بعضی از جامه های آن حضرت را بربایم ، و در کار برهنه کردن حضرت بودم . در شب ناگاه شنیدم که خروش عظیم از آن صحرا بلند شد، و صدای گریه و نوحه بسیار شنیدم و کسی را نمی دیدم ، و در میان آنها صدائی می شنیدم که می گفت : ای فرزند شهید من ، وای حسین غریب من ، تو را کشتند و حق تو را نشناختند و آب را از تو منع کردند، از استماع این اصوات موحشه ، مدهوش گردیدم و خود را در میان کشتگان افکندم ، و در آن حال مشاهده کردم سه مرد و یک زن را که ایستاده اند و بر درو ایشان ملائکه بسیار احاطه کرده اند، یکی از ایشان می گوید که : ای فرزند بزرگوار وای حسین مقتول به سیف اشرا، فدای تو باد جد و پدر و مادر و برادر تو. ناگاه دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام نشست و گفت : لبیک یا جداه و یا رسول الله و یا ابتاه و یا امیر المؤمنین و یا امه یا فاطمه الزهرا و یا اخاه ، ای برادر مقتول به زهر جانگداز، بر شما باد از من سلام ، پس فرمود: یا جداه کشتند مردان ما را، یا جداه اسیر کردند زنان ما را، یا جداه غارت کردند اموال ما را، یا جداه کشتند اطفال ما را، ناگاه دیدم که همه خروش بر آوردند و گریستند، حضرت فاطمه زهرا علیه السلام از همه بیشتر می گریست . پس حضرت فاطمه علیه السلام گفت : ای پدر بزرگوار بین که چکار کردند با این نور دیده من این امت جفا کار، ای پدر مرا رخصت بده که خون فرزند خود را بر سر و روی خود بمالم ، چون خدا را ملاقات کنم با خون او الوده باشم ، پس همه بزرگواران خون آن حضرت را برداشتند و بر سر و روی خود مالیدند، پس شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می گفت که : فدای تو شوم ای حسن که تو را سر بریده می بینم و در خون خود غلطیده می بینم ، ای فرزند گرامی ، که جامه های تو را کند؟ حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که : ای جد بزرگوار شترداری که با من بود و با او نیکبهای بسپا کرده بودم ، او به جزای آن نیکبها مرا عریان کرد! پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به نزد من آمد و گفت : از خدا اندیشه نکردی و از من شرم نکردی که جگر گوشه مرا عریان کردی ، خدا روی تو را سیاه کند در دنیا و آخرت و دستهای تو را قطع کند، پس در همان ساعت روی من سیاه شده و دستهای من افتاد، و برای این دعا می کنم و می دانم که نفرین حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رد نمی شود، و من آمرزیده نخواهم شد. ایضا روایت کرده است که مرد خدای ( آهنگری ) در کوفه بود، چون لشکر عمر بن سعد به جنگ سید الشهداء می رفتند، از آهن بسیاری برداشت و با لشکر ایشان رفت ، و نیزه های ایشان را درست می کرد و میخ های خیمه های ایشان را می ساخت و شمشیر و خنجر ایشان را اصلاح می کرد، آن حداد گفت : من نوزده روز با ایشان بودم و اعانت ایشان می نمودم تا آنکه آن حضرت را شهید کردند. چون برگشتم شبی در خانه خود خوابیده بودن ، در خواب دیدم که قیامت بر پا شده است و مردم از تشنی زبانهایشان آویخته است و آفتاب نزدیک سر مردم ایستاده است و من از



شده عطش و حرارت مدهوش بودم ، آنگاه دیدم که سواره ای پیدا شد در نهایت حسن و جمال و در غایت مهابت و جلال ، و چندین هزار پیغمبران و اوصیای ایشان و صدیقان و شهیدان در خدمت او می آمدند ، و جمیع محشر از نور خورشید جمال اومنون گردیده ، و به سرعت گذشت ، بعد از ساعتی سوار دیگر پیدا شد مانند ماه تابان ، عرصه قیامت را به نور جمال خود روشن کرد و چندین هزار کس در رکاب سعادت انتساب او می آمدند ، و هر حکمی می فرمود اطاعت می کردند چون به نزدیک من رسید ، عنان مرکب کشید و فرمود: بگریید این را. ناگه دیدم که یکی از آنها که در رکاب او بودند بازوی مرا گرفت و چنان کشید که گمان کردم کتف م جدا شد ، گفتم : به حق آن کی که تو را به بردن من مامور گردانید تو را سوگند می دهم که بگوئی او کیست ؟ گفت : احمد مختار بود ، گفتم : آنا که بر درو او بودند چه جماعت بودند؟ گفت : پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان ن گفتم : شما چه جماعتید که بر دور این مرد بر آمده اید و هر چه می فرماید اطاعت می کنید گفت ما ملائکه پروردگار عالمیانیم و ما را در فرمان او کرده است ، گفتم : مرا چرا فرمود بگریید؟ گفت : حال تو مانند حال آن جماعت است چون نظر کردم عمر بن سعد را دیدم با لشکری که همراه بودند ، و جمعی را نمی شناختم و زنجیری از آتش در گردن عمر بود و آتش از دیده ها و گوشه های او شعله می کشید ن و جمعی دیگر که با او بودند پاره ای در زنجیرهای آتش بودند ، و پاره ای غله های آتش در گردن داشتند ، و بعضی مانند من ملائکه به بازوهای ایشان چسبیده بودند. چون پاره ای راه ما را بردند ، دیدم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر کرسی رفیعی نشسته است و دو مرد نورانی در جانب راست او ایستاده اند ، از ملك پرسیدم که : این دو مرد کیستند؟ گفت : یکی نوح علیه السلام است و دیگری ابراهیم علیه السلام ، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت : چه کردی یا علی ؟ فرمود: احدی از قاتلان حسین را نگذاشتم مگر آنکه همه را جمع کردم و به خدمت تو آوردم ، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک بیاورید ایشان را. چون ایشان را نزدیک بردند ، حضرت از هر يك از ایشان سؤال می کرد که چه کردی با فرزند من حسین و می گریست ، و همه اهل محشر از گره او می گریستند ، پس یکی از ایشان می گفتم که : من آب بر روی او بستم ، و دیگری می گفت : من تیر به سوی او افکندم ، و دیگری می گفت : من سر او را جدا کردم ، و دیگری می گفت : من فرند او را شهید کردم ، پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فریاد بر آورد: ای فرزندان غریب بی یاور من ، ای اهل بیت مطهر من ، بعد از من با شما چنین کردند؟ پس خطاب کرد به پیغمبران که : ای پدر م آدم و ای برادر من نوح و ای پدر من ابراهیم ، ببینید که چگونه امت من با ذریت من سلوک کرده اند؟ پس خروش از انبیا و اوصیا و جمیع اهل محشر بر آمد پس امر کرد حضرت زبانیه جهنم را که : بکشید ایشان را به سوی جهنم ، پس يك يك ایشان را می کشیدند به سوی جهنم می بردند ، تا آنکه مردی را آوردند ، حضرت از او پرسید که : تو چه کردی ؟ گفت : من تیری و نیزه ای نینداختم و شمشیری نزد من نجا بودم ، و با آن اشرار همراه بودم ، روزی عمود خیمه حصین بن نمیر شکست و آن را اصلاح کردم ، حضرت فرمود: آخر نه در آن لشکر داخل بوده ای ، و سیاهی لشکر ایشان را زیاده کرده ای ، و قاتلان فرزندان مرا یاری کرده ای ، ببریید او را به سوی جهنم ، پس اهل محشر فریاد بر آوردند که : حکمی نیست امروز مگر برای خدا و رسول خدا و وصی او. چون مرا پیش بردند و احوال خود را گفتم ، همان جواب را به من فرمود و امر کرد مرا به سوی آتش برند ، پس از دهشت آن حال بیدار شدم و زبان من و نصف بدن من خشک شده بود ، و همه کس از من بیزار می گشته اند و مرا لعنت می کنند ، و به بدترین احوال گذارند تا به جهنم واصل شد. در بیان بعضی از احوال مختار و کیفیت کشته شدن بعضی از قاتلان آن حضرت

شیخ طوسی به سند معتبر از منهل بن عمرو روایت کرده است که گفت: در بعضی از سنوات بعد از مراجعت از سفر حج به مدینه وارد شدم و به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رفتم، حضرت فرمود: ای منهل چه شد حرمله بن کاهل اسدی؟ گفتم: او را در کوفه زنده گذاشتم، پس حضرت دست مبارک به دعا برداشت و مکرر فرمود: خداوندا به او بچشان گرمی آهن و آتش را، منهل گفت: چون به کوفه برگشتم دیدم مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرده است، و با من صداقت و محبتی داشت، بعد از چند روز که از دیدنی های مردم فارغ شدم، و به دیدن او رفتم، وقتی رسیدم که او از خانه بیرون می آمد، چون نظرش بر من افتاد گفت: ای منهل! چرا دیر به نزد ما آمدی، و ما رامبارک باد نگفتی، و با ما شریک نگردیدی در این امر؟ گفتم ایها الامیر من در این شهر نبودم و در این چند روز از سفر حج مراجعت نمودم، پس با او سخن می گفتم و می رفتم تا به کناسه کوفه رسیدیم، در آنجا عنان کشید و ایستاد و چنان یافتیم که انتظاری می برد، ناگاه دیدم که جماعتی می آیند، چون به نزدیک او رسیدند گفتند: ایها الامیر بشارت باد ترا که حرمله بن کاهل را گرفتیم. چون اندک زمانی گذشت، آن ملعون را بر آوردند، مختار گفت: الحمدلله که تو به دست ما آمدی، پس گفت: جلادان را بطلبید، و حکم کرد دستهای و پاهای او را بریدند، و فرمود: پشته های نی آوردند و آتش بر آنها زدند، و امر کرد که او را در میان آتش انداختند، چون آتش در او گرفت من گفتم: سبحان الله، مختار گفت: تسبیح خدا در همه وقت نیکوست اما در این وقت چرا تسبیح گفتی؟ گفتم: تسبیح من برای ان بود که در این سفر به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسیدم و احوال این ملعون را از من پرسیدند، چون گفتم که او را زنده گذاشتم، دست به دعا برداشت و نفرین کرد او را که حق تعالی حرارت آهن و حرارت آتش را به او بچشاند، و امروز اثر استجاب دعای آن حضرت را مشاهده کردم. پس مختار مرا سوگند داد که م تو شنیدی از آن حضرت این را؟ من سوگند یاد کردم و بعد از نماز به سجده رفت و سجده را بسیار طول داد، و سوار شد چون دید که آن ملعون سوخته بود، برگشت و من همواره او روانه شدم تا آنکه به در خانه من رسید، گفتم: ایها الامیر اگر مرا مشرف کنی و به خان من فرود آئی و از طعام من تناول نمائی، موجب فخر من خواهد بود، گفت: ای منهل تو مرا خبر می دهی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام چهار دعا کرده است، و خدا آنها را بر دست من مستجاب کرده است، و مرا تکلیف می کنی که فرود آیم و طعام بخورم، و امروز برای شکر این نعمت روز ندارم؟ و حرمله همان ملعون است که سر امام حسین علیه السلام را برای ابن زیاد برد و عبدالله رضیع را با جمعی از شهدا شهید کرد، بعضی گفته اند که: او سر مبارک حضرت را جدا کرد. ایضا روایت کرده است که مختار بن ابی عبیده در شب چهارشنبه شانزدهم ربیع الاخر سال شصت و شش از هجرت خروج کرد، و مردم با او بیعت کردند به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل نماید، و طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام و خونهای اهل بیت و اصحاب آن حضرت را، و دفع ضرر از شیعیان و بیچارگان بکند، و مؤمنان را حمایت نماید در آن وقت عبدالله بن مطیع از جانب عبدالله بن زبیر در کوفه والی بود، پس مختار بر او خروج کرد و لشکر او را گریزانید و از کوفه بیرون کرد، و در کوفه ماند تا محرم سال شصت و هفت، و عبیدالله بن زیاد در آن وقت حاکم ولایت جزیره بود، مختار لشکر خود را برداشت و متوجه دفع او شد، و ابراهیم پسر مالک اشتر را سپهسالار لشکر کرد، و ابو عبدالله جدلی و ابو عماره کیسان را همراه آن لشکر کرد، پس ابراهیم در روز شنبه هفتم ماه محرم از کوفه بیرون رفت با دو هزار کس از قبیله مذحج و اسد، و دو هزار کس از قبیله تمیم و همدان، و هزار و پانصد کس از قبیله کنده و ربیع، و دو هزار از قبیله حمرا- و به روایت دیگر هشت هزار

کس از قبیله حمرا - و چهار هزار کس از قبایل دیگر با او بیرون رفتند چون ابراهیم بیرون می رفت ، مختار پیاده به مشایعت او بیرون آمد، ابراهیم گفت : سوار شتر شو خدا تو را رحمت کند، مختار گفت : می خواهم ثواب من زیاده باشد در مشایعت تو و می خواهم که قدمهایی من گرد آلود شود در نصرع و یار یال محمد، پس وداع کردند یکدیگر را و مختار برگشت ، پس ابراهیم رفت تا به مدائن فرود آمد، چون خبر به مختار رسید که ابراهیم از مدائن روانه شده از کوفه بیرون آمد تا آنه در مدائن نزول کرد. چون ابراهیم به موث لرسیدند ن این زیاد لعین با لشکر بسیار متوجه موصل شد و در چهار فرسخی لشکر او فرود آمد، چون هر دو لشکر برابر یکدیگر صف کشیدند، ابراهیم در میان لشکر خود ندا کرد که : ای اهل حق ، وای یاوران دین خدا این پس زیاد است کشنده حسین بن علی و اهل بیت او، و اینک به پای خود به نزد شما آمده است با لشکرهای خود که لشکر شیطان است ، پس مقاتله کنید با ایشان به نیت درست و صبر کنید و ثابت قدم باشید در جهاد ایشان ، شاید حق تعالی آن لعین را به دست شما به قتل رساند و حزن و اندوه سینه های مؤمنان را به راحت مبدل گرداند، پس هر دو لشکر بر یکدیگر تاختند، و اهل عراق فریاد می کردند: ای طلب کنندگان خون حسین ، پس جمعی از لشکر ابراهیم برگشتند و نزدیک شد که منهزم گردند، ابراهیم ایشان را ندا کرد که : ای یاوران خدا صبر کنید بر جهاد دشمنان خدا، پس برگشتند و عبدالله بن یسار گفت : من شنیدم از امیر المومنین که می فرمود: ما ملاقات خواهیم کرد لشکر شام را در نهری که آن را خازر می گویند ن و ایشان ما را خواهند گریزانید به مرتبه ای که از نصرت مایوس خواهیم شد، و بعد از آن بر خواهیم گشت و بر ایشان غالب خواهیم شد و امیر ایشان را خواهیم کشتن ن پس صبر کنید شما بر ایشان غالب خواهید گردید. پس ابراهیم خود بر میمنه لشکر تاخت ن و سایر لشکر به جرات او جرات کردند و آن ملاعین را منهزم ساختند، از پی ایشان رفتند و ایشان را می کشتند و می انداختند، چون چنگ بر طرف شد، معلوم شد که عبید الله بن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بین ذل الکلاع و ابن خوشب و غالب باهلی و عبدالله ایاس سلمی و ابوالاشرس والی خراسان و سایر اعیان لشکر آن ملعون به جهنم واصل شده بودند. چون از جنگ فارغ شدند، ابراهیم به اصحاب خود گفت که بعد از هزیمت لشکر مخالف ، من دیدم طایفه ای را که ایستاده بودند و مقاتله می کردند، و من رو به ایشان رفتم و در برابر من مردی آمد و بر استری سوار بود و مردم را تحریص بر قتال می کرد، و هر که نزدیک او می رفت او را بر زمین می افکند چون نظرش بر من افتاد، قصد من کرد، من مبادرت کردم و ضربتی بر دست او زدم و دستش را جدا کردم ، از استر گردید بر کنار افتاد، پس پای او را جدا کردم ، و از او بوی مشک ساطع بود، گمان دارم که آن پسر زیاد لعین بود، بوری و او را طلب کنید پس مردی آمد و در میان کشته گان او را تفحص کرد، در همان موضع که ابراهیم گفته بود او را یافت و سرش را به نزد ابراهیم آورد، ابراهیم فرمود بدن او را در تمام آن شب می سوختند، و به دود آن مردود دیده امید خود را روشن می کردند، و به خاکستر آن بد اختر زنگ از آئینه سینه های خود می زدودند، و به روغن بدن آن پلید چراغ امل و امید خود را تا صبح می افروختند چون (مهران ) غلام آن ملعون دید که به پیه بدن اقای او در آن شب چراغهای عیش خود را افروختند، سوگند یاد کرد که دیگر هرگز چربی گوشت را نخورد، زیرا که آن ملعون بسیار او را دوست می داشت و نزد او مقرب بود. چون صبح شد، لشکر ابراهیم غنیمتهای لشکر مخالف را جمع کردند و متوجه کوفه گردیدند، یکی از غلامان ابن زیاد لز لشکرگاه گریخت و به شام رفت نزد عبدالملک بن مروان ، چون عبدالملک او را دید گفت : چه خبر داری از ابن زیاد؟ گفت : چون لشکرها به جولان در آمدند مرا گفت : کوزه ابی برای من بیاور، پس از آن آب بیاشامید و قدری از آن را در میان زره و

بدن خود ریخت ، و بقیه آب را بر ناصیه اسب خود پاشید و سورا شد و در دریای جنگ غوطه خورد، دیگر او را ندیدم و گریختم و به سوی تو آمدم پس ابراهیم سر ابن زیاد را به سرهای سروران لشکر او نزد مختار فرستاد، آن سرها را در وقتی نزد او حصار کردند که او چاشت می خورد، پس خد را حمد بسیار کرد و گفت : الحمدلله که سر این لعین را وقتی آوردند نزد من که چاشت می خوردم ، زیرا که سر سید الشهداء را به نزد آن لعین در وقتی بردند که او چاشت می خورد. چون سرها را نزد مختار گذاشتند، مار سفیدی پیدا شد و در میان سرها می گردید تا به سر ابن زیاد رسید، پس در سوراخ بینی آن لعین داخل شد و از سوراخ گوش او بیرون آمد، و باز در سوراخ گوش او داخل شد و از سوراخ بینی او بیرون آمد چون مختار از چاشت خوردن فارغ شد، برخسات و کفش پوشید و ته کفش را مکرر بر روی آن لعین می زد و بر جبین پرکین آن لعین می مالید، پس کفش خود را به نزد غلام خود انداخت و گفت : این کفش را بشوی که به کافر نجسی مالیده ام . پس مختار سر ابن زیاد و حصین بن نمیر و شر حبیل بن ذی الکلاع را با عبدالرحمن بن ابی عمره ثقفی و عبدالله بن شداد چشمی صایب بن مالک اشعری به نزد محمد بن حنفیه فرستاد، و عریضه ای به او نوشت که : اما بعد به درستی که فرستادم یاوران شیعیان او را بسوی دشمنان تو که طلب کنند خون برادر مظلوم شهید تو را، پس بیرون رفتند با نیت درست و با نهایت خشم و کین بر دشمنان دین مبین ، و ایشان را ملاقات کردند نزدیک منزل نصیبین ، و کشتند ایشان را به یاری رب العالمین ، و لشکر ایشان را منهزم ساختند و در دریاها و بیابانها متفرق گردانیدند، و از پی آن مدبران رفتند، و هر جا که ایشان با یافتند به قتل آوردند و کینه های دلهای مومنان را پاک کردند و سینه های شیعیان را شاد گردانیدند، و اینک سرهای سرکرده های ایشان را به خدمت تو فرستادم . چون نامه و سرها را به نزد محمد بن حنفیه آوردند، در آن وقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مکه تشریف داشتند، پس محمد سر ابن زیاد را به خدمت آن جناب چاشت تناول می نمود، پس فرمود: چون سر پدر مرا نزد ابن زیاد بردند، او چاشت زهر مار می کرد و سر پدر بزرگوار مرا نزد او گذاشته بود، من در آن وقت دعا کردم که : خداوندا مرا از دنیا بیون میر تا آنکه بنمائی به من سر آن ملعون را در وقتی که من چاشت خورم ، پس شکر می کنم خداوندی را که دعای مرا مستجاب گردانید، پس فرمود آن سر را انداختند در بیرون . چون سر او را نزد عبدالله بن زبیر بردند، فرمود بر سر نیزه کنند و بگردانند، چون بر سر نیزه کردند، بادی وزید و آن سر را بر زمین افکند، ناگاه ماری پیدا شد و بر بینی آن علین چسبید، پس بار دیگر آن را بر نیزه کردند و باز باد آن را بر زمین انداخت و همان مار پدیا شد و بر بینی آن لعین چسبید، تا آنکه سه مرتبه چنین شد، چون این خبر را به ابن زبیر دادند گفت : سر این ملعون را در کوچه های مکه بیندازید. که مردم پامال کنند. پس مختار تفحص می کرد قاتلان آن حضرت را، و هر که را می یافت به قتل می رسانید، و جماعت بسیار به نزد او آمدند و از برای عمر بن سعد شفاعت کردند و امان از برای او طلبیدند، چون مختار مضطر شد گفت : او را امان دادم به شرط آنکه از کوفه بیرون نرود، و اگر بیرون رود خونش هدر باشد. روزی مردی نزد عمر آمد و گفت : من امروز از مختار شنیدم که سوگند یاد می کرد که مردی را بکشد، و گمان من آن است که مقصد او تو بودی ، پس عمر از کوفه بیرون رفت بسوی موضعی در خارج کوفه که آن را حمام می گفتند و در آنجا پنهان شد، به او گفتند که : خطا کردی و از دست مختار بیرون نمی توانی رفت ، چون مطلع می شود که از کوفه بیرون رفته می گوید: امان من شکسته شد، و تو را می کشد، پس آن ملعون در همان شب به خانه برگشت . راوی گوید: چون روز شد، بامداد رفتم به خدمت مختار، چون نشستم ، هیثم بن اسود آمد و نشست ، و بعد از او حفص پس عمر بن سعد آمد گفت



می بخشم ، پس بسیاری از غلامان آقاهای خود را کشتند و سرهای ایشان را به خدمت او آوردند. شیخ ابو جعفر بن نما در کتاب (عمل الثار) روایت کرده است که چون مختار در کار خود مستقل گردید، به تفحص قاتلان امام حسین علیه السلام در آمدن و اول طلب کرد آن جماعی را که اراده کرده بودند که اسب بر بدن مبارک آن حضرت و اصحاب او بتازند، فرمود که ایشان را بر رو خوابانیدند و دستها و پای ایشان را به میخهای آهن بر زمین دوختند، و سواران بر بدنهای ایشان اسب تاختند تا پاره پاره شدند و پاره های ایشان را به آتش سوختند، پس دوکس را آوردند که شریک شده بودند در کشتن عبدالرحمن بن عقیل بن ابیطالب ، فرمود: که ایشان را گردن زدند و جسد پلید ایشان را به آتش سوختند، پس مالک بن بشیر را آوردند و فرمود که در میان بازار گردن زدند. و ابو عمره از با جماعتی فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که خانه او را محاصره کردند، و زن او از شیعیان اهل بیت بود از خانه بیرون آمد و به ظاره گفت که نمی دانم که او در کجاست ، و اشاره کرد به سوی بیت الخلا که در آنجا پنهان شده است ن پس او را از آنجا بیرون آوردند و به آتش سوختند. و عبدالله بن کامل را فرستاد به سوی حکم بن طفیل که تیری به سوی عباس افکنده بود و جامه های عباس را کنده بود ن او را گرفت و تیر باران کرد و عبدالله بن ناجیه را به طلب منفذ بن مره عبیدی که قاتل علی بن الحسین علیه السلام بود فرستاد، و آن ملعون نیزه در کف گرفته از خانه بیرون آمد، و نیزه بر عبدالله زد، و عبدالله برجست او را از اسب افکند، و نیزه بر دست چپ او زد و دستش را شل کرد، و او گریخت ، و بر او دست نیافتند و یزید بن رقاد را طلبید و فرمود که او را سنگباران کردند و به آتش سوختند. و سنان بن انس لعین از کوفه به بصره گریخت ، و مختار خانه او را خراب کرد و از بصره بیرون رفت به جانب قادسیه ن چون به نزدیک قادسیه رسید، جواسیس مختار، او را گرفتند و به نزد او آوردند، فرمود اول انگشتهای آن لعین را بریدند، پس دستها و پاهای او را قطع کردند ن و روغن زیتنی را فرمود به جوش آوردند و آن لعین را در میان روغن افکندند تا به جهنم واصل شد پس به طلب عمرو بن صبیح فرستاد، شب او را در خانهاش گرفتند، و فرمود سراپای او را به نیزه پاره پاره کردند و محمد بن اشعث گریخت به قصری که در حوالی قادسیه داشت ، چون مختار به طلب او فرستاد، او از راه دیگر قصر بیرون رفت و به مصعب بن زبیر ملحق شد، و مختار فرمود قصر و خانه او را خراب کردند و اموال او را غارت کردند و بجدل بن سلین را به نزد او آوردند، و گفتند که انگشت مبارک حضرت را قطع کرده است و انگشت حضرت را برداشته است ، مختار فرمود که دستها و پاهای او را بریدند، و در خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد. و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمود: چنانچه بعضی از بنی اسرائیل اطاعت خدا کردند، و ایشان را گرمی دشات ، و بعضی معصیت خدا کردند، و ایشان را معذب گردانید، احوال شما نیز چنین خواهد بود؛ اصحاب آن حضرت گفتند: یا امیر المومنین عاصیان ما چه جاعت خواهند بود؟ فرمود: آنها پند که مامور ساخته اند ایشان را به تعظیم ما اهل بیت و رعایت حقوق ما، و ایشان مخالفت خواهند کرد و انکار حق ما خواهند نمود، و فرزندان اولاد رسول را که مامور شده اند به اکرام و محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: بلی البته واقع خواهد شد، و این دو فرزند بزرگوار من حسن و حسین را شهید خواهند کرد، حق تعالی عذابی بر ایشان وارد خواهد ساخت به شمشیر آنهایی که بر ایشان مسلط خواهد گردانید چنانچه بر بنی اسرائیل چنین عذابها مسلط گردانید گفتند: کیست آنکه بر ایشان مسلط خواهد شد یا امیر المؤمنین ؟ فرمود: پسری است از قبیله بنی ثقیف که او را مختار بن ابی عبیده



می گویند. حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: چون این خبر به حجاج رسید و به او گفتند: علی بن الحسین از جد خود امیر المؤمنین چنین روایتی می کند، حجاج گفت: بر ما معلوم نشده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را گفته باشد یا علی بن ابیطالب این را گفته باشد، علی بن الحسین کودکي اس و با طلي چند می گوید و اتباع خد را فریب می دهد، مختار را بیاورید به نزد من تا دروغ او ظاهر گردانم. چون مختار را آوردند، نطع طلبید، و غلامان خود را گفت: شمشیر بیاورید و او را گردن بزنید، چون ساعتی گذشت و شمشیر نیاوردند، گفت: چرا شمشیر نمی آورید؟ گفتند: شمشیرها در خزانه است و کلید خزانه پیدا نیست، پس مختار گفت: نمی توانی مرا کشت، و رسول خدا هرگز دروغ نگفته، اگر مرا بکشی، خدا زنده خواهد کرد که سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از شما به قتل رسانم، جلاد بده تا او را گردن بزند، چون جلاد شمشیر را گرفت و به سرعت متوجه او شد که او را گردن بزند، به سر در آمد و شمشیر در شکمش آمد و شکمش شکافته شد و مرد، پس جلاد دیگر را طلبید چون متوجه قتل او شد، عقربی او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت: ای حجاج نمی توانی مرا کشت، به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان به شاپور ذی لاکتاف گفت در وقتی که شاپور عربان را می کشت و ایشان را مستاصل می کرد، حجاج گفت: بگو چه بوده است آن؟ مختار گفت: در وقتی که شاپور عربان را مستاصل می کرد نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنبیلی گذاشتند و بر سر راه شاپور آویختند، چون شاپور به نزد او رسید و نظرش بر او افتاد گفت: پیرس، نزار گفت: به چه سبب اینقدر از عرب را می کشی و ایشان بدی نسبت به تو نکرده اند؟ شاپور گفت: برای آن می کشم که در کتب دیده ام که مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را محمد می گویند، و دعوی پیغمبری خواهد کرد ن و ملک و پادشاه عجم بر دست او بر طرف خواهد شد، پس ایشان را می کشم که او به هم نرسد، نزار گفت: اگر آنچه دیده در کتب دروغگویان دیده ای، روا نباشد که بی گناه چند رابه گفته دروغگوئی به قتل رسانی، و اگر در کتب راستگویان دیده ای پس خد حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آن مرد از او بیرون می آید و تو نمی توانی که قضای خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی، و اگر از خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی، و اگر از جمیع عرب نماند مگر يك کس، آن مرد از او به هم خواهد رسدی، شاپور گفت: راستت گفتم ای نزار، یعنی: لاغر و حیف، و به این سبب او را نزار گفتند، پس سخن او را پسندیده و دست از عرب برداشت. ای حجاج حق تعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس به قتل رسانم، یا خدا تو را مانع می شود از کشتن من یا اگر مرا بکشی بعد از کشتن زنده خواهد کرد که آنچه مقدر کرده است به عمل آورم، و گفته رسول خدا حق است و در آن شکی نیست. باز حجاج جلاد را گفت که: بزنی گردن او را، مختار گفت که، او نمی تواند، اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حق تعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقرب را بر او مسلط گردانید. چون چون جلاد خواست که او را گردن بزند، ناگاه یکی از خواص عبدالملک بن مروان از در درآمد فریاد زد که: دست از او بردارید، و نامه ای به حجاج داد که عبدالملک در آن نامه نوشته بود: اما بعد ای حجاج بن یوسف! کبوتر برای من نامه ای آورد که تو مختار بن ابی عبیده را گرفته و می خواهی او را به قتل آوری، به سبب آنکه روایتی از رسول خدا به تو رسیده که او را انصار بنی امیه را خواهد کشت، چون نامه من به تو برسد، دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دایه ولید عبدالملک است، و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است، و آنچه به تو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را به خبر دروغ بکشی، و اگر راست است تکذیب قول رسول خدا نمی توان کرد. پس حجاج مختار را

رها کرد، و مختار به هر که می رسید می گفت که : من خروج خواهم کرد، و بنی امیه را چنین خواهم کشت . چون این خبر به حجاج رسید، بار دیگر او را گرفت و قصد قتل او کرد، مختار گفت : تو نمی توانی مرا کشت ، و در این سخن بودند که باز نامه عبدالملک بن مروان را کبوتر آورد، و در آن نامه نوشته بود که : ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دایه پسر ولید است ، و آن حدیثی که شنیده ای اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت النصر برای آنکه مقدر شده بود که بنی اسرائیل را به قتل رساند، پس حجاج او را رها کرد و گفت : اگر دیگر چنین سخنان از تو بشنوم که گفته ای تو را به قتل خواهم رسانید، باز فایده نکرد، و مختار آن قسم سخنان در میان مردم می گفت . چون حجاج به طلب او فرستاد، پنهان شد، و مدتی مخفی بود تا آنکه حجاج او را گرفت و باز اراده قتل او کرد، باز مقارن آن حال نامه عبدالملک رسید که : او را مکش ، پس حجاج او را حبس کرد و نامه ای به عبدالملک نوشت که : چگونه نهی می کنی از کشتن کسی که علانیه در میان مردم می گوید که سیصد و هشتاد و سه هزار کس از انصار بنی امیه را خواهم کشت ؟ عبدالملک در جواب نوشت که : تو جاهلی ، اگر آنچه او می گوید حق است پس البته او را تربیت خواهیم کرد تا بر ما مسلط گردد چنانچه فرعون را خدا موکل کرد بر تربیت موسی تا آنکه بر او مسلط گردید، و اگر این خبر دروغ است چرا در حق او رعایت کسی نکنیم که حق خدمت بر ما دارد، پس آخر مختار بر ایشان مسلط شد و کرد آنچه کرد. روزی حضرت علی بن الحسین ع خروج مختار را برای اصحاب خود ذکر می کرد، بعضی از اصحاب آن حضرت گفت : یابن رسول الله ما را خبر نمی دهی که خروج آن چه وقت خواهد بود؟ فرمود: سه سال دیگر خواهد شد و سر عبیدالله بن زیاد و شمر بن ذالجوشن را به نزد ما خواهند آورد در وقتی که ما چاشت می خوریم . چون رسید روز وعده که حضرت امام زین العابدین ع برای خروج مختار فرموده بود، اصحاب آن حضرت در خدمت او جمع شدند، و آ، جناب طعامی برای ایشان حاضر کرد و فرمود: بخورید که امروز ستمکاران بنی امیه را به قتل می رسانند، گفتند: در کجا؟ حضرت فرمود: در فلان موضع ، مختار ایشان را به قتل می رساند، و زود باشد که دو سر از ایشان به نزد ما بیاورند، و آن سرها را در فلان روز برای ما خواهند آورد. چون روز شد و حضرت از تعقیب فارغ شد، اصحاب آن حضرت به نزد او رفتند، آن جناب طعامی برای ایشان طلبید، چون طعام حاضر شد، آن دو سر را آوردند، پس آن جناب به سجده درآمد و گفت : حمد می کنم خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا در این وقت سر قاتلان پدرم را به من نمود، و پیوسته نظر می کرد به سوی آن سرها و مبالغه بسیار می نمود در شکر حق تعالی چون مقرر بد که بعد از چاشت ن حضرت حلوائی برای میهمانان آن جناب می آوردند، در آن روز به سبب آنکه مشغول نظاره آن سرها گردیدند، حلوا نیاوردند، یکی از ندیمان آن مجلس گفت : یابن رسول الله امروز حلوا به ما نرسید، آن جناب فرمود: کدام حلوا شیرینتر است از نظر کردن به این سرها. شیخ کشی به سند معتبر از اصبع بن نباته روایت کرده است که گفت : روزی مختار را دیدم که کودکی بود، و حضرت امیر المومنین علیه السلام او را در دامن خود نشانیده بود و دس بر سر او می کشید و می گفت که : یا کیس یا کیس ، یعنی : ای بزرگ و دانا ایضا به سند حسن روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دشنام مدهید مختار را که او کشت کشندگان ما را و طلب خون ما کرد و زنان بی شوهر ما را به شوهر داد؛ در وقت تنگدستی ، مال میان ما قسمت کرد. ایضا به سند معتبر از عبدالله بن شریک روایت کرده اند که گفت : در روز عید اضحی رفتیم به خدمت حضرت امام محمدباقر علیه السلام در منی ، و حضرت تکیه فرموده بود و حلاقی طلبیده بود که س مبارک خود را بتراشد، و در خدمت آن جناب نشستم مرد پیری از اهل کوفه

داخل شد و دستت آن حضرتت را گرفت که ببوسد، آن جناب مانع شد فرمود: تو کیستی؟ گفت: منم حکم پسر مختار، حضرت او را طلبید و او را بسیار نزدیک خود نشانید، پس آن مرد گفت: می گویند که دروغگو بود، و هر چه بفرمائی من در حق او اعتقاد خواهم کرد، حضرت فرمود: سبحان الله! به خدا سوگند که پدرم مرا خبر داد که مهر مادر من از زری داده شد که مختار فرستاده بود، و او خانه های خراب شده ما را بنا کرد، و قاتلان ما را کشت، و خونهای ما را طلب کرد، پس خدا رحمت کند او را، به خدا سوگند که خبر داد مرا پدرم که در خدمت فاطمه دختر امیر المومنین بودم که می گفت: خدا رحمت کند پدر تو را که هیچ حقی از حقوق ما را نزد احدی نگذاشت مگر آنکه طلب کرد آن را، و طلب خونهای ما کرد، و کشتگان ما را کشت. ایضا به سند معتبر از عمر پس علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که گفت: چون سر عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد را برای پدرم آوردند، به سجده در آمد و گفت: حمد می کنم خدا را که طلب کرد خون مرا از دشمنان من، و خدا مختار را جزای خیر دهد. ایضا به سند معتبر از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ زنی از بنی هاشم موی سر خود را شانه نکرد و خضاب نکرد، ایضا از عمر بن علی بن الحسین روایت کرده است که اول مختار برای پدرم بیست هزار درهم فرستاد، پدرم قبول کرد، و خانه عقیل بن ابیطالب را و خانه های دیگر از بنی هاشم که بنی امیه خراب کرده بودند پدرم به آن زر ساخت، چون مختار آن مذهب باطل را اختیار کرد، بعد از آن چهل هزار دینار برای پدرم فرستاد، پدرم از او قبول نکرد و رد کرد. ایضا به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که مختار نامه ای به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام نوشت و با هدیه ای چند از عراق به خدمت آن جناب فرستاد، چون رسولان او به در خانه او رسیدند، رخصت طلبیدند که داخل شوند، حضرت فرستاد که: دور شوید که من هدیه دروغگویان را قبول نمی کنم و نامه ایشان را نمی خوانم، پس آن رسولان عنوان را محو کردند و به جای او نوشتند که: این نامه ی است به سیو مهدی محمد بن علی، و آن نامه را بردند به سوی محمد بن حنفیه، و او هدیه ها را قبول کرد، و نامه او را جواب نوشت. قطب راوندی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که انتقام بکشد برای دوستان خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام بکشد برای خود، انتقام می کشد برای خود، به تحقیق که انتقام کشید برای یحیی بن زکریا به بخت النصر که بدترین خلق خدا بود. ابن ادریس به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام بر صراط بگذرند، پس کسی از میان جهنم سه مرتبه ندا کند ایشان را که: به فریاد من برس یا رسول الله، آن جناب جواب نگوید؛ پس سه مرتبه ندا کند: یا امیر المومنین به فریاد من برس، آن حضرت جواب نگوید؛ پس سه مرتبه فریاد کند که: یا حسن به فریاد من برس، آن جناب جواب نفرماید؛ پس سه مرتبه ندا کند که: یا حسین به فریاد من برس که من کشته شده دشمنان توام، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام گوید که: حجت بر تو گرفت، تو به فریاد او برس، پس حضرت مانند عقابی که بجهد و جانوری را بر باید، او را از میان جهنم بیرون آورد. راوی گفت: این که خواهد بود فدای تو گردم؟ حضرت فرمود: مختار، راوی گفت: چرا در جهنم او را عذاب خواهند کرد با آن کارها که او کرد؟ حضرت فرمود: اگر دل او را می شکافتند، هر آینه چیزی از محبت ابوبکر و عمر در دل او ظاهر می شد، به حق آن خداوندی که محمد را به راستی فرستاده است سوگند یاد می

کنم که اگر در دل جبرئیل و میکائیل محبت ایشان باشد، هر آینه حق تعالی ایشان را بر رو در آتش اندازد. در بعضی از کتب معتبر روایت کرده اند که مختار برای امام زین العابدین علیه السلام صد هزار در هم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که زین العابدین علیه السلام صد هزار درهم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که آن را قبول کند، و ترسید از مختار که رد کند و از او متضرر گردد، پس آن حضرت آن مال را در خانه ضبط کرد چون مختار کشته شد، حقیقت حال را به عبدالملک نوشت که : آن مال تعلق به تو دارد و بر تو گوارا است ، و آن جناب مختار را لعنت کرد و می فرمود: دروغ می بندد بر خدا و بر ما، مختار دعوی می کرد که وحی خدا بر او نازل می شود. مؤلف گوید که : احادیث در باب مختار مختلف وارد شده است چنانچه دانستی ، و در میان علماء امامیه در باب او اختلافی هست ن جمعی او را خوب می دانند و می گویند که : امام زین العابدین علیه السلام به خروج کردن او راضی بود و به حسب ظاهر از ترس مخالفان تیرا از او می نمود و اظهار عدم رضا می فرمود، و مختار برای طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام خروج کرد و دعوی امامت و خلافت برای خود و دیگری نمی کرد، و بعضی از علما را اعتقاد آن است که غرض او ریاست و پادشاهی بود، و این امر را وسیله آن کرده بود، و اولاً به حضرت امام زین العابدین علیه السلام متوسل شد، چون حضرت از جانب حق تعالی مأمور نبود به خروج و نیت فاسد او را می دانست ، اجابت او ننموده ، پس او به محمد بن حنفیه متوسل شد و مردم را به سوی او دعوت می کرد و او را مهدی قرار داده بود، و مذهب کیسانیه از او در میان مردم پیدا شد، و محمد بن حنفیه را امام آخر می دانند و می گویند که : زنده است و غایب شده ، و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و الحمدلله که اهل ان مذهب منقرض شده اند و کسی از ایشان نمانده است ، و ایشان را به این سبب کیسانی می گویند که از اصحاب مختارند و مختار را کیسان می گفتند برای آنکه امیر المومنین علیه السلام موافق روایات ایشان او را به کیس خطاب کرد، یا به اعتبار آنکه سر کرده لشکر او و مدیر امور او ابو عمره بود که کیسان نام داشت . و آنچه از جمع بین الاخبار ظاهر می شود آن است که او در خروج خود، نیت صحیحی نداشته است ، و اکاذیب و اباطیل را وسیله ترویج امر خود می کرده است ، ولیکن چون کارهای خیر عظیم بر دست او جاری شده است ، امید نجات درباره او هست ، و متعرض احوال این قسم مردم نشدن شاید اولی و احوط باشد.

## سایت جامع سربازان اسلام

[www.sarbazaneislam.com](http://www.sarbazaneislam.com)

جهت حمایت از ما در صورتی که ما را قبول دارید ، ما را [لینک](#) کنید

لینک یا خامنه ای ، لینک یا حسین(ع) است